

ایران‌شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

دوره جدید

آذربایجان در تاریخ ایران

با آثاری از:

حمید احمدی

مهران افشاری

صابر زیان بدرالدین (ترجمه)

علی سجادی

حشمت مؤید

احسان یارشاطر

سجاد آیدنلو

سید احسن الظفر

محمود امیدسالار

دکتر محمد حسن سالمی

محمد علی همایون کاتوزیان

جلال متینی

ایران‌شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران
وزبان و ادبیات فارسی

مدیر دوره جدید

جلال منینی

نقد و بررسی کتاب

زیر نظر: حشمت مؤید

بخش انگلیسی

زیر نظر: ویلیام ال. هَنووی، دانشگاه پنسیلوانیا

هیأت مشاوران

پیتر چلکوسکی، دانشگاه نیویورک

جلال خالقی مطلق، دانشگاه هامبورگ

راجر سیوری، دانشگاه تورنتو

حشمت مؤید، دانشگاه شیکاگو

مشاوران متوفی

ذبیح الله صفا، استاد ممتاز دانشگاه تهران

محمد جعفر محبوب، دانشگاه تربیت معلم تهران

مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل مطالب «ایران‌شناسی» با ذکر مأخذ مجاز است. برای تجدید چاپ تمام
یا بخشی از هر یک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.

تمام نامه‌ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

The Editor: Iranshenasi

P.O.Box 1038

Rockville, Maryland 20849-1038, U.S.A

تلفن و فاکس: ۲۵۶۴-۲۷۹ (۳۰۱)

نشانی اینترنت: <http://www.iranshenasi.net>

بهای اشتراک:

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:

سالانه (چهار شماره) ۴۸ دلار، برای دانشجویان ۳۸ دلار، برای مؤسسات ۹۰ دلار

برای سایر کشورها هزینه پست به شرح زیر افزوده می‌شود:

با پست عادی ۱۶ دلار

با پست هوایی: کانادا ۱۶/۵ دلار، اروپا ۳۵ دلار، آسیا و آفریقا و استرالیا ۳۹ دلار

حروفچینی کامپیوتری و تنظیم: مؤسسه انتشاراتی «پیج»، واشنگتن دی. سی.

فهرست مندرجات

ایران شناسی، دوره جدید
سال شانزدهم، شماره سوم، پائیز ۱۳۸۳

آذربایجان در تاریخ ایران

بخش فارسی

مقاله

- | | | |
|-----|--|--|
| ۳۹۹ | شاهکار وزیر امور خارجه و رئیس جمهوری ایران! | جلال متینی |
| ۴۱۳ | سالگرد نجات آذربایجان | |
| ۴۳۳ | تحولات بان ترکیسم در قرن بیستم بان ترکیسم: گذشته، حال و آینده آن [برنامه] | حمید احمدی صابر زیان بدرالدین (ترجمه حمید احمدی) |
| ۴۴۳ | کنونی بان تورکیسم بر اساس اصل ختنه [| |
| ۴۴۷ | دروغهای بزرگ درباره آذربایجان | جلال متینی |
| | یادداشت (۳۵): ۱۳۰- داستان نویسی، ۱۳۱- مضحک غم انگیز، ۱۳۲- حشرات ایران، ۱۳۳- فرهنگستان مشترک، ۱۳۴- غلظهای مشهور: معنویت شرق | احسان یارشاطر |
| ۴۶۴ | ترکان پارسی گوی. اشعار پارسی شاعران عثمانی (۵) | حشمت مؤید |
| ۴۷۱ | نابی (۱۶۴۲-۱۷۱۲ م.) | |
| ۴۷۸ | باران که در لطافت طبعش خلاف نیست... تصحیح و توضیح عبارتی از مقدمه شاهنامه | محمد علی همایون کاتوزیان محمود امیدسالار |
| ۴۸۷ | ابومنصوری | |
| ۴۹۴ | پری در فرهنگ و ادبیات ایران | مهران افشاری |
| ۵۰۵ | از میراث ادب حماسی ایران | سجاد آیدنلو |
| | بیدل شناسان هندوستان و پاکستان و ایران و افغانستان و تاجیکستان و اروپا (۱) | سید احسن الظفر |
| ۵۲۹ | | |
| ۵۴۷ | نقدی بر ماهیت فتوح اسلامی... | سید اصغر محمود آبادی |

دکتر محمد حسن سالمی

سازمان افسران ناسیونالیست، و تأملی
بر یادداشت‌های دکتر صدیقی

۵۷۰

گام‌های در آثار فارسی

۵۷۸

معرفی ۱۳ کتاب و مجله

ج ۲۰۰

گفت‌ها

«حرکت بیداری ملی آذربایجان جنوبی»

ایران شناسی

۵۹۶

چه می‌گوید؟

۶۰۰

دیوان ترکی نظامی گنجوی!

انتشار نخستین ترجمه قرآن کریم به زبان آذری

۶۰۲

از طرف جمهوری اسلامی ایران

بررسی طرح آموزش زبان ترکی در مدارس

۶۰۲

آذربایجان شرقی!

۶۰۳

اعتراض ایرانیان به کاربرد «خلیج عربی»

علی سجادی

نامه‌ها و لطیف‌انظرها

۶۰۶

داریوش کارگر

بخش انگلیسی

خلاصه مقاله‌های فارسی به انگلیسی

ایران شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی
دوره جدید

پانیز ۱۳۸۳ (۲۰۰۴ م)

سال شانزدهم، شماره ۳

جلال متینی

شاهکار وزیر امور خارجه و رئیس جمهوری ایران!

در عرف سیاست رسم بر این است که اگر یکی از مقامهای مسؤول کشوری، در اظهارات خود، در امور داخلی کشور دیگری به نوعی مداخله کند، وزارت امور خارجه کشور اخیر، سفیر آن کشور را احضار می کند و با توجه به نوع مطلبی که اظهار شده است به صورت شفاهی یا کتبی به آن دولت اعتراض می کند. این گام اول است، و در صورتی که آن کشور به عذرخواهی نپردازد، کار حتی به قطع روابط سیاسی نیز می رسد.

و اما، در جمهوری اسلامی ایران:

در مرداد ۱۳۸۳ المار محمد یاراف وزیر امور خارجه جمهوری آذربایجان به تهران آمد تا دعوتنامه الهام علی اف رئیس جمهوری آذربایجان را به محمد خاتمی رئیس جمهوری

ایران، به منظور بازدید از آن کشور، به وی تسلیم کند. المار محمد یاراف در کنفرانس مشترک خبری با کمال خرازی وزیر امور خارجه ایران، ضمن تأکید بر تقویت روابط همجواری دو کشور، گستاخانه و برخلاف اصول دیپلوماسی گفت: «ما اقلیت بزرگ آذربایجانی در ایران داریم که روابط خوبی با ایرانیها دارند و این یک مسأله بسیار مهم است و بخشی از روابط دوجانبه ما را تشکیل می دهد». یعنی هیچ یک از آذربایجانیان و دیگر ترک زبانان ایران، ایرانی نیستند، بلکه آنان اقلیت جمهوری آذربایجان شوروی سابق اند که در کشور ایران به سر می برند.

این سخن را کسی بر زبان آورده است که استقلال کشورش - با جمعیتی در حدود هفت هشت میلیون - مرهون فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ست در سال ۱۹۹۱، یعنی سیزده چهارده سال پیش. المار محمد یاراف در آن عبارت به گونه ای بخشی از ادعاهای بی سر و ته و ابلهانه یک صد ساله اخیر پان تورکیست ها را بر زبان آورده است، آن هم درباره کشور ایران با تاریخ مکتوب ۲۵۰۰ ساله و با جمعیتی در حدود ۷۰ میلیون.

پان تورکیست ها یک قرن است که در عالم خیال به سر می برند و در آن «عالم»، در صدند همه ترکان جهان - از چین تا مرکز اروپا - را در کشور بزرگ «توران» جمع کنند تا مورد استثمار این و آن قرار نگیرند! به علاوه آنان به منظور آن که برای ترکان حیثیت فرهنگی و علمی و ادبی به وجود بیاورند تا آن جا که بتوانند افراد سرشناس و مشهور جهان را «ترک» معرفی می کنند چنان که به نظر آنها زردشت هم «ترک» بوده است! همچنین عالمانشان تأکید می کنند در هر سرزمینی که ساکنانش به یکی از لهجه های ترکی سخن می گویند، آن منطقه از آغاز آفرینش جهان، سرزمین ترکان بوده است، و نیز هر کس در سرزمین ترکان به سر می برد «ترک» است و لا غیر، چنان که تا همین چند سال پیش، دولت سکولار ترکیه، بیش از ده میلیون کردان ساکن آن کشور را «ترکان کوهستانی» می خواند تا ثابت کند که در کشور ترکیه همه بی استثناء «ترک» اند!

بر المار محمد یاراف حرجی نیست زیرا وی یکی از همان پان تورکیست هایی ست که سخنانشان هرگز بر اساس عقل و منطق استوار نبوده است. ایراد اساسی بر کمال خرازی ست که در کنفرانس مشترک خبری، در سمت چپ وزیر خارجه آذربایجان شوروی سابق - و در فاصله حداکثر دو متری او - ایستاده بوده و سخنان او را شنیده و دم بر نیآورده است.

به سخنان گستاخانه محمد یاراف، نه وزیر امور خارجه ایران اعتراض کرده است، نه

رهبر، نه رئیس جمهوری، نه رئیس شورای مصلحت نظام، نه رئیس مجلس اسلامی، و نه ملا حسنی امام جمعهٔ معروف رضائیه (اورمیة). ولی خوشبختانه سه تن نمایندگان استان اردبیل در مجلس شورای اسلامی که قرار بوده است همراه محمد خاتمی به باکو بروند، در اعتراض به اظهارات احمقانهٔ المار محمد یاراف از شرکت در این سفر خودداری کردند. یکی از آنان گفته است:



« قصد ما از سفر به آذربایجان، شکوفا کردن روابط تجاری و بازرگانی استان اردبیل با این کشور بود، ولی سخنان وزیر امور خارجهٔ آن کشور علیه تمامیت ارضی ایران و تحریف واقعیت‌های تاریخی ما را بر آن داشت تا منافع اقتصادی را بر حفظ عزت و اقتدار ملی خود ترجیح ندهیم. وی افزوده است که مقامات آذربایجان نباید فراموش کنند که سرزمین آنها طی کدام معاهدهٔ ننگین و با امضای کدام عناصر سیست عنصر و عیاش از ایران جدا شده است». نمایندهٔ اردبیل افزوده است: «انتظار داشتیم قبل از عزیمت رئیس جمهوری، وزیر امور خارجهٔ آن کشور از ملت ایران و به خصوص از آذربایجان ایران عذرخواهی کند...» .

رئیس کمیسیون امنیت ملی و خارجی مجلس شورای اسلامی نیز ضمن انتقاد از سخنان تحریک آمیز وزیر خارجهٔ آذربایجان به شدت از سکوت کمال خرازی انتقاد کرده است. روزنامهٔ شرق هم که در تهران منتشر می شود، با اشاره به سخنان المار محمد یاراف، مقاله ای با عنوان «آنها سه راه آذری تهران را هم جزو آذربایجان می دانند»

به «سیناستهای توطئه آمیز دولت جمهوری آذربایجان» پرداخته، و از وزیر خارجه آذربایجان پرسیده است:

شما که از حسن همجواری میان ایران و جمهوری آذربایجان سخن می گوید چه اقدامی در مقابل دهنها گروه و جمعیت ریز و درشتی که همه شان در باکو دفتر و دستک و مجله و بودجه مخصوص دارند و جدایی آذربایجان از ایران را تبلیغ می کنند انجام داده اید؟ چرا در آخرین چابهای کتابهای درسی دوره دبستان نوشته اید که «ایران و روسیه، آذربایجان را از هم جدا کردند؟» و خوی ضد ایرانی را از همان طفولیت در کودکان تزیق می کنید؟ چرا هنوز دیپلماتها و مقامهای رسمی خودتان را به نشستهای کنگره جهانی آذربایجانیان می فرستید که شعارش تشکیل آذربایجان یکپارچه است و نقشه ای که از آذربایجان یکپارچه رسم کرده اید تا همین «سه راه آذری خودمان» را در تهران در بر گرفته است.

از نمایندگان استان اردبیل و رئیس کمیسیون امنیت ملی و خارجی در مجلس شورای اسلامی و نیز از مسؤولان روزنامه شرق باید سپاسگزار بود که به وظیفه ملی خود قیام کرده اند. گرچه ممکن است دیر یا زود مأموران به اصطلاح «قوة قضائیه» به سراغشان بروند! از کمال خرازی بگذریم. رئیس جمهوری ایران هم بی توجه به آنچه المار محمد یاراف گفته بوده است، در روز پانزدهم مرداد با سفر می بندد و به همراه وزیر خارجه اش راهی باکو می شود. خاتمی نشان داده است که چون در ایران قادر نیست به وظایف خود عمل کند، برای سرگرمی بیشتر به دعوتهای رسمی به کشورهای مختلف جهان می رود و در این جا و آن جا نطقهای یکنواخت ایراد می کند، چنان که هم در پارلمان آذربایجان شوروی سابق نطق کرده است و هم در آکادمی علوم جمهوری آذربایجان، و در پایان با «کسب» یک دکترای افتخاری به ایران بازگشته است! خلاصه سخنرانیهای خاتمی رئیس جمهوری ایران در جمهوری آذربایجان در روزنامه اطلاعات بین المللی (شماره ۲۴۳۲ مورخ ۲۰ مرداد ۱۳۸۳) در سه ستون تمام چاپ شده است. وی در سخنان خود حتی گله دوستانه ای هم از وزیر خارجه جمهوری آذربایجان نکرده است تا چه رسد به اعتراض و پرخاش، در حالی که از قدیم گفته اند جوابهای، هوی است! او در پارلمان جمهوری آذربایجان تقریباً همان مطالبی را بر زبان آورده است که در تاجیکستان و ازبکستان و پاکستان و الجزیره و هند و سودان و سلطان نشین عمان گفته بوده است، و اگر روزی دعوتی از جابلقا یا جابلسا هم به دستش برسد، باز هم رنج سفر را بر خود هموار خواهد ساخت و همان مطالب را در آن شهرها تکرار خواهد کرد! مطالبی که مشتمل بر کلیاتی ست درباره اهمیت مردم سالاری و دموکراسی، اخلاق، دین، مبارزه با تروریسم، تکیه بر «گفتگوی

تمدن‌ها»، ضرورت همکاری کشورهای مسلمان با یکدیگر که ترجیح همهٔ این سخنرانیه‌ها مسألهٔ اسرائیل و فلسطین است.

وی سخنانش را در پارلمان جمهوری آذربایجان این چنین آغاز کرده است:

«برای من که دغدغهٔ دیرین زندگی ام، طی راه دشوار مردم‌سالاری ست، حضور در پیشگاه نمایندگان مردم، همواره دلنشین و خاطره‌انگیز است. این فرصت را به جد مغتنم می‌شمارم و از فراهم شدن امکان آن، صمیمانه تشکر می‌کنم.

مجلس در همه جا نهاد اساسی و نماد طبیعی مردم‌سالاری ست: مرکز قانونگذاری از آن رو که نهادی انتخابی ست، آینهٔ خواسته‌ها و افکار شهروندان است و از آن رو که قوانین ادارهٔ کشور را می‌گذارد، نماد رسمی ست. درهم آمیختگی این دو ویژگی در یک نهاد، مایه و موجب اهمیت منحصر به فرد مجالس قانونگذاری در نظامهای سیاسی مردم‌سالار است.

جا بگاه ممتاز مجالس ایجاب می‌کند که به سرشت و سرنوشت تحولات ملی، منطبقه ای و بین المللی در همه جا با دقت و اولویت بنگرند و در پیشبرد آنچه به سود آزادی، عدالت، صلح، اخلاق و پیشرفت بشریت است، بکوشند. اجازه می‌خواهم که در این باب به برخی چشم اندازهای پیش رو اشاره کنم:

۱ - میراث تمدنی ما که حاصل حیات و زیست بومهای فرهنگی و تاریخی ماست، امروز ضرورتها و مسؤولیتهای ویژه ای در برابر ما گشوده است.

تمدنی که از دیرباز تاکنون در درون و برون خویش بالیده و روییده است، باید در گفتگوهای این زمانی و این جهانی حاضر باشد. تمدنهای ناب و بدون آمیختگی تنها در افسانه‌ها وجود دارند. تمدن‌ها دائماً در حال گفتگو و نتیجهٔ درهم تنیدگی هستند و این درهم تنیدگی با توسعهٔ ارتباطات، علوم و فناوری‌ها و با گشودگی عرصه‌های نوین سیاسی و فرهنگی در دوران ما ابعاد جدیدی یافته‌اند.

تمدن‌ها در جریان تحولات سیاسی و تاریخی، دولت-ملت‌های مستقل را شامل می‌شوند. در عین حال که از جوهر به هم پیوسته و حیات بخشی در جهان کنونی و در فرایند پرشتاب «جهان‌بودگی» و «جهانی شدن» برخوردارند. در این چشم انداز، تمدن‌ها به یک متن، که محصول ترکیب چندین متن و حاصل ترکیب چندین صدا در کلیتی واحد و مشترک اند. وقتی سخن از گفتگوی تمدن‌ها به معنای یک فرایند به میان می‌آید، در آن فروبستگی و کلیت غیر قابل تجزیه بودن تمدن‌ها مورد مناقشه قرار می‌گیرد. گفتگوی تمدن‌ها با اعتقاد به تکثیر تمدن‌ها، اندیشه‌ها، مذاهب، زبان‌ها، نژادها و به طور کلی، چند فرهنگ‌گرایی همراه است. برای آن که این مفهوم به حیات روزمرهٔ ما راه یابد و مسائل مبتلا به ما را فرا گیرد، باید به واقع در «بارادام» و «گفتگو» و

ایران شناسی، دوره جدید، سال ۱۶

«فهم ارتباطی» قرار گیرد. روشنفکران، نخبگان، احزاب و نهادهای مدنی امروز می توانند در کار دولتها و نهادهای رسمی و سیاسی، ابزار شناسایی «خویش ها» و «دیگرهای تمدنی» را به صورت دقیق تر فراهم کنند. در فرایند گفتگوی تمدنها، رسیدن به اشتراک نظر و وحدت عقیده، به اندازه دستیابی به فهم متقابل اهمیت ندارد. لازمه نیل به فهم متقابل، افزایش ارتباط متقابل است. ارتباطات در واقع پیش شرط تحقق گفتگو و جریان گفتگو به منزله فرایند شناسایی و نوزایی ست. نیاز جدی ما، گسترش و تعمیق ارتباطات در همه سو و اتمام ویژه به گفتگوی درون تمدنی در باب همه چیز است.»

این قسمت را به طور کامل نقل کردم و بقیه سخنان وی را به اختصار نقل می کنم:

«۲ - همه ما در جهانی به سر می بریم که بیش از همیشه نیازمند صلح، امنیت و عدالت است. تأمین این نیازها در وهله نخست به فهمی نو، و در مرحله بعد به همکاریهای نو و وابسته شده است. نه «صلح» با سوء ظن و بی اعتمادی به دست می آید و نه «امنیت» با ارباب و اعمال زور. «عدالت» نیز امروز پیوندهای وثیقی با آزادی و برابری یافته است. عدالت در معنای نوین آن که در پی برداشتن نابرابریهای نامعقول تاریخی ست، رویه دیگری از اندیشه نوین آزادی ست. معنای مهم آزادی، برابری در حق یعنی برابری در آزادی ست، به این سبب آزادی در بر گیرنده مفاهیم برابری و عدالت هم هست.

وضع کنونی جهان با توجه به نابرابری در نظام سیاست بین الملل، یکجانبه گرایی، غیرت سازی و اعمال منطق دوگانه از سوی پاره ای از قدرتهای بزرگ در این دوران با این مفاهیم ناسازگار است. از این رو وضعیت کنونی برای ملت های منطقه دشواریهای بسیاری را به وجود آورده است. آنچه امروز در عراق و فلسطین می گذرد، گوشه ای از این واقعیت تلخ است. اما بپذیریم که اصرار بر صلح و امنیت و عدالت و دور شدن از جنگ و تروریسم و تبعیض در یک عزم و همکاری جهانی، منطقه ای و ملی، راهی ست که می تواند افقهای نوین انسانی بگشاید.....

۳ - جهان ما در عصر دانایی و در مرحله ورود به جامعه اطلاعاتی و ارتباطی با تنگناها و محدودیتهای جدیدی روبه روست. شاید این تصویر متفکر معاصر اروپایی، به واقعیت نزدیک باشد که ما در آستانه ورود به عصر جدیدی از سانسور سیاسی هستیم، عصر «لویاتان دموکرات». در این چشم انداز، شیوه های «واقعیت زدایی» محدود به عرصه و منطقه خاصی نمی شود. باید منطق و روندهای دموکراتیک را به گونه های مختلف برای عبور از این وضعیت تقویت کرد. موج گذار به دموکراسی مهمترین پدیده ای ست که در عصر ما مورد توجه قرار گرفته است.... دموکراسی، پاسخی ست به این پرسش که چگونه تصمیمهای کلان سیاسی ساخته می شوند و باید ساخته شوند. دموکراسی، هم یک نظام سیاسی ست و هم نظریه ای برای تبیین

و توجیه آن. به یقین، تجربه های گرانبهای که ما و شما در طول دو سده اخیر برای نیل به آن داشته ایم و تأثیر و تأثری که اندیشه های آزادیخواهانه در این دؤسواز یکدیگر پذیرفته اند و سرمشقه های بومی که برای پیشبرد آن برگزیده اند سرمایه مهمی برای امروز ماست.

۴ - ما یلم که به آغاز سخن و به ضرورت «گفتگوی درون تمدنی» بر سر آنچه درد و دغدغه مشترک ماست، برگردم. هرکس از ایران به آذربایجان می آید، بیش و پیش از کوههای سر بلند آن سامان، چشم بر قله سرافرازی در ادب و اخلاق می دوزد که جز به خورشید عزت و مناعت سلام نگفته است. حکیم نظامی گنجوی، او سخت در جستجوی عدالت و رعایت رعیت است. مخزن الاسرار او که کتابی ست اخلاقی و انسان مدار با تصویرها و تعبیرهای گوناگون در پی زدودن ستم و دستیابی انسان به داد است:

گردن عقل از هنر آزاد نیست هیچ هنر خوبتر از داد نیست...

۵ - ظرفیتهای همکاری اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و علمی ما به یقین بیش از آن است که تاکنون مورد بهره برداری قرار گرفته است. پشتوانه و عزم و حمایت سیاسی در استفاده از حداکثر ظرفیتهای دو کشور می تواند این ضرورت را محقق کند. نقش و جایگاه مجلس در تدوین و تأمین پشتوانه های حقوقی همکاری، ممتاز و برجسته است. تقویت روابط پارلمانی و تشکیل گروههای دوستی بر شتاب و شدت همکاریها می افزاید و دامنه آن را فراتر از حوزه های رسمی و اداری می برد.

روشن است که زمینه های همکاری، گوناگون و در برگیرنده منافع مشترک است: نفت، گاز و برق تا حمل و نقل و مناسبات اقتصادی. دریای خزر هم در منطقه و هم در مناسبات دو جانبه و چند جانبه اهمیتی ویژه دارد. با توجه به ضرورت آینده نگری نسبت به موضوعات مهمی نظیر محیط زیست و منابع آبرزی، همکاریهای دو کشور در زمینه حل و فصل مسایل دریا بسیار سودمند و مؤثر خواهد بود.

جمهوری اسلامی ایران، نه تنها مزبتهای اقتصادی خود را برای پیشبرد همکاریهای دو کشور در زمینه های خاص مورد تأکید قرار می دهد بلکه ظرفیتهای علمی، فرهنگی و سیاسی ایران را نیز برای برآوردن نیازهای دولت و ملت دوست و برادر - آذربایجان به خدمت می گیرد.

ما در پی تحقق محیطی سرشار از دوستی و همزیستی و عاری از ستیز و ناامنی هستیم، از این رو از پیشبرد گفتگوهای سازنده میان طرفهای درگیر در مناقشات منطقه حمایت می کنیم و برای ایفای مسؤلیت در حل مسایل منطقه ای آماده ایم.

آذربایجان سرزمین زیبایی، سربلندی و مهرورزی ست. کوههای بلند، مردمان مهربان و فرهنگ پُر راز و رمز آن از دور دست تاریخ تا به امروز، گفتنیها داشته است و دارد. بگذارید از

زبان شهریار، ملک سخن را با آرزویی برای شما و ملت شما به پایان برم که:

حیدر با با گون دالوی داغلا سین

توزون گلسون بولاخ لارون آغلا سین

اوشاخ لارون بیر دسته گول باغلا سین

یل گلنده ور گتیر سین بویانا

بلکه منیم با تمیش بختیم اویانا

حیدر با با، خورشید پشتت را کند گرم

رویت همیشه بخندد و بگرید چشمه هایت

کودکانت دسته ای از گل ببندند

و بسپارد به دست باد تا سوی من آرد

که شاید بخت خفته ام، بیدار گردد

بسیار سپاسگزارم»*

* و این است سخنان رئیس جمهوری ایران در اجتماع دانشمندان آذربایجان، همایش خبری با حضور رئیس جمهوری آذربایجان، آکادمی علوم آذربایجان و نیز به هنگام بازدید از شهر گنجه:

رئیس جمهوری ایران در اجتماع علما و اندیشمندان جمهوری آذربایجان نیز از جمله اظهار داشت:

اگر ما مسلمان هستیم باید طرفدار صلح در دنیا باشیم و مسلمانان باید بیشتر مبارزه با جنگ طلبی، خشونت طلبی و تروریسم در دنیا باشند.

رئیس جمهوری خاتمی که شامگاه جمعه در دیدار شماری از علما و اندیشمندان مسلمان جمهوری آذربایجان در باکو سخن می گفت افزود:

ما باید از حقوق همه مظلومان دنیا دفاع کنیم ولی به دست آوردن حقوق در اثر آگاهی و نه در اثر اعمال ترور، زور و خشونت حاصل می شود.

آقای خاتمی با تأکید بر این مطلب که بر اساس آموزه های اسلام و قرآن کریم، مسلمانان باید مظهر علم، عدالت و پیشرفت باشند، گفت:

کشورهای ما متأسفانه به خاطر دور افتادن از «اخلاق» فقیر هستند و به لحاظ اقتصادی نیز دارای تبعیض و به لحاظ سیاسی نیز در بسیاری از کشورهای اسلامی وجود دیکتاتوری ها و نبود حق تعیین سرنوشت برای ملتها به چشم می خورد.

وی با تأکید بر لزوم وجود دموکراسی در جوامع خاطر نشان کرد:

دور بودن از دموکراسی، بدترین شکل ظلم داخلی یک جامعه است و متأسفانه به لحاظ اخلاق، با مسائلی که مورد خواست اسلام است فاصله داریم.

آنچه را که به عنوان «نطق» برای رئیس جمهوری ایران نوشته و به دست او داده اند، و وی آن را در حضور نمایندگان پارلمان جمهوری آذربایجان خوانده است، به راستی بیشتر به «انشاء» بسیار متوسط یک شاگرد دبیرستانی شبیه است تا به سخنرانی رئیس جمهوری مسؤول کشوری که مملکتش بارها و بارها مورد اهانت مسوولان کشور میزبان قرار گرفته است و اینک انتظار می رفت با شدت به دعاوی بی پایه آنان پاسخ بدهد و برای آنها به اصطلاح خط و نشان بکشد که اگر رویه خود را تغییر ندهند، دولت اسلامی ایران چنین

رئیس جمهور «بداخلاقی و نبود اخلاق» را مایه با یمال شدن ابتدایی ترین حقوق انسانها دانست و گفت بدترین بداخلاقی این است که به نام آزادی، آزادی را از ملتها و کشورها بگیرند...».

وی همچنین با انتقاد از این که حدود ۸۵ درصد امکانات بشری در اختیار تنها ۱۵ درصد از جمعیت جهان قرار گرفته است، اظهار داشت: «این بی عدالتیها منجر به وقوع جنگها، درگیریها و خشونتها در جهان شده است...».

وی با اشاره به پیوندهای مشترک میان ایران و جمهوری آذربایجان اظهار داشت: ایران و آذربایجان تنها دو همسایه نیستند، بلکه دو کشور، دوباره یک تن هستند و تهران مصمم به گسترش همکاریهای همه جانبه خود با باکو است....».

خاتمی شامگاه پنجشنبه در همایش خبری مشترک با حضور الهام علی اف [پسر حیدر علی اف رئیس جمهوری پیشین آذربایجان شوروی] رئیس جمهوری آذربایجان در باکو گفت:

ما نمی توانیم نسبت به درد ورنجی که برادران و خواهران ما در دنیای اسلام از جمله در فلسطین اشغالی، عراق و سایر نقاط دنیا دارند، بی تفاوت باشیم.

خاتمی با تأکید بر این مطلب که باید بکوشیم در این کشورها امنیت و صلح و ثبات برقرار شود، اضافه کرد: «ما معتقدیم، برقراری آرامش در فلسطین جز با تأمین حقوق این ملت محقق نخواهد شد...».

وی همچنین در خصوص مسأله عراق اظهار داشت: «ما خواستار حاکمیت ملت عراق و استقرار یک حکومت مردمی و دموکراتیک در این کشور هستیم...».

رئیس جمهوری ایران در عین حال افزود: کنفرانس اسلامی نظر جمهوری آذربایجان را در زمینه اختلاف قره باغ مورد تأیید قرار داده و ما به عنوان عضوی سازمان پایبند به مصوبه مزبور هستیم. وی تصریح کرد: قره باغ متعلق به جمهوری آذربایجان است و توسل به زور در مسایل بین المللی مطرود است...».

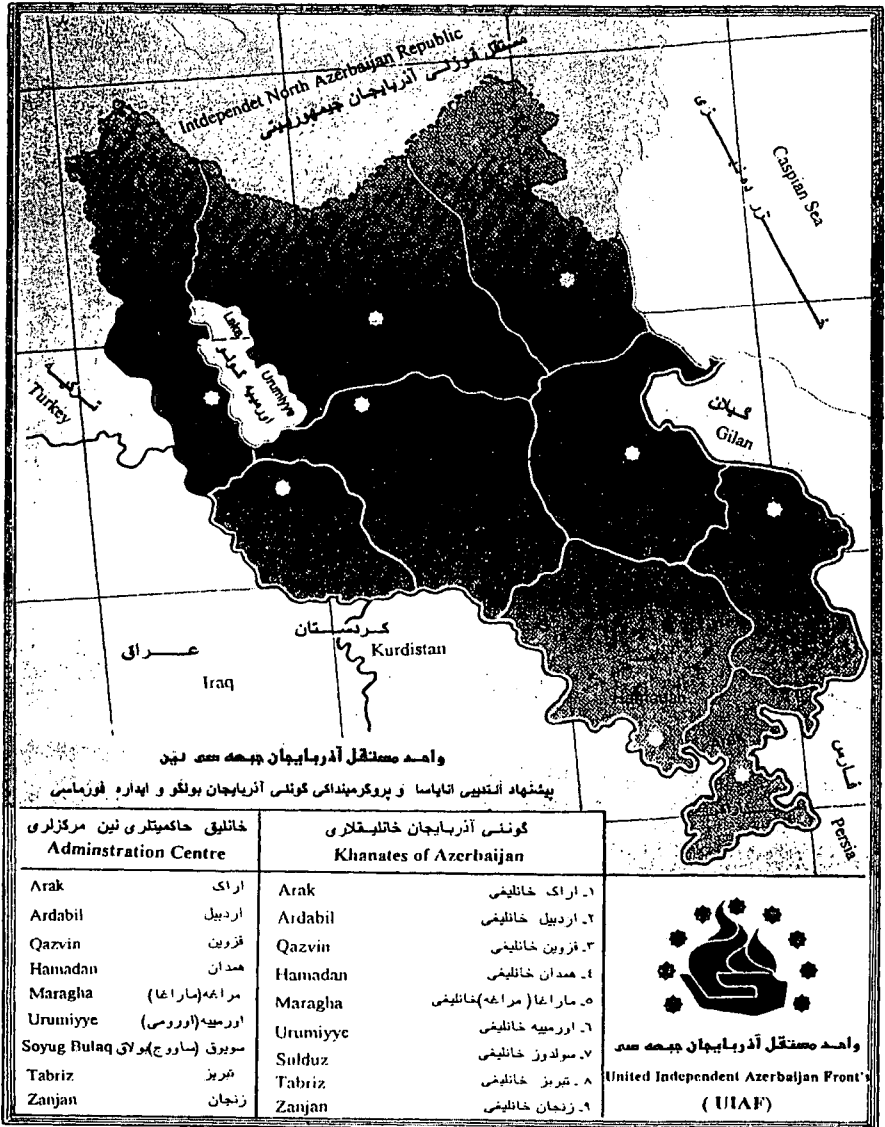
مجید کریم اف رئیس آکادمی علوم جمهوری آذربایجان طی سخنانی در مراسم استقبال از سید محمد خاتمی و هیأت همراه وی، گفت: «رئیس جمهوری ایران علاوه بر این که یک رجل سیاسی و اجتماعی ست، به عنوان یک دانشمند بزرگ نیز اشتهار دارد».

رئیس جمهور خاتمی در سفر به جمهوری آذربایجان از شهر گنجه نیز دیدن کرد. او در این شهر هنگام بازدید از مقبره نظامی گنجوی، شاعر شهیر در دفتر یاد بود نوشت:

نظامی گنجوی از بلندترین قله های ادب فارسی و از صاحبان حکمت معنوی ایرانی و اسلامی است که همواره چون ماه تابان در آسمان ادب، حکمت و فرهنگ ایران اسلامی خواهد درخشید. گنجه افتخار می کند که میزبان دایمی این عزیز است. (اطلاعات بین المللی، شماره ۲۴۳۱، مویخ ۱۹، مرداد ۱۳۸۳).

و چنان خواهد کرد. خیر. چنین انتظاری بیپهوه است زیرا هیأت حاکمه ایران در ۲۵ ساله اخیر ثابت کرده است که برای خود وظیفه ای در مورد حفظ تمامیت ارضی ایران - به خصوص در برابر جمهوری نوپای آذربایجان - قائل نیست. زیرا این اولین باری نیست که آذربایجان شوروی سابق این چنین بی شرمانه در امور داخلی ایران دخالت می کند و برای تجزیه بخشی عظیم از ایران کوشش به عمل می آورد. آن کشور حداقل از ژوئن ۱۹۹۷ که نخستین کنگره جهانی آذربایجانیان را در لوس آنجلس تشکیل داد و تاکنون نیز هر دو سال یک بار چنین کنگره ای را در کشورهای دیگر برگزار کرده است، فقط به تجزیه آذربایجان از ایران نظر داشته است و دارد.

آیا ممکن است مقامهای مسؤول دولت ایران از برگزاری این کنگره ها و مطالبی که در آنها مورد بحث قرار گرفته است بیخبر باشند؟ به یقین پاسخ این سؤال منفی است. ولی دریغ از یک اعتراض رسمی شفاهی! همین چند سال پیش جمهوری آذربایجان در شهر واشنگتن، دومین کنگره جهانی آذربایجانیان را با حضور مقامهای برجسته آن کشور تشکیل داد. کنگره با نطق رئیس جمهوری آن کشور، حیدر علی اف، افتتاح شد، و در آن از جمله دو نقشه را در معرض تماشای شرکت کنندگان قرار دادند که یکی از آنها نقشه آذربایجان ایران بود - نه آذربایجانی که غلام یحیی و پیشه وری قرار بود از ایران جدا سازند - بلکه «این آذربایجان»، تمامی آذربایجان شرقی و غربی و همدان و اراک و زنجان و قزوین تا غرب تهران - و به قول نویسنده روزنامه شرق حتی «تاسه راه آذری تهران» - را شامل می شد، و نقشه دیگر نقشه آذربایجان واحد بود که آذربایجان ایران به جمهوری آذربایجان ملحق گردیده است. ایران شناسی، در مقاله «اران قفقاز در صدد بلع آذربایجان» این دو نقشه را در شماره اول سال دهم، بهار ۱۳۷۷ به چاپ رسانید و خلاصه ای از آنچه را که در آن کنگره گذشته بود به اطلاع خوانندگان خود رسانید که مسلماً از نظر مسؤولان ایران نیز گذشته است، ولی دولت ایران که در شهر واشنگتن، دارای «دفتر حفظ منافع ایران» است و سفیر ایران نیز در سازمان ملل متحد در نیویورک - در نزدیکی واشنگتن - برای دفاع از منافع ایران! حضور دارد، مطلقاً عکس العملی به این گستاخی جمهوری آذربایجان نشان ندادند، همچنان که هرگز به تشکیل سازمانهای مختلف ضد ایرانی موجود در آذربایجان شوروی سابق که برای الحاق آذربایجان ایران به آن جمهوری فعالیت می کنند کمترین اعتراضی نکرده اند. بدیهی است نتیجه این همه بی توجهی به منافع ایران، پس از چند سال به این جا می رسد که امام محمد یاراف وزیر امور خارجه جمهوری آذربایجان در تهران، در حضور وزیر خارجه ایران،



نقشه شماره ۱: واحد مستقل آذربایجان

در این نقشه بر طبق سیاست دولت شوروی سابق به جای ایران، کلمه «فارس» به کار رفته است



آذربایجانیان ایران و دیگر ترک زبانان ایران را اقلیت جمهوری آذربایجان بنامد. نه فقط وزیر امور خارجه ایران و نه هیچ یک از دیگر بلندپایگان حکومت اسلامی ایران حق این مرد محترم را کف دستش نگذاشتند و او را دست خالی به کشورش برنگردانیدند، بلکه رئیس جمهوری محترم ایران دعوتنامه چنان کشوری را که توسط امام محمد یاراف به او تسلیم شده بود پذیرفت و به آن کشور سفر کرد، و در آن جا چنان که گذشت! نطقها کرد. آیا این است غیرت اسلامی! آیا این است وظیفه مسوولان کشور در حفظ تمامیت ارضی ایران!

تصور نفرمایید کار به همین جا تمام شده است، خیر، خاتمی در سفر به باکو به مقامهای جمهوری آذربایجان نیز وعده داده بود که مقدمات تأسیس کنسولگری جمهوری آذربایجان را در تبریز هر چه زودتر فراهم خواهد ساخت. سابقه امر بر می گردد به سال ۱۳۷۲ که بر طبق قراردادی بین جمهوری اسلامی و جمهوری آذربایجان، ایران موافقت کرده بود جمهوری آذربایجان کنسولگری خود را در تبریز افتتاح کند، ولی تأسیس آن «به دلیل مخالفتهای بشمار مقامات جمهوری اسلامی تا هفته گذشته به تعویق افتاده بود»... به گفته کارشناسان، مقامات جمهوری اسلامی نگران «ناسیونالیسم آذری و احتمالاً تحریکات مربوط به جدایی استانهای آذربایجان از ایران و پیوستن آن به جمهوری آذربایجان بوده اند...». اینک معلوم می شود دولت جمهوری اسلامی ایران ظاهراً در برابر فشار عوامل توده ای و طرفداران تجزیه آذربایجان که سالهاست در هیأت حاکمه ایران اسلامی حضور مؤثر دارند با تأسیس این کنسولگری در تبریز موافقت کرده و این کنسولگری در ۲۹ مهر ۱۳۸۳ (۲۰ اکتبر ۲۰۰۴) کار خود را در تبریز آغاز کرده است. کنسول جمهوری آذربایجان در تبریز، جوانشیر رسول اف، دیپلمات پرسابقه ای است که پیش از این در سفارت اتحاد جماهیر شوروی سابق در تهران انجام وظیفه می کرد و آخرین سمت وی وابسته سیاسی جمهوری آذربایجان در سفارت این کشور در تهران بود» (به نقل از: روزنامه ایران تایمز، شماره ۱۷۲۰ مورخ ۸ آبان ۱۳۸۳). تأسیس کنسولگری جمهوری آذربایجان در تبریز، به نظر برخی از صاحب نظران، یعنی «تیز خلاص».

آیا روحانیت شیعه که بیش از ۲۵ سال است زمام امور کشور ایران را در اختیار دارد در صدد است کار علمای شیعه را در ایران، پس از امضای عهدنامه گلستان به مرحله کمال برساند! می دانیم که در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار، در نخستین چنگ روس و ایران، ایران شکست خورد و به قرارداد گلستان تسلیم شد. در این موقع فتحعلیشاه با تمام بیخبری از اوضاع جهان دریافته بود که ایران در برابر قشون تزاری تاب مقاومت ندارد. ولی چند تن

از مجتهدان معروف آن روزگار با عده ای از پیروان خود در چمن سلطانیه به حضور شاه رفتند و فرمان جهاد دادند و شاه را به جنگ با روس کافر واداشتند. فتحعلیشاه فرمان جهاد را گردن نهاد و قشون ناتوان ایران را به جنگ نیروی مجهز روسیه تزاری گسیل داشت. این بار شکست از روس با امضای قرارداد ننگین ترکمانچای پایان پذیرفت. قراردادی که از جمله رود ارس را مرز ایران و روسیه قرار داد. آیا امروز نوبت آذربایجان است!

با توجه به این که وظیفه هر دولتی در درجه نخست حفظ تمامیت ارضی مملکت و دفاع از مرزهای آن است، بی توجهی گردانندگان جمهوری اسلامی را در دفاع از تمامیت ارضی ایران به چه چیز می توان تعبیر کرد!

*

برای آن که خوانندگان جوان ایران شناسی نپندارند، دولتهای پیشین ایران نیز در مقابل بیگانگان، این چنین به خفت و خواری تن در می داده اند، فقط یادآوری می کنم که پس از اشغال ایران به توسط قوای انگلیس و شوروی در شهریور ۱۳۲۰، در حالی که حضور سربازان بیگانه در سراسر ایران به چشم می خورد و اشغالگران در تمام امور مملکت به امر و نهی می پرداختند، و اتحاد شوروی سراسر شمال ایران را در اختیار داشت و دولت پوشالی سید جعفر پیشه وزی را در آذربایجان به منظور تجزیه آذربایجان از ایران به وجود آورده بود، زمامداران شریف ایران از شاه تا ابراهیم حکیمی، سید حسن تقی زاده، احمد قوام، و حسین علاء هر یک به سهم خود در برابر دولت شوروی و استالین به جد ایستادند و از تجزیه آذربایجان جلوگیری کردند. از آن زمان شصت سالی بیش نمی گذرد. آن روز در برابر ابر قدرتی چون دولت شوروی و شخص استالین کوتاه نیامدند و تمامیت ارضی ایران را حفظ کردند.* و امروز دولت اسلامی ایران در برابر پان تورکیست هایی چون الهام علی اف رئیس جمهوری آذربایجان و المار محمد یاراف وزیر امور خارجه آن کشور این چنین سر تسلیم فرود می آورد. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

* این موضوع در مقاله بعدی همین شماره: «سالگرد نجات آذربایجان» به شرح آمده است.

سالگرد نجات آذربایجان

در صفحات پیش ملاحظه کردید که کمال خرازی وزیر امور خارجه و محمد خاتمی رئیس جمهوری ایران در برابر سخنان گستاخانه وزیر امور خارجه جمهوری آذربایجان چگونه سکوت اختیار کردند و به دخالت آن مرد در امور داخلی ایران نه تنها اعتراضی نکردند، بلکه محمد خاتمی به دعوت الهام علی اف رئیس جمهوری آذربایجان به باکو رفت و در آن جا هم نه اعتراضی کرد، نه گله ای، و نه شکایتی! حال ببینید شصت سال پیش در حالی که ایران در اشغال قوای روس و انگلیس و امریکا بود و دولت ایران برای اداره امور مملکت تقریباً کمترین اختیاری نداشت، وقتی در سال ۱۳۲۴ مقدمات تجزیه آذربایجان به دست پیشه وری و غلام یحیی با پشتیبانی دولت شوروی فراهم شد، چگونه چند تن از رجال ایران برای جلوگیری از تجزیه آذربایجان، در برابر دولت شوروی و استالین به جان کوشیدند و شکایت ایران را در شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه دولت شوروی مطرح ساختند. به خاطر داشته باشیم که وقتی شوروی از خارج کردن نیروهای خود از شمال ایران و آذربایجان خودداری کرد، انگلیس نیز با اغتنام از فرصت، درصدد برآمد نقشه سالهای پیش خود را درباره تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ عملی سازد. پس با طرح کمیسیون سه جانبه با شرکت انگلیس و شوروی و امریکا، به ضرورت تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در ایران، و به رسمیت شناختن اقلیتها و زبانهای عربی و کردی و ترکی در استانهای خوزستان و کردستان و آذربایجان اصرار ورزید. ولی ابراهیم حکیمی نخست وزیر و سید حسن تقی زاده سفیر کبیر ایران در انگلیس و رئیس هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل

متحد، شکایت ایران را - علی رغم مخالفت انگلیس و شوروی و حتی امریکا - در شورای امنیت مطرح ساختند. و در مرحله بعد احمد قوام نخست وزیر و حسین علاء سفیر کبیر ایران در امریکا و رئیس هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل - و این بار با حمایت امریکا - شکایت ایران را علیه دولت شوروی در شورای امنیت تعقیب نمودند و پس از مباحثات تند در چند جلسه، سرانجام شورای امنیت سازمان ملل متحد بر حقانیت ایران رای داد و دولت شوروی را به تخلیه کامل ایران واداشت و در نتیجه حکومت دست نشانده و پوشالی پیشه وری سقوط کرد و آذربایجان به مام وطن بازگشت و بدین ترتیب تمامیت ارضی ایران حفظ شد.

ذکر این موضوع لازم است که ایران در آن زمان فقط از سوی شوروی و انگلیس تحت فشار قرار نداشت، مجلس چهاردهم نیز به جای آن که دولت را برای جلوگیری از تجزیه آذربایجان کمک کند، هر روز مشکل تازه ای در راه دولت فراهم می ساخت.

هنگامی که مقدمات تجزیه آذربایجان در زمان نخست وزیری محسن صدر فراهم شده بود، دکتر مصدق با تشکیل «اقلیت ثابت» با شرکت ۴۰ تن از نمایندگان مجلس از جمله ۸ تن نمایندگان حزب توده ایران، مدتی قریب ۵ ماه مجلس را فلج کرد تا محسن صدر که با رای اعتماد مجلس شورای ملی و فرمان هما یونی به نخست وزیری منصوب گردیده بود، استعفا داد. بعد ابراهیم حکیمی در اردیبهشت ۱۳۲۴ به نخست وزیری برگزیده شد. دکتر مصدق در مجلس ضمن اشاره به این که ارتش سرخ از حرکت قوای ایران به آذربایجان جلوگیری کرده است گفت ما باید با دولت مجاور خود با دوستی رفتار کنیم. به علاوه دولت یا باید بعضی از وزیران خود را برکنار سازد و یا خود از کار کناره گیری کند. وی افزود «رفتار هیأت حاکمه سبب شده که مردم آذربایجان همان استانی که نه ماه استاندار نداشت - رشته نظم و امنیت در آن مختل شود». او در جلسه ۲۷ آذر نیز در مخالفت با دولت حکیمی ۷۸ فقره اعلام جرم علیه دولت تقدیم مجلس کرد و گفت «اینک نامه هایی که حاکی از اعلام جرم بر علیه مأمورین متخلف ژاندارمری و مرتجعین محلی ست، متذکر می شوم ۷۸ اعلام جرم است، در تمام این موارد تقاضای مردم این بوده که مقامات مسؤول در حدود قانون اساسی و اصول محاکمات جزایی مرتکبین را تعقیب و از مداخلات غیر قانونی مأمورین ژاندارمری در کارهای حقوقی جلوگیری نمایند». در همان جلسه یکی از نمایندگان به نام اسکندری از دکتر مصدق پرسید «امضاء کننده این تلگراف کیست؟». جواب شنید: «فرقه دموکرات آذربایجان». راد یولندن که بنا به روایت روزنامه کیهان (مورخ اول دی ۱۳۲۴) همواره دموکراتهای آذربایجان را «عناصر ماجراجو و بیگانه و شورشی...»

می خواند، ناگهانی لحن خود را درباره آذربایجان تغییر داد و در برنامه فارسی خود، قسمت مهمی از نطق دکتر مصدق را در مجلس شورای ملی پخش کرد و در برنامه انگلیسی خود به استناد سخنان دکتر مصدق («... به فساد دستگاه حکومت ایران و مخصوصاً عدم توجه به عرایض اهالی آذربایجان و به مورد بودن قسمت اعظم اعتراضات دموکراتها را تأیید نمود. و برای آن که حقیقت» بیانات پر مغز و تاریخی) نماینده اول تهران را به گوش ساکنین جهان برساند، چنین استدلال کرد: «سخنان دکتر مصدق از آن جا در خور اهمیت و توجه کامل است که وی همان نماینده ای است که چندی پیش در پارلمان ایران طرح [طرح تحریم مذاکرات نفت] را به تصویب رسانید که دولت ایران به هیچ وجه حق ندارد با هیچ یک از کشورهای بیگانه راجع به موضوع اعطای امتیاز نفت داخل مذاکره شود».

دکتر مصدق در مجلس به حکیمی نخست وزیر و تقی زاده رئیس هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل نیز حمله کرد و در پایان اظهار داشت: «من برای صلاح و ثواب ملت ایران از آقای حکیمی خواهش می کنم بیش از این وقت مملکت را ضایع نکنند فوراً از کار کناره جویی کنند...»^۱.

ولی ابراهیم حکیمی در برابر مخالفان خارجی و داخلی مقاومت کرد و زمانی استعفاء داد که شکایت ایران به توسط سید حسن تقی زاده در دفتر سازمان ملل ثبت شده بود.

در این جا سخنان ابراهیم حکیمی نخست وزیر در مجلس شورای ملی و سخنان سید حسن تقی زاده در شورای امنیت به طور کامل برای اطلاع خوانندگان نقل می شود، و به کوششهای احمد قوام برای نجات آذربایجان و نیز فعالیت حسین علاء در سازمان ملل متحد در این مورد به اشاره ای اکتفا می کند.

سابقه امر از این قرار است که «روز ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۴ (۱۲ دسامبر ۱۹۴۵) میرجعفر پیشه وری رهبر فرقه دموکرات آذربایجان به اشاره روس ها، حکومت به اصطلاح ملی آذربایجان را اعلام نمود. به دنبال این اعلام، تمبرهای پست ایران با مهر (حکومت ملی آذربایجان - ۲۱ آذر ۱۳۲۴) به جریان گذارده شد و ساعت تبریز با یک ساعت و نیم اختلاف، با وقت مسکو تنظیم گردید»^۲.

سخنان حکیمی نخست وزیر در مجلس شورای ملی

ابراهیم حکیمی نخست وزیر برای عرض گزارش در مجلس شورای ملی حضور به هم رسانید و در جلسه علنی روز ۲۷ آذر ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی گفت:

... از چندی پیش در آذربایجان از طرف عده معدودی نغمه های برخاست و این اشخاص

به عنوان اصلاحات دست به اقداماتی زدند که راه صلاح را مسدود و برعکس باعث بی نظمی

شدند... متأسفانه این عده در اجرای مقاصد سوء و ناصواب خود اصرار ورزیدند و وقتی هم دولت، استاندار تازه به تبریز فرستاد باز ایستادگی کردند و مشغول تعقیب نقشه های شوم خود به ضرر تمامیت کشور... شدند. تا آن جا که به قول خودشان و برخلاف [نص] صریح قانون اساسی، مجلس ملی تشکیل داده و حتی اخیراً عده ای را به نام وزیر معرفی و ادارات دولتی را تصرف نموده... به قوای تأمینیهٔ دولتی نیز تعرض و دست اندازی نموده اند. حال که استاندار به تهران آمده و گزارش خود را رسماً به اطلاع دولت رسانید، معلوم شد که این اشخاص می خواهند به عملیات خود رسمیت دهند.

نظر به قوت قوای تأمینیه در استانهای ۳ و ۴ و برای جلوگیری از وقایع سوء و ناامنی و تجربی اشخاص نادان و مغرضین و تأمین آسایش و آزادی مردم، تصمیم گرفته شد پادگانهای موجود در آن استانها را تقویت نماید و قوای امدادی از مرکز روانه دارد تا فرمانده لشکر آن جا، قادر به استقرار نظم و آرامش در سراسر استانهای ۳ و ۴ شود. ولی به طوری که استحضار دارند، دولت دوست و همجوار ما، برخلاف انتظار مانع این اقدام شد و قوای اعزامی از تهران، مدتی در شریف آباد [نزد یک فروزین] ماند تا آن که اخیراً ناچار به بازگشت شد. نیروی جزئی و غیر کافی موجود در آن استانها نیز آزادی عمل نداشتند. در نتیجه مأمورین دولت وعدهٔ قلیل قوای تأمینیهٔ این استانها در مقابل متجاسرین دست بسته و محصور شدند و هیچ اقدامی از طرف مأمورین دولت میسر نگردد. زیرا نه آزادی عمل داشتند و نه امید تقویت از مرکز. از طرف دیگر، متجاسرین اسلحه به دست آورده بودند و همه قسم تقویت می شدند و اشخاص مجهول الهویه هم در میان آنها پیوسته زیاد می شدند. آنان با وجود قوت عده و عدم موافقت مردم آذربایجان با اعمال آنها، توانستند همه را مرعوب کرده... مجلس محلی تشکیل و وزیر معرفی نمایند. [با این وجود] دولت مخاصمه و منازعه و خونریزی را به مناسبت حضور پادگان و پُستهای شوروی در آن استان، مضر و بی نتیجه دانست....

این جانب ناگزیر هستم صریحاً در مقابل مجلس شورای ملی اظهار دارم که این اقدامات که در آذربایجان به عمل آمده از طرف هر دسته و جماعت که باشد، خلاف مصلحت کشور و بر خلاف مفاد قانون اساسی و سایر قوانین کشور است. کلیهٔ ایرانیان پاک و بی غرض که هواخواه تمامیت و عظمت کشورند با این قبیل اقدامات و اظهارات خانه خراب کن مخالفت دارند و مبارزه می نمایند و نخواهند گذارد این قبیل اظهارات خائانه و جاهلانه ریشه دوانیده و کشور را بارهٔ آتش نماید.

این جانب، هم به عنوان یک فرد ایرانی و هم به نام دولت، با این که اساساً اهل صلح و مسالمت بوده و به هیچ قیمت راضی نیستم از بینی یک نفر هموطن قطره ای خون جاری شود،

تصمیم جدی به مقاومت... گرفته و نخواهم گذارد یک عده قلیل مغرض نادان به عمد یا اشتباه، مقاصد شوم و ناصواب خود را بر برادران آذربایجانی ما که هموطن و ایران دوست هستند و بارها امتحان فداکاری و از خود گذشتگی را داده اند با زور و ترور و آدمکشی و تجاسر، تحمیل و کشور را دچار زحمت و مرارت نمایند. بدیهی است مجلس شورای ملی و همه مردم ایران، پشتیبان دولتی که چنین تصمیمی را داشته باشد، هستند و عملیات چنین دولتی را تقویت خواهند نمود و از دولت‌های دوست و متحد خودمان همچنان که رسماً و علناً گفته و نوشته و خواسته ایم، برای رفع این مشکلات که نتیجه ادامه توقف نیروی خارجی در ایران است، در مقابل خسارات طاقت فرسا و فداکاری که از شروع جنگ تا کنون تحمل نموده ایم، توقع و انتظار داریم هرچه زودتر نیروی خودشان را از ایران ببرند و ما را آزاد بگذارند. در این فاصله هم طبق شرایط و اصولی که بین میهمان و میزبان مقرر است، آزادی عمل را که حق حاکمیت ماست برای نیروی ایران و مأمورین دولتی مانع نشوند و بگذارند به وظایف خود برسیم و به رفع مشکلات موفقیت حاصل نماییم.

این جانب از این مقام رسمی با صدای بلند که به گوش تمام مردم جهان و مخصوصاً ملل دوست و متحد ما و همه ایرانیان برسد اعلام می‌دارم: نغمه‌های شوم معدودی نادان و مغرض در آذربایجان به هیچ وجه رسمیت ندارد و باید حتماً این قبیل تظاهرات بی اساسی که به نام اصلاحات برخاسته و مانع اقدامات اساسی دولت برای تهیه موجبات آسایش و اصلاح حال مردم ایران، من جمله برادران آذربایجانی ما شده و لطمه‌های بزرگ به کشور ما وارد خواهد نمود، خاموش شود و این نغمه‌ها برخلاف تمام موازین قانون اساسی کشور و سایر قوانین مملکتی است. از جمله مخالف اصل ۲ و ۳ و ۱۶ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ قانون اساسی و همچنین اصل ۳، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۷۵ و ۹۴ متمم قانون اساسی که به بهای خون آزاد یخواهان واقعی کشور به دست آمده و ضامن آسایش و عظمت ایران است، می‌باشد.

چنان که همه می‌دانند، خود یکی از آزاد یخواهان و از جمله کسانی هستم که برای برقراری این اصول مساعی زیاد به کار برده و فداکاری نموده‌ام. از طرف دیگر یکی از فرزندان آذربایجان و پرورش یافته آن سامان هستم. با تمام طبقات و عناصر مختلفه آن جا در عمر خود تماس و آمیزش داشته‌ام و کاملاً بر احساسات وطن پرستی و ایران دوستی فرد فرد برادران آذربایجانی خود و همشهریهای عزیزم واقف بوده‌ام و می‌دانم آن کس که آذربایجانی است، هرگز بر ضد قانون اساسی و برخلاف شئون و حیثیت کشور و تمامیت ایران قدم برنداشته و امکان ندارد این مردمان وطن پرست در این موقع باریک به این قبیل بی احتیاطیها قیام و اقدام نمایند و خدای نخواستہ پنجه به روی هموطنان خود بیندازند.

اگر چند نفری معدود که سوا بقی در آذربایجان ندارند و کسی آنها را شاید به خوبی و

برجستگی نمی شناسند و هیچ گاه در غم و شادی، شریک برادران آذربایجانی نبوده اند، حالا بخواهند به سهو و یا به عمد اظهاراتی خلاف اصول میهن پرستی [به عمل آورده و] با زور و اجبار، دیگران را هم شریک کردار و گفتار خود کنند، باید مردم پاک آذربایجان [را] که طبق شواهد تاریخی همیشه در اعتلای نام ایران با سایر مردم این کشور شرکت داشته، از شر این قبیل اشخاص نااهل و نادان و مغرض و یا خارجیها که به لباس آذربایجانی درآمدند نجات داد، تا تمام دنیا بدانند احساسات واقعی اهالی آذربایجان مانند اهالی سایر استانهای ایران، بر اساس غیرت و عفت و میهن پرستی بوده و آذربایجان همواره برای همیشه جزء لاینفک ایران بوده و خواهد بود.

این جانب و دولت حاضر، برای توجه به اظهارات اصلاح طلبانهٔ قاطبهٔ هموطنان عزیز و اهالی آذربایجان از صمیم قلب مهیا هستیم و برادران آذربایجانی ما باید با سایر ایرانیان در اجرای برنامه و نقشه و اصلاحاتی که دولت در نظر دارد و به واسطهٔ توقف بی مورد نیروی خارجی که در این کشور معوق و معطل مانده، کمک و مساعدت نمایند تا به منظور خودمان نایل شویم و تأسف می خوریم از این که عدهٔ زیادی از مردم اصلاح طلب و صلح جوی آذربایجان به واسطهٔ اقدامات این عدهٔ معدود و ناامنی در آن سامان، با خانواده های خود ناچار از مهاجرت به تهران و سایر نواحی ایران شده اند.

در خاتمهٔ عرایض خود لازم می دانم این نکته را به استحضار برسانم: چنان که سابقاً در مجلس شورای ملی اعلام داشتیم، به منظور توسعه و تشدید روابط دوستی و یک جهتی با دولت و ملت دوست و همسایهٔ خودمان، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چندی پیش به وسیلهٔ سفیر کبیر ایران در مسکو پیشنهاد نمودم که به اتفاق آقای وزیر امور خارجه به مسکو بروم و چون این تمایل ما به رفتن به مسکو با تشکیل کنفرانس وزیران خارجهٔ سه دولت دوست و متحد در مسکو مصادف گردید، پیشنهاد خودمان را تعقیب ننمودیم و ضمناً به موجب یادداشت‌های رسمی که در تاریخ ۲۲ و ۲۳ آذر [۱۳ و ۱۴ دسامبر] جاری ارسال شده، به هر سه دولت دوست و متحد بزرگ خودمان اطلاع دادیم... تا در کنفرانس وزیران خارجه در مسکو مطرح و تصمیم مساعد اتخاذ نمایند، [مسئلهٔ] تخلیهٔ فوری و کامل ایران از قوای هر سه کشور است. ضمناً تذکر دادیم هرگاه غیر از این موضوع مطلبی راجع به ایران مطرح گردد، باید نظر به استقلال و حق حاکمیت ایران و در اجرای فصل ششم پیمان سه جانبهٔ اعلامیهٔ سران سه دولت در تهران، با اشاره و رضایت دولت ایران باشد.^۳

*

کشور در شرایط سخت و هولناک قرار داشت. نیروهای ارتش سرخ تنها در آذربایجان

کما بیش ۷۵ هزار نفر برآورد می شد. آذربایجان شرقی و بیشترین بخشهای آذربایجان غربی در چنگ فرقه دموکرات بود. بخشهای باقی مانده آذربایجان غربی نیز در تصرف «کومله» [کردستان] قرار داشت. بدون تردید تعجیل امریکا برای تخلیه نیروهای خود از ایران، برای آن بود که در صورت پیشروی فرقه دموکرات به سوی تهران و مناطق دیگر، از برخورد با آنان و در این فرایند، احتمال برخورد با ارتش سرخ جلوگیری شده باشد. دولت بریتانیا نیز حتی به عقیده سفیر ایالات متحده در تهران، آماده بود که در تقسیم دوباره ایران با شوروی شریک شود.

اما در لحظه ای که به نظر می رسید همه چیز به پایان رسیده است، ابراهیم حکیمی نخست وزیر سالخورده و فرتوت ایران در صحن مجلس شورای ملی ایران اعلام کرد:

آذربایجان همواره جزء لاینفک ایران بوده و خواهد بود...

به نام یک فرد ایرانی... یکی از فرزندان آذربایجان و به نام دولت ایران... تصمیم جدی به مقاومت گرفته ام و نخواهم گذارد یک عده قلیل نادان به عمد یا اشتباه مقاصد شوم و ناصواب خود را بر برادران آذربایجانی که هموطن و ایران دوست هستند [تحمیل کرده و] با زور و ترور و آدم کشی و تجاسر... کشور را دچار زحمت و مرارت نمایند.^۱

حکیمی و شکایت ایران به سازمان ملل متحد

... دولت ایران به تنها امکانی که در آن لحظه وجود داشت، یعنی شکایت به سازمان ملل متحد توسل جست. سفیر انگلستان در تهران به بهانه این که در صورت شکایت ایران به سازمان ملل روس ها طرح کمیسیون سه جانبه را به کلی طرد خواهند کرد، ایران را به صورت جدی از توسل به سازمان ملل متحد بر حذر داشت.

حکیمی پیش از اقدام، از [سید] حسن تقی زاده سفیر کبیر ایران در لندن که ریاست هیأت نمایندگی ایران را در سازمان ملل متحد نیز به عهده داشت و همچنین حسین علاء سفیر کبیر ایران در واشنگتن، خواست تا نظر دولتهای بریتانیا و ایالات متحده را در این مورد جویا شوند.

تقی زاده رئیس هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، پیش از ثبت تقاضای ایران با بیرنس وزیر امور خارجه امریکا تلفنی گفتگو کرد. تقی زاده به وی می گوید که من با بوین وزیر امور خارجه بریتانیا در این باره گفتگو کردم. اما وی حاضر نشد که نظر خود را به من ابراز دارد. بیرنس نیز به تقی زاده می گوید که او نیز مایل نیست که نظری ابراز دارد. اما، با خرسندی آماده است که دلایل وی را در این باره بررسی کرده و سپس نظر دهد. اما تقی زاده بدون آن که منتظر نظر انگلیس ها و امریکایی ها شود، تقاضای ایران را در سازمان ملل به ثبت رساند.

انگلیس ها با قصد دولت ایران مبنی بر قرار دادن مسئله ایران در دستور کار سازمان ملل

متحد به شدت مخالفت کردند و کوشیدند تا با تهدید و اوعاب، ایران را از پیش گرفتن این راه برحذر دارند. اما حکیمی در آن لحظات حساس و سرنوشت ساز، با وجود سن بالا، ضعف مزاج، در هم ریختگی اوضاع اداری و مالی کشور، نفوذ آشکار سفارت انگلیس در حیات سیاسی ایران و حضور نیروهای شوروی و حمایت بی پرده نیروهای مزبور از فرقه دموکرات [آذربایجان] و کومله [کردستان]، با شهامت و میهن دوستی در خور تحسین، به سفیر ایران در لندن دستور داد تا شکایت ایران را در سازمان ملل متحد مطرح کند. حکیمی در مورد این تصمیم دولت در جلسه علنی مجلس شورای ملی (۲۵ دی ۱۳۲۴/۱۵ ژانویه ۱۹۴۶)، اظهار داشت:

... ولی بعد همین که معلوم شد در مذاکرات مستقیم به منظور نمی رسیم، ناچار به ریاست هیأت نمایندگی ایران در مجمع ملل متفق [سازمان ملل متحد] دستور دادیم که موضوع ایران را در مجمع ملل متفق طرح و مطابق اساسنامه سازمان ملل متفق درخواستی که لازم است به شورای امنیت بدهد... چون دولت تشخیص داد که آقای تقی زاده کمال شایستگی و لیاقت را برای ریاست هیأت نمایندگی ایران دارد، لذا وی را بدین سمت انتخاب نمود.^۵

شکایت ایران از دولت شوروی

از این رو، روز ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶ (۲۹ دی ماه ۱۳۲۴)، شکایت ایران از شوروی در قالب نامه کوتاه سید حسن تقی زاده، رئیس هیأت نمایندگی ایران به آقای جب (Jebb) دبیر کل موقت سازمان ملل متحد، مطرح شد. در نامه مزبور رئیس هیأت نمایندگی ایران نوشت:

جناب آقای گلاوین جب، دبیر کل موقت سازمان ملل متفق

در نتیجه دخالت دولت اتحاد جماهیر شوروی به وسیله مأمورین و قوای مسلحش در امور داخلی ایران، وضعیتی ایجاد شده که ممکن است باعث یک اختلاف بین المللی شود.

دولت ایران طبق ماده ۳۳ منشور ملل متفق، چندین بار سعی نمود با دولت اتحاد جماهیر شوروی مذاکره نماید ولی نتیجه ای نداشت. در نتیجه هیأت نمایندگی ایران در مجمع عمومی ملل متفق مفتخر است که به نام دولت ایران طبق بند یک ماده ۲۵ منشور ملل متحد، تقاضا نماید که توجه شورای امنیت را به این [مسأله] جلب نماید تا شورای مزبور موضوع را بررسی و راه تصفیه خاصی را توصیه نماید. هیأت نمایندگی ایران حاضر است که در شورای امنیت حضور به هم رسانده تا جریان کامل وقایعی را که به وضعیت کنونی منتهی گردیده در دسترس گذاشته و متن پیمانی را که در این مورد میان طرفین حکمفرماست، تقدیم کند.

با تقدیم احترامات

سید حسن تقی زاده رئیس هیأت نمایندگی ایران^۶

سخنان تقی زاده در شورای امنیت

ذکر این موضوع لازم به نظر می‌رسد که در این روزهای بحرانی، حکیمی ناچار شد از نخست‌وزیری استعفا بدهد. در ۶ بهمن ۱۳۲۴ (۲۶ ژانویه ۱۹۴۶) احمد قوام از سوی مجلس به نخست‌وزیری برگزیده شد. وی به تقی زاده دستور داد برای آن که دولت شوروی را بیشتر خشمگین نسازد امکان گفتگوهای مستقیم با دولت شوروی را آماده کنید.

زورآزمایی اصلی، روز ۲۸ ژانویه ۱۹۴۶ (۸ بهمن ۱۳۲۴)، یعنی در نشست سوم شورای امنیت، به وقوع پیوست. در این جلسه، برای نخستین بار نماینده یک کشور غیر عضو شورا، یعنی ایران، به حضور در نشست شورای امنیت دعوت شده بود. تقی زاده نماینده ایران، در جای خود قرار گرفت. ویشسکی [نماینده شوروی در شورای امنیت] عدم رضایت خود را از تصمیم جلسه پیش تکرار کرد. تقی زاده گفت:

مفتخراً عرضحالی شامل نظریات دولت ایران دربارهٔ اختلافی که میان دولت ما و شوروی ایجاد شده به شورای امنیت تقدیم می‌دارم.

دولت ایران در اجرای ماده ۳۵ منشور ملل متحد طی یادداشتی به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶ و خطاب به آقای جب دبیر کل موقت سازمان، توجه شورای امنیت را جلب کرده است. مقدمهٔ این نکته را خاطر نشان می‌سازم که دولت ایران هم مثل سایر اعضای ملل متحد، متأسف است که شورا در آغاز کار خود با مسئلهٔ ایران روبه‌رو شده و باید اختلافی را که میان دو عضو از اعضای شورا ایجاد گردیده بررسی نماید. دولت ایران به سهم خود از بروز این اختلاف با کشوری که نه فقط مذهبهای مدید است که با او روابط حسنه دارد بلکه طبق عهدنامهٔ اتحاد سه جانبه ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ با او متفق می‌باشد، بسی متأسف است.

ایران برای پیروزی شوروی به وضع قابل ملاحظه‌ای کمک نموده و کلیهٔ منابع خود را برای ادامهٔ جنگ در اختیار متفقین گذاشته است. از راه ایران که در آن وقت تنها راه بلامانع به شمار می‌رفت، مقادیر زیادی مهمات جنگی به خاک شوروی فرستاده شده است. راه آهن، جاده‌ها و کلیهٔ وسایل ارتباطی ایران برای این منظور مورد استفاده قرار گرفته‌اند. اگرچه در نتیجهٔ [این امر]، اشکالاتی برای تدارکات سکنه ایجاد گردید.

اجازه می‌خواهم که به شورای امنیت یادآوری کنم که متفقین به وسیلهٔ اعلامیه‌ای که در یکم دسامبر سال ۱۹۴۳ در تهران به امضای مستر چرچیل، ژنرال استالین و مستر روزولت رسیده، کمک ایران را برای ادامهٔ جنگ بر ضد دشمن مشترک تصدیق کرده‌اند.

ایران روابط سیاسی خود را با آلمان و ایتالیا در سپتامبر سال ۱۹۴۱ قطع کرد و در نهم سپتامبر سال ۱۹۴۳ به آلمان و در اواخر فوریه سال ۱۹۴۵ به ژاپن اعلان جنگ داد.

عرضحالی که تقدیم می‌کنم، حوادثی را که باعث این اختلاف بسیار تأسف بار شده است نشان می‌دهد با قرائت این عرضحال، فهمیده می‌شود که دولت ایران، ساعی بوده است این اختلاف را به وسیله مذاکرات مستقیم طبق ماده ۳۵ منشور ملل متفق حل کند. طبق یادداشتی که ضمیمه عرضحال تقدیمی ست ملاحظه می‌شود که دولت ایران طی یادداشتهای متعددی، مداخلات مقامات شوروی را اعلام نموده و توجه او را به این نکته جلب کرده که مداخلات مزبور نقض استقلال و حاکمیت ایران بوده و از دولت شوروی تقاضا گردید که مسأله را مورد بررسی قرار داده، راه حلی برای آن بیابند.

دولت شوروی به این یادداشتها جواب نداد و یا نخواست که اعتراضات دولت ایران را قبول کند. به علاوه نخست وزیر ایران در ماه دسامبر ۱۹۴۵ پیشنهاد کرد برای جلب موافقت دولت شوروی، به اتفاق وزیر امور خارجه ایران به مسکو برود. به این پیشنهاد هم توجهی نشد. بالاخره با امتناع و مخالفت دولت شوروی، چه برای بررسی این مسایل و چه برای خودداری از مداخلات در امور داخلی ایران، فقط این راه حل باقی می‌ماند که دولت ایران به استناد این که وضعیتی در ایران ایجاد شده که ممکن است منجر به اختلافات بین المللی گردد، مسأله را به پیشگاه شورای امنیت تقدیم کند.

حوادث مفصلی که باعث ایجاد این وضعیت شده است، در عرضحال تشریح گردیده و ملاحظه خواهد شد که مقامات شوروی در چندین مرتبه برخلاف حقوق بین المللی و پیمان سه جانبه شوروی و انگلیس و ایران مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ و برخلاف اعلامیه سه دولت امریکا و انگلیس و شوروی در کنفرانس تهران مورخ دسامبر ۱۹۴۳ و برخلاف اصول مندرج در مقدمه منشور ملل متفق، در امور داخلی ایران مداخله کرده اند با آن که پیمان سه جانبه مقرر می‌دارد که حضور سربازان متفقین در خاک ایران اشغال نظامی نیست و باید... امکان اداره و امنیت ایران و همچنین زندگانی اقتصادی کشور و رفت و آمد سکنه و اجرای قوانین و نظامات ایران مختل نشود، در ناحیه ای که سربازان شوروی مستقرند این طور نبوده است.

در آذربایجان از این سیاست به قدری انحراف شده که دولت ایران نتوانسته به هر طریق، اختیارات خود را اجرا کند. نیروهای تأمینیه ایران نتوانسته اند وظایف خود را انجام داده و بی نظمی را برطرف سازند.

از طرف دیگر مقامات شوروی با ایجاد سدھایی در مرزهای منطقه ای که «منطقه شوروی» نامیده شده، از آنها جز با اجازه مقامات شوروی نه اشخاص و نه کالا حق عبور نداشت و زندگانی اقتصادی کشور را سخت مختل ساختند. هیچ نیروی مسلح ایرانی نتوانسته از این حدود عبور کند. مقامات شوروی مانع شده اند که مقامات ایران قوانین و نظامات ایران را در این نواحی اجرا کنند.

در بعضی از حالات، آنها طبق تصمیمات خود رفتار کرده در حالات دیگر مانع می شدند که مقامات محلی قوانین ایران را اجرا نمایند.

دولت ایران هنگام جنگ، تا اندازه ای این نقض پیمانها و حقوق بین المللی را صرف نظر و اغماض می نمود. معذک معتقد است که چون جنگ پایان یافته، باید به این تجاوزات علیه استقلال و حاکمیت ایران خاتمه داده شود. از موقع پایان جنگ، بعضی از عناصر بی احتیاط [در] آذربایجان، ساعی شده اند که موجبات بی نظمی و اغتشاش را فراهم سازند. اگر دولت ایران توانسته بود نیروی تأمینیه به نقاط معشوش گسیل دارد، برقراری نظم کار آسانی می بود. مقامات شوروی مانع دخول این نیروها به این مناطق شده اند. به عقیده دولت ایران این عمل مداخله واضحی در امور داخلی ایران است.

طبق عرضحال تقدیمی ملاحظه می شود که این عمل نمونه ای از چندین عمل مداخله جویانه می باشد. نتیجه این وضعیت آن است که برخی نواحی کشور، تحت کنترل دولت مرکزی نیست زیرا نمی تواند به این نواحی نیرو و مأمورین خود را گسیل دارد. لہذا اعمالی از این قبیل از طرف مقامات شوروی نقض مواد پیمان سه گانه می باشد و در نتیجه دولت ایران با اصرار تقاضا دارد شورای امنیت مراعات کامل مقررات این پیمان را توصیه نماید. به این معنی که تا زمان تخلیه خاک ایران از نیروهای شوروی، مقامات شوروی اقدامی نکنند که با این پیمان یا با اعلامیه تهران منافات داشته باشد و سرbazان و مأمورین ایرانی بتوانند وظایف عادی خود را انجام دهند و اختیارات دولت مرکزی، موضوع هیچ مداخله ای از طرف مأمورین و سرbazان نیروهای شوروی در ایران واقع نشود و همچنین ایران تقاضا دارد شورای امنیت توصیه کند که مقامات شوروی از هرگونه پشتیبانی معنوی و مادی به متجاسرین آذربایجان و سایر عناصر ماجراجو در نواحی دیگر، خودداری کند.

دو عضو از اعضای شورای امنیت، امریکا و انگلیس، به خاطر دارند که دولت مزبور پس از اطلاع از منع حرکت نیروی تأمینیه ایران به صوب آذربایجان، استعلامیه هایی در این خصوص نزد دولت شوروی فرستادند و اظهار داشتند دولت ایران کاملاً آزاد است که نیروهای مسلح خود را به تمام نقاط کشور به منظور برقراری نظم اعزام دارد. استعلامیه های دولت امریکا در یادداشت مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۴۵ [۳ آذر ۱۳۲۴] که سفیر کبیر امریکا در مسکو به دولت شوروی تقدیم داشت، مندرج است. در این یادداشت پس از اشاره به پیمان اتحاد و اعلامیه تهران، مقرر می داشت که دولت ایران طبق تعهداتی که در تهران پذیرفته شده، باید آزادی کامل داشته و هیچ گونه مداخله نظامی یا کشوری از سوی انگلیس، شوروی و امریکا به او تحمیل نشود. دولت ایران باید در نقل مکان نیروهای مسلح خود در تمامی خاک کشور مختار باشد، به طوری که بتواند

امنیت خویش را تأمین سازد. از طرف دیگر اعلامیه دولت انگلیس در یادداشت مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵ [۶ آذر ۱۳۲۴] که سفیر کبیر انگلیس به مسیو مولوتف کمیسر امور خارجه شوروی تقدیم نمود، مندرج است. این یادداشت هم اشاره به اعلامیه تهران می کرد و اشعار می داشت به نظر دولت متبوعه من [بریتانیا] کاملاً عاقلانه است که دولت ایران در خاک خود خواهان برقراری نظم باشد و برای این منظور باید بتواند نیروهای تأمینیه خود را در سراسر کشور نقل مکان دهد. به علاوه سفیر کبیر دولت انگلیس اظهار داشت که دولت متبوعه من یقین دارد که دولت شوروی دستوراتی در این خصوص به نیروهای مقیم خود در ایران خواهد داد تا به اقداماتی که دولت ایران برای اعمال حق حاکمیت و برقراری نظم در خاک خود اجرا می دارد، لطمه وارد نسازد.

در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۵ [۸ آذر ۱۳۲۴] دولت شوروی به یادداشت مورخ ۲۴ نوامبر [۳ آذر] دولت امریکا پاسخ داده و اشعار داشت: حوادثی که در ایران شمالی اتفاق افتاده، قیام مسلحانه علیه دولت ایران نبوده بلکه این حوادث از جانب عناصر ارتجاعی که با توسعه حقوق ملی ساکنین ایران شمالی مخالف بودند، برانگیخته شده است. دولت شوروی در خصوص نیروهای تأمینیه ایران اشعار داشت: دولت شوروی از حرکت نیروهای ایران که در نواحی شمالی ایران مستقر هستند ممانعتی ننموده ولی با اعزام دستجات جدیدی سرباز ایرانی به این نواحی مخالفت کرده به این دلیل که ورود آنها فقط موجب افزایش بی نظمی گردیده و دولت شوروی را مجبور می سازد که به منظور برقراری نظم و تأمین امنیت پادگانهای شوروی مقیم در نواحی شمالی، سربازان بیشتری به ایران بیاورد. چون دولت شوروی مایل به آوردن نیروهای جدیدی به ایران نبود، اعزام نیروهای اضافی ایرانی را مناسب تلقی ننمود.

از این یادداشت به خوبی مستفاد می شود که رفتار دولت شوروی با پیمان اتحاد و اعلامیه سه کشور متفق ایران، منتشره در تهران مغایر است. دولت ایران باید اهمیت و نوع آشوبهایی را که ممکن است در ایران بروز کند بسنجد زیرا دولت شوروی طبق پیمان ملترزم گردیده است در امور داخلی ایران مداخله ننماید. در نتیجه دولت شوروی با اظهار این مطلب که اعزام نیروهای اضافی ایرانی را به ایران شمالی لازم نمی داند، پیمان اتفاقی را که به موجب آن متعهد شده هیچ گونه مداخله ای در امور داخلی ایران ننماید، نقض می کند.

دولت ایران در مورد اعزام نیرو با دولت شوروی داخل مذاکره مستقیم شده است. دولت ایران ضمن یادداشت مورخ ۱۷ نوامبر [۲۶ آبان] به اطلاع دولت شوروی رسانید که دستورات لازم داده شده تا استاندار آذربایجان و فرمانداران این استان پست های خود را اشغال نمایند و به علاوه اطلاع داده شد که اوامر لازم به منظور اعزام نیرو برای برقراری نظم صادر گردیده است. دولت ایران از دولت شوروی تقاضا نمود که به مقامات نظامی شوروی دستور دهند که آزادی عمل ارتش و

شهربانی ایران را مختل نسازند. همچنین دولت ایران اطلاع داد که اگر به این مسایل توجه فوری نشود وضع طوری خواهد شد که عواقب وخیم در بر خواهد داشت. ضمناً اگر به علت این که ارتش نتواند آزادانه نقل مکان کند و حوادث اسف آوری رخ دهد، دولت ایران حق دارد مسؤولیت آن را متوجه مقامات نظامی شوروی بداند.

پس از آن که از حرکت نیروی ایران به وسیله نیروی شوروی در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵ [۳۰ آبان ۱۳۲۴] ممانعت به عمل آمد، دولت ایران دو یادداشت به ترتیب در تاریخ ۲۲ و ۲۳ نوامبر [۱ و ۲ آذر] به دولت شوروی فرستاد و تقاضا نمود دستورات تلگرافی به مقامات نظامی شوروی در ایران داده شود تا مانع حرکت نیروهای ایران نگردند. دولت شوروی در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵ [۵ آذر ۱۳۲۴] پاسخ داد به طوری که قبلاً اطلاع داده شد اگر دولت ایران نیروی جدیدی به آذربایجان گسیل دارد، نتیجه اش بی نظمی و خونریزی بیشتری خواهد بود. بنا بر این نمی تواند اجازه دهد نیروهای تکمیلی به این ناحیه اعزام گردند. دولت شوروی در دنباله یادداشت خود صراحتاً موارد متعددی دخالت در اقدامات دولت ایران را که در یادداشت مورخ ۱۷ نوامبر [۲۶ آبان] خود ذکر کرده بود، تکذیب نمود. اظهارات دولت شوروی در یادداشتهای مورخ ۲۶ نوامبر [۵ آذر] به عنوان دولت ایران و مورخ ۲۹ نوامبر [۸ آذر] به عنوان دولت امریکا، اکنون این جانب را ناچار می نماید که موارد دیگری از دخالت مقامات کشوری و نظامی شوروی را شرح دهم:

این موارد دخالت، همانهایی هستند که به تفصیل در دادخواستی که امروز تقدیم نمودم مندرج است. دولت ایران در تاریخ یکم دسامبر [۱۰ آذر] یادداشتی به دولت شوروی تسلیم نمود و در آن از این که در یادداشت شوروی اطمینان ضمنی داده شده بود که این حوادث تکرار نخواهد شد و از هرگونه دخالت شوروی در امور ایالات شمالی ایران خودداری خواهد گردید و نیروهای تأمینیه ایران مجاز خواهند بود آزادانه نقل مکان دهند، اظهار خوشوقتی کرد. به علاوه دولت ایران تقاضا نمود [تا] نتیجه اقدامات فوری که سفارت شوروی در خصوص تأمین آزادی عبور و مرور مقامات کشوری و نظامی ایران در ایالات شمالی به عمل می آورد، به اطلاع دولت ایران رسانیده شود. دولت ایران اظهارات دایر بر این که «نبودن مأمورین ایرانی در استانهای شمالی مسؤولیتی متوجه دولت شوروی نمی کند» را رد کرد. زیرا حضور این مأمورین موقعی مضر خواهد بود که نیروهای تأمینیه هم در اختیار آنها باشد. به طوری که در نامه مورخ ۲۶ ژانویه [۶ بهمن] عنوان شورای امنیت متذکر گردیده و نیز یادداشت مورخ یکم دسامبر [۱۰ آذر]، نشان نمی دهد که موافقتی شده است بلکه برعکس تقاضای دولت ایران دایر بر صدور اجازه حرکت به طرف استانهای شمالی را تأیید و تکرار می کرد.

در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵ [۲۴ آذر ۱۳۲۴] دولت ایران یادداشتی به دولتهای انگلیس و

امریکا و شوروی تسلیم و ضمن آن تخلیه کامل و فوری خاک ایران را از نیروهای متفقین خواستار شد و در انتظار انجام این امر تقاضا نمود که نیروهای نظامی بیگانه مقیم ایران، مانع آزادی رفت و آمد نیروهای تأمینیه ایران نشوند تا دولت ایران بتواند نظم و برقراری امنیت را در کشور تأمین نماید. با این تفصیل، تقاضای فعلی دولت ایران آن است که مقامات شوروی مداخله در امور داخلی ایران را متروک دانسته تا نیروهای نظامی و مأمورین دولت ایران بدون مانع بتوانند در نقاطی که نیروهای شوروی مقیم است آزادانه رفت و آمد نموده و وظایف خود را بلا مانع انجام دهند. مخصوصاً نیروهای تأمینیه بدون هیچ گونه ممانعتی به آذربایجان یا هر نقطه دیگر ایران برای برقراری نظم و قانون بروند. به علاوه دولت ایران تقاضا دارد که دولت شوروی کلیه دستورات لازم را به منظور بازگشت کامل نیروها و مأمورینش تا تاریخ دوم مارس ۱۹۴۶ [۱۱ اسفند ۱۳۲۴] از ایران صادر نماید.

این جانب اطمینان دارد که شورای امنیت با روح عدالت و انصافی که در سازمان جدید جهانی حکمفرماست و طبق بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متفق، رضایت خاطر دولت ایران را نسبت به دادخواست تقدیمی که عبارت از تأمین آزادی عمل کامل در خاک خود، به انتظار روز تخلیه خاکش از نیروهای شوروی می باشد، فراهم خواهد ساخت.

هیأت نمایندگی ایران با جلب توجه شورا به این موضوع، تمایل خود را به نگاهداری روابط حسنه با اتحاد جماهیر شوروی ابراز می دارد. این جانب سعی نمودم که با نزاکت و بیطرفی این وضع اسف آور را تشریح نمایم و هیأت نمایندگی ایران صمیمانه امیدوار است قضیه طوری روشن شود که احساسات دوستی موجود میان اتحاد جماهیر شوروی و ایران که با توصیه شورای امنیت فقط تقویت خواهد شد بیشتر بهبودی یابد.^۷

*

ویشنسکی رئیس هیأت نمایندگی دولت شوروی به رد سخنان تقی زاده پرداخت و از جمله اظهار داشت عرضحالی که وی تقدیم شورای امنیت کرده است مربوط به دولت سابق ایران یعنی دولت حکیمی ست که سعی داشت روابط دو کشور را وخیم نماید. ویشنسکی می کوشید مذاکره بین دو کشور برای حل اختلافات در خارج از شورای امنیت انجام شود، در حالی که تقی زاده اصرار می ورزید گفتگوهای مستقیم میان ایران و شوروی باید به توصیه وزیر نظر شورای امنیت انجام شود. این امر نماینده شوروی را در وضع دشواری قرار داد. لحن ویشنسکی تند و مبارزه جویانه بود. در این ماجرا دولتهای انگلیس و امریکا ایران را تنها گذاشتند ولی قطعنامه شورای امنیت به صورتی که تقی زاده پیشنهاد کرده بود به تصویب رسید. «بدین سان دولت ایران با اتکاء بر یک قطعنامه نارسا، عدم امید از

حمایت بریتانیا و اطمینان اندک از حمایت ایالات متحده آمریکا، «بازی» را برای بیرون راندن شوروی از ایران، در برابر دادن کمترین امتیاز آغاز کرد...».

*

احمد قوام نخست وزیر به محض آگاهی از تصمیم شورای امنیت، خواستار گفتگوی رو در رو با استالین شد و موضوع را تلگرافی به اطلاع وی رسانید و متن مشابهی را نیز برای اطلاع نخست وزیر انگلیس و وزیر امور خارجه بریتانیا مخابره کرد. ولی قوام تقاضای ایران را از شورای امنیت پس نگرفت. مقصود قوام این بود که روسها بپذیرند نیروی نظامی خود را پیش از ۲ مارس (۱۱ اسفند) - بر طبق پیمان سه جانبه - از ایران خارج کنند، و از ایران برای رفع مشکل آذربایجان حمایت نمایند و سفیر جدید خود را نیز به ایران بفرستند. در حالی که دولت شوروی می خواست در درجه اول امتیاز نفت شمال را به دست بیاورد و خودمختاری فرقه دموکرات و کومله را در آذربایجان و کردستان تثبیت کند، و نیز ایران را وادارد که از سیاست شوروی پیروی نماید. قوام در مسکو با استالین و مولوتف وزیر امور خارجه آن کشور چند بار ملاقات کرد. دولت شوروی از تخلیه ایران سر باز زد. ایران به شوروی اعتراض کرد. علاء سفیر کبیر ایران در واشنگتن از دولت امریکا درخواست کرد در مورد عدم تخلیه ایران به شوروی اعتراض کند. وی به وزیر خارجه امریکا نوشت «دولت شوروی تخلیه ایران را بسته به آن می داند که دولت ایران خواسته های بسیار مهم آنان را برآورده سازد، در حالی که عقب نشینی و تخلیه و خروج نیروهای متفقین در پایان جنگ [دوم جهانی] غیر مشروط بوده و هست...». پس، دولتهای انگلیس و امریکا به عنوان طرف امضاء کننده قرارداد سه جانبه، به عدم تخلیه ایران از نیروهای شوروی به آن دولت اعتراض کردند. در سفر مسکو گرچه «گفتگوها به نتیجه دلخواه قوام نرسید، اما استالین نیز توانست چیزی به دست آورد».

پس از بازگشت قوام از مسکو، دولت شوروی دست به خشونت و تهدید زد. نیروهای خود را که از مشهد و شاهرود و سمنان تخلیه کرده بود به غرب ایران فرستاد. ایران در صدد برآمد بار دیگر به شورای امنیت مراجعه کند. کاردار سفارت شوروی در تهران می کوشید ایران را از این کار بازدارد، ولی دولت ایران بار دیگر در ۲۷ اسفند ۱۳۲۴ (۱۸ مارس ۱۹۴۶) شکایت خود را علیه دولت شوروی در شورای امنیت به جریان انداخت و در برابر تهدید کاردار سفارت شوروی، قوام از دولتهای انگلیس و امریکا درخواست کرد از اقدام ایران در شورای امنیت حمایت کنند. حسین علاء سفیر کبیر ایران در واشنگتن رئیس جدید هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد طی نامه مورخ ۱۸ مارس ۱۹۴۶ [۲۷ اسفند

۱۳۲۴] از دبیرکل سازمان ملل متحد تقاضا کرد، درخواست ایران در دستور کار شورای امنیت - در جلسه ۲۵ مارس [۵ فروردین ۱۳۲۵] قرار داده شود. بدین ترتیب تقاضای ایران در دستور کار شورای امنیت قرار گرفت. گرومیکو رئیس جدید هیأت نمایندگی دولت شوروی در سازمان ملل متحد - تقاضا کرد رسیدگی به این مسأله به تأخیر بیفتد. ترومن رئیس جمهوری امریکا اعلام داشت که با عقب انداختن جلسه شورای امنیت موافقت نخواهد کرد. جلسه شورای امنیت در روز ۲۵ مارس تشکیل شد. نمایندگان امریکا و انگلیس در تأیید نظر دولت ایران سخن گفتند و به این موضوع اشاره کردند که برخلاف نظر گرومیکو، تا کنون هیچ توافقی بین ایران و شوروی به عمل نیامده است. علاء در این جلسه با توجه به دستور دولت قوام مبنی بر پیش گرفتن لحن ملایم نسبت به شوروی گفت درباره تخلیه ارتش شوروی از ایران تا کنون هیچ اقدامی به عمل نیامده است و بدین جهت به من مأموریت داده شده است که «مورد مناقشه را برابر شورا برای اتخاذ تصمیم برپایه اختیارات و وظایف شورا مطرح کنم». ناگفته نماند که از آغاز شکایت مجدد ایران در شورای امنیت، نماینده دولت شوروی می کوشید چنین وانمود کند که علاء در سازمان ملل خودسرانه عمل می کند. پس قوام ضمن نامه ای به رئیس سازمان ملل نوشت: «آقای حسین علاء نماینده ایران بوده و از اعتبار و اعتماد کامل برای نمایندگی دولت ایران درباره شکایت ایران به شورای امنیت و یا هر مورد دیگری که برابر شورا مطرح می شود برخوردار است. این اعتبار پابرجاست مگر این که یادداشت دیگری داده شود». سرانجام در جلسه ۳ آوریل [۱۵ فروردین] قطعنامه پیشنهادی ریاست هیأت نمایندگی امریکا در سازمان ملل متحد با هشت رای موافق از نه نفر حاضر (نماینده شوروی در جلسه حاضر نبود) به تصویب رسید. در این قطعنامه آمده بود که چون بر طبق نامه نماینده شوروی به دبیرکل سازمان ملل، «خروج قشون اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از ایران شروع شده و در ظرف ۶ هفته تمام خاک ایران تخلیه خواهد شد... شورای امنیت به موجب این قطعنامه مقرر می دارد که مذاکرات راجع به شکایت ایران را تا ششم مه موقوف گذارد و از دولتین اتحاد جماهیر شوروی و ایران تقاضا نماید در آن تاریخ به شورای امنیت گزارش دهند که آیا کلیه قشون روس از تمام خاک ایران خارج شده است یا خیر...»^۸.

*

روایت تقی زاده

اینک بد نیست روایت این حادثه مهم را از زبان تقی زاده نیز بشنویم.
تقی زاده نوشته است وقتی قرار شد سازمان ملل متحد تشکیل شود، جلسه ای با حضور

ممالکی که داخل در جنگ [دوم جهانی] بودند در سانفرانسیسکو تشکیل شد، از ایران هم برای شرکت در این جلسه دعوت به عمل آمد. اولین جلسه سازمان ملل در لندن تشکیل گردید. دولت انگلیس با طرح شکایت ایران علیه شوروی در سازمان ملل متحد موافق نبود زیرا معتقد بود که «این سازمان حکم بچه نوزاد دارد» و طرح شکایت ایران علیه شوروی ممکن است «کمر سازمان ملل را بشکند». از طرف دیگر بحث بر سر این بود که شکایت را به سازمان ملل ببریم یا به شورای امنیت. ولی به این جهت که شورای امنیت قوه اجرائیه داشت و مجمع [سازمان ملل] نداشت، شکایت را به شورای امنیت تقدیم کردم. «در این بین از تهران تلگرافی از قوام السلطنه [نخست وزیر] رسید که تقاضای خودداری از طرح شکایت و مجادله شدید می کرد. آن تلگراف روزی به دست من رسید که بعد از ظهر آن روز با یتی در شورای امنیت به مباحثه و مجادله برویم. چون همه دستور کار معین شده بود. پس، از نصف راه برنگشتم و به جنگ رفتم، ولی به این صدد برآمدم که اگر پیشنهاد مذاکره مستقیم بین ایران و روس به میان بیاید از قبول آن خودداری نکنیم». او نوشته است در رد ادعای ویشنسکی که در شورای امنیت گفته بود «ما وقتی جلو قوای مسلح ایران را از رفتن به تبریز گرفتیم، خود دولت ایران در مکاتبه به سفیر روس از این عمل تشکر کرد...، گفتم ابداً دولت ایران همچو کاری یعنی تشکری نکرده است...». در جلسه دوم شورای امنیت برای اثبات مدعای خود، تا آن جایی که خاطر می آید ترجمه انگلیسی قریب هشتاد سند را که تهیه کرده بودم بین اعضای شورای امنیت تقسیم کردیم...».

ولی «دولت ایران مجدداً مجبور شد به سازمان ملل شکایت بکند. آن جا هم مرحوم علاء که نماینده ایران بود مباحثات زیادی با نمایندگان روس داشت. اما بدبختانه پشتیبانی کامل از او از تهران به عمل نمی آمد. حتی مظفر فیروز که شخص سرور و فتنه انگیزی بود تلگرافی از طرف مرحوم قوام السلطنه به او کرد که در این کار کوتاه بیاید». این کار بر علاء بسیار سخت آمده بود که دنباله مباحثات را در شورای امنیت قطع کند. پس تصمیم گرفته بود با من مشورت کند. به شرحی که در کتاب زندگی طوفانی آمده است، علاء تلفنی با تقی زاده که در آن هنگام در ژنو بوده تماس می گیرد که چه باید کرد؟ «مصلحت بینی من این شد که آقای علاء تلگراف تهران را ندیده بگیرد و فردای آن روز به بحث خود مداومت کند. او نیز چنین کرد...»^۱.

ناگفته نماند که انتخاب قوام به نخست وزیری و رفتن او به مسکو و مذاکره با استالین، و انتخاب سه وزیر از حزب توده، موجب گردیده بود که بسیاری تصور کنند او در صدد سازش با روسهاست، در حالی که بعد معلوم شد چنین نبوده است. تقی زاده در تلگراف

مورخ ۳ فروردین خود به علاء در واشنگتن به این موضوع تصریح کرده است: آنچه استنباط می شود روسها به واسطه این افراط در تندی به مقصود خود نائل می شوند. یعنی از مرگ گرفتند و ما داریم به تب راضی می شویم. در تهران این آثار دیده می شود... وی در تلگراف مورخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵ خود به علاء باز به این موضوع اشاره کرده است:

... بیم آن است که با فشار روس عاقبت در تهران تسلیم مدعیات خطرناک پیشروان متمردين آذربایجان شوند... خارج کردن موضوع ایران از دستور شورای امنیت جایز نیست. ولی برای این کار کمک خود دولت لازم است. روزنامه تایمز مقاله بدی دو روز قبل نوشته و نسبت تجزیه طلبی به همه ولایات داده بود. بر پرورجوابی نوشتیم که در همان روزنامه درج شد. نگرانی تقی زاده از اوضاع ایران، در تلگراف مورخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ وی به علاء نیز آشکار است:

... تلگرافات و اخبار تهران بنده را سخت نگران ساخته، معلوم می شود آقای قوام در مذاکرات با متمردين آذربایجان سست آمده است و حاضر شده اند با آنها کنار بیايند. حتی خودشان هم چنین اظهار نموده و گفته بودند اعلیحضرت هما یونی مانع این کار شده بودند. رادو تبریز هم گفته بود عناصر ارتجاعی مانع پیشرفت مذاکرات و عقد قرارداد شده اند. مقصودش لابد اعلیحضرت هما یونی بود. به طوری که شنیده شد اعلیحضرت هما یونی مایل به اعمال قوه بر علیه متمردين می باشند و صلاح نمی دانند بیش از این با آنها از در مسالمت درآمد... آقای قوام با بد در چنین موقع بحرانی با اعلیحضرت هما یونی که وحدت ایران بسته به وجود ایشان است اتحاد نظر داشته و با روح همکاری سیاستی را که صلاح کشور است تعقیب نمایند...

وی در نامه مورخ ۴ مه ۱۹۴۶ خود به علاء نیز بار دیگر به شاه پرداخته و نوشته است:

... در باب مشکل بودن موقع اعلیحضرت هما یونی کاملاً متوجه هستم و تصدیق دارم و شاید حالا تنها تکیه گاه وطن دوستان حقیقی شخص ایشان باقی مانده است... فعلاً با بد خیلی با احتیاط رفتار کرد و اعلیحضرت هما یونی با بد حوصله فوق العاده و تحمل و صبر و مدارا به خرج داده و ناملايمات را ندیده و نشنیده گرفته و با تمام قوای خود مشغول جلب توجه قلوب عامه و علما و مردمان متدین و طبقه پایین بوده در اصلاحات اجتماعی برای رفاه حال فقرا و زارعین پیشقدم شوند...^{۱۰}

چنان که در صفحات پیش آمده است سرانجام ایران در شورای امنیت توانست دولت شوروی را به تخلیه ایران وادار کند. به فرمان شاه ارتش ایران وارد آذربایجان شد و سپس انتخابات مجلس شورای ملی - در حالی که از قوای خارجی در ایران اثری دیده نمی شد - در سراسر کشور آغاز گردید.

پس از رفع غائله آذربایجان، شاه این تقدیر نامه را برای احمد قوام نخست وزیر صادر کرد:

تهران، کاخ مرمر، ۲۷ آذر ۱۳۲۵

جناب اشرف احمد قوام نخست وزیر

در این موقع که به یاری خداوند متعال غائله آذربایجان مرتفع و موفقیت بزرگی نصیب کشور گردیده است، لازم می دانم خشنودی و رضایت قلبی خود را به شما اظهار نمایم. بدیهی ست در تهیه موجبات این موفقیت مساعی و اهتمامات شما تأثیر مهمی داشته است. زیرا با وجود مشکلات فوق العاده استقامت شما که محرک آن احساسات میهن پرستانه بوده است به وضع ناگوار آذربایجان خاتمه داد و بر افتخارات شما افزود.

انتظار داریم با همان لیاقت و شایستگی که در کارها دارید با تکمیل اصلاحات و تهیه وسائل سعادت و ترقی کشور بر مراتب رضامندی ما بیفزایید.

محمد رضا پهلوی^{۱۱}

و تقی زاده هم از لندن این موفقیت را به قوام تبریک گفت:

از لندن، به تاریخ ۲۲ آذر ۱۳۲۵ - وزارت امور خارجه

جناب اشرف آقای رئیس الوزراء

از موفقیت حاصله در امر استرداد آذربایجان و احیای مملکت قدیمی و جلوگیری از تجزیه وطن از صمیم قلب تبریک گفته و هزاران هزار تشکر داریم. خداوند به جناب اشرف عالی جزای خیر بدهد و کامکار گرداند که هیچ پاداش دنیوی اجر این خدمت نتوان شد. روح پیغمبر اکرم و روح کوروش و داریوش به شما دعا می فرستند. کافه ملت ایران و مسلمانان عالم پشتیبانان می باشند. انتشار خبر تسلیم متمردين ظهر چهارشنبه در لندن ایرانیان را به وجد آورد و خیر فتح به ناگهان در یک ساعت مثل برق منتشر شد و جمله با دلی پر از اعجاب و قدردانی به دعای خیر عالی و عظمت ایران و بلندی بخت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رطب اللسان شدند. ارادت خالصانه بی ریا و تهنیت قلبی این جانب را هم بیذیرید.

۲۰ آذر نمره ۱۸۱ تقی زاده^{۱۲}

در آستانه سالگرد نجات آذربایجان، خاطره این مردان بزرگ را گرامی می داریم.

یادداشتها:

۱- حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، تهران، ۱۳۲۹، تجدید چاپ ۱۳۵۶ (انتشارات

مصدق)، ح ۲، ص ۲۰۴-۲۱۲.

- ۲- دکتر هوشنگ طالع، مسکو زمستان سرد ۱۳۲۴، انتشارات سمرقند، ۱۳۸۲، ص ۶۳.
- ۳- همان مأخذ، ص ۶۳-۶۶.
- ۴- همان مأخذ، ص ۶۷.
- ۵- همان مأخذ، ص ۹۰-۹۱.
- ۶- همان مأخذ، ص ۹۸-۹۹.
- ۷- همان مأخذ، ص ۱۰۸-۱۱۴.
- ۸- همان مأخذ، ص ۱۱۴-۱۸۹.
- ۹- زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸، (ص ۲۶۵-۲۷۸).
- ۱۰- به نقل از: «نقش تقی زاده در قضیه آذربایجان...»، روزنامه کیهان، چاپ لندن، شماره ۱۰۳۱، مورخ ۲۱ تا ۲۷ آبان ۱۳۸۳.
- ۱۱- جهانگیر موسوی زاده، تبریز زیر چکمه های ارتش سرخ، ۲ جلد، نشر موسوی زاده، تهران ۱۳۸۱، ص ۶۰۶-۶۰۸.
- ۱۲- همان کتاب، ص ۶۱۰-۶۱۳. (به نقل از: اسناد وزارت امور خارجه، شماره ۱۴۰۲).

تحولات پان ترکیسم در قرن بیستم*

یکی از عمده ترین تحولات سیاسی و فکری خاورمیانه در آغاز قرن بیستم، ظهور جریان ناسیونالیسم در سراسر منطقه بود. از این میان سه جریان ناسیونالیستی بیش از همه بر سیر تحولات منطقه تأثیر گذاشتند. ناسیونالیسم عرب، ناسیونالیسم ترک و ناسیونالیسم ایرانی. یکی از عمده ترین تفاوت‌های میان این سه جریان ناسیونالیستی این بود که ناسیونالیسم عرب و ناسیونالیسم ترک در آغاز ماهیت قومی داشتند، یعنی نوعی گرایش فکری در جامعه ای (عثمانی) که متشکل از اقوام گوناگون دارای سوابق سیاسی، مذهبی و فرهنگی متفاوت بود. هر یک از دو جریان فوق در مراحل آغازین خود در پی تأسیس یک دولت جدید مبتنی بر گروه قومی عرب و ترک بودند. این احساس عربیت و ترک بودن، به ویژه به شکل سیاسی آن از اواسط قرن نوزدهم پیدا شد، و قبل از آن هر دو گروه بر مبنای هویت اسلامی در درون سیستم خلافت اسلامی زندگی می کردند. ناسیونالیسم ایرانی برخلاف این دو جریان فکری، ماهیت قومی نداشت تا در پی تأسیس دولت جدید از درون یک امپراتوری بزرگتر باشد. برعکس، ناسیونالیسم ایرانی در واقع نوعی بیداری آگاهی ملی بود که به درجات گوناگون، البته بیشتر به شکل فرهنگی و سپس سیاسی در میان اقشار گوناگون جامعه ایرانی وجود داشت. تاریخ کهن دولت ایرانی که حداقل هزار سال قبل از ظهور

*مقدمه ای ست که حمید احمدی دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران بر کتاب پان ترکیسم، یک قرن در نکاپوی الحاق گری، نوشته جیکوب لاندو - با عنوان «مقدمه مترجم» (ص ۷-۱۷) - نوشته است. این کتاب در بخش «گلگشتی در انتشارات فارسی» همین شماره ایران شناسی معرفی شده است.

اسلام تولد یافته بود از یک سو، و کتابهای گوناگون تاریخی و ادبی موجود به زبانهای ایران باستان و به ویژه پهلوی و ترجمه آنها به عربی و فارسی پیرامون تاریخ ایران، وجود میراث ادبی کهن، به شکل نظم و نثر، و تداوم آگاهی ملی ایرانیان، البته به شکل سنتی و نه مدرن آن، از سوی دیگر، در بیداری ملی ایرانیان نقش اساسی ایفا کرده بود. گذشته از این، وجود آثار حماسی همچون شاهنامه فردوسی با یادآوری دوران اسطوره ای و تاریخی ایران، ویژگی و برجستگی خاصی به آگاهی ملی و هویت ایرانیان در مقایسه با دو گروه قومی عرب و ترک بخشیده بود. ویژگی «قومی» جریان ناسیونالیسم عربی و ترکی و تلاش آنها برای ایجاد یک دولت یکدست قومی و بحران هویت شدیدی که در پایان قرن نوزدهم جامعه عثمانی را دربر گرفته بود، باعث شد که هر دو ناسیونالیسم قومی عرب و ترک، به تدریج جنبه رماتیک به خود گرفته و به مرزهای افراطی ایدئولوژی های «پان» قدم بگذارند. بدین خاطر بود که این دو جریان از اوایل قرن بیستم به بعد گونه های افراطی ناسیونالیسم «پان عربی» و «پان ترکی» را به خود گرفتند و برای یکپارچه کردن و ادغام سرزمینهای پراکنده ای که به گمان آنها نشان از رگه های قومی آنها داشت تلاش کردند. بدین گونه بود که حتی پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، دولتهای جدید التأسیس عربی و ترکیه با الهام گیری از ایدئولوژی الحاق گرایانه «پان عربیسم» و «پان ترکیسم» در پی گسترش نفوذ سرزمینی خود به مناطق همجوار و گاه دور از مرزهای خود برآمدند. ناسیونالیسم ایرانی، حتی در نوع «پان» خود که به لحاظ زمانی مدتها پس از پان ترکیسم و پان عربیسم ظهور کرد، هیچ گاه جلوه های الحاق گرایانه و افراطی به خود نگرفت. این به ویژه از این جا ناشی می شد که ناسیونالیسم ایرانی بنا به ماهیت خود، برخلاف دو جریان ناسیونالیسم عرب و ترک، در پی درهم ریختن نظم سرزمینی و فروپاشی و الحاق سرزمینهای دیگر برای پی ریزی یک دولت قومی نبود، بلکه بیشتر بر آن بود تا در درون مرزهای دولت- ملی ایران به بازسازی نظام سیاسی ایرانی بپردازد، و زمینه ها را برای نوسازی و پیشرفت جامعه ایرانی فراهم آورد. به دلیل همین تفاوتهای اساسی بود که سه جریان ناسیونالیستی عمده خاور میانه به لحاظ تأثیرگذاری بر تحولات سیاسی منطقه ای و بین المللی، با یکدیگر تفاوت اساسی داشتند. پان ترکیسم با تبدیل شدن به ایدئولوژی رسمی دولت ترکهای جوان پس از ۱۹۱۰، عامل اصلی درگیر شدن عثمانی در جنگ جهانی اول شد و با تکیه بر آرمانهای رؤیایگونه خود جهت اتحاد ترکهای جهان قدم به راهی گذاشت که ویرانی و فروپاشی امپراتوری عثمانی را به دنبال آورد. از سوی دیگر ناسیونالیسم عرب نیز که در اوایل قرن بیستم با جریان پان ترکی کشاکش آشتی ناپذیر

داشت، با شروع جنگ به نیروهای متفقین پیوست و از درون شورشی نظامی را علیه عثمانی به راه انداخت که در ساقط کردن رژیم ترک‌های جوان و فروپاشی عثمانی بسیار مؤثر بود.^{*} برعکس، ناسیونالیسم ایرانی به دلیل برخورداری از سرزمین و دولت خاص خود، راه اعتدال در پیش گرفت و در جریان جنگ جهانی نخست، با گزیدن سیاست بیطرفی، آن هم علی‌رغم این که سرزمین ایران - به ویژه مناطق غربی، و شمال غربی آن - صحنه کشاکش نیروهای متخاصم جنگ بین الملل بود، بیکارچگی سرزمینی و تداوم دولتی خود را تضمین کرد. این ناسیونالیسم در راستای هدف بازسازی نظام سیاسی و توسعه ایران، در سالهای پس از جنگ جهانی اول زمینه شکل‌گیری دولت مدرن و آغاز فرایند نوسازی را فراهم ساخت. جلوه دیگر تلاش ناسیونالیسم ایرانی در راه توسعه اقتصادی و سیاسی جامعه ایرانی، نهضت ملی شدن صنعت نفت و کشاکش آن با بریتانیا بود که در نوع خود بر سایر اقدامات ناسیونالیستی نسبتاً توسعه‌گرا، نظیر ناسیونالیسم مصری و ملی شدن کانال سوئز در ۱۹۵۶ تأثیر گذاشت.

همین تفاوت ماهیت سه ناسیونالیسم فوق، یعنی ناسیونالیسم «فروپاشنده - الحاق گرا»ی عرب و ترک و ناسیونالیسم «نوسازی گرا»ی ایرانی، نه تنها جریان ناسیونالیسم عرب و ترک را به سوی «افراط‌گرایی و گسترش طلبی سرزمینی» (برای ادغام سرزمینهای «هم‌قوم» در کشورهای عربی و ترکیه) کشاند، و ناسیونالیسم ایرانی را همچنان در حالت «اعتدال‌گرایی» نگه‌داشت، بلکه باعث شد که ناسیونالیست‌های عرب و ترک، در مقایسه با ایران، تلاش بیشتری برای نظریه پردازی درباره ماهیت و اهداف ناسیونالیسم خود به عمل آورند. یکی از عواملی که باعث کثرت کارهای نظری پیرامون ناسیونالیسم عرب و ترک شد، همان ویژگی «پان» بودن و به عبارت دیگر «الحاق‌گرایی» آنها بود، که پان عربیست‌ها و پان ترکیست‌ها را حتی پس از بنیانگذاری کشورهای عربی و ترک در رابطه با دست‌یابی به اهداف مورد نظر متقاعد نکرد. به همین دلیل بود که نظریه پردازان پان عرب و پان ترک، پس از سالهای جنگ جهانی اول نیز به شرح و بسط ایدئولوژی خود و اصول، برنامه‌ها و اهداف آن، در جهت توجیه الحاق سایر سرزمینها به کشورهای عربی یا ترکیه دست زدند. ناسیونالیست‌های ایرانی، به دلیل غیر الحاق‌گرا بودن، و توجه به بازسازی اقتصادی - سیاسی نظام و جامعه ایرانی، درصدد نظریه پردازی درباره اهداف

^{*} رک. مذاکرات محرمانه ماکماهون (نماینده انگلستان) و شریف حسین رهبر ناسیونالیست‌های عرب، جهت هماهنگی اقدامات نظامی علیه عثمانی، در: حمید حمدی، ریشه‌های بخران در خاورمیانه. تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۷، ص ۱۳۷-۱۴۹.

اصول و برنامه های ناسیونالیسم ایرانی برنیامدند، و تلاشهای خود را بیشتر در راه مبارزه با استعمار خارجی یا استبداد داخلی معطوف کردند.

ویژگی «پان» و «الحاق گرایانه» بعدی ناسیونالیسم عرب و ترک باعث بروز کشمکشهای درونی در خاورمیانه پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی شد، و این سه جریان ناسیونالیستی را در برابر هم قرار داد. نه تنها اعراب و ترکها بر سر برخی سرزمینهای امپراتوری سابق عثمانی، نظیر ایالت اسکندرون (که ترکیه و سوریه هر دو مدعی آن بودند و فرانسوی ها در ۱۹۳۹ آن را به ترکیه واگذار کردند) با یکدیگر کشمکش پیدا کردند، بلکه بر سر «الحاق» سایر سرزمینهای خاورمیانه ای با ملت‌های دیگر به نزاع پرداختند. نکته جالب این جاست که هر دو جریان الحاق گرا و رمانتیک «پان عربیسم» و «پان ترکیسم» به بخشهایی از سرزمین ایران چشم طمع دوخته و در صدد الحاق آن به جهان عرب یا ترکیه (یا امپراتوری رؤیایی ترکها) برآمده اند. بدین گونه بود که «پان عربیسم» در سالهای پس از دهه ۱۹۲۰، بخشهای عمده ای از ایران، نظیر خوزستان، خلیج فارس و جزایر ایرانی آن، و حتی بلوچستان* را سرزمینهای عربی می خواند و در گفتار و کردار در صدد الحاق آنها به جهان عرب بود. از سوی دیگر «پان ترکیسم» ترک زبان بودن بخشهایی از مناطق ایران را وسیله ای در جهت آرمانهای الحاق گرایانه قرار داد، و در مقاطع مختلف تاریخی در صدد الحاق آنها برآمد. همین الحاق گرایان دو جریان «پان عربیسم» و «پان ترکیسم» و دعاوی آنها درباره سرزمینهای ایرانی باعث شد که بعدها یک جریان کوچک «پان ایرانی» از درون ناسیونالیسم ایرانی ظهور کند و به دعاوی الحاق گرایانه فوق پاسخ گوید. بدین ترتیب «پان ایرانیسم» نه به عنوان یک جریان اولیه و ذاتی ناسیونالیسم ایرانی، بلکه به عنوان یک حرکت ثانوی و در پاسخ به دعاوی ارضی و توسعه طلبی پان عربیسم و پان ترکیسم نسبت به ایران ظهور کرد.* با این همه این جریان «پان

* پان عربیست های افراطی، نظیر رژیم بعث عراق و ریاض نجیب الریس پژوهشگر عرب ساکن پاریس، با سر هم بندی برخی مسائل تاریخی مدعی عرب بودن بلوچستان شده و خواستار تلاش گسترده اعراب برای رهاسازی بلوچستان از خاک ایران و اعاده هویت به اصطلاح عربی آن شده اند. در این باره رک: حمید احمدی، قومیت و قوم گرایی در ایران، افسانه و واقعیت، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۳۲۳-۲۲۵.

♣ محمود افشار یکی از ناسیونالیست های ایرانی، در یکی از مقالات خود، به روشنی توضیح می دهد که پان ایرانیسم تحت تاثیر اندیشه های الحاق گرایانه پان ترکیسم و پان نوریسم به وجود آمد. وی ضمن توضیح تلاشهای الحاق گرایانه پان ترکیست ها علیه ایران، در اروپا، عثمانی و ترکیه نوین، می گوید: «من از همان ایام تحصیل و معاشرت با عثمانیها کاملاً به افکار (پان نوریست) و ضد ایرانی آن پی بردم و می توانم بگویم که (پان ایرانیسم) را من

ایرانی» در مقایسه با دو جریان دیگر بان عربی و بان ترکی، معتدل تر بوده و بیشتر موضع تدافعی و فرهنگی داشته است تا تهاجمی و «الحاق گرا».^۴

حجم آثار و پژوهشهای مربوط به دو جریان فکری سیاسی بان عربیسم و بان ترکیسم در سطح جهانی یکسان نبوده است. در حالی که پیرامون بان ترکیسم آثار بسیار معدودی در جهان انتشار یافته است، حجم آثار و پژوهشهای مربوط به ناسیونالیسم عرب و بان عربیسم، چه به زبانهای غربی و چه عربی، به مراتب بیشتر از آثار مربوط به ناسیونالیسم ترک است. شاید یکی از دلایل عمده این توجه اندک به جریان بان ترکی، به جنبه های شدیداً رماتیک، انزوا و غیر واقعی بودن این ایدئولوژی برگردد. به عبارت دیگر در مقایسه با بان عربیسم و ناسیونالیسم عرب، که اهداف و دعاوی آن ملموس تر بوده، و بنیادی واقع گرایانه تر داشته است، بان ترکیسم به شدت جنبه رماتیک داشته و از نظر پژوهشگران و محققان جهانی دارای بنیانهای واقع گرایانه تاریخی نیست که بتوان درباره آن به پژوهش پرداخت. بدین خاطر است که در مقایسه با آثار مربوط به ناسیونالیسم عرب و بان عربیسم، تعداد آثار پژوهشگرانه مربوط به ناسیونالیسم ترک و به ویژه نوع «بان ترکیسم» آن بسیار محدود است، و کمتر محققان پیرامون آن به کنکاش پرداخته است. گرچه حجم مقالات پراکنده مربوط به بان ترکیسم تا حدی درخور توجه است، اما تعداد کتابهای موجود پیرامون آن به مراتب کمتر بوده است. این به ویژه در رابطه با اثری که جریان فکری سیاسی بان ترکیسم را از آغاز تا کنون مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد صادق بوده است، چرا که به استثنای اثر کنونی، هیچ کتاب جامعی پیرامون بان ترکیسم در جهان غرب انتشار نیافته است. معدود آثار موجود پیرامون بان ترکیسم که به صورت کتاب انتشار یافت، بیشتر مربوط به سالهای آغازین ظهور بان ترکیسم تا اواسط دهه ۱۹۲۰ بوده است. شاید

از (بان تورانیسم) آموختم» رک. دکتر محمود افشار یزدی، گنجینه مقالات: جلد اول، مقالات سیاسی یا سیاستنامه جدید، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸، ص ۵۲۸.

^۴ نمونه اندیشه بان ایرانیسم معتدل و مخالف الحاق گرایی را می توان در نوشته های دکتر محمود افشار پیدا کرد. وی با صراحت تمام هرگونه اندیشه و گرایش الحاق گرایی از سوی ایرانی ها را رد کرده است. وی در جایی ضمن مخالفت شدید با الحاق گرایی می گوید: «در این گفتار نظر خود را نسبت به «بان ایرانیسم» روشن می کنم. سابقاً هم راجع «هفده شهر قفقاز» و دیگر نقاط خارج از حدود کنونی ایران در کتاب سیاست اروپا و مجله آینده و دیگر جراید نوشته ام که ایران نباید نسبت به آنها نظر سیاسی و ارضی داشته باشد... نوشتن مقالاتی از این نوع... و بلند پروازیهای بیپوده جز ایجاد سوء تفاهم در میان همسایگان ما، و به ضرر ایران، نتیجه ای ندارد». رک. دکتر محمود افشار یزدی، افغان نامه، جلد سوم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۸۰، ص ۴۷۸-۴۷۹، و نیز ص ۴۷۵-۴۸۸.

عمده ترین این آثار کتاب معروف زاره وند* بود، که در ۱۹۲۴ انتشار یافت و شرح دقیق و خوبی از پان ترکیسم و فعالیت‌های آن ارائه می داد. اما پس از گذشت حدود ۸۰ سال از انتشار این کتاب، به اثر جامعی نیاز بود که سیر تحول پان ترکیسم را از آغاز تاکنون بررسی کند.

بدون شک مهمترین و به عبارتی تنها اثر جامع مربوط به پان ترکیسم، کتابی است که ترجمه آن از نظر خوانندگان ایرانی می گذرد. گسترش فعالیت‌های جریانه‌های پان ترکیستی در منطقه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال کشورهای قفقاز و آسیای میانه، و تلاش‌های رسمی دولت ترکیه و در کنار آن جمهوری آذربایجان برای پیشبرد پروژه پان ترکی، و ارتباطی که این گونه تلاش‌ها می تواند با منافع ملی ایران در سطح داخلی و منطقه ای داشته باشد، ضرورت شناخت بیشتر و گسترده تر جریان پان ترکی را دوچندان کرد. طبیعی بود که علی رغم وجود برخی مقالات پژوهشی خوب و آگاهی بخش نویسندگان ایرانی، درباره پان ترکیسم*، به اثر جامع تری نیاز می رفت که ابعاد این پدیده را با شرح و بسط دقیق تری به خوانندگان ایرانی معرفی کند.

با توجه به همین ضرورت بود که مترجم به برگردان اثر کنونی به فارسی، که در واقع تنها ترین و معتبرترین اثر پیرامون پان ترکیسم در سطح جهانی است، اقدام کرد. این کتاب توسط جیکوب لاندو استاد اسبق مطالعات خاورمیانه دانشگاه عبری بیت المقدس در سال ۱۹۸۴ نوشته شد و در سال ۱۹۹۵ پس از تحولات جدید ناشی از فروپاشی شوروی و احیای مجدد پان ترکیسم و تبدیل آن به ایدئولوژی نیمه رسمی دولت ترکیه و ایدئولوژی رسمی جمهوری آذربایجان، تجدید چاپ شد. جیکوب لاندو با تسلط به زبانهای ترکی، روسی، آلمانی، عربی و البته انگلیسی و استفاده از آرشیوهای گوناگون ترکیه عثمانی و جدید، روسیه شوروی و آلمان، اثری ارائه داده که کمتر پژوهشگری توان انجام آن را داشته است. در واقع کتاب کنونی از سوی تمامی پژوهشگرانی که درباره پان ترکیسم به نوشتن مقاله

* درباره این کتاب و ترجمه فارسی آن رک: منبع شماره ۲، فصل ۱، ص ۴۹ همین کتاب.

* عمده ترین آثار پژوهشگران ایرانی پیرامون پان ترکیسم به شرح زیر است:

عنایت الله رضا، «ترکان، پان ترکیسم و پان تورانیسم»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره های ۵۷-۵۸ (خرداد و تیر ۱۳۷۱)، کاوه بیات، «ناسیونالیسم ترک و ریشه های تاریخی آن»، نگاه نو، شماره ۴ (دی ۱۳۷۰)؛ کاوه بیات، «مقدمه» در آذربایجان در موج خیز تاریخ، تهران، شیرازه، ۱۳۷۹؛ حمید احمدی، «ایران و استراتژی پان ترکیسم پس از فروپاشی شوروی»، مجموعه مقالات همایش تاریخی و ادبی فراق، تبریز، گردآورنده دکتر محبوب طلعی، مؤسسه فرهنگی اران، ۱۳۸۱؛ نادر انتخابی، «از عثمانی گری تا نورانی گری، خاستگاه و نقش تاریخی ناسیونالیسم ترک»، نگاه نو، شماره ۱۶ (مهر و آبان ۱۳۷۲).

پرداخته اند، مورد استفاده گسترده تر قرار گرفته است.

کتاب کنونی از چند جهت دارای امتیازات متعدد است: نخست این که جامع ترین نوشته پیرامون بان ترکیسم از هنگام ظهور آن در نیمه دوم قرن نوزدهم تا پایان قرن بیستم در ۱۹۹۵ است. بی گمان هیچ اثر دیگری تاکنون نتوانسته است بدین گونه سیر تحول ایدئولوژی و جریان سیاسی بان ترکی را به جهانیان معرفی کند. دوم این که کتاب توصیف دقیقی از فعالیتهای بان ترکیست ها، به ویژه در سطح انتشار مطبوعات و کتابهای گوناگون از آغاز تاکنون به دست می دهد. سوم این که در جریان این شرح و بسط فعالیتهای مطبوعاتی و سیاسی در داخل ترکیه، نویسنده از لابه لای تجزیه و تحلیل مطالب نشریات بان ترکی، به معرفی دقیق دیدگاهها و ایدئولوژی های گروههای بان ترکیست ترکیه می پردازد. در جریان همین بررسیهاست که خوانندگان به ماهیت و اهداف ایدئولوژی بان ترکی، به ویژه ویژگی نژادپرستانه و الحاق گرایانه آن پی می برند. چهارم این که در فصلهای پایانی کتاب، نویسنده استراتژی نوین بان ترکی دولت ترکیه را تشریح کرده و ابعاد گوناگون سیاستهای این دولت را جهت پیاده کردن ابعاد گوناگون پروژه بان ترکی در منطقه معرفی می کند. سرانجام این که کتاب به خودی خود، گسترده ترین کتابنامه پیرامون بان ترکیسم محسوب می شود، چرا که در لابه لای فصول گوناگون آن صدها منبع مربوط به بان ترکیسم و اندیشه های نظریه پردازان و فعالان آن و فعالیتهای آنها برای پیشبرد پروژه بان ترکی ارائه شده است، و این خود بهترین و گرانبهارترین امتیازی است که می تواند زمینه کارهای بیشتر از سوی پژوهشگران درباره بان ترکیسم را فراهم سازد.

کتاب روی هم رفته چند نکته اساسی را در رابطه با بان ترکیسم به عنوان یک ایدئولوژی و عمل سیاسی به خوانندگان نشان می دهد که می توان آنها را به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- بان ترکیسم به لحاظ ماهیت، یک ایدئولوژی نژادپرستانه است، و همان گونه که از لابه لای مطالب فصلهای گوناگون کتاب بر می آید این شونیزم نژادی و شعار «برتری نژاد ترک بر سایر نژادها» در نوشته های اغلب نویسندگان بان ترکیست مشاهده می شود (برای نمونه رک: منابع شماره ۱۴۷، ۱۴۸ و ۱۵۳ فصل سوم).

۲- بان ترکیسم به همان اندازه که یک ایدئولوژی نژادگرایانه است، به شدت رمانتیک و تخیلی نیز هست. تأکید بر یگانگی نژاد ترک در کشورهای پراکنده دارای لهجه های متفاوت ترکی، ایجاد یک امپراتوری رؤیایی از دل اروپا تا دل چین، و استفاده از نمادهایی چون گرگ خاکستری (بوزکورت) در نشریات و تبلیغات گروههای

بان ترکیستی - نظیر حزب حرکت ملی - نمونه این رماتیسم و تخیل گرایست.

HER IRKIN OSTONDE TURK IRKII

BOZKURT



SAYI
11

TEMMUZ
1941

KURUŞ
20

«روی جلد نشریه بوزکورت (گرگ خاکستری) ارگان بان ترکی فاصله سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۲. کادر نقطه چین وسعت امپراتوری مورد نظر بان ترکیست ها را شامل مناطق شمالی ایران و افغانستان نشان می دهد. روی عنوان نشریه، جمله «نژاد ترک برتر، از همه نژادها» نوشته شده و تصویر گرگ خاکستری در درون ماه و ستاره (در پرچم ترکیه و جمهوری آذربایجان کنونی) به چشم می خورد» (به نقل از صفحه ۲۳ کتاب بان ترکیسم، یک قرن در نکابوی الحاق گری).

۳- گروههای نخبه گرای پان ترکی، چه در ترکیه یا سایر مناطق، نه تنها به لحاظ کمیت گروههای کوچک برخوردار از طرفداران محدود بوده اند، بلکه میان این گروهها و نخبگان سیاسی و فکری آنها رقابتهای شدیدی نیز بر سر رهبری جریان پان ترکی مشاهده می شود (به ویژه رک: مطالب فصل سوم).

۴- پان ترکسیم در نوع خود یک ایدئولوژی و جنبش الحاق گرایانه نیز هست، و نوشته های پان ترکیت و عمل رهبران آنها (برای نمونه در دوره «ترکهای جوان»، سالهای دهه ۱۹۷۰، و پس از فروپاشی شوروی) حاکی از این است که الحاق سایر سرزمینهای دارای جمعیتهای ترک زبان از اهداف عمده پروژه پان ترکی بوده است.

۵- مطالب جسته و گریخته کتاب نشانگر آن است، که گروههای پان ترکیت از همان دهه اول قرن بیستم به بعد، طرحهای الحاق گرایانه خود نسبت به مناطق آذری نشین و سایر مناطق ایران و کشورهای همسایه عراق و افغانستان را دنبال می کرده اند، و گاه به ویژه، در سالهای حاکمیت «ترکهای جوان» و احتمالاً سالهای پس از فروپاشی شوروی، گروههای پان ترکی به فعالیت های سازمانی برای پیشبرد پروژه الحاق گرایانه پان ترکی در ایران، و دو کشور دیگر عراق و افغانستان نیز دست می زده اند. درک این نکته خود بحث جداگانه ای را در رابطه با جایگاه این سه کشور در پروژه پان ترکی می طلبد.

در کنار این، کتاب دارای کمبودهایی نیز هست که نباید آن را از نظر دور داشت. شاید یکی از عمده ترین کمبودهای کتاب، توصیف صرف فعالیت های داخلی پان ترکیت های ترکیه و تجزیه و تحلیل اندیشه ها و ایدئولوژی های الحاق گرایانه آنها باشد. به عبارت دیگر، نویسنده هیچ گونه شرح دقیقی از فعالیت های پان ترکیت ها در رابطه با سایر کشورها به دست نمی دهد، و جنبه های عملیاتی پان ترکسیم را در خارج بررسی نمی کند. البته باید توجه داشت این کاری ست بس دشوار، که تنها از راه بررسی نشریات گروههای پان ترکی به دست نمی آید، و به تلاشهای گسترده تری در آرشیوهای محرمانه کشورهای غیر از ترکیه نیازمند است. کمبود دیگر کتاب آن است که کارهای نظری و عملی پان ترکیت ها را از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به بعد پوشش نمی دهد، و این در حالی ست که برای پیشبرد پروژه پان ترکسیم در منطقه و انطباق نظریه های کلاسیک پان ترکی (به ویژه پروژه سیاسی آن در نوشته های ضیاء گوک آلپ- معروف به پدر پان ترکسیم) با تحولات نوین این سالها، تلاشهای نظری و فعالیت های عملیاتی گوناگونی صورت گرفته است.

مترجم برای جبران این کمبودها بر آن شد تا مهمترین تلاشهای عملیاتی و نظری

پان ترکیست ها را در چند ساله اخیر مورد بررسی قرار داده و آن را برای خوانندگان ایرانی ارائه دهد. در جریان کنکاشهای خود، مترجم به این نتیجه رسید که عمده ترین تلاشهای نظری پان ترکیست ها برای انطباق ایدئولوژی و پروژه پان ترکی با دوره پس از سقوط اتحاد شوروی را باید در بحثهای صابر زیان بدرالدین جست و جو کرد. به همین خاطر در میان آثار گوناگون او، مترجم مهمترین نوشته ای را که می تواند بیانگر برنامه کنونی پان ترکیسم باشد، برگزید تا در پیوست کتاب درج کند. بی گمان این برنامه را باید در مقاله معروف او با عنوان «پان ترکیسم، گذشته، حال و آینده»^{*} یافت که ترجمه آن در پیوست از دید خوانندگان گرامی می گذرد. به نظر می آید که پیشنهادهای مندرج در این نوشته کوتاه، در حال حاضر در دستور عملیاتی گروههای پان ترکی در منطقه قرار گرفته است، و آنها تأکید بر مسائل فرهنگی و زبانی در کشورهای دارای گروههای ترک زبان را به عنوان مقدمه ای برای فراهم ساختن مراحل بعدی ادغام و الحاق سیاسی و سرزمینی در صدر برنامه ها و خواسته های خود قرار داده اند.

به هر صورت از آن جا که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوریهای قفقاز و آسیای میانه، جریان پان ترکیستی در ترکیه و جمهوری آذربایجان جان دوباره گرفته و در جهت اجرای پروژه پان ترکی تلاشهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گوناگونی را انجام می دهد، و از آن جا که دامنه این نوع فعالیتها و تلاشها به گونه ای به داخل ایران نیز سرایت کرده است، ترجمه این کتاب می تواند برای درک ماهیت و سیر تحول تفکر و جریان پان ترکی مفید افتد....

* این مقاله در همین شماره ایران شناسی چاپ شده است.

صابر زیان بدرالدین*
(ترجمه حمید احمدی)

پان ترکیسم: گذشته، حال و آینده آن*

[برنامه کنونی پان ترکیسم: به کار گرفتن «اصل ختنه»]

پیشرفت پان ترکیسم هم برای دولتهای جدید ترکی تازه تأسیس پس سقوط اتحاد جماهیر شوروی و هم برای اقلیتهای ترک تبار درون ملت‌هایی چون روسیه و چین اهمیت حیاتی دارد. پان ترکیسم جذاب‌ترین جایگزین برای ناسیونالیسم افراطی، اسلام بنیادگرا و غربی شدن سکولار است. اما برای توفیق در دستیابی به ادغام گسترده مردمان ترک تبار جهان، باید تصویر منفی چهره پان ترکیسم را که می‌گوید پان ترکیسم چیزی جز ارباب‌سالار و پروازیه‌های سیاسی آنکارا نیست از میان برد. بنا بر این، جنبش پان ترکیسم حداقل در کوتاه مدت باید بر زبان، فرهنگ و حقوق بشر تمرکز کند.

تعریف قابل قبول همه جانبه ای برای پان ترکیسم وجود ندارد. پان ترکیسم به مفهوم عام خود جنبشی ایدئولوژیک، سیاسی و تاحدی فرهنگی ست که می‌خواهد وحدت بیشتر مردمان ترک تبار جهان را، شاید به شکل استقرار یک کنفدراسیون از کشورهای ترک و حتی یک فدراسیون ترکی، به ارمغان آورد. ممکن است برخی چنین استدلال کنند که پان ترکیسم در پی آزادی تمامی مردمان ترک تبار از ستم استعماری، یا دربرگیرنده اموری چون الفبا یا زبان مشترک، فرهنگ یکسان و غیره نیز هست. در ترکیه، پان ترکیسم بیشتر گسترش نفوذ آنکارا به سوی شرق معنی می‌دهد.

درحالی که جنبه‌های فرهنگی یکجاشدن ترکها ظاهراً برای هیچ کس تهدید کننده به نظر نمی‌رسد، اما برنامه سیاسی پان ترکی در پایتخت‌های کشورهای همجوار کشورهای ترکی یا برای کشورهایی که در درون مرزهایشان اقلیتهای ترک تبار دارند نگرانی‌هایی را

برمی‌انگیزد. از این رو، تعریف پان‌ترکیسم در روسیه، بلغارستان، یونان، چین و برخی کشورهای دیگر معمولاً با اصطلاحات منفی و صفت‌هایی چون «ارتجاعی»، «توسعه طلب»، «الحاق‌گرا» و غیره همراه است. در طول چند دهه گذشته، در جهان غرب نیز معنی منفی پان‌ترکیسم رواج مسلط داشته است. ترکیه که مایل نیست روابط خود را با غرب و روسیه به مخاطره اندازد، از به عهده گرفتن نقش فعال در تجدید حیات طلبی ترکی اگرچه داشته است. تصویر منفی پان‌ترکیسم در غرب مانع شده است که آنکارا نقش رهبری فرایند وحدت ترک‌ها را به عهده بگیرد. سقوط اتحاد جماهیر شوروی و ظهور پنج کشور مستقل دیگر ترک، ناگزیر به ارزیابی مجدد این سیاست طولانی منجر خواهد شد.

بنیادهای جنبش پان‌ترکی به یک قرن پیش بازمی‌گردد. انتشار روزنامه ترجمان از سوی اسماعیل بیک گاسپرالی در ۱۸۸۳ اولین حادثه مهم تاریخ پان‌ترکیسم بود. اندیشه وحدت ترک‌ها به همت روزنامه ترجمان در میان اقلیت‌های ترک تبار روسیه گسترش پیدا کرد. شعار گاسپرالی، یعنی «وحدت فکر، وحدت زبان، و وحدت عمل» (فیکرده، دیلده، و اشته بردملک)، الهام بخش نسل‌های پی‌در پی تاتارهای کریمه، تاتارهای ولگا، و روشنفکران قفقازی بوده است.

گاسپرالی تلاش می‌کرد که با از میان برداشتن کلمات عاریه‌ای فارسی و عربی از نسخه ساده ترکی عثمانی، یک زبان ترکی مشترک ایجاد کند. اما لهجه‌های گوناگون ترکی آن زمان خود زبان تلقی می‌شدند، و ترکی عثمانی در این میان یکی از این زبان‌های چندگانه بود. بنابراین، یک زبان مشترک پدید نیامد. بعدها شورویها با تحمیل الفبای گوناگون بر مردمان ترک تبار شوروی این اختلافات را به طور سنجیده زیاده‌تر کردند.

نشریه ادواری ترک نیز که در ۱۹۰۲ در قاهره انتشار یافت در پیشبرد پان‌ترکیسم به عنوان جایگزین غرب‌گرایی و پان‌اسلامیسم فعال بود. اولین کار نظری پان‌ترکیسم از سوی یوسف آچورا نویسنده تاتار اهل قازان نوشته شد. او در سال ۱۹۰۴، مقاله‌ای به نام «اوج طرزی سیاست» (سه شیوه سیاست) انتشار داد که در آن ویژگی‌های اساسی ایدئولوژی پان‌ترکیسم را تشریح کرد. چهار سال بعد، در ۱۹۰۸، علی حسین زاده اهل قفقاز مقاله‌ای با عنوان «ترک‌گرا شدن، اسلام‌گرا شدن و غرب‌گرا شدن» نوشت که اندیشه‌های پان‌ترکی را بیشتر توسعه داد. اما ضیاء گوک آلپ اهل ترکیه بیشترین سهم نظری را در ایدئولوژی پان‌ترکیسم داشت. کتاب او به نام «اصول اساسی ترک‌گرایی» در ۱۹۲۳ انتشار یافت و به بنیان ایدئولوژیک پان‌ترکیسم تبدیل شد.

انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه در واقع بان ترکیسم را در نطفه خفه کرد. کمونیستها هرگونه تلاش برای دستیابی به وحدت ترکی را به شدت سرکوب می کردند. علاوه بر این، مسکو برای ایجاد تفرقه در میان مردمان ترک تبار و به ضعف کشاندن آنها بیشترین تلاش خود را به کار بست.

سقوط اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱ شرایط احیای جنبش بان ترکیسم را فراهم ساخت. ترکیه، دیگر تنها کشور مستقل ترک محسوب نمی شد. ازبکستان، جمهوری آذربایجان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان از سلطه استعماری رهایی یافتند. در همان سال «مجمع خلقهای ترک تبار» در قازان تأسیس شد. این حادثه را باید سنگ بنای مهمی در تاریخ بان ترکیسم دانست چون نشانه آغاز مرحله نهادی جنبش بان ترکیسم است. تا سال ۱۹۹۱، بان ترکیسم تنها به عنوان یک ایدئولوژی مطرح بود. با تأسیس «مجمع خلقهای ترک تبار» اولین سازمان بان ترکی به وجود آمد. «مجمع خلقهای ترک تبار» هم اکنون گردهماییهای منظمی در پایتختهای کشورهای ترک برپا می کند و اعضای آن نماینده اغلب ملتها و گروههای قومی ترک تبار جهان هستند.

توسعه احتمالی جنبش بان ترکیسم در آینده به چه صورت خواهد بود؟ بدیهی است که بان ترکیسم در واقع با دشمنی و مقاومت تمامی کشورهای همجوار جهان ترک روبه رو خواهد شد. روسیه، چین، ایران، بلغارستان، یونان و افغانستان اقلیتهای ترک تبار قابل توجهی دارند و هرگونه حرکت به سوی وحدت ترکی را تهدیدی برای تمامیت ارضی خود قلمداد خواهند کرد. اغلب کشورهای غربی نیز به دلیل پیشداوریهای تاریخی علیه ترکها، از این پدیده هراسناک خواهند شد. به دلیل همین پیشداوریها و دشمنیهاست که بان ترکیسم ناچار است به شیوه ای تدریجی و محتاطانه تکامل پیدا کند. در این جا باید آنچه را که «اصل ختنه» می نامیم به کار گرفت. در جریان ختنه، کودک را با اسباب بازی، شکلات، شیرینی و نقل و نبات سرگرم می کنند، اما هنگامی که آن اتفاق گریزنا پذیر روی دهد، گریه کردن یا مقاومت فایده ای ندارد. بر همین اساس توصیه می شود که در جریان مرحله نخستین جنبش، ملتهای ترک تبار بیشتر بر استقرار روابط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی میان ترکها تأکید کنند. اهداف سیاسی را باید تا مرحله بعد به تعویق انداخت، یعنی تا هنگامی که همگرایی اقتصادی و فرهنگی به دست آمده باشد. در جریان مرحله دوم، استحکام سیاسی باید اولویت پیدا کند، اما این کار می بایست به شش کشور مستقل ترک تبار آسیای میانه محدود باشد. هنگامی که میزانی از استحکام سیاسی شش کشور ترک مستقل به دست آید، باید مردمان ترک تباری را که همچنان تحت ستم استعماری

به سر می برند در کانون توجه قرار داد. هدف نهایی نیز باید رهایی تمامی مردمان ترک تبار و اتحاد سیاسی آنها باشد. این مردمان شامل اقلیت های ترک تبار روسیه (تاتارها، باشقیرها، یاقوت ها، و غیره)، چین (اویغورها)، و غیره می شوند.

جنبه مهم دیگر پان ترکیسم، به نقش ترکیه مربوط می شود. غرب و روسیه همیشه به توسعه طلبی ترکی با سوء ظن می نگریسته اند. بنابراین، مصلحت آن است که بر جنبه سیاسی نقش رهبری کننده ترکیه در مرحله آغازین همگرایی ترکی تأکید نکنیم، و به جای آن بر جنبه فرهنگی رهبری ترکیه تأکید کنیم.

سرانجام این که، باید چهره پان ترکیسم در جهان را تغییر دهیم. دلیلی ندارد که دیدگاه های خصمانه نسبت به پان ترکیسم را نادیده بگیریم. رهایی مردمان ترک تبار از ستم استعماری، و اتحاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آنها هدف شرافتمندانه ای است که هر انسان منصفی باید از آن حمایت کند.

یادداشتها:

* صابر زیان بدالدین، یکی از نظریه پردازان پان ترکیسم پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی است.

☞ به نقل از: پان ترکیسم، یک قرن در تکاپوی الحاق گری، نوشته جیکوب لاندو، ترجمه حمید احمدی، نشر نی، تهران ۱۳۸۲، ص ۳۷۱-۳۷۴.

دروغهای بزرگ درباره آذربایجان

تقدیم به دوست دانشمند آزاده آذربایجانی ام،

استاد محمد امین ریاحی

هنوز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م.) به پایان نرسیده بود که روسیه تزاری، متحد کشورهای انگلیس و فرانسه از پای درآمد، و قشون عثمانی، متحد آلمان، در سپتامبر ۱۹۱۸ به فرماندهی نوری پاشا وارد قفقاز شد و شهر باکورا تصرف کرد. در آن سالها در کشور عثمانی «ترکان جوان» با تکیه بر تریز «پان تورکیسم» در صدد بودند از تمام ترکان جهان کشور واحدی به وجود بیاورند. بدیهی ست توجه آنان در درجه اول به ترک زبانان آذربایجان ایران، و ترکان قفقاز و آسیای میانه (ترکمنها، ازبکها، قرقیزها....) بود که کم و بیش در همسایگی دولت عثمانی قرار داشتند. حضور قوای نظامی دولت عثمانی در قفقاز زیاد به طول نینجامید زیرا دولت عثمانی نیز به سرنوشت روسیه تزاری دچار شد و جنگ جهانی به سود انگلیس و فرانسه، و به شکست آلمان و متحدانش به پایان رسید. و از دولت وسیع عثمانی، فقط همین کشور ترکیه امروزی باقی ماند، و در بقیه مستملکاتش به مرور زمان، در خاورمیانه امروزی، کشورهایی به وجود آمد که نخستین آنها عراق و سوریه و لبنان بود، و آخرین آنها اسرائیل. پس از کناره گیری روسیه از جنگ جهانی، مساواتیان در ۲۷ ماه مه ۱۹۱۸ «در شهر تفلیس دولت خود را تشکیل دادند و به نام جمهوری آذربایجان اعلام استقلال کردند، و چون باکودر آن هنگام در تصرف ارامنه بود، در سپتامبر ۱۹۱۸ سپاهیان ترک به فرماندهی نوری پاشا شهر باکورا متصرف شدند. پس از این واقعه، دولت مساواتیان که از پشتیبانی ترکان برخوردار بود، به شهر باکورا انتقال یافت». ولی این دولت

در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ که ارتش سرخ شهر باکورا تصرف کرد، ساقط شد.^۱ این نامگذاری (جمهوری آذربایجان در بخشی از قفقاز) در ایران مورد اعتراض افرادی چون شیخ محمد خیابانی قرار گرفت. وی به درستی تشخیص داده بود، که به اصطلاح در زیر این کاسه، نیم کاسه ای ست، و قفقازها در آینده قصد دست اندازی به آذربایجان ایران را دارند. پس پیشنهاد کرد که «آذربایجان» ایران، از این پس «آزادستان» (سرزمین آزادی) نامیده شود تا بلای الحاق آذربایجان را به قفقاز، بدین طریق از سر ایران دور کند، که البته راه حل عملی نبود. ولی همین اعتراض، نشان داد که عده ای از ایرانیان خطر را به خوبی احساس کرده بودند. چنان که در اوایل سال ۱۹۱۸ میلادی نیز روزنامه ای به زبان فارسی به نام آذربایجان جزء لاینفک ایران منتشر می گردید که نشریهٔ رسمی کمیتهٔ باکویی فرقهٔ دموکرات ایران بود، و سید جعفر پیشه وری اولین مقالات فارسی اش را در همین روزنامه چاپ می کرد.^۲ در سالهای بعد، در صحت پیش بینی خیابانی، آکادمیسین بارتولد که مدتی از عمرش را در وزارت خارجهٔ روسیه گذرانیده بود، نیز نوشت:

نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان [آذربایجان شوروی] از آن جهت انتخاب شد که گمان می رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند. و دربارهٔ نام صحیح برای آذربایجان شوروی اظهار نظر کرد:

هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان [شوروی] را شامل شود، در آن صورت می توان نام اران را برگزید.^۳

پس از آن که حکومت شوروی بر قفقاز (اران و شروان و گنجه و....) مسلط گردید، نام «آذربایجان» را که مساواتیان بر بخشی از قفقاز گذاشته بودند، با سیاست خود مناسب یافت. پس در آن سرزمین «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» را بنیاد نهاد، همان طوری که در آسیای مرکزی نیز چندین جمهوری دیگر بی هرگونه پشتوانهٔ تاریخی، به نامهای ترکمنستان، قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و.... به وجود آورد.

از اواخر جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵ م.) تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از طرف دولت شوروی سابق، کوششهایی برای جدا ساختن آذربایجان از ایران، و الحاق آن به جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان به عمل آمد که خوشبختانه با ناکامی مطلق روبه رو گردید. اما پس از تجربهٔ ناموفق تجزیهٔ آذربایجان به دست سید جعفر پیشه وری و فرقهٔ دموکرات او- در زمانی که آذربایجان و ایالات شمالی ایران تحت اشغال ارتش سرخ بود- ظاهراً دولت شوروی متوجه شد که تصرف آذربایجان ایران از طریق نظامی عملی

نیست، پس آن دولت در صدد برآمد به دست «تاریخنگاران» و «محققان» گوش به فرمان استالین و حزب کمونیست شوروی، برای آذربایجان ایران شناسنامه ای معمول، مناسب با سیاست تجاوزکارانهٔ خود بسازد، و از جمله عده ای از مشاهیر علم و ادب ایران را «ترک» بنامد. متصدیان اجرای این برنامه سالهاست به کار خود مشغول اند، و دروغ سازان و دروغ پردازان دولت شوروی سابق و اینک جمهوری آذربایجان- دقیقاً در تعقیب سیاست پان تورکیست های ترکیه- در این زمینه گام بر می دارند.

به طور کلی اساس استدلال آنان در این سالها به طور خلاصه بر این چند اصل استوار بوده است:

از زمانهای بسیار دور، فقط یک «آذربایجان» وجود داشته است که پس از امضای قراردادهای گلستان و ترکمانچای در زمان فتحعلیشاه قاجار، به دو بخش تقسیم شده است، بخشی در شمال رود ارس و بخش دیگر در جنوب آن. پس باید این دو بخش را به یکدیگر ملحق ساخت، لابد به مانند آلمان شرقی و غربی، و ویتنام شمالی و جنوبی! در اثبات این موضوع، «تاریخنگاران» و «محققان» عصر استالین از جمله مسألهٔ آذربایجان شمالی و جنوبی را نیز مطرح ساختند و آن را به قرون پیشین حتی دورهٔ ساسانیان نیز تسری دادند.

به عقیدهٔ آنان، ساکنان آذربایجان ایران از قدیم ترین زمان، همه بی استثناء «ترک» بوده اند.

و در نتیجه شاعران و دانشمندان فارسی زبان ساکن آذربایجان ایران و اراک قدیم تا حدود قرن هفتم هجری نیز «ترک» بوده اند و آثار خود را به دلایلی به زبان فارسی سروده و یا نوشته اند!

آنان برای بلعیدن آذربایجان ایران، سالهاست که مطالب نادرست دیگری را نیز عنوان می کنند که ذکر آنها در این مختصر نمی گنجد. اما به یاد داشته باشیم که تکرار یک دروغ در طی هفتاد هشتاد سال ممکن است روزی کارساز شود، به خصوص هنگامی که طرف مقابل (جمهوری اسلامی ایران) سکوت کند و در رد دعای آنان عملاً وارد میدان نشود.

اینک به اختصار، ادعاهای اساسی آنان را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- می گویند از روزگاران قدیم فقط یک «آذربایجان» وجود داشته است که به موجب قراردادهای گلستان و ترکمانچای به دو بخش تقسیم شده است. بررسی قرارداد گلستان (۱۲۲۸ ق. / ۱۸۱۳ م.) و ترکمانچای (۱۲۴۳ ق. / ۱۸۲۸ م.) بطلان این ادعا را ثابت

می کند: زیرا فصل سوم قرارداد گلستان، و ماده سوم قرارداد ترکمانچای به این شرح است: فصل سوم [قرارداد گلستان]: اعلیحضرت قدر قدرت... ایران به جهت ثبوت دوستی... که به... ایمبراطور کل ممالک روسیه دارند... ولایات قرا باغ و گنجه که الان موسوم به یلزابتویول است و اولگای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هرچا از ولایت طالش را با خاکی که الان در تصرف دولت روسیه است و شمال داغستان و گرجستان و محال شوره کل و آجوق باش و گروزیه و منگریل و ابخاز و تمامی اولگا و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی دریایی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک ایمبریه روسیه می دانند.

ماده سوم [قرارداد ترکمانچای]: اعلیحضرت شاه ایران... ولایت ایروان را از این سو و آن سوی ارس و ولایت نخجوان را به امپراتوری روسیه واگذار می کنند»؛^۱

به طوری که ملاحظه می شود در قرارداد گلستان مطلقاً از «آذربایجان» نام برده نشده است، در حالی که چون بخشی کوچک از ولایت طالش ایران، به موجب این قرارداد به تصرف روسیه درآمده است، از آن با عبارت: «هرچا از ولایت طالش...» یاد شده است، اگر در زمان امضای این قرارداد، آذربایجان یکپارچه ای وجود می داشت که بخشی از آن واقع در شمال رود ارس به تصرف روسیه درآمده بود، در قرارداد ذکر می کردند. «هرچا از ایالت آذربایجان» که به تصرف روسیه درآمده است، در حالی که در این قرارداد از آنچه در شمال رود ارس به تصرف روسیه درآمده است با ذکر ولایات قرا باغ و گنجه و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و... یاد شده است، بی اشاره به این که این ولایات بخشی از «آذربایجان» است.

از سوی دیگر آنچه بطلان نظریه وجود آذربایجان یکپارچه را ثابت می کند مطالبی ست که در «دایرة المعارف روسی» (تاریخ چاپ از ۱۸۹۰ به بعد، محل انتشار: سن پترزبورگ و لایپزیگ) در ذیل دو مدخل «آلبانیا» (جمهوری آذربایجان فعلی) و «آذربایجان» آمده است بدین شرح:

آلبانیا نام باستانی سرزمینی ست در شرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه و دریای خزر، در شمال ارمنستان که رود کیروس (کُر) مرز آن بود. ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان و جنوب داغستان هستند.

در همین کتاب به صراحت نوشته شده است که «این سرزمین (قفقاز) از جنوب به رود ارس منتهی می گردد». به علاوه در این دایرة المعارف، «ترکی زبانان قفقاز همه جا «تاتار» نامیده شده اند».

آذربایجان یا ادربیجان (سرزمین آذر- آتش، به زبان پهلوی اتور پاتکان، به زبان ارمنی ادربادکان) استان شمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است. آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران (استان اردیال) و عراق عجم (ماد)، از غرب به کردستان ترکیه و ارمنستان ترکیه، از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می کند، از شرق به استان گیلان که در کرانهٔ دریای خزر... در سدهٔ هفدهم میلادی صدمات فراوانی از سوی ترکان عثمانی بر آذربایجان وارد آمد....

به طوری که ملاحظه می شود در «دایرة المعارف» چاپ روسیهٔ تزاری «هیچ نامی از «آذربایجان ایران» و یا «آذربایجان روسیه»، همانند «ارمنستان ترکیه» و «ارمنستان روسیه» برده نشده است، بلکه تنها از یک «آذربایجان» سخن رفته و این همان «آذربایجان ایران» است. به علاوه بر طبق آنچه در همین «دایرة المعارف» آمده است، آذربایجان از شمال به رود ارس محدود می گردد، و این خود نمودار آن است که آن سو، و به دیگر سخن شمال رود ارس، آذربایجان نبوده است.^۵

۲- و اما عنوانهای ساختگی «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» که سالهاست بر سر زبان افراد معینی افتاده است، هیچ گونه پشتوانهٔ تاریخی ندارد. اگر آذربایجان یکپارچه ای وجود می داشت، کاربرد این دو نام قابل توجیه بود، ولی چنان که گفتیم تا سال ۱۹۱۸ جز یک آذربایجان (آذربایجان ایران) آذربایجان دیگری وجود نداشته است. ما در ایران حتی در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ از ترک زبانان شمال رود ارس با عنوان «قفقازی» یاد می کردیم، و زبان ترکی آنان را «ترکی قفقازی» می خواندیم در برابر «ترکی تبریزی» و «ترکی اسلامبولی». استعمال عنوانهای «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» حتی در دوران اشغال ایران به توسط ارتش شوروی و ارتش انگلیس در جنگ جهانی دوم، در مطبوعات حزب تودهٔ ایران نیز به کار نمی رفت. گرچه به یقین از سالهای پیش، این دو نام مجعول در قفقاز و سازمانهای کمونیستی شوروی رایج بوده است. اگر اشتباه نکنم، اولین بار، «ایرانیانی» که این دو نام را به کار بردند برخی از سران فراری فرقهٔ دموکرات آذربایجان بودند که پس از آذر ۱۳۲۵ با سقوط پیشه وری و حکومت دست نشانده اش و فرار به جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، آن را در مطبوعات باکو برای خوشایند کمونیستهای آن منطقه به کار بردند تا وابستگی بی چون و چرای خود را به میر جعفر باقراف نخست وزیر و دبیر اول کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، و عضو دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نشان دهند، مانند:

رهبر عزیز و پدر مهربان رفیق میر جعفر باقراف

از تأسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق آذربایجان در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین زاد و بومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سالهاست در زیر پنجه های سیاه شوونیستهای فارس دست و پا می زنند، برعهده دارد، سه سال تمام می گذرد... سومین سال تأسیس این فرقهٔ مبارز را به کلیهٔ علاقه مندان خلق آذربایجان و به شما که رهبر عزیز و پدر مهربان ما هستید شادباش می گوئیم. عده ای از اعضای فرقه، حکومت ملی و سازمان فدایی ها... به قسمت شمالی و آزاد وطن خود مهاجرت کرده اند.

در قطعنامهٔ فعالان «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» به مناسبت پنجمین سالگرد تأسیس فرقهٔ مذکور نیز آمده است:

از کمیتهٔ مرکزی فرقه خواستاریم که در مقابل توجه و کمکهایی که برادران همخون ما به ویژه رهبر حزب کمونیست آذربایجان رفیق میر جعفر باقراف پس از مهاجرت به میهن خود آذربایجان شمالی نسبت به ما مبذول داشته اند سپاسگزاری کند.

و در تلگراف دیگری از سران فراری فرقهٔ دموکرات آذربایجان خطاب به میر جعفر باقراف می خوانیم:

خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفک آذربایجان شمالی ست، مانند همهٔ خلقهای جهان، چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است.^۱

۳- تکیه «تاریخنگاران» فرمایشی دوران استالین، و پیش از آنان پان تورکیست های عثمانی و ترکیه، برای تجزیهٔ آذربایجان از ایران بر «ترک بودن» آذربایجانیان است، در حالی که اسناد تاریخی چنین ادعایی را تأیید نمی کند. موضوع اساسی در این باب تئوری بان تورکیست هاست بدین شرح که هر جا ترک زبانی زندگی می کند، آن سرزمین از قدیمترین زمان «ترک نشین» بوده است. اینان بین «ترک بودن» و «ترک زبان بودن» نیز تفاوتی قائل نیستند. در صورتی که حقیقت جز این است لاقلاً دربارهٔ آذربایجان ایران. زیرا تا قرن پنجم هجری از حضور ترکان در آذربایجان ایران خبری نداریم. به نوشتهٔ احمد کسروی نخستین بار، پیش از سال ۴۱۱ قمری عده ای از ترکان یا غزان (دو هزار خرگاه، هر خرگاهی را روی هم هفت یا هشت تن می توان شمرد) وارد آذربایجان شدند و دومین دستهٔ غزان در سال ۴۲۹ به این سرزمین کوچ کردند. و این امر در سالهای بعد با حملات غزان به آذربایجان و قفقاز و آسیای صغیر ادامه یافت. ساکنان آذربایجان، پیش از آن که از حدود قرن هفتم و هشتم هجری به بعد به زبان ترکی سخن بگویند، به یکی از لهجه ها یا زبانهای ایرانی به نام «آذری» سخن می گفتند. در اثبات این امر احمد کسروی و احسان

یارساطر موضوع را از نظر علمی مورد بررسی قرار داده اند.^۷

ولی پان تورکیست ها و «تاریخنگاران» عصر استالین بر «ترک» بودن همهٔ آذربایجانیان و قفقازیان (در محدودهٔ جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان) تأکید می کردند و در نتیجه از جمله همهٔ شاعران و نویسندگان و دانشمندان فارسی زبان آذربایجان و قفقاز را حتی تا قرن هفتم و هشتم هجری «ترک» می خوانند و برای اثبات آن به جعلیات مختلف دست می زنند. همان طوری که پیش از این اشاره گردید، در این باب حق تقدم با پان تورکیست های عثمانی و ترکیه است که حتی زرتشت را نیز ترک خوانده بودند. به عقیدهٔ «محققان» شوروی، شاعرانی مانند نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، مجیرالدین بیلقانی و مولانا جلال الدین همه «ترک» بوده اند. سر و صدای این موضوع به خصوص در دههٔ ۱۹۳۰ در شوروی بلند شد. در آن سالها پس از کشتارهایی که در جمهوریهای مختلف شوروی از مخالفان به عمل آمده بود در صدد برآمدند، در هر جمهوری مجالس بزرگداشت و جشنی برای یکی از بزرگان آن سرزمین برپا کنند تا خاطرهٔ کشتارها به فراموشی سپرده شود. در هر جمهوری، بزرگی را یافتند و مجلسی برایش برپا کردند. ولی در جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان از بین ترکان کسی را نیافتند. قرعه به نام نظامی گنجوی زده شد. در حالی که همهٔ علما و محققان آن منطقه به خوبی می دانستند که نظامی ترک نبوده است و هیچ یک از آثارش به زبان ترکی نیست.^۸ اجرای این برنامه به عهدهٔ میرجعفر باقراف مرد مقتدر آذربایجان شوروی واگذار شد. پس، وی «محققان» و «تاریخنگاران» را واداشت در آراء قبلی خود تجدید نظر کنند و نظامی را «شاعر آذربایجان» و شاعری ترک بنامند. با آن که نظریات میرجعفر باقراف در آن روزگار چون وحی منزل تلقی می شد، ولی کسی را هم یارای آن نبود که نظامی را ترک بخواند. بدین جهت در شوروی سابق به کاری استثنایی دست زدند و دست به دامان استالین شدند تا وی نظامی را شاعر آذربایجان و ترک معرفی کند. پس استالین در تاریخ سوم آوریل ۱۹۳۹ در مصاحبه ای با روزنامهٔ پراودا ادعا کرد بخشی از آثار نظامی به زبان ترکی ست:

رفیق استالین ضمن مصاحبه با نویسندگان دربارهٔ شاعر آذربایجان، نظامی سخن می گفتند و قطعاتی از آثار او را در میان گذاشتند تا به وسیلهٔ سخنان شاعر این نظر به او رد کنند که گویا شاعر بزرگ برداران ما، آذربایجانیها را باید به ادبیات ایران تقدیم نمود فقط به آن دلیل که شاعر قسمت بزرگ آثار خود را به زبان فارسی نوشته بود.^۹

و بدین ترتیب بود که میرجعفر باقراف توانست محققان آذربایجان و دیگر جمهوریهای شوروی را برای بزرگداشت «نظامی شاعر بزرگ آذربایجان» بسیج کند و مجالس متعددی

برای نظامی در سراسر شوروی برپا سازد. و بر قامت نظامی گنجوی پارسی سرای - که برخلاف نظر استالین حتی یک بیت هم به ترکی نسروده است - جامهٔ ترکانه بپوشاند. آن گاه آذربایجان شوروی را نظامی باران کردند، میدانها، خیابانها، پارکها و موزه ها و... به نام نظامی مزین گردید. از مجسمهٔ نظامی در «جمهوری آذربایجان» پرده برداری شد. کار به همین جا خاتمه نیافت، متملقان، از نظامی، کمونیستی تمام عیار به جهانیان عرضه کردند چنان که الکساندر نادیف نویسندهٔ شوروی گفت: «شاعر از قبر برخاست تا همراه ما فرهنگ سوسیالیستی بسازد»، و دیگری اظهار داشت: بزرگترین دستاورد نظامی «مبارزهٔ او بر ضد ظلم توده های زحمتکش» بود، محقق دیگری نوشت: «پارسیگویی نظامی، منافی ترک بودن او نیست».^{۱۱} هموطن ما دکتر جواد هیث که از خرمن پان تورکیست ها در ترکیه خوشه ها چیده است برای آن که از «محققان» شوروی عقب نماند، در سالهای بعد دربارهٔ نژاد آذربایجانیان ایران - که خود وی نیز از ایشان است - نوشت:

«اوغوزها که اجداد ترکان آسیای صغیر و آذربایجان و عراق و ترکمنها را تشکیل می دهند از اقوام ترک هستند و قبل از آن که اسلام بیاورند در شمال ترکستان زندگی می کردند...». «اوغوزهای جدید اجداد ترک زبانان ترکیه و آذربایجان را تشکیل می دهند...».^{۱۲}

وی دربارهٔ «زبان فارسی» نیز نظریهٔ بدیعی! اظهار داشته است:

کسی نمی تواند منکر این واقعیت باشد که زبان فارسی از خارج از ایران، یعنی از آن طرف جیحون به وسیلهٔ ترکان غزنوی و سلجوقی به ایران آمده و با قدرت سلاطین ترک، زبان رسمی و ادب ایران و آسیای صغیر و هندوستان گردیده و بعداً هم با همکاری شعرای کلاسیک ترک زبان به این پایهٔ ادبی رسیده است.^{۱۳}

در زمان سلاجقه، زبان فارسی، زبان رسمی ایران و آسیای صغیر شد، و ترک زبانان اکثراً آثار خود را به فارسی نوشتند و در این زبان آثاری مانند مثنوی مولوی و دیوان عزلیات شمس و امثال آن آفریدند.

آنچه به اختصار از نظراتان گذشت سیاست کلی پان تورکیست ها و دولت شوروی بود دربارهٔ آذربایجان ایران و ترک بودن مشاهیر علم و ادب آذربایجان و قفقاز تا حدود قرن هفتم و هشتم هجری. در آخرین سال حیات دولت شوروی با روی کار آمدن گورباچف، با آن که تغییرات بنیادی در سیاست شوروی از سوی وی به عمل آمد، دربارهٔ آذربایجان و «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» و امثال آن تغییری به وجود نیامد، چنان که در برگزاری مراسم هشتصد و پنجاهمین سالروز تولد نظامی در مسکو و دیگر شهرهای مهم شوروی همان سخنانی گفته شد که در دوران استالین «تاریخنگاران» و «محققان» شوروی

گفته بودند. براساس گزارش هفته نامهٔ «پانوراما آذربایجان»، در این مراسم همه جا از نظامی با عنوان «شاعر و نایب بزرگ آذربایجان» یاد شده است، بی آن که اشاره ای شده باشد که آثار او به زبان فارسی ست. آقای پولاد بلبل اوغلی وزیر فرهنگ «جمهوری آذربایجان» در مصاحبهٔ مفصل خود از جمله دربارهٔ جاودانگی نظامی گفته است: «اگر نظامی در سراسر زندگی خود تنها ابیات فراموش نشدنی «سن سیز (sen siz) را نوشته بود، نامش سزاوار ثبت در تاریخ می بود». وی سپس به نمایشگاههای نقاشی، کنسرتها، کنفرانستها، نمایش فیلمهای آذربایجانی از تلویزیون مرکزی یاد کرده، و آن گاه به پرده برداری از مجسمهٔ نظامی در مسکو که هدیهٔ آذربایجان به روسیه محسوب می شود (واقع در خیابان استانیسلا، شمارهٔ ۱۶، در میدانی که در مقابل محل نمایندگی خودمختاری جمهوری آذربایجان) پرداخته و از سخنرانان در این آیین یاد کرده است. در تمام این مراسم ظاهراً از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران شخصی حضور نداشته است. ولی آقای وولکان دورال سفیر ترکیه، در سخنان خود به این موضوع تصریح کرده است که نظامی «یکی از پر خواننده ترین و محترم ترین شاعران در ترکیه است».^{۱۳}

وقتی در سالهای پیش ترجمهٔ مطالب «پانوراما آذربایجان» را می خواندم، دو سؤال پیش رویم قرار گرفت. یکی شعر «سن سیز» نظامی بود که از آن خبری نداشتم، و دیگری این بود که سالهاست در ترکیه خط فارسی - عربی منسوخ گردیده، و بسیار به ندرت کسی در آن کشور می تواند نوشته های فارسی را بخواند، پس وقتی سفیر ترکیه گفته است نظامی پُر خواننده ترین شاعران در ترکیه است، بایست تمام آثار نظامی را به ترکی رایج در ترکیه ترجمه و با الفبای جدید چاپ کرده باشند. در این صورت آیا ممکن است توضیح داده باشند که اصل اشعار نظامی به زبان فارسی ست؟ گمان نمی کنم. در مورد شعر «سن سیز» موضوع را در مجلهٔ ایران شناسی مطرح و از آگاهان خواهش کردم هر اطلاعی در این باب دارند بنویسند تا در مجله برای آگاهی علاقه مندان به چاپ برسد.^{۱۴}

خوشبختانه محقق گرامی علی اصغر سعیدی، از تهران، در پاسخ بنده نامه ای به تاریخ یازدهم تیر ۱۳۷۱ نوشت. چون جواب وی دربارهٔ شعر «سن سیز» حائز کمال اهمیت است آن را به طور کامل در این مقاله نقل می کنم:

... دربارهٔ شعر ترکی «سن سیز» که به غلط و از روی غرض خاص، اثری از نظامی گنجوی قلمداد شده است، از خوانندگان مجله سؤال فرموده بودید. لازم دانستم توضیح زیر را به عرضتان برسانم. همان طور که جناب عالی بهتر از بنده می دانید نظامی [گنجوی] شعر ترکی ندارد و در آن قرن،

هیچ کدام از شاعران ساکن آن دیار، یا آذربایجان خود ما، به دلیل بیگانه بودن با این زبان، نمی توانستند به ترکی شعر بگویند. اما در قرن اخیر یکی از شاعران قفقاز، که من توانستم به درستی نامش را به دست آورم، قطعه شعری به ترکی ساخته و ادعا کرده است که ترجمه شعری از نظامی ست. آهنگساز توانا، اوزیر (Uzeir) حاجی بیک اف، که در آن سوی ارس گویا به بتهون شرق معروف شده است، و آثار ماندگاری مانند مشهدی عباد، آرشین مال آلان، اپرای لیلی و مجنون، کوراوغلی و... را ساخته است، آهنگ زیبایی برای آن شعر ساخته، و خواننده معروف: «بلبل» که از عنوان «پروفسوری» هم برخوردار بود، حقاً با آن صدای هموار و دلنشین خود، که در ایران، اخیراً به این گونه صداها، «صدای مخملی» می گویند، این ترانه را بسیار استادانه و گوشنواز خوانده است. بنده تمامی بیتهای آن قطعه را که با ردیف «سن سیز» سروده شده و در بیت آخر بسیار زیرکانه نام «نظامی» آمده است، و از این رو خیلی از ناآگاهان، این شعر را سروده خود نظامی می دانند، با ترجمه تقریباً کلمه به کلمه آن به زبان فارسی، خدمتان می فرستم، تا با تسلط کاملی که در شعر و ادب فارسی دارید، خودتان بررسی و ملاحظه فرمایید که به کدام یک از آثار آن شاعر بزرگ شباهت دارد:

هر گجه م اولدی کدر، فسه، فلاکت سن سیز
هر نفسی چکدیم هدرگندی اوساعت سن سیز
سنین او جلب الین وصلینه آندا یشدیم اینان
هجرینه یاندی گوتول یوخ داها طاقت سن سیز
اوزگه بیر یاری نجه آختاریم ای نازلی صنم؟
پیلیریم سنده ددین یوخ یارا حاجت سن سیز
سن مینم فلییمه حاکم سونه قول اوکدی گولوم
سن عزیز سن من اوچون، من هجم، آفت سن سیز
سن نظامی دن اگر آرخاین اولسان دا گولوم
گجه گوندوز هارا بیم اولمادی راحت سن سیز

ترجمه:

هر ششم تیره، [پراز] غصه و فلاکت شد بی تو
هر نفسی که کشیدم در همان ساعت به هدر رفت بی تو
به وصل جلب کننده تو سوگند خوردم باور کن
دل من در هجرت سوخت، دیگر طاقت ندارم بی تو

چگونه در جستجوی یار د بگری باشم ای نازنین صنم
می دانم که گفתי به یار حاجتی نیست بی تو
تو حاکم قلب من هستی، دل من بندهٔ توست
تو عزیزی برای من، من هیچم، ای آفت، بی تو
عزیز دلم، تو اگر از جانب نظامی خاطرت جمع باشد
شب و روز فریاد من لحظه ای آرام نشد، بی تو.^{۱۵}

آنچه به اختصار گفته شد دورانی را در بر می گیرد که با سقوط روسیهٔ تزاری آغاز گردید و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پایان پذیرفت. پس از سقوط دولت شوروی، و تشکیل جمهوریهای مستقل در آن سرزمین، «جمهوری آذربایجان» (به جای جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان) نقش دولت شوروی سابق را دربارهٔ تجزیهٔ آذربایجان، ایران و الحاق آن به جمهوری واقع در شمال رود ارس برعهده گرفته و به تبلیغات وسیع در این باره پرداخته است که به برخی از آنها اشاره می گردد.

در اوایل زمستان ۱۳۶۸ عده ای از ساکنان «جمهوری آذربایجان»، سیمهای خاردار و نشانه های مرزی را از بین بردند و به آب زدند و بدون ویزا به آذربایجان ایران آمدند. آنان کار خود را به صورت نمادین وحدت آذربایجان انجام دادند، ولی حکومت اسلامی ایران و برخی از مطبوعات وابسته، با خوش خیالی، این اقدام را نشانه ای از «اخوت اسلامی» دانستند. مقامات دولت ایران شعار «آذربایجان بیر اولسون...» (آذربایجان یکی شود) را به گستردگی و یکپارچگی این اقوام در خواسته های اسلامی تفسیر کردند. در حالی که چنین نبود. در آستانه سال ۱۳۷۱ که ایلچی بیگ رهبری جمهوری آذربایجان را به دست گرفت، در ضرورت رهایی «آذربایجان جنوبی» از قید ستم ایرانیان سخن گفت. در خرداد ۱۳۷۲ که حیدر علی اف رئیس جمهوری آذربایجان شد، سازمانی به نام «جبههٔ ملی مستقل آذربایجان جنوبی» در آن کشور تشکیل شد مرکب از گروههایی به نام فدائیان آذربایجان جنوبی، فرقهٔ دموکرات آذربایجان، سازمان احیاء آذربایجان جنوبی، و جبههٔ خلق آذربایجان.^{۱۶} این گونه کوششها در دوران ریاست جمهوری حیدر علی اف به اوج خود رسید. از یاد نبریم که حیدر علی اف وقتی در رژیم کمونیستی شوروی از نفوذ و قدرت زیادی برخوردار بود، به «آذربایجان جنوبی»، چشم طمع دوخته بود، چنان که روزی در مصاحبه با خبرنگاران غربی اظهار داشته بود که آذربایجانهای شوروی «به کمال رشد رسیده اند»، «در حالی که مردم آذربایجان ایران همچنان عقب مانده اند» و سپس تصریح کرده بود «شخصاً امیدوارم آذربایجانها در آینده متحد شوند».^{۱۷} برای رسیدن به این مقصود است

که از سال ۱۹۹۷ تا کنون چند «کنگره جهانی آذربایجانها» از طرف «جمهوری آذربایجان» در شهرهای مختلف جهان تشکیل شده است. در دومین کنگره آذربایجانها که در شهر واشنگتن (در روزهای ۳۰ و ۳۱ ماه مه ۱۹۹۸ / ۹ و ۱۰ خرداد ۱۳۷۷) با حضور عده ای از رجال جمهوری آذربایجان تشکیل گردید، از جمله دو نقشه رنگین به نمایش گذاشته شده بود: یکی نقشه «آذربایجان مستقل» از ایران بود که از سوی «جبهه متحد آذربایجان مستقل» (واحد مستقل آذربایجان جبهه سی) چاپ شده و در آن، از اردبیل و تبریز و ارومیه در شمال غربی ایران، تا همدان و اراک و زنجان و قزوین در جوار تهران، به عنوان محدوده آذربایجان ایران مشخص شده است. براساس این نقشه «آذربایجان مستقل»، دارای ۹ «مرکز مدیریت» (استان) خواهد بود که به ترتیب عبارتند از: اراک، اردبیل، قزوین، همدان، مراغه، ارومیه، ساووج، تبریز، زنجان. حیرت انگیزتر از این نقشه، نقشه دیگری بود: نقشه «کشور مستقل و متحد آذربایجان» (ادغام شده جمهوری آذربایجان و استان آذربایجان ایران) که ظاهراً پس از جدایی کامل استان آذربایجان از ایران، قرار است به وجود آید!

این کنگره با پیام حیدر علی اف رئیس جمهوری وقت آذربایجان که توسط هدایت اروج اف مشاور رئیس جمهوری در امور ملیتها قراءت شد افتتاح گردید. از سال ۱۹۹۷ به بعد، کنگره های سوم و چهارم و پنجم آذربایجانها نیز تشکیل شده و قرار بوده است کنگره ششم در یکی از شهرهای ترکیه برگزار گردد.^{۱۸} از برگزاری کنگره های بعدی خبری ندارم.

به جز این کنگره ها، حیدر علی اف روزهای ۱۸ و ۱۹ آبان ۱۳۸۰ / ۹ و ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱ را نیز برای تشکیل «نخستین کنگره آذربایجانها جهان به منظور تضمین وحدت و همبستگی فعالیت جوامع آذری در سایر کشورها» در شهر باکو اعلام کرد که نویسنده این سطور از تشکیل آن نیز بیخبر است. به طور کلی در سالهای اخیر حیدر علی اف و سپس پسرش که به ریاست جمهوری آن سرزمین رسیده است از حمایت کمپانیهای نفتی امریکایی برای مقاصد خود بهره برداری می کنند و از حمایت دولت اسرائیل نیز، در حالی که جمهوری اسلامی ایران با این دو کشور رابطه ای ندارد.

در برابر این همه فعالیتهای آشکار جمهوری آذربایجان برای تجزیه آذربایجان از ایران، دولت جمهوری اسلامی ایران سکوت مطلق اختیار کرده است. چرا؟ ذکر تمام دروغها و ادعاهای پان تورکیست ها و طرفدارانشان در مورد ایران، در این مختصر نمی گنجد، بدین جهت در این جا فقط به چند مورد دیگر آن اشاره ای می کنم و

می گذرم.

همان طوری که سالهاست نامهای مجعول «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» را بر سر زبانها انداخته اند، در سالهای اخیر لفظ «آذری» را نیز به غلط و برای مقاصد خاص خود به کار می برند. پیش از این اشاره گردید که «آذری» نام یکی از زبانها، و به قول برخی نام یکی از لهجه های ایرانی ست که ساکنان آذربایجان- تا پیش از غلبهٔ زبان ترکی در آن منطقه- به آن زبان سخن می گفتند و آثار مکتوبی از آن نیز در دست است. اینک دروغگویان، لفظ «آذری» را به جای ترکی، آذربایجانی، و قفقازی به کار می برند: «زبان آذری» (زبان ترکی را بیج در دو سوی ارس)، «موسیقی آذری» (موسیقی آذربایجانی یا قفقازی)، «نوازندگان آذری» (نوازندگان آذربایجانی یا قفقازی). کار به جایی رسیده است که در سالهای اخیر عده ای از هموطنان نیز به جای ترکی، کلمهٔ آذری را به کار می برند، در حالی که زبان رایج در آذربایجان در قرنهای اخیر «ترکی» ست.

دروغگویان در آمارهایی که از تعداد ترک زبانان ایران اعلام می کنند نیز هر سال نسبت به گذشته بر عدهٔ ترک زبانان یا به قول خودشان «آذری ها» می افزایند، چنان که در این اواخر ادعا کرده اند که اکثریت ایرانیان «آذری» هستند!

در یکی دو سال اخیر نیز برای اثبات ادعاهای دروغ خود، پای سازمانهای بین المللی را به میان کشیده اند. چنان که در هفته نامهٔ امید زنجان که لابد در زنجان، و با اجازهٔ وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران منتشر می گردد، دروغهایی شرم آور بدین شرح چاپ شده است:

سازمان یونسکو طی آماری ترکی را سومین زبان با قاعده و زندهٔ دنیا معرفی کرده و فارسی را لهجهٔ سی و سوم عربی به حساب آورده است.

زبان ترکی بیش از بیست و چهار هزار فعل دارد.

سازمان یونسکو سال ۱۹۹۹ میلادی را سال «دده قورقود» نامگذاری کرده است. این افتخار

بزرگ بر ترک زبانان مبارک باد.^{۱۱}

به جای مقامهای مسؤول فرهنگی ایران، و از جمله «فرهنگستان ایران»، که به قول سعدی چنان خفته که...، یکی از محققان ایرانی، سلیم نیساری، محج دروغگویان را گرفته و موضوع را کتباً از سازمان یونسکو در پاریس استفسار کرده است که آیا سازمان علمی و فرهنگی یونسکو وابسته به سازمان ملل متحد چنین فتوایی داده است؟ یونسکو جواب داده است: هرگز، هرگز:

بسمه تعالی

سازمان یونسکو طی آماری ترکی را
سومین زبان با قاعده و زنده دنیا معرفی
کرده و فارسی را لهجه سی و سوم
عربی به حساب آورده است.

زبان ترکی بیش از بیست و چهار هزار
فعل دارد،

سازمان یونسکو سال ۱۹۹۹ میلادی را سال
«دهه قورقود» نامگذاری کرده است
این افتخار بزرگ بر ترک زبانان مبارک باد.

خنده نابا امید زنگان

تصویر صفحه ای از هفته نامه امید زنگان

یونسکو- مورخ ۱۳ مارس ۲۰۰۲

در جواب نامه مورخ ۱۲ ژانویه ۲۰۰۲ که پرسیده بودید آیا یونسکو اعلامیه ای در مورد درجه بندی زبانهای مهم جهان منتشر ساخته است، اشعار می دارد که یونسکو هرگز به صدور چنین اعلامیه غیر منطقی مبادرت نکرده است. برای سازمان یونسکو هر زبانی در نفس واحد و منحصر خود در ردیف زبانهای دیگر، ارزشمند است که در عین حال تنوع فرهنگی جهان را تأمین می کند. امضاء: دیمتر کند بویا- اداره میراثهای فرهنگی یونسکو.^۱

یونسکو ظاهراً خبر نداشته است که پان تورکیست ها تابع منطق نیستند. اگر بودند، ده دوازده میلیون کردان ساکن ترکیه را به مدت چند دهه «ترکان کوهستانی» نامگذاری نمی کردند تا به جهانیان مدلل سازند همهٔ ساکنان کشور ترکیه بی استثناء «ترک» اند. دولت ترکیه به استناد قول کرزی اغلو، مورخ سرشناس پان تورکیست، جامعهٔ ترکانه بر قامت میلیونها «کرد» ساکن آن کشور پوشانیده بود، زیرا این دانشمند ترک به صراحت اظهار نظر کرده است که: «این نکته که کردان از جمیع جهات ترک هستند، واقعیتی ست روشن وانکارناپذیر، همانند آن که بگوییم دو ضرب در دو (۴ = ۲×۲) می شود، چهار».^{۲۰}

گرچه دولت ترکیه در چند سال اخیر برای آن که بتواند وارد اتحادیهٔ کشورهای اروپایی شود، از ترک بودن کردان دست برداشته، و کردان را «کرد» می خواند و نیز اجازه داده است در تلویزیون آن کشور بخشی به آنان اختصاص داده شود تا کردان به زبان کردی، نه «ترکی»، برنامه های خود را بخش کنند.

اینها بخشی از ادعاهای دشمنان ایران است که سالهاست کوشش می کنند آذربایجان را از ایران جدا سازند. یعنی درصددند نقشهٔ غلام یحیی و پیشه وری و میرجعفر باقراف را، در عصر حکومت اسلامی ایران جامعهٔ عمل بپوشانند. سؤال این است که دولت جمهوری اسلامی ایران در برابر این همه دعاوی بی بنیاد چه واکنشی نشان داده است؟ حقیقت آن است که هیچ دولت اسلامی ایران در این سالها نه فقط در برابر آنان سکوت اختیار کرده است، بلکه شرايطی نیز به وجود آورده است که آذربایجانیان شریف، در ایران، جرأت مقابله با یاوه گویان پان تورکیست را ندارند. چه شاهی از این بهتر که چندی پیش عده ای از صاحب نظران، در تهران، پیشنهاد کردند برای معرفی نسخهٔ خطی ارجمند منحصر به فرد سفینهٔ تبریز کنفرانسی در دانشگاه تبریز برپا شود. می دانید دانشگاه تبریز که در داخل خاک ایران قرار دارد و با بودجهٔ دولت اسلامی ایران اداره می شود به پیشنهاد دهندگان برگزاری کنفرانس چه پاسخی داده است؟ پاسخ داده است به شرطی اجازه می دهیم این کنفرانس در دانشگاه تبریز تشکیل شود که دکتر محمد امین ریاحی، ایرج افشار، کاوه بیات، دکتر منوچهر مرتضوی، و دکتر نصرالله پورجوادی در آن شرکت نکنند! چرا؟ زیرا این پنج تن در دوران حکومت اسلامی مقاله ها و کتابهایی دربارهٔ دفاع از تمامیت ارضی ایران و جدایی ناپذیر بودن آذربایجان ایران، و ایرانی بودن آذربایجانیان نوشته اند. بدیهی ست پس از وصول این پاسخ، کنفرانس تشکیل نگردید، و مقامهای مسؤول جمهوری اسلامی نیز کمترین عکس العملی در برابر دانشگاه تبریز از خود نشان ندادند. شما تصور می کنید اگر آذربایجان در اختیار غلام یحیی و پیشه وری و میرجعفر

باقراف بود، دانشگاه تبریز جوابی جز این می داد؟

تردیدی وجود ندارد که از آغاز تشکیل جمهوری اسلامی در ایران تا به امروز افرادی از تجزیه طلبان و هواداران پیشه وری ها و غلام یحیی ها در حکومت ایران نقشهای مهمی بر عهده دارند، و اگر برخی از زمامداران حکومت اسلامی خود با چنین اندیشه هایی موافق نباشند، برای حفظ مقام خود، ظاهراً جرأت نمی کنند به مقابله با آنان برخیزند. یکی از دلائل روشن این امر سکوت اخیر مقامهای درجه اول جمهوری اسلامی ست در برابر اظهارات گستاخانه وزیر خارجه مملکتی به اسم «جمهوری آذربایجان». وزیر خارجه آن کشور برای تسلیم دعوتنامه دولت متبوع خود به محمد خاتمی رئیس جمهوری به ایران آمده بود تا وی از آن کشور بازدید کند. وزیر خارجه آذربایجان در جلسه ای رسمی، در حضور وزیر خارجه ایران، تمام ایرانیان ترک زبان را «اقلیت» جمهوری آذربایجان نامید، و وزیر خارجه ایران دم برنیارورد و رئیس جمهوری ایران هم دعوت را پذیرفت و همراه وزیر خارجه اش به باکو رفت و در آن سرزمین هم حتی اشاره ای در رد ادعای بی پایه وزیر خارجه آذربایجان نکرد. ممکن است کسانی این عمل را مثل اعلای «نجابت اسلامی» بدانند، ولی صاحب نظران برای این کار لفظ دیگری به کار می برند.

بی توجهی به دفاع از تمامیت ارضی ایران منحصر به مسئله آذربایجان نیست، چند سال پیش نیز که کنفرانس کشورهای اسلامی در تهران برگزار گردید. بارها شرکت کنندگان در آن کنفرانس، «خلیج فارس» را «خلیج العربی» خواندند ولی میزبانان شریف و نجیب! سکوت کردند و دم برنیاروردند.

یادداشتها:

- ۱- دکتر عنایت الله رضا: آذربایجان از کهنترین ایام تا امروز، انتشارات مرد امروز، آلمان، ۱۳۶۷، ص ۲۱۴.
- ۲- دکتر تورج اتابکی: آذربایجان در ایران معاصر، ترجمه محمد کریم اشراق، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۶، ص ۱۲۸، ۲۵۸.
- ۳- رک. زیرنویس شماره ۱، ص ۲۱۷.
- ۴- سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران، چاپ چهارم، به ترتیب ج ۱/ ۲۵۷-۲۵۸ و ج ۲/ ۱۸۰.
- ۵- رک. زیرنویس شماره ۱، ص ۵۲-۵۷.
- ۶- رک. زیرنویس شماره ۱، ص ۲۲۳-۲۲۷.
- ۷- احمد کسروی: آذری یا زبان باستان آذربایگان، تهران، چاپ دوم، ۱۳۱۴؛ احسان یارشاطر: «زبان آذری»، دانشنامه ایران و اسلام، تهران، ۱۳۵۴، دفتر اول، ص ۶۱-۶۹.
- ۸- سرگی آفاجانیان: «پنجاهمین سالگرد یک تحریف فرهنگی (به مناسبت هشتصد و پنجاهمین سالگرد تولد

- نظامی)، «مجلهٔ ایران شناسی، سال ۴، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۷۱)، ص ۶۶-۷۷.
- ۹- روزنامه پراودا، ارگان حزب کمونیست شوروی، ۳ آوریل ۱۹۳۹.
- ۱۰- هفته نامهٔ «پانوراما آذربایجان» (نشریهٔ نمایندگی خودمختار آذربایجان که از سوی آن جمهوری درمسکو به زبان روسی منتشر می گردید)، مسکو، شمارهٔ ۳۹ مورخ ۳۱ اکتبر تا ۶ نوامبر ۱۹۹۱ و شماره ۴۰ مورخ ۷ تا ۱۳ نوامبر ۱۹۹۱.
- ۱۱- دکتر جواد هیئت: سیری در زبان و لهجه های ترکی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۱۳، ۱۱۸.
- ۱۲- همان کتاب، ص ۳۹۲.
- ۱۳- رک. زیرنویس شمارهٔ ۱۰.
- ۱۴- «بزرگداشت نظامی گنجوی درمسکو و پترزبورگ»، مجلهٔ ایران شناسی، سال ۴، شمارهٔ ۲ (تابستان ۱۳۷۱)، ص ۴۴۵، زیرنویس ۶ و ۷.
- ۱۵- علی اصغر سعیدی: «دربارهٔ شعر ترکی «سین سیز»»، مجلهٔ ایران شناسی، سال ۵، شماره ۲ (تابستان ۱۳۷۲)، ص ۴۵۹-۴۶۱.
- ۱۶- کاوه بیات: «مسألهٔ آذربایجان»، مجلهٔ گفتگو، فصلنامهٔ فرهنگی و اجتماعی، تهران، شمارهٔ ۱۲ (تابستان ۱۳۷۵)، ص ۲۹-۴۵.
- ۱۷- Richard Owen, "Rise of the Southern Republics, Moscow Goes a-courting in Muslim Caucasia", *The Times*, London, November 29, 1982, P. 6.
- ۱۸- جلال متینی: «اران قفقاز در صدد بلع آذربایجان»، مجلهٔ ایران شناسی، سال ۱۰، شماره ۱ (بهار ۱۳۷۷)، ص ۱۲۷-۱۴۰.
- ۱۹- هفته نامهٔ امید زنجان، تصویر صفحهٔ مورد بحث در همین مقاله چاپ شده است.
- ۲۰- «اطلاعیهٔ یونسکو در مورد درجه بندی زبانها»، کتاب هفته، تهران، مورخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۱.
- ۲۱- رک. زیرنویس شمارهٔ ۱، ص ۱۰۱.

یادداشت

(۳۵)

۱۳۰ - داستان نویسی

در دانشگاه‌های ایران ظاهراً هنوز دروسی دربارهٔ تعلیم داستان نویسی وجود ندارد و نویسندگان ایران عموماً بر حسب ذوق شخصی و با خواندن ترجمهٔ رمانهای خارجی و یا اگر با یکی از زبانهای خارجی آشنا باشند با خواندن اصل آنها، با داستان نویسی جدید و فنون آن کمی آشنا می‌شوند. با این همه یکی دو تن هستند که در کلاسهای خصوصی خود و با نوشتن کتابها و مقالات دربارهٔ اصول داستان نگاری و تجزیه و تحلیل داستانها این خلأ را تا حدی پُر می‌کنند. یکی جمال میرصادقی است که هم داستان نویس است و هم مؤلف یک رشته کتابهایی دربارهٔ انواع ادبی، به خصوص داستان و رمان. وی همچنین سالهاست کلاسی برای تعلیم کسانی که می‌خواهند داستان بنویسند دایر کرده است و تعدادی از این داستانها را نیز در مجموعه‌های جداگانه به طبع رسانده است. من برخی از این داستانها را که به لطف وی به دست من رسیده است خوانده‌ام و دیده‌ام که این گونه تعلیمات تا چه اندازه استعداد طبیعی برخی نویسندگان جوان را مدد کرده است. همچنین یک رشته داستانها را با تجزیه و تفسیر در مجلهٔ عاشقانه (هوستون، تکراس) منتشر می‌سازد.

دیگر مسعود احمدی است که هم شاعر و هم نقدنویس است و او نیز کلاسی برای خواستاران جوان دائر نموده است. این همه باز دلیل دیگری بر پویایی افراد با همت است. باید سپاسگزار کوشش مداوم آنها بود.

۱۳۱ - مضحک غم انگیز

آقای داریوش آشوری مقاله ای با عنوان «اسطوره فلسفه در میان ما» در اینترنت (به نشانی www.nilgoon.org) منتشر کرده است که بسیار خواندنی و عبرت آموز است. موضوع آن کرامات سید احمد فردید، مرد فرومانده و آشفته مغزی ست که حتی از ادای مقاصد روزانه اش عاجز بود و من هرگز دو جمله مربوط از او نشنیدم. اخیراً کتابی حاوی شطحیات و هذیانهای فکری او به طبع رسیده و خوشبختانه آقای آشوری به اندازه کافی از آن نقل کرده است. در بادی امر موجب خنده و تفریح می شود، اما وقتی انسان به یاد می آورد که در میان عده ای از ما منطق و خرد به اندازه ای تنزل کرده بوده است که گفته های پریشان وی که از مغزی علیل و درهم و ناتوان تراوش می کرد به صورت راهنمای فکری جمعی کثیر به شمار آمد و گوینده آنها صاحب فلسفه و مکتب به شمار رفت. انسان نمی داند که باید بر این ماجرا بخندد یا بگریزد. خواندن مقاله را برای رفع دلنگی توصیه می کنم.

۱۳۲ - حشرات ایران

اخیراً مقاله ای که درباره حشرات ایران برای «دانشنامه ایرانیکا» سفارش داده بودیم از طرف مؤلف امریکایی آن رسید. دیدم نوشته است که عمده مطالب مقاله را از کتاب حشرات ایران تألیف دکتر سیروس ایبوردی گرفته است. یکی از همکاران من که مقاله را برای چاپ آماده می کرد متذکر شد که بد نیست که مقاله های بعدی در این باب را از دکتر ایبوردی بخواهیم، درصدد برآمدیم که کتاب را که از کتابخانه کلمبیا قرض گرفته شده بود ببینیم. کتاب که در دو جلد است (*Iranian Entomology, 2 vols., Berlin, 2001*)، اثری ست به تمام معنی علمی و مشتمل است بر همه آنچه تاکنون درباره حشرات ایران تحقیق شده و گرد آمده است، با تصاویر رنگی بسیار خوب، و همچنین شرح فوائد علمی حشره شناسی و تقسیم حشرات به سودمند و زیانبخش و راه سود جستن یا پرهیز از آنها در کشاورزی و محیط زیست.

مؤلف که در ایران و سوئیس (زوریخ) تحصیل کرده است چندین سال همت خود را وقف تألیف این اثر کرده و کتابی پرداخته است که نمونه ای از پژوهش درست علمی ست. در آغاز آن از دو استادی که خود را مدیون تربیت آنها می داند، دکتر صدرالدین شریفی و دکتر گئورگ بنز (*Georg Benz*) نام برده و شرح حال هر دو را با تصویر آنها در جلد اول آورده است. همچنین از دکتر جلال افشار و دکتر عباسعلی دواتچی، پایه گذاران حشره

شناسی در ایران یاد کرده است. هزینهٔ طبع کتاب را که بالغ بر شصت هزار دلار می شده یک مؤسسهٔ فرهنگی سوئیسی به عهده گرفته، چون در خود ایران گردهمایه‌های بی حاصل و بزرگداشتهای بی حاصلتر و تأسیس ادارات نالازم و دست و پاگیر بودجه‌ای برای این نوع کارها باقی نمی گذارد.

دیدم باز همان کوشش افراد با همت است که در گوشه و کنار موجب انجام یافتن کارهای اساسی می شود.

۱۳۳ - فرهنگستان مشترک

این که چند سالی است که فرهنگستان ایران با مشارکت عده‌ای از افراد دانشمند و خوش منطقی شروع به کار کرده و مجله‌ای نیز به نام نامهٔ فرهنگستان منتشر می کند موجب خوشوقتی است. این فرهنگستان در درجهٔ اول فرهنگستان زبان است. از این رو اگر باید پاسدار زبان فارسی باشد نمی تواند به اعضای ایرانی اکتفا کند، زیرا زبان فارسی تنها در ایران رایج نیست، بلکه در افغانستان و تاجیکستان نیز رواج دارد و اگر بناست که فارسی ایران را بطنهٔ نزدیک خود را با فارسی افغانستان و تاجیکستان حفظ کند، حق این است که از دانشمندان افغان و تاجیک نیز به انتخاب دولتهای آنها و یا فرهنگستانهای آنها دعوت کند که عضو رسمی فرهنگستان ایران باشند و در بحثها و تصمیمات آن شرکت نمایند. این نه تنها سرمایهٔ تازه‌ای در اختیار فرهنگستان قرار می دهد، بلکه در پیوستگی فرهنگی میان این سه کشور نیز مؤثر خواهد بود. ما به اندازهٔ کافی با تصمیمات نسنجیده و مغلوط خود این دو کشور را با وجود سابقه‌های تاریخی تارانده و از خود دور کرده ایم. بد نیست یک بار هم کار درستی انجام بدهیم و تصمیم به جایی بگیریم. دعوت نمایندگان این کشورها به عنوان «ناظر» یا «مهمان» راه به جایی نمی برد. عضویت رسمی آنها با تعداد کافی است که می تواند مفید و مؤثر باشد. حتی بد نیست نمایندگان نیز از هندوستان و پاکستان به عنوان عضو وابسته دعوت شوند، مگر این اقدام از سرعت کساد زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در این کشورها بکاهد. نامهٔ فرهنگستان هم حق این است که بیش از مرسوم خود میدان پژوهشها و اظهار نظرهای دانشمندان افغانی و تاجیکی و هندی و پاکستانی قرار بگیرد.

۱۳۴ - غلطهای مشهور: معنویت شرق

یکی از مفاهیمی که در میان شرقیان رواج فراوان دارد و دهان به دهان می گردد این

است که غرب غرق در مادیات است و معنویت خود را از دست داده است و یا اصلاً نداشته. برعکس در شرق است که هنوز این معنویت باقی ست، و اگر هدف غرب رستگاری و رهایی از معایب و مفاسد زندگی حرص آلود و پرتلاشش باشد، باید از فرو رفتن در امور مادی و حرص دنیا بپرهیزد و به عوالم معنوی شرق رو بیاورد، که راه فلاح این جاست.

در خود غرب هم این اندیشه بی طرفدار نیست. بسیاری از متفکر نمایان غربی که کوشش بی امان مردم را برای کسب مال و اسراف در مصرف می بینند با اندوهی و حسرتی از گذشته ای یاد می کنند که اندیشه مردم بیشتر متوجه امور معنوی بود و مذهب و اخلاق بر دلها تسلط داشت و دستگیری و غمخواری و خدمت بی عوض به مردم از رواج نیفتاده بود. بسیاری از این ناراضیان با اطلاعی ناقص از شرق و نظری سطحی به جوکیان هند و راهبان بودایی و دراویش ایران و صوفیه کشورهای مسلمان به این نتیجه رسیده اند که راه نجات دست شستن از زیاده جویی مادی غرب و روی آوردن به قناعت و خرسندی شرق و اقتباس معنویت از آن است. بعد مسافت و کمی اطلاع چهره شرق را در نظرها می آراید و به کمک خیال تیز پرواز آن را در هاله ای فریبنده از رمز و راز فرو می برد، و این تازه نیست.

اگر بپرسند که این معنویت چیست که در شرق هست و در غرب نیست شاید بگویند بی اعتنایی به مادیات، کم گرفتن دنیا، توجه به کار عقبی، ترک خود پرستی، خدمت به خلق و سیر در عوالم روحانی.

اما آیا واقعاً این خصوصیات، در قیاس با غرب، در شرق وجود دارد و آن را از غرب ممتاز می کند؟ پس چطور است که در اروپای مادی و امریکای مادی تر مردمی خطر بیماری را به جان می خردند و برای خدمت به مردمان گرسنه و بیمار به اکناف آفریقا و آسیا می روند و بسیاری از آنها جان خود را در این راه می گذارند؟ چطور است که پزشکانی در غرب از زندگی مرفه خود می گذرند و به میان جذامیها می روند و به درمان آنان می پردازند؟ چطور است که از دوران صفویه به بعد و به خصوص در اواخر دوره قاجاری گروههای مسیحی در تبریز و تهران و همدان و اصفهان و شیراز و برخی شهرهای دیگر ما با وجود نجس شمرده شدن و دشواریهای دیگر به تأسیس مدرسه و بیمارستان و پایگاههای امدادی دست زدند و به درمان بیماران و تعلیم کودکان پرداختند؟ آیا کالج البرز را در تهران و کالج امریکایی را در اصفهان و بیمارستان امریکایی را در تهران و غیره و مدارس لیانس و مدرسه ژاندارک و سن لویی و فرانکو پرنسان را در تهران

همین امریکایی ها و فرانسوی های مادی و کلیمی های «خسیس» بنا نکردند؟
 چطور است که اکثر بیمارستانهای این کشورها از بخشش افراد آن تاسیس شده و اداره می شود؟ چطور است که مردم این همه از آثار هنری خود را برای استفاده هموعان خویش به موزه ها می بخشند و یا با بذل مال هزینه سالیانه آنها را تأمین می کنند؟ چطور است که هرگاه زلزله ای یا سیلی یا آتشفشانی یا آفت دیگری گریبانگیر مردم شرق و جنوب می شود این پول پرستان مادی و آزمند غربی اند که بی درنگ به کمک قربانیان این حوادث می شتابند؟ چطور است که مؤسسات خیریه ای مثل صلیب سرخ و Care و نظایر آنها پیوسته آماده یاری و کمک رسانی در همه نقاط دنیا اند؟ چطور است که ثروتمندان مادی این کشورها این همه دانشگاههای خصوصی برای ترویج علم بنا کرده اند و هر سال با امداد خود تحصیل شاگردان بی بضاعت را میسر می سازند؟ کدام یک از اینها در کشورهای معنوی شعار شرق اتفاق می افتد؟ در کمتر شهری از شهرهای انگلیس و امریکا و کانادا است که همین یهودیان مال اندوز یک یا چند بیمارستان را بی شرط خاصی برای مداوای بیماران تأسیس نکرده باشند. اما ما چه کرده ایم؟

ما که دائماً از مولانا و حافظ دم می زنیم و از دوروزه حیات و بی وفایی دنیا سخن می گویم و عبادت را به جز خدمت خلق نمی شماریم چه میزان از ثروت خداداده ملی خود را صرف دستگیری بینویان آفریقا و گرسنگان موزامبیک و بیماران حبشه کرده ایم؟ از میان آنانی که شب و روز در پی ازدیاد مال می دوند چندتن فراغت آن را داشته اند که به یاد محرومان عالم بیفتند و دردی از آنها را درمان کنند؟ چند بیمارستان یادانگشگاه ساخته ایم؟ چند نفر مانند آلبرت شوایتزر از میان ما برخاسته است؟ چند تن از ما برای کمک به آفریقایان گرسنه و بیمار رنج سفر و اقامت میان آنان را بر خود هموار کرده اند؟ از این ثروت بیکران نفت که در کشورهای عربی و امارات خلیج فارس و ایران وجود دارد، چقدر آن را بی چشمداشت پاداشی در راه خدا خرج کرده ایم؟ امریکا که با ایران سر جنگ دارد اختلاف سیاسی را مانع کمک به زلزله زدگان بم نشمرد. آیا می توان تصور کرد اگر فاجعه ای در اسرائیل روی بدهد ما مسائل سیاسی را از مسائل انسانی جدا بشماریم و به کمک مردم اسرائیل بشتابیم؟ برای معالجه «ایدز» در عالم چه کرده ایم؟ تا چه حد آماده بوده ایم که از ضیافتهای پر خرج و پرشکوه خود بکاهیم و مازاد را در کارهای خیر صرف کنیم؟

حرص و ولعی که برای اندوختن مال و افزودن ثروت در کشورهای شرق و جنوب مشهود است در غرب دیده نمی شود. البته در غرب عادت به کار و کوشش ریشه ای قدیم

دارد و به خصوص در کشورهای پروتستان مذهب هم مشوق آن بوده است و کار و کسب مال از راه درست پیوسته محترم شمرده شده است. اما در کشورهایی که تاریخ کهن دارند و ضعف پیری بر جامعه آنها مستولی ست کاهلی را معنویت می خوانند.

ولی آن جا که پای خشونت در کار بیاید و خاطر ما جویای انتقام باشد هیچ کاهل نیستیم و نه رحمت و رأفت، بلکه بغض و کینه و کشتار را راهنمای خود قرار می دهیم.

پس از انقلاب، چند صباحی که آزادی مختصری پیش آمد نخستین کاری که کردیم توقیف و شکنجه و کشتار نمایندگان جامعه بهایی و ویران کردن خانه باب در شیراز که زیارتگاه آنان بود و خراب کردن قبرستانهای آنان و توقیف سپرده های کودکان آنان بود. هنوز از کشتن بهایی ها فارغ نشده به سراغ القانیان، از کلیمیان ایران که در پیشرفت صنعت پلاستیک کوشیده و به اقتصاد کشور کمک کرده بود رفتیم و او را به قتل آوردیم و سپس جامعه یهودی را مجبور ساختیم که هر روز از دولت اسر ائیل تبری بجویند، همان طور که از مشرکین تبری می جویند، و به موطن مذهبی خود توهین نمایند. هنوز دستمان از خون القانیان رنگین بود که بهرام، پسر جوان دهقانی تفتنی اسقف ایرانی اصفهان را کشتیم و خانواده پریشان او را به دیار غربت فرستادیم. بگذریم از سختگیری های گوناگونی که نسبت به سنیان به خصوص سنیان کردستان پیش گرفتیم. و ما همان کسانی هستیم که گاه و بیگاه حالتی عرفانی و قیافه ای حق به جانب به خود می گیریم و زمزمه می کنیم «دنيا نیرزد آن که پریشان کنی دلی / زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی» و از فضائل حافظ این را می دانیم که گفته است «آسایش دوگیتی تفسیر این دوحرف است / با دوستان مرّوت با دشمنان مدارا» - همان مایی که چند قرن است شعر سعدی را که «بنی آدم اعضای یکدیگرند» در مدرسه می آموزیم و در هر مجمعی بی جا و با جا باد در گلو می اندازیم و با ترجمه های شکسته بسته به رخ فرنگیها، همان فرنگیهایی که بویی از نوع دوستی نبرده اند می کشیم که شاعر بزرگ ما هفتصد سال پیش چنین گفته است. ولی شما فرنگی ها کجای کارید؟ همان مایی که الکاظمین الغیظ والعافین علی الناس را با مد و تشدید از ته گلوادا می کنیم و معتقدیم که خداوند رحمن و رحیم و غفور و غفار و کریم ما را به شکل خود ساخته است و پیامبران فرموده است: «لکم دینکم ولی دینی: شما به دین خودتان و من به دین خودم» و هیچ در بند آن نیستیم که آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت و غافلیم که از مزایای دین رفع خشونت و ایجاد مهر و رأفت است.

آیا با این همه باز باید شرق را قبله حقیقت و معنویت شمرد و انسانیت و نوع دوستی و ترک خودپرستی را از آن آموخت؟ یا این هم از ادعاهای مرسوم و بیهوده است؟

روزگاری بود که چه در ایران زردشتی و چه در ایران اسلامی مردمان نیکوکار به وقف اموال خود برای مقاصد خیر می پرداختند. مدرسه و آب انبار و بیمارستان می ساختند و مخارج مراسم دینی را به عهده می گرفتند و به مردم بینوا غذا می دادند. اما امروز آن رسوم به ضعف گراییده و امثال فیروزآبادی که بیمارستانی در شهر ری ساخت و محمودخیامی که عده ای مدارس در مشهد و سایر نقاط خراسان ساخته است و به بسیاری کارهای فرهنگی در خارج از ایران مدد می رساند و خسرو اقبال که پوشیده به افرادو کارهای خیر کمک می کند نادرند و آن که می تواند، دوا سبه در پی کسب مال می تازد و آن که نمی تواند شعر سعدی و حافظ و دیگران را درباره قسمت و تقدیر در توجیه تنبلی یا شکست خود زمزمه می کند و چون روباهی که دستش به انگور نمی رسید می گوید غوره است.

ملل مغرب آسیا که دوره شکوفایی خود را قرنهای پیش گذرانده و در سرایش تنزل افتاده اند اعمالی را که برای خیر دیگران است در برابر خواهشهای نفسانی خود عمده فراموش کرده اند. مردم آفریقای سیاه که پیش از مغرب آسیا دوران زاینده گی نیروهای باطنی خود را گذرانده اند و ناچار زودتر به سرایش افتاده اند فتور نیروهایشان محسوس تر است و کارهای خیرشان کمتر.

اگر معنویتی هست باز آن را باید میان مردمی جست که در مراحل جوانتر تمدن خوداند و نیروی زاینده گی آنها هنوز بارور است. این نه به این معنی است که در غرب خودخواهی و سودجویی مدار کارها نیست و فساد که از آنها می زاید وجود ندارد. اما این امور نسبی است. در همین غرب مادی افراد دستگیر و خیراندیش و حتی کسانی که در راه مقاصد خیر از مال خود بگذرند و جان خود را به خطر بیندازند کم نیست. در شرق هم البته معنویت هست، منتهی در کتاب.

مرکز ایران شناسی، دانشگاه کلمبیا، نیویورک

ترکان پارسی گوی

اشعار پارسی شاعران عثمانی

(۵)

نابی (۱۶۴۲ - ۱۷۱۲ م.)

با وجود فضولی و نفعی و چندین شاعر پارسی گوی معروف عثمانی، نابی را باید اوج سیر فارسی گرای سخنوران ترک دانست که به مصداق «فواره چون بلند شود سرنگون شود»، در مقابله با عواطف ملت پرستی و استقلال جویی فرهنگی ترکان پس از او، نابی، اندک اندک فروکش کرده و نهضت رهایی از قید بردگی در برابر جادوی شعر پارسی پیروز شده است، پیروز نه بدین معنی که شاعران دوره های بعد از واژه های فارسی پرهیز کرده باشند، زیرا این جنبش با ظهور اتاترک و پیشروان اندیشه های سیاسی او قطعیت یافت - اگر یافته باشد. جالب توجه است که گیب، مؤلف معروف تاریخ شعر عثمانی، در مجلدات کتاب مزبور هر جا که مطلب اقتضا کرده باشد به عنوان یک پشتیبان دو آتشه رهایی شعر عثمانی از قید و بند زبان فارسی و سنتهای فرهنگی ایران، فراز و نشیب این جنبش را وصف کرده، هر جا پیشرفتی دیده زبان به ستایش و تشویق گشوده و هر گاه به مکتبی و رکودی برخورد، آزرده خود را پنهان نداشته است. از جمله در شرحی که راجع به نابی نوشته است^۱ احساس منفی او درباره قوت فارسی در سخن نابی در خلال داوریهایش آشکار است. وی البته سوء ادبی نسبت به بزرگان ادب فارسی به زبان نمی آورد، ولی مانند تماشاگران یک مسابقه ورزشی ست که نمی توانند چیره دستی تیم برنده را منکر شوند، ولی ناخشنودی خود را هم از ضعف تیم بازنده که خود جانبدار آن هستند پنهان نمی کنند. گمان می کنم ترجمه این کتاب «تاریخ شعر عثمانی» به فارسی لازم است و قدم سودمندی برای هموطنان ما خواهد بود. البته نه به لحاظ دریافت این عقده

حقارت دیگران در برابر ادبیات فارسی، بلکه بیشتر برای آشنایی ما ایرانیان به دینی که همسایگان ما به فرهنگ و ادبیات ما دارند.

اما یوسف متخلص به نابی در ۱۶۴۲ یا ۱۶۴۳ در اودسا (الرها یا اورفا، رک. دهخدا) متولد شد. خانواده او گویا صوفی مسلک و در زمره سادات بودند، ولی لقب نابی البته نسبتی با نابی ندارد و همان «ناب» فارسی ست مضاف به یاء نسبت. نابی در آغاز جوانی چندی چوپانی می کرد، ولی از آن خسته و دلزده شد و در سن بیست و سه سالگی برای تحصیل و کسب دانش به استانبول رفت و پس از مدتی از راه آشنایی با مصطفی پاشا، وزیر و داماد سلطان، به محافل ادبا و شاعران راه یافت و دیری نپایید که مصطفی پاشا او را به مقام منشی خود برگزید و نابی کم کم با بزرگان دستگاه خلافت آشنایی یافت و به حضور سلطان محمد چهارم رسید و در مراسم شکار که سلطان به آن علاقه مند بود اجازه حضور یافت، و بعد در لشکرکشی سلطان به لهستان افتخار همراهی او را داشت. در طی این سالها نابی به آموختن کوشید و کم کم به شاعری مشهور شد و به معاشرت با شاعران معروف همزمان خود پرداخت، و سلطان و پاشا هم از لطف و حمایت او دریغ نداشتند. در ۱۶۷۸ به زیارت مکه رفت و کتاب تحفة الحرمین را که یادگار این سفر است نوشت. در بازگشت به استانبول ۶-۷ سال دیگر در دستگاه مصطفی پاشا ماند تا وی - مصطفی پاشا در ۱۶۷۸ درگذشت. نابی سپس به حلب رفت و نزدیک به ۲۵ سال در آن شهر زیست و مورد علاقه و احترام قاطبه اهالی بود. در سالهای غیبت نابی از پایتخت، محمد رامی منصب پاشا یافته و به وزارت رسیده بود. نابی پیوند خود را با استانبول و اشراف آن شهر با فرستادن اشعار تجدید کرد و در ۱۷۱۰ با حامی خود با لقاجی محمد پاشا به پایتخت برگشت و از احترام و پشتیبانی شاعران دربار خلافت بهره مند شد. اما این دوره رفاه و عزت او دیری نپایید و شاعر دو سال بعد در ۱۷۱۲ وفات کرد.

نابی علاوه بر دیوان شعر که بعداً چند کلمه درباره آن می نویسم، آثاری به نثر و نظم به جا گذاشته است که تفصیل آن را باید در تواریخ ادبیات عثمانی خواند. یکی از آن جمله که مورد توجه زیاد بوده، مثنوی خیریه است که آن را برای پسرش ابوالخیر نوشته و راه و رسم و آداب زندگی را به او تعلیم داده است. گیب می نویسد که سرمشق او در این رساله، قابوسنامه فارسی بوده است که تا آن زمان سه بار، در سالهای ۱۴۱۰ و ۱۴۳۲ و ۱۷۰۶، به ترکی ترجمه شده بوده است. پیش از این اثر، وی مثنوی عاشقانه خیر آباد را سروده بوده است که به گفته گیب در ۱۴ بیت سرآغاز آن حتی یک واژه ترکی دیده نمی شود. باوجود این فارسی گرای بیشتر محققان ادبیات ترکی و از آن جمله گیب نوشته اند که نابی یکی

از درخشان ترین چهره های شعر و ادب ملت ترک است و کمتر شاعری از آن سنت و سرزمین می تواند رقیب وی به حساب آید.

و اما دیوان نابی که مأخذ منتخبات بنده در این مقاله است و چاپ ۱۸۷۵ آن را در اختیار دارم مجموعه چندین اثر است به شرح زیر:

۱- دیوان اشعار ترکی، ص ۱-۱۱۷.

۲- کتاب دوم در ۳۸ صفحه با موضوعهایی مشابیه کتاب اول یعنی مدح و توحید و تهنیه های گوناگون و تواریخ عمارات و جز آن.

۳- با عنوان «رباعی» شامل رباعیات و غزلیات ترکی در ۲۴۳ صفحه.

۴- مقطعات و رباعیات و تعدادی لغز و تک بیت در ۲۲ صفحه.

۵- دیوانچه غزلیات فارسی، شامل ۳۲ غزل فارسی از ۵ تا ۱۱ بیت.

و سپس مخمسهای نابی به این شرح: تخمیس دو غزل مولانا جلال الدین محمد بلخی، تخمیس یک غزل حافظ، چهار غزل جامی، یک غزل سلطان سلیم، یک غزل فیضی هندی، یک غزل شفائی، یک غزل عرفی، ۳ غزل صائب، یک غزل کلیم کاشانی، یک غزل نظیری، یک غزل میلی، یک غزل غریبی و سرانجام یک غزل طالب، یعنی جمعاً تخمیس ۱۹ غزل فارسی.

در پایان کتاب «حکایت مثنوی سنائی» آمده است به ترکی و چند غزل دیگر ترکی و سرانجام مثنوی خیریه.

* * *

تخمیس غزل میلی*

شد یار دیگران و خطا را بهانه ساخت

نوشتید می به غیر و دوا را بهانه ساخت

از من گریخت، همره ما را بهانه ساخت

غافل به من رسید و وفا را بهانه ساخت افکند سر به پیش و حیا را بهانه ساخت

مردان کشید چله عشق ستمگران

* میر محمد قلی خان نکلوی هروی متخلص به میلی از شاعران سده دهم هجری ست. در ۹۷۹ ه. ق به هندوستان رفت و ملازم خدمت تورنگ خان غزنوی گشت و او را مدح گفت. در ۹۸۴ ه. ق. به فرمان خان مزبور زهر در طعامش ریختند و او را کشتند (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۷/۲۲۹-۷۳۵). مضمون بهانه بافیهای معشوق یا معشوقه در این غزل کاملاً بدع و واقع گراست و میلی و نابی هر دو ذوق و استعداد خود را در نوجویی و ایجاد معنای بکر در تعزل نشان داده اند. نیز رک احمد گلچین معانی: مکتب وقوع در شعر فارسی، طهران ۱۳۴۸، ص ۴۵۵-۴۷۵.

هر بوالهوس نمی خورد این ساغر گران
 هر کس نمی کشد ستم و ناز مهوشان
 اهد نداشت تاب نگاه پریشان کنجی نشست و ترس خدا را بهانه ساخت
 آن کیست همچو من نشد آواره رخس
 چون من هزار دلشده بیچاره رخس
 کس بوی دل نیافت ز گلپاره رخس
 رفتم به مسجد از پی نظاره رخس دستش به رو گرفت ودعا را بهانه ساخت
 نازش چو حسن او که نو از نو افزون شود
 هر ناز او به ناز دگر رهنمون شود
 چندان ستم کند که دلم پر ز خون شود
 در بزم یار [ز] آمدن من برون شود بر خاست گرم و دادن جا را بهانه ساخت
 نابی ز بهر چشم بدان سرو سر بلند
 سوزد دل هزار جگر خواره چون سپند
 رغبت به کس نمی کند آن شوخ خود پسند
 میلی تو را ز ننگ نیاورد در کمند کوتاهی کمند بلا را بهانه ساخت

تخمیس غزل غریبی*

در کوی میفروش کشیدم سفالکی
 در چشمه سار عشق چشیدم زلالکی
 نه من نه دل شناخته بودم ملالکی
 گشتم خراب و شیفته خردسالکی
 برداشته به پیش نظر درس خشمکی
 کرده به غمزه ابجد مشق کرشمکی
 آویخته ز بهر نظر لوح بشمکی
 شیرینکی شکر لبکی شوخ چشمکی
 مهرویکی به رویکش از مشک خالکی

۱- در متن چاپی: نوانو (؟)

*دیوانچه غزلیات، ص ۲۵. از این شاعر به ندرت در کتا بها یاد شده است - مرحوم دکتر خیام پور به «مجلسی هروی» رجوع می دهد که شهرت را بیج تر غریبی بوده است و درباره او در ریحانة الادب که از جمله آن مراجع است مطلب دندان گیری نیافتم. مانند اکثر شاعران دوره صفوی به هندوستان رفته بوده است. مناسب است درباره او تحقیقی به عمل آید. در غزل بالا که نابی آن را استقبال کرده، اصالتی چشمگیر هست.

ریزد شکر ز پسته رنگین تنگکش
 جنبد رگ جفا ز دل همچو سنگکش
 تازد به طبله زر گردون خدنگکش
 چون آفتاب گشته جهانسوز رنگکش هر سو بر آفتاب ز ابرو هلالکی
 خوش آن که رو به کعبه عشق آورم ز دیر
 خوش آن که بشکنم سر شر در پناه خیر
 خوش آن که می کنم رخ او بی حجاب سیر
 خوش آن که جوید و بنشینم جدا ز غیر گوید جوابکی چو کنم زو سؤالکی
 نابی ز وضع سرد جهان دل فسرده است
 زان رو به کنج بی طلبی پافشرده است
 دل هم عنان به دست قناعت سپرده است
 چون غنچه سر به جیب غریبی که برده است دارد ز فکر تنگ دهانش خیالکی

تخمیس غزل صائب*

باغی که بهار دو سرا زیر [سر]^۱ اوست جویی که چمنزار بقا سبز تر اوست
 گنجی که غنای ابدی نقش زرا اوست عشق است که اکسیر بقا خاک در اوست
 از هر دو جهان سیر شدن ما حاضر اوست
 آن شاهد معنی که نه آن است و نه این است در مشرب تحقیق هم آن است و هم این است
 با آن که نه گنجیده افلاک زمین است هر چند که در رخنه دل گوشه نشین است
 گردن یکی از حلقه به گوشان در اوست
 هر مرد که بر گرد سر درد نگرده در دیده صاحب نظران مرد نگرده
 بی ترک جهان جان ز کدر فرد^۳ نگرده بی عشق دل از هر دو جهان سرد نگرده
 این فیض ز تأثیر نسیم سحر اوست
 از هر که چشی رایحه لذت یاری از هر که بیابی روش مهر گذاری

* کلیات نابی، دیوانچه غزلیات فارسی، ص ۲۱. دیوان صائب تبریزی به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، جلد دوم، ص ۱۰۵۴ (غزل صائب در اصل ۱۴ بیت است).

۱- «سر» در اصل نیست یعنی در چاپ افتاده است. وزن و قافیه و معنی هر سه افزودن «سر» را تأیید می کند.

۲- در اصل: خنه.

۳- در اصل: جرو (?).

۴- در اصل سرو.

از آتش هر دل که بینی تو شراری از سینه هر کس شنوی ناله و زاری
 از خویش برون آی که آواز در اوست
 نابی مده از دست برآورده خود را بسیار به نقاش سرا پرده خود را
 بیهوده میفشان به هوا کرده خود را صائب خبر یوسف گم کرده خود را
 از بی خبری پرس که صاحب خبر اوست

تخمیس غزل نظیری*

به فرق نیک و بد افتاده جفا این جاست
 به قید زهر و شکر کشته عنا این جاست
 به فکر خار و گل افتاده عما این جاست
 حریف دردی و صافی نه ای خطا این جاست تمیز ناخوش و خوش می کنی بلا این جاست
 دل است آن که ز افلاک و خاک مستغنی ست
 سریر از همه بالای شاه لم یزلی ست
 به کائنات جز او حامل امانت کیست
 به غیر دل همه نقش و نگار بی معنی ست همین ورق که سیه گشته مدعا این جاست
 به شوق آن که شود دامگاه بال و پر
 فتد به باغ جمالش گهی که رهگذرم
 پرد به گرد نهالش کبوتر نظرم
 ز فرق تا به قدم هر کجا که می نگرم کرشمه دامن دل می کشد که جا این جاست
 اگر به یکدگر از حسن و عشق الفت هست
 میانه من و تو ارتباط رغبت هست
 نمی شود ره دل بسته تا که صحبت هست
 زد دل به دل گذری هست تا محبت هست ره چمن توان بست تا صبا این جاست
 خموش باش و سخن نابیا دراز مکش
 بگير دامن تسلیم و قید ناز مکش
 بده عنان ز کف و رنج ترک تاز مکش

* برای اطلاع از زندگانی نظیری، رک. استاد صفا، تاریخ ادبیات در ایران، بخش دوم از جلد پنجم، ۸۹۷-۹۰۸، و مقدمه محمد رضا طاهری «حسرت» بر دیوان وی (انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۹). پنج بیت نظیری در این مخمس برگرفته از غزل ۹ بیته ست (ص ۴۵ دیوان).

ز کوی عجز نظیری سر نیاز مکش زهر دری که برانید انتها این جاست
(دیوانچه غزلیات فارسی، ص ۲۳)

نمونه ای چند از غزلهای نابی

۱۲

| | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| دل در سر کوی تو گدا شد چه به جا شد | همسایه پروازها شد چه به جا شد |
| سایید به رخساره ان مهر جهانتاب | دود دل من دست دعا شد چه به جا شد |
| تا دیده اغیار بر آن سینه نیفتد | تار نگهم بند قبا شد چه به جا شد |
| بوسید قلم چون کف او قامت از رشک | مانده انگشت دو تا شد چه به جا شد |
| برگ گل تر در طلب گلشن کویت | زین کرده به رهوار صبا شد چه به جا شد |
| یک بوسه به پایش زدم از لغزش سهوی | این وضع زمن گرچه خطا شد چه به جا شد |
| ناخن جو برید آن مه نودر شب سوال | مانند مه انگشت نما شد چه به جا شد |
| مانند بنفشه خط نوخیز به رویش | از بهر نظر رو به قفا شد چه به جا شد |
| در وصف رخس خامه اندیشه نابی | هر حرف که بنوشت به جا شد چه به جا شد |

۱۳

| | |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| شود ز عکس لب در پیاله آب لذیذ | ز پسته نمکین در قده شراب لذیذ |
| اگر به جرم محبت رویم در دوزخ | حمیم شربت صحت شود، عذاب لذیذ |
| اگرچه سرد نماید به محفل جهلا | ولی به مجلس عرفان شود کتاب لذیذ |
| دماغ زهر خموشی چشیده می داند | که آید از لب جانان چه سان عتاب لذیذ |
| حصول دولت باقی به ضمن بیداری ست | به چشم خسته دلان گرچه هست خواب لذیذ |
| به پیش تنگ مزاجان اگرچه بس تلخ است | اگر فتد به مجلس شود جواب لذیذ |

صریر خامه نابی سرا یتش کرده ست

اگر به گوش رسد نغمه رباب لذیذ

بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست...

سعدی در گلستان و بوستان دربارهٔ وجوه گوناگون تربیت و تنزیه و تهذیب اخلاق حرف زیاد دارد. بوستان اصولاً کتابی «تئوریک» است، به این معنا که کمال و ایدآل هر رفتار و گفتار پسندیده ای در آن طرح می شود، درست مثل غزلهای عاشقانهٔ سعدی و دیگر شاعران کلاسیک که در آن مضامین عشق و معشوق و شور و شوق و ناز و نیاز و وصل و هجر شکلی تمام و آرمانی دارد، همچنان که ستایش فرمانروایان و بزرگان نیز در شعر قدیم در حد کمال است. عدم توجه به این نکته سبب شده است که ناقدان معاصر به شاعران قدیم سخت بگیرند و آنان را گزافه گوی و چاپلوس بخوانند، اما این نکته ای ست که باید در جای دیگری طرح و بحث شود. گلستان از سوی دیگر، اگرچه بیشتر به مضامینی می پردازد که در بوستان نیز طرح شده اند، ولی زبان و محتوای آن کیفیت آرمانی و ایدآلی بوستان را ندارد، و غالباً از طنز و طعن و - گاهی حتی - پرده دری خالی نیست. با این وصف این هر دو کتاب موضوعشان رفتار و گفتار و راه و رسم زندگی ست.

و به همین سبب هم بود که زمانی یکی از ناقدان - به پیروی از مکتب «سعدی کُشی» - که مُد آن روز بود* - در جایی نوشت که «سعدی برای من آخوند موعظه گویی بیش

* برای شرح و نقد گسترده ای از سعدی کُشی، رجوع فرمایید به مقالهٔ این نگارنده، «ریشه های سعدی کُشی»،

نیست». این حرف درست نیست، اما - خیلی مهمتر از آن - متدلوزی یا روش‌شناسی آن غلط است، زیرا که چنین نظری، نه فقط درباره آثار سعدی بلکه درباره آثار هر کسی، از هر فرهنگ و سستی، سه چیز را نشان می‌دهد. یکی این که صاحب نظر از موضوع صحبتش اطلاع کافی ندارد و گرنه چنین حکم غلیظ و قاطعی با چنان غرور و منیتی صادر نمی‌کرد. دوم این که چنین نظری بیش و پیش از این که نقد اثر باشد نقد احوال و آراء (بیوگرافی) صاحب اثر - در این مورد سعدی - ست. آخر این که مأخذ این نقد و احوال و آراء چیزی جز آثار نویسنده و شاعر نیست، به این گمان که آنچه نویسنده - به ویژه از قول شخص اول یا راوی - گفته الزاماً درباره شخص خود اوست و هر نظری هم که در آثارش ابراز شده آراء و عقاید خود او را می‌رساند. به این ترتیب دو نکته اصلی از دایره احتمال بیرون می‌ماند: یکی وجود صداهای گوناگون و آراء مختلف در آثار نویسنده است؛ دیگر این که در مواردی شاید هیچ یک از این صداها نماینده شخص نویسنده و آراء او نباشد.

تعریف آن ناقد از سعدی به عنوان «آخوند موعظه گر»، گذشته از انگیزه تحقیر و انکار، دو چیز دیگر را هم می‌رساند. اول این که به نظر این ناقد گفتگو و بحث و ارائه نظر درباره اخلاق فردی و اجتماعی کلامی بی ارزش و عبث است. ریشه این در پاره‌ای ایدئولوژی‌های چپ مد آن روز بود که - در روایت مد آن روز - به جبر گیرایی قرص و محکمی ایمان داشتند که هرگونه تغییر و اصلاح محدود را غیر ممکن می‌دانست، و هیچ گونه اصلاح و پیشرفتی را جز از طریق یک انقلاب و دگرگونی جامع و کامل در حوزه امکان قرار نمی‌داد. در نتیجه هرگونه برنامه اصلاحی (= رفورمیستی) افسانه‌ای فریبا و بورژوازی بیش نبود، و صاحب چنین برنامه‌ای در بهترین حالت همان «آخوند موعظه گر» بود و در بدترین وجه، مأمور انحراف مردم از سوی بورژوازی با هدف جلوگیری از انقلاب. نکته دیگر این که ناقد مزبور - اگر هم دقتی در آثار سعدی کرده بود، و این بعید است - فقط با بوستان و بخشهایی از گلستان آشنا بود، ولی از شعرهای دیگر سعدی و به ویژه هفتصد غزل او که از جمله عالی‌ترین غزل‌های تاریخ شعر فارسی اند نشانی نگرفته بود.

این درست است که در آثار سعدی نشانی - یا چندان نشانی - از انقلابیگری، آن چنان که در آثار ناصر خسرو سخت بارز است، به چشم نمی‌خورد، با این که انتقادات و تهدیدها و تحذیرهای او به بزرگان و فرمانروایان گاه چنان است که - سوای سازمانهای مخفی - بیشتر انقلابیهای زمان ما هم غیرت و جسارت بیان آن را نداشتند. بی‌توجهی به این نظرات گاهی شدید و غلیظ سعدی در اشاعة عدل و انصاف و تحمل و بردباری و

تسامح و سخا و بخشش شاید به این جهت شگفت انگیز نیست که روشنفکران مُد آن روز از آنها بیخبر بودند چون اصلاً آثارش را نمی خواندند. اما شگفت انگیز این است که همینها و پیروانشان که تقریباً بی استثناء چپهای انقلابی بودند، حافظ را در حد خدایی ستایش می کردند. حافظ اگرچه با دربار را بطنه داشت شاعر درباری نبود. اما در غزلهايش تقريباً يك كلمه نقد و انتقاد و تشويق به عدل و احسان نيست و در خيلى از آنها پادشاهان و وزيران را به كمال ستايش كرده است (گذشته از حملات سربسته اش در چندین غزل به مبارزالدین محمد آل مظفر که به خاطر تعصب دینی خشک و جاهلانه اش زندگی اجتماعی را برای امثال او حرام کرده بود). درست است که اشعار حافظ حکایت از نوعی طغیان در برابر شیخ و صوفی و «شرب الیهودشان» می کند و در ارتباط با همین، گفتار و کردار رندان و قلندران و ملامتیان را به خاطر می آورد، ولی اینها که صد در صد با مبانی عقلی ایدئولوژی های چپ و خوش بینی شان به آینده ای بسیار روشن و تشویقشان به کوشش و فداکاری برای پدید آوردن بهشت روی زمین در تضاد است.

موضوع این مقاله فقط شرح و بحث وجوه گوناگون تعلیم و تربیت در بوستان و گلستان است. یک باب یا فصل بوستان «در عالم تربیت» است و یک باب گلستان «در تأثیر تربیت»، اگرچه در بعضی حکایات این فصول مراد از «تربیت» چیزی گسترده تر از آموزش و پرورش است. از قضا نه در باب «تأثیر تربیت» بلکه در باب «سیرت پادشاهان» حکایتی هست که دو نظر متضاد را درباره آن ارائه می کند. حکایت این است که پادشاهی گروهی از دزدان راهزن نیرومند را بالاخره شکست داد و دستگیر کرد و دستور داد آنان را اعدام کنند. در میان آنان نوجوانی بود پسر امیر دزدان. وزیر «روی شفاعت بر زمین نهاد» و از ملک خواست که از خون او درگذرد. پادشاه گفت که آدم بد بنیاد هرگز نیک سرشت نخواهد شد. تربیت چنین کسی درست مانند نهادن گردو بر گنبد است، که استوار نخواهد ماند بلکه سر خواهد خورد و فرو خواهد افتاد:

پرتونیکان نگیرد آن که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است
و در تأکید بر این نظر خود چنین ادامه داد که اگر آب حیات بر درخت بید بیارد، بید هرگز میوه نخواهد داد. چنان که (برخلاف نیشکر) از نی بویا - که از آن حصیر می ساختند - شکر به دست نخواهد آمد:

اگر آب زندگی ببارد هرگز از شاخ بید بر نخوری
با فرومایه روزگار مگیر کز نی بویا شکر نخوری
وزیر گفت که تربیت او را اصلاح خواهد کرد و مثال زد که هم نشینی سگی با اصحاب

کَهف - که برای دوری از فساد زمانه در عهد دقیانوس در غاری به خواب رفتند و دو بیست سال بعد بیدار شدند - سبب شد که آن سگ انسان شود؛ چنان که برعکس، وقتی زنِ لوطِ بیغمبر به خیل بدکاران پیوست امتیاز همسری یک پیامبر را از کف فرو نهاد:

با بدن یار گشت همسر لوط خاندان نبوتش گم شد*
سگ اصحاب کَهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد
بر اثر این استدلال، دیگر درباریان نیز از تقاضای وزیر پشتیبانی کردند و عفو آن نوجوان را خواستار شدند. «ملک گفت: بخشیدم اگرچه مصلحت ندیدم».

«فی الجمله پسر را به ناز و نعمت بر آوردند و استادان به تربیت او نصب کردند... و در نظر همگان پسندیده آمد». روزی وزیر به شاه گفت که «تربیت عاقلان در او اثر کرده است و جهل قدیم از جَبَلتِ او به در برده». اما شاه هنوز هم باورش نمی شد و گفت:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود
دو سال پس از این، همان پسر با گروهی از اوباش وزیر و هر دو پسرش را کشت و مال او را دزدید و در غار دزدان به جای پدر نشست. وقتی پادشاه این را شنید گفت:

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس
«باران که در لطافت طبعش خلاف نیست» فقط در باغ لاله می پرورد چنان که بذر و زحمت در شوره زار سنبل برنخواهد آورد:

زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم و عمل ضایع مگردان
نکویی با بدان کردن چنان است که بد کردن به جای نیکمردان
تقریباً همه شعرهای این حکایت ضرب المثل شده اند و در زبانها می گردند تا حدی که بعضیها بدون اطلاع از اصل حکایت، می گویند که سعدی در این موضوع تناقض گویی کرده. از یک سو می گوید: سگ اصحاب کَهف روزی چند / پی نیکان گرفت و مردم شد؛ از سوی دیگر: عاقبت گرگ زاده گرگ شود / گرچه با آدمی بزرگ شود. اما از متن حکایت آشکار است که این دو نظر متضاد از دیدگاه دو آدم متفاوت بیان شده است: یکی این که تربیت در هر کسی مؤثر است؛ دیگر این که مؤثر نیست. اما وقتی آن پسر، وزیر و پسرانش را می کشد و راهزن می شود ظاهراً نظر دوم درست از آب در می آید، یعنی تربیت برای «نااهل» و کسی که «بنیادش بد است» حاصلی ندارد. بنا بر این همه چیز

* در روایتی که ضرب المثل شده می گویند: پسر نوح با بدان بنشست...

به این برمی گردد که آدم «نا اهل» و «بد بنیاد» کیست. آیا هر که خطای بزرگی کند «نا اهل» است یا بدبنیادی و نیک سرشتی را باید در نهاد افراد جست. بدبیهی ست که بچه گرگ، گرگ می شود اما آیا بچه آدم بدکار هم حتماً باید بدکار شود؟ و اگر چنین است دلیل آن چیست، یعنی آیا بدبنیادی و تبهکاری به ارث می رسد یا الگوی زندگی و راه و روش و عقاید و آراء آدم تبهکار سبب بدآموزی فرزندان می شود: بدبنیادی و نااهلی ذاتی ست یا عرضی، ارثی ست یا اکتسابی؟

اجماع دیدگاه علمی روزگار ما بر این هر دو است. یعنی بیولوژی، روان شناسی و جامعه شناسی دوران ما در مجموع بر آنند که خیلی از ویژگیهای روانی / اخلاقی ریشه های موروثی دارند (اگرچه ممکن است که این میراث از نیاکان جز پدر و مادر باشد)؛ و نیز بر آنند که اخلاق و آراء و رفتار و ارزشها و الگوی زندگی پدر و مادر در شکل دادن به پندار و کردار فرزندان نقش بزرگی دارد. خلاصه این که طبق اجماع علمی امروز شخصیت انسان هم ساخت عوامل ارثی ست هم تربیتی و اکتسابی؛ و وقتی که تا عنفوان جوانی ساخته شد دیگر احتمال تغییر اساس آن بسیار کم است.

این نظر با نتیجه حکایت بالا می خواند: پسر راهزنی را که تا عنفوان جوانی با پدرش راهزنی کرده بود تربیت کردند ولی مؤثر نیفتاد و تبهکار شد. مشاهده می کنیم که منظور از «تربیت» در این مورد کوشش برای تغییر یا دست کم ترمیم اساسی شخصیت آن نوجوان است. و گرنه در همان حکایت ضمناً می خوانیم که «حسن خطاب و رد جواب و آداب خدمت ملوکش در آموختند و در نظر همگان پسندیده آمد». یعنی نفس آموزش در او مؤثر افتاد و آدم با سواد و با فرهنگی شد؛ و در این تناقض نیست چون - خاصه در دوره های اخیر - خیلی از دزدها با سواد و با فرهنگند. و خیلی پیش از سعدی، سنایی غزنوی در قصیده معروفش آن مصرع مشهور را گفته بود که: چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا*.

سواد آموزی ربط چندانی به ساختار ذهنی و بنیاد شخصیت افراد ندارد بلکه اساساً مربوط به میزان هوش و استعداد فراگیری آنهاست (و در این نیز عوامل ارثی به ویژه مؤثرند). نمونه بی حاصلی آموزش را در این مورد در حکایتی در باب «تأثیر تربیت» می خوانیم به این شرح که «یکی از وزیران را پسری کودن بود، پیش یکی از دانشمندان

* مطلع قصیده این است: مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا / قدم زین هر دو بیرون نه، نه این جا باش و نه آن جا.

فرستاد که مرین را تربیتی می کن مگر عاقل شود». پس از چندی دانشمند به وزیر پیام داد که «این عاقل نمی شود و مرا دیوانه کرد»:

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد
هیچ صیقل نکو نشاید کرد آهنگی را که بدگهر باشد
سگ به دریای هفتگانه بشوی که چو تر شد پلیدتر باشد
خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد

بیت آخر ضرب المثل است. رابطه کم هوشی و سخت آموزی در حکایت دیگری روشتر بیان می شود. حکایت این است که «پادشاهی پسری را به ادیبی داد و گفت این فرزند توست، تربیتش همچنان کن که یکی از فرزندان خویش». ادیب پذیرفت. ولی پس از چند سال کوشش «به جایی نرسید»، در حالی که فرزندان خود آن ادیب «در فضل و بلاغت منتهی شدند». پادشاه ادیب را ملامت کرد که «وعدۀ خلاف کردی و وفا به جا نیاوردی». ادیب پاسخ داد که «تربیت یکسان است و طباع مختلف».

خلاصه این که تربیت به معنای تغییر اساسی شخصیت ممکن نیست، و به معنای آموزش علم و ادب بستگی به هوش و استعداد دارد. اما علم و ادبی که به آن عمل نشود ارزشی ندارد: «دوکس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند، یکی آن که اندوخت و نخورد و دیگر آن که آموخت و نکرد». «عالم ناپرهیزگار کور مشعله دار است». «سه چیز پایدار نمآند: مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست».

عام نادان پریشان روزگار به ز دانشمند ناپرهیزگار
کآن به ناینایی از راه افتاد وین دو چشمش بود و در چاه افتاد
«یکی را گفتند علم بی عمل به چه ماند. گفت به زنبور بی عمل»:

زنبور درشت بی مروت را گوی باری چو عمل نمی دهی نیش مزین
«دوکس مردند و حسرت بردند. یکی آن که داشت و نخورد و دیگر آن که دانست و نکرد».

وجه دیگر تربیت «ادب» است، یعنی رفتار نیک، که لازم نیست با سواد رابطه داشته باشد. در آثار سعدی حرف و سخن درباره رفتار پسندیده بسیار است و در نکوهش رفتار ناپسند مانند حسادت، بی انصافی، ناشکیبایی، تندخویی... و غیبت. در حکایت کوتاهی در بوستان می گوید که زمانی که بورسیه مدرسه نظامیه در بغداد بودم یک روز به استادم گفتم که «فلان یار بر من حسد می برد».

شنید این سخن پیشوای ادب به تندی برآشفتم و گفتم ای عجب

حسودی پسندت نیامد زدوست چه معلوم کردت که غیبت نکوست؟
 از مردم باید خوب گفت و چیزی را که دررو نمی توان گفت پشت سر نباید گفت:
 کسی را که نام آمد اندر میان به نیکوترین نام و نعتش بخوان
 چو همواره گویی که مردم خرنند مبرظن که نامت چو مردم برند
 چنان گوی سیرت به کوی اندرم که گفتن توانی به روی اندرم
 جمعی از عارفان متعهد گرد هم آمده بودند. یکی از ایشان از شخص غائبی بدگویی کرد.
 یکی دیگر از او پرسید که آیا هرگز در لبنان و فلسطین با کفار فرنگی (در جنگهای
 صلیبی) جنگ کرده ای. گفت نه، من اصلاً هیچ گاه سفر نکرده ام. درویش انتقاد کننده
 گفت به این ترتیب کافر از دست تورسته ولی مسلمان از زبانت نجسته است.

طریقت شناسان ثابت قدم به خلوت نشستند چندی به هم
 یکی ز آن میان غیبت آغاز کرد در ذکر بیچاره ای باز کرد
 کسی گفتش ای یار شوریده رنگ تو هرگز غذا کرده ای در فرنگ؟
 بگفت از پس چار دیوار خویش همه عمر ننهاده ام پای پیش
 چنین گفت درویش صادق نفس ندیدم چنین بخت برگشته کس
 که کافر ز پیکارش ایمن نشست مسلمان ز جور زبانش نرسست
 خوردن مال و بدگویی از آدم غائب حرام است. کسی که بد دیگری را به تومی گوید بد تو
 را به دیگری خواهد گفت:

رفیقی که غائب شد ای نیکنام دو چیز است از او بر رفیقان حرام
 یکی آن که مالش به باطل خورند دوم آن که نامش به زشتی برند
 هر آن کاو برد نام مردم به عار تو چشم نکو گویی از وی مدار
 که اندر قفای تو گوید همان که پیش تو گفت از پس مردمان
 اما البته غیبت کردن حقیقتی اجتماعی ست. راوی در گلستان می گوید که زمانی پیش یکی
 از پیشوایان عرفانی از بدگویی کسی گله کردم. گفت تو با او خوش رفتاری کن تا شرمسار
 شود:

پیش یکی از مشایخ گله کردم که فلان به فساد من گواهی داده است.
 گفت به صلاحش خجل کن

تو نیکو روش باش تا بد سگال به نقص تو گفتن نیابد مجال
 آدم گمراهی اصلاح شد. ولی بدگویان هنوز زبانشان درباره او دراز بود و می گفتند که
 به اصلاح تظاهر می کند و گرنه همان است که بود. با توبه می توان مشمول بخشش خدا

شد ولی نمی توان از زبان مردم رست:

به عذرو توبه توان رستن از عذاب خدای ولیک می نتوان از زبان مردم رست
و بالاخره در حقیقت عیججویی و بدگویی این و آن شعر بلندی در بوستان است که
به جزئیات مشکل را بیان می کند و می رساند که در پس آن تجربه تلخی نهفته است. شعر
چنین آغاز می شود که تنها راه رهایی از زبان مردم، گوشه نشینی صرف و بردن از اجتماع
است، وگرنه هیچ کس را از «جور زبانها» رهایی نیست:

اگر در جهان از جهان رسته ای ست دراز خلق بر خویشان بسته ای ست
کس از دست جور زبانها نرست اگر خود نمای است و گر حق پرست...
به کوشش توان دجله را پیش بست نشاید زبان بد اندیش بست...
مپندار اگر شیر و گر روبهی کز اینان به مردی و حیلت رهی
اگر گوشه نشین باشی می گویند که مردم دوست نیستی، اگر آمیزش کنی سبکسرت
می شمارند. اگر دارا باشی یک جور بدت را می گویند و اگر ندار باشی جور دیگری.
اگر از جاه و مقام بیفتی خوشحال می شوند، و اگر به جاه و مقامی رسی خشمگین...
به نظر می آید که موردی نیست که در این شعر نام برده نشده باشد:

اگر کُنْج خلوت گزیند کسی (که پروای صحبت ندارد بسی)
مذمت کنندش که زرق است و ریو ز مردم چنان می گریزد که دیو
و گر خنده روی است و آمیزگار عقیفش ندانند و پرهیزگار
غنی را به غیبت بدرند پوست که فرعون اگر هست در عالم اوست
و گر بینوایی بگرید به سوز نگون بخت خوانندش و تیره روز
و گر کامرانی در آید ز پای غنیمت شمارند و فضل خدای:
که تا چند از این جاه و گردنکشی خوشی را بُود در قفا ناخوشی
و گر تنگدستی تُتک مایه ای سعادت بلندش کند پایه ای
بخایند از کینه دندان به زهر که دون پرور است این فرومایه دهر...
اگر ناطقی طبل پر یاوه ای و گر خامشی نقش گرماوه ای...
تعنت کنندش گر اندک خوری ست که مالش مگر روزی دیگری ست؟
و گر نفزو پاکیزه باشد خورش شکم بنده خوانند و تن پرورش...
اگر پارسایی سیاحت نکرد سفر کردگانش نخوانند مرد...
جهاننده را هم بدرند پوست که سرگشته بخت برگشته اوست...
عزب را نکوهش کند خرده بین که می لرزد از خفت و خیزش زمین
و گر زن کند گوید از دست دل به گردن در افتاد چون خر به گِل...

که یارَد به کُنْج سلامت نشست که پیغمبر از خبث دشمن نرست...
رهایی نیابد کس از دستِ کس گرفتار را چاره صبر است و بس
بی جهت نیست که حسادت و بدگویی و غیبت آن همه در گلستان و بوستان منع شده است.
کالج سنت آنتونی و دانشکده شرق شناسی
دانشگاه آکسفورد

تصحیح و توضیح عبارتی از مقدمه شاهنامه ابومنصوری

چنان که می دانیم و به تصریح مقدمه قدیم و مشوری که از شاهنامه ابومنصوری باقی مانده، مطالب این کتاب را از متون کتبی دهقانان که خاندانهای اشرافی قدیم ایران بوده اند جمع می آورده اند، و نه آن چنان برخی خواسته اند وانمود کنند، از روایات شفاهی. به عبارت دیگر شاهنامه ابومنصوری متنی بوده است ادبی و رسمی و درباری و ممکن نیست که از شفاهیات عوام الناس جمع شده باشد. لابد جمع آوری دهقانان دانشمند و صاحب کتابی که بتوانند در تالیف شاهنامه ابومنصوری شرکت کنند و به ترجمه و تدوین مطالب از پهلوی و شاید از دیگر السنه ایرانی به فارسی بپردازند، خود چند سالی وقت می برد و ممکن نیست که چنین برنامه وسیعی در مدت کوتاهی صورت بندد. این که در برخی از روایات فراهم آوردن شاهنامه می خوانیم که یزدگرد شهریار از «دهقان دانشور» خواسته بود که تاریخ شاهان باستانی ایران را بنویسد. همچنان که از برخی نسخ برمی آید «دهقان دانشور» فاسد است و متن درست «دهقانان دانشور» است (نسخه خطی کتابخانه کلوز Cloz در رومانی، به نقل از باستانی پاریزی، ۱۳۶۳، ص ۲۶۲).

این «دهقانان و فرزانشان و جهانندگان» که ایشان را به تصریح مقدمه شاهنامه ابومنصوری «از شهرها بیاوردند» هرچه را که از کتب مورد استفاده خودشان به فارسی ترجمه می کرده اند بدون انضباط و سرسری به هم نمی پیوسته اند تا شاهنامه بزرگ را فراهم کنند. احتمال قابل قبولتر این است که این اشخاص هرکدام مسؤول تهیه بخشی از تاریخ بزرگ حماسی ایران بوده اند و پس از ترجمه و تهیه مطالب، آن ترجمه ها و مطالب تهیه شده را به دبیر یا دبیرانی در دستگاه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق تحویل می داده اند.

سپس این دبیران یا با مشورت آن چهار دهقانی که اسامی شان در مقدمهٔ ذکر شده، و یا با اشراف کسی که مسؤول این کار بوده، یعنی ابومنصور معمری، این مطالب را به صورت روایتی منسجم و دارای ساختمان مشخص ادبی و روایی می‌نوشته‌اند. بدین ترتیب از تلفیق و انسجام دادن به این بخشهای مختلف داستانی ست که شاهنامهٔ ابومنصوری فراهم می‌آید. اگر فراهم آوردن شاهنامهٔ ابومنصوری بدون توجه به انسجام بخشیدن به بخشهای مختلف کتاب انجام گرفته بود، شاهنامه پیوستگی و نظمی را که دارد نمی‌داشت. به عبارت دیگر نظم مشخص داستانهای شاهنامه حتی آن داستانهایی که برخی پنداشته‌اند بعدها به متن وصله خورده، مبین این است که هیچ داستان یا بخشی خارج از شاهنامهٔ ابومنصوری به شاهنامهٔ فردوسی وارد نشده. اگر گسیختگی در روایت فردوسی مشاهده شود تقصیر از شاهنامه نیست بلکه از دید کسانی ست که این گسیختگی را در متن می‌بینند. زیرا تجزیه و تحلیل کامل داستانهای شاهنامه نشان می‌دهد که هر داستان این حماسه از روی یک نظم و تسلسل دقیق و روایی به داستانهای طرفینش پیوند داده شده است و این پیوند هم کار خود فردوسی نیست بلکه در متن شاهنامهٔ ابومنصوری بوده است.

وحدت و انسجام متن شاهنامهٔ ابومنصوری در خود مقدمه ای که از آن برجای مانده به تلویح ذکر شده است. اما اهمیت عبارتی که این مطلب را بیان می‌کند چنان که باید و شاید مورد توجه قرار نگرفته. دلیل عدم توجه به این اشارت این است که احتمالاً متن مقدمهٔ قدیم در این موضع فاسد است. من این جا ابتدا متن آن بخش مقدمه را که در آن ظن فساد دارم از روی تصحیح مرحوم قزوینی نقل می‌کنم و پس از آن به آنچه که در این بخش از مقدمه به نظر خودم غلط است اشاره می‌کنم.

پس دانا یان که نامه خواهند ساختن ایدون سزد که هفت چیز به جای آوردند مر نامه را. یکی بنیاد نامه، یکی فرمانه، سد یگر هنر نامه، چهارم نام خداوند نامه، پنجم ما به و اندازه سخن پیوستن، ششم نشان دادن از دانش آن کس که نامه از بهر اوست، هفتم درهای هر سخنی نگاه داشتن (مقدمه، هزاره، ص ۱۶۵-۱۶۶).

چنان که ملاحظه می‌شود در این بخش از مقدمه سخن از «نامه ساختن» یا به عبارت دیگر «نوشتن کتاب» است، و این که کسانی که می‌خواهند کتاب بنویسند، یا کتابی را فراهم کنند، باید هفت شرط را در این کتاب نوشتن به جای آورند. از این هفت شرط مفهوم شرط اول، یعنی «بنیاد نامه» را معمولاً درست نفهمیده‌اند و متن شرط دوم، یعنی «فر نامه» که معمولاً به تشدید را، خوانده می‌شود به نظر من فاسد است و موجب سوء تفاهم شده است.

ترکیب « بنیاد نامه » یعنی ساخت کتاب. به عبارت دیگر « بنیاد » در این جمله به همان معنی که امروزه در نقد ادبی غربی structure خوانده می شود به کار رفته است. باید توجه داشت که عالمان و ادبای قدیم سرسری و بدون توجه به ساخت و انسجام مطلب چیزی نمی نوشته اند و مقدمه کتابها و رسائلشان در مورد توجه به ساخت و نظام نوشته شان صریح است. « ساخت » را در معنی متداولش به مفهوم آنچه که فرنگی ها structure می نامند، به زبان عربی « بنیان » و به فارسی « بنیاد » می گفته اند. بنابراین هر جا که نویسنده ای از « بنیان کتاب » یا « بنای شعر » سخن گوید منظورش همان توجه به ساخت مطلب است. دکتر شفیع کدکنی در کتاب نفیسه، موسیقی شعر، اول به این موضوع توجه داده است و از محمد بن سلام جمعی نقل کرده که « والشعر يحتاج الى البناء والعروض والقوافی » (شفیعی کدکنی، موسیقی، ص ۳۷۵) و متذکر شده است که منظور جمعی این است که « شعر نیازمند ساخت و عروض و قافیه است » و عروض و قافیه هم از ساخت مجزاست (همان جا). اما این که شعر نیازمند ساخت باشد دلیل بر این نیست که نثر به ساخت احتیاجی ندارد. بیهقی در مجلد ششم تاریخش درباره فرو گرفتن امیر یوسف می نویسد: « و آن قصه پس از این در مجلد هفتم بیاید » (تاریخ بیهقی، ص ۳۱۷). او در مجلد ششم می دانسته که در مجلد هفتم چه می خواهد بگوید. مثلاً اگر به مقدمه ثعالبی بر غر اخبار ملوک الفرس و سیر هم نگاه کنیم می بینیم که ثعالبی هم تصریح می کند که « و بنیت الکتاب علی ان افتتاحه بذکر ملک من لدن کیومرث » (غرر، ص xlvi). صاحب قابوسنامه هم می نویسد « و این کتاب را چهل و چهار باب نهاده آمد تا مبتدی را آسان باشد ». (قابوسنامه، ص ۶). تلاش نویسندگان در وحدت و انسجام بخشیدن به آنچه که ثراً یا نظماً می نوشته اند از آنچه که صاحب زهت نامه علائی در آغاز کتابش آورده کاملاً هویدا است:

... چند کتاب تصنیف کردم از آن جملت یکی کتاب البدایع است در خواص و طبایع و منافع و چند علم دیگر که از کتب بسیار برگزیدم و از بهر آنچه به نازی بود خواستم تا فایده آن متداول و منتشر گردد.... کتابی ساختم به پارسی دری و بر آن کتاب اول زیادت و نقصان کردم چنان که بایست و ترتیب بگردانیدم و از چند نوع دیگر که در آن کتاب نیست در این جا از هر یک طرفی در آوردم و بر دوازده مقالت نهادم اندر دو قسم (زهت نامه، ص ۸).

بنابراین منظور از به جای آوردن « بنیادنامه » در مقدمه شاهنامه ابو منصور این است که باید به ساخت کتاب و ترتیب و انسجام مطالب آن توجه کرد. نکته دیگری که در این مقدمه بد فهمیده شده و این بدفهمی معلول فساد متن بوده

است، این است که شرط دوم در «کتاب ساختن» یعنی عبارت «فرنامه» ایجاد اشکال کرده است. به نظر من با این که لغت «فر» به معنی شکوه، و بهاء و امثال ذلک در فارسی معروف است، این واژه در ترکیب با نامه به معنی کتاب هیچ گونه مناسبتی ندارد. به عبارت دیگر به صرف این که «فرشاهی» یا «فرکیانی» در ادب فارسی به کار رفته است، نمی توان ترکیب بی معنی «فرنامه» را ساخت و از آن به ترکیب بی معنی تر. «شکوه نامه» تعبیر کرد، که حتی اگر درست هم می بود در این جا با سیاق کلام هیچ رابطه منطقی ندارد. بنابراین ظاهراً این ترکیب «فرنامه» باید فاسد باشد مخصوصاً از این جهت که خیلی از نسخ خطی به جای «فرنامه» یا «فرنام» و یا صورت غریبی دارند که نشان می دهد که کتاب و نسخ معنی ترکیب را نفهمیده اند و از خودشان چیزی که نسبتاً برایشان مفهوم بوده است نوشته اند. من تعدادی از این ترکیبات را چنان که در نسخی که فیلم آنها هم اکنون در دستم هست آمده می نویسم: نسخه لندن مورخ ۶۷۵ به نشان ل: هنر نامه و خواص نامه، نسخه استانبول مورخ ۷۳۱ به نشان س: هنر نام نامه. نسخه های قاهره مورخ ۷۹۶ به نشان ق۲، لایدن مورخ ۸۴۰ به نشان لی، لندن مورخ ۸۴۱ به نشان ل۳، برلین مورخ ۸۹۴ به نشان ب: نثر نام نامه (حرف یکم بی نقطه). این واژه را به صورتی شبیه به «سرنامه» یا «نثر نام» یا «فرنام» هم در نسخ شاهنامه یا در عکس و فیلمشان دیده ام که چون کلمه یکم یا بیشتر حروفش بی نقطه یا کم نقطه نوشته شده، نمی توان درباره اصل آن قضاوت قطعی کرد اما می شود حدسی نسبتاً معقول ارائه نمود.

آنچه که به نظر من در این ترکیب محتمل است این است که صورت اصلی ترکیب «برنام نامه» یا «برنامه نامه» بوده است به معنی فهرست کتاب. ضبطهای «هنر نام نامه» و «هنر نامه» احتمالاً به رسم الخطی قدیمی بازمی گردد که در آن حرف «ب» را با «واو» هم می نوشته اند از قبیل آنچه که در نسخ بسیاری بینیم مانند: وا او گفت / با او گفت؛ بر گوش / ور گوش و امثال ذلک. و اما بینیم مراحل اول فساد چه بوده است.

به نظر من فسادی که در این ترکیب راه یافته از نوعی ست که در علم تصحیح متون در غرب آن را haplography می نامند. منظور از haplography این است که کاتب دو کلمه یا دو حرف متشابه را که پشت سر هم بیاید، اشتهاً به یک حرف یا کلمه تقلیل دهد. مثلاً در نسخه شاهنامه معروف به نسخه سعدلو که از قرن هشت هجری ست و اکنون به مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی تعلق دارد، مصراع اول بیت زیر از مقدمه شاهنامه که می گوید:

یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد

به این صورت ضبط شده است که: «یکی پهلوان بوده قان نژاد» (چاپ عکسی، ص ۸). در این ضبط «بوده قان نژاد»، گشته «بود ده قان نژاد» است که در آن دودالی که در آخر لغت «بود» و اول لغت «ده قان» [که رسم الخطی از «دهقان» است] پشت سر هم افتاده اند طبق همین قاعده haplography به یک دال تخفیف یافته اند و مصراع یکم را به صورت «یکی پهلوان بوده قان نژاد» در آورده اند که از نظر وزن هم فاسد است. به همین قیاس صورت صحیح جمله مانحن فیها هم در مقدمه قدیم فاسد است زیرا در آن ظاهراً تحت تاثیر haplography ترکیب «فرنام/فرنامه نامه» در نسخی که «فرنامه» ضبط کرده اند، یکی از «فرنام/نامه» ها را حذف کرده است. اما نسخی که «فرنام نامه» را به صورتهای «هنرنام نامه» یا «نثر نام نامه» و امثالهما نگاهداشته اند، ترکیب فرنام/ورنام را که به معنی «فهرست» بوده درست نفهمیده اند و یا رونویسی کرده اند و یا رسم الخط واژه برایشان لغت «فر» را تداعی کرده و ترکیب را به انواع مختلفی در آورده اند. اگر حدس بنده درست باشد صورت صحیح این جمله در مقدمه قدیم شاهنامه باید این باشد که می نویسم:

بس دانا بان که نامه خواهند ساختن ایدون سزد که هفت چیز به جای آورند مرنامه را. یکی بنیاد نامه، یکی ورنام نامه، سد یگر هنر نامه، چهارم نام خداوند نامه، پنجم مایه و اندازه سخن پیوستن، ششم نشان دادن از دانش آن کس که نامه از بهر اوست، هفتم درهای هر سخنی نگاه داشتن.

چنان که عرض شد ترکیب «ورنامه/فرنام نامه» را من در این بخش از مقدمه قدیم به معنی «برنامه نامه» یعنی فهرست کتاب می گیرم با تبدیل و/ف مانند اوگندن/افگندن؛ فا/وا؛ ور/فر و امثال ذلک که در رسم الخط قدیم بسیار است. بنا بر این معنی این جمله این است که:

دانا بانی که می خواهند کتابی تألیف کنند سزاوار است که هفت شرط در تألیف کتاب به جای آورند. یکی به ساخت کتاب یعنی آنچه که فرنگیان structure می نامند توجه داشته باشند، دوم برای کتابشان فهرستی بنویسند، سوم فایده کتاب را متذکر شوند، چهارم نام خداوند کتاب را یاد کنند، پنجم در هر محلی از کتاب به اندازه سخن گویند و از مطلب خارج نشوند، ششم ذکر دانش کسی که کتاب برایش ساخته شده (؟)، هفتم داخل نکردن مطالب یک فصل در مطالب فصل دیگر و هر مطلبی را به جای خود گفتن.

ناگفته نماند که ترکیب ورنام/ورنامه که به صورت برنام/برنامه هم نوشته می شود در مصطلحات کتاب سازی و نسخه نویسی چنان که گفتیم به فهرست کتاب اطلاق می شده و معرب آن را برنامج و برنامه ضبط کرده اند (مایل هروی، ص ۵۸۴، به نقل از آندراج؛ و نگاه کنید به Dozy ذیل «برنامج، برنامج الفصول»).

اگر حدس من درباره معنی درست این بخش از مقدمه درست باشد «فرّنامه» را باید به صورت «ورنام/فرنام نامه» خواند، و نسبت به «نشان دادن از دانش آن کس که نامه از بهر اوست» هم باید احتیاط کرد زیرا ممکن است که این هم فاسد باشد. حدسی که درباره معنی این عبارت می توان زد این است که احتمالاً یا جمله افتادگی دارد و یا تعقید. اگر اشکال فقط تعقید باشد «نشان دادن از دانش آن کس که نامه از بهر اوست» یعنی «اظهار علم کردن درباره دانش نویسنده کتاب بر اصل و نسب آن کسی که کتاب را برای او تصنیف کرده». منظور نویسنده این است که سازنده کتاب باید از دانش خودش درباره اصل و نسب کسی که کتاب را برای او تألیف کرده نشانی بدهد نه این که درباره علم کسی که کتاب برای او تألیف شده داد سخن بدهد. آنچه که این حدس را تأیید می کند این است که بیان نام و نشان کسی که کتاب به نام او، یا برای او تألیف می شده همیشه جزء مقدمه کتاب است و در همین مقدمه ابومنصور نیز هم نام و نشان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، و هم نام و نشان وزیرش آمده است. البته این تأویل بنده را باید با احتیاط در نظر داشت تا شاید انشاءالله کسی راه حل بهتری برای این معما بجوید.

این بخش از مقدمه قدیم را مرحوم مینورسکی درست نفهمیده و به کلی اشتباه ترجمه کرده است. من در این جا ترجمه انگلیسی او را می آورم و آنچه را که به نظر خودم درست است پس از ترجمه او درج می کنم و این تصحیحات را به روان آن دانشمند فقید تقدیم می کنم که یادش بخیر باد.

ترجمه مرحوم مینورسکی این است:

8. Consequently, if the learned wish to create a book, it behooves them to achieve seven things with regard to it:

First the groundwork (*bunyadh*)

Second-its blissfulness (*farr*)

Third-its cleverness

Fourth-the (mention of the) name of the Lord of the book

Fifth-the due proportion (*andoza*) of the matter and the amount of words

Sixth- setting example (*nisan*) of wisdom of (to?) the person for whom the book has been written

Seventh- attention to all the issues (*dar-ha*) of the subject

((Minorski 1956, pp. 170-171).

چنان که ملاحظه می شود مرحوم مینورسکی علی رغم دانش و احاطه اش بر زبان فارسی در مورد ترجمه این بخش از مقدمه قدیم دچار اشتباهات شگفتی شده است. ترجمه صحیح این

بخش از مقدمه این است که عرض می شود:

The learned who want to compile a book should observe seven rules concerning that book's composition: First, the book's structure; second, its table of contents; third its use; fourth, the name of its author; fifth, being brief and to the point [without digressing]; sixth, showing their knowledge of the genealogy of the book's patron; seventh, keeping the chapters of each subject separate.

کتابخانه دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس آنجلس

فهرست منابع:

- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی، چاپ دوم ۱۳۵۰.
- باستانی باریزی. «شاهنامه آخرش خوش است»، «نای هفت بند، چاپ چهارم، تهران: عطانی، ۱۳۶۳، ص. ۲۵۹-۷۰۲.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. موسیقی شعر. چاپ چهارم، تهران: آگاه ۱۳۷۳.
- قزوینی، محمد. «مقدمه قدیم شاهنامه»، هزاره فردوسی، تهران: چاپخانه دوهزار، ۱۳۶۲ (همین مقدمه در بیست مقاله قزوینی. به کوشش عباس اقبال و پورداوود. چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب ۱۳۶۳، جلد ۱ ص ۱-۹۱ هم آمده است).
- مایل هروی، نجیب. کتاب آرایبی در تمدن اسلامی. مشهد: آستان قدس، ۱۳۷۲.
- Dozy, R. *Supplement aux dictionnaires Arabes*. 2 vols., Leiden: Brill 1967.
- Minorsk, V. : "The Older Preface to the Shahnama," *Studi Orientalistici in onore di Giorgio Levi Della Vida*. 2 volumes. Roma: Instituto per L'Oriente, 1956, vol. 2, pp. 159-179.

پری در فرهنگ و ادبیات ایران

تقدیم به دوست گرانما به ام، دکتر محمود امید سالار

پری قرن‌هاست که در ذهن و اندیشه ایرانیان زنده مانده است. از اوستا تا قصه‌های عامیانه مادر بزرگها، نام پری بارها تکرار شده است. پری موجودی افسانه‌ای و بسیار زیبا و فریباست. در طی قرن‌ها شخصیت او بارها تغییر کرده است. گاه مظهر هرگونه پلیدی و بدخواهی ست و گاه همچون فرشته به گفته حافظ «از هر عیب بری ست».^۱ گاه همراه جادوان (= جادوگران) است و گاه با جن یکسان است.

۱

نام پری در اوستا به صورت «Pairika» و در زبان پهلوی «Parig» ذکر شده است.^۲ پریان در اوستا موجوداتی اهریمنی و نابه کارند که از آنها در کنار «جادوان» یاد شده است.^۳ در کنار دریای «فراخگرت» به صورت ستارگان دنباله دار در میان زمین و آسمان می‌پروند و ستاره «تشتیر» آنها را در هم می‌شکند.^۴ همچنان که «تشتیر» در برابر «پری خشکسالی» نیز پایداری نموده و او را شکست داده است.^۵ «موش پری» یکی از پریانی ست که نامش در اوستا آمده است^۶ و دیگری پری «خنائیتی» Xnaθaiti است که گرشاسپ، پهلوان مشهور، با او ارتباط (ظاهراً همخوابگی) داشت.^۷ پری در زند و نندیداد «دیوزن» معرفی شده است.^۸ در جایی از بندش نیز به همین مفهوم به کار رفته^۹ و در جای دیگر آن از جمله موجودات اهریمنی ست که نامش در کنار نام «جادو» آمده.^{۱۰} در گزیده‌های زاد سپرم از «پری سگ پیکر» که در بیشه ای جای دارد، یاد شده است^{۱۱} و

همچنین از «پری پیکران»ی که از دریا برآیند و پوشش مادی دارند و با جادوگری آفریدگان را تباه کنند.^{۱۲} در شاهنامه از پری در کنار «دیو»^{۱۳} و نیز در کنار مرغ و جانوران درنده جزء فرمانبران و سپاهیان برخی از شاهان پیشدادی یاد شده است.^{۱۴} برخی از اسطوره شناسان ایرانی معتقدند که در روزگاران کهن، پیش از دین زرتشت، پری در اصل ایزد بانوی باروری و زایش بود که تولد فرزندان، برکت و فراوانی نعمت، جاری شدن آبها و رویش گیاهان به نیروی او بستگی داشت. پری به مردان عشق می ورزید و آتش عشق را در نهاد انسانها بر می افروخت و در این کار مانند زنی جوان، بسیار زیبا و فریبنده تصور می شد.^{۱۵} ظاهراً ارتباط گرشاسپ با پری خنثیتی نیز به همین موضوع مربوط باشد. ظاهراً پری پیش از ظهور دین زرتشت ستایش می شد اما با دین آوری زرتشت و به تبع آن دگرگونیهای اجتماعی، در اعتقادات زرتشتیان به صورت موجودی زشت و اهریمنی درآمد.^{۱۶} با این حال طرفه آن است که امروزه همچنان برخی از زرتشتیان برای گرفتن حاجت به «دختر شاه پریان» متوسل می شوند و سفره ای را به نام او همراه با آیینی خاص می گسترند.^{۱۷} نشانهایی از تصورات دیرین ایرانیان دربارهٔ ارتباط پری با کامکاری و باروری، با چهره ای ستودنی در ادب فارسی دورهٔ اسلامی و فرهنگ عامهٔ ایران باقی مانده است.

۲

علی رغم چهرهٔ اهریمنی پری در دین زردشتی، پری در ادب فارسی مظهر زیبایی ست چنان که شاعران معشوق خود را به پری مانند کرده اند.^{۱۸} پری در کنار «حوری»^{۱۹} و واژگانی مانند «ماه»، «گل» و «سرو» که زیبایی و خوش اندامی را وصف می کند، در شعر غنایی فارسی بسیار به کار رفته است؛^{۲۰} و ترکیباتی نظیر پری پیکر، پریچهره، پری دیدار، پری رخسار، پری روی، پریزاد و پریزاده همه زیبایی و دلربایی را وصف می کند. در داستانهای فارسی «دختر شاه پریان» آن چنان زیباست که ازدواج با او به صورت آرزو درآمد است.^{۲۱} و در قصه های عامیانه بارها از عشق ورزی و ازدواج قهرمانان داستان با پریان، خاصه دختر شاه پریان، یاد شده است.^{۲۲} همچنان که اسکندر در اسکندرنامه نسخهٔ سعید نفیسی با پادشاه پریان، به نام اراقیت و سپاهانش با پریان دیگر،^{۲۳} و امیرالمؤمنین حمزه در قصهٔ حمزه با اسمای پری ازدواج می کنند.^{۲۴} بدین ترتیب پری در قصه های فارسی بیش و کم عیش و طرب و کامورزی و عشقبازی را تداعی می کند و از آن است که در اسکندرنامهٔ کبیر نامهای سه دختر شاه پریان، ملک طیفور، عبارت است از: فرح افزا، روح افزا و عیش افزا.^{۲۵}

گاه پریان خود عاشق قهرمانان داستان می شوند^{۲۶} و اگر قهرمانان به وصال با آنها تن در ندهند، پریان آنان را می آزارند و یا گرفتار جادو می کنند.^{۲۷} در سام نامه منظومه منسوب به خواجوی کرمانی شاعر سده هشتم، عالم افروز پری نیز عاشق سام است و می خواهد با او درآمیزد اما سام که دلباخته پریدخت، دختر خاقان چین است، همواره از پیوند با این پری سر می پیچد^{۲۸} و او نیز با افسون خود پریدخت را به دریای چین می اندازد.^{۲۹} با عنایت به این که در اوستا "Sama" لقب گرشاسپ است،^{۳۰} چنین به نظر می رسد که عالم افروز در سام نامه دگرگونه ای از همان پری خنثیتی ست که مطابق اوستا گرشاسپ با او در آمیخت.^{۳۱}

در هزار و یک شب پری «جنیه» نامیده شده است^{۳۲} و در حکایت «نورالدین و شمس الدین»^{۳۳} و حکایت «ملک شهرمان و قمر زمان»^{۳۴} پریان باعث می شوند که دختر و پسری به یکدیگر عشق بورزند و با هم ازدواج کنند.^{۳۵} چنان که بیژن در شاهنامه نیز در دفاع خود نزد افراسیاب، پری را باعث عشق خود و متیژه معرفی می کند.^{۳۶} این همه ظاهراً بازتابی از اعتقادات ایرانیان باستان درباره پری به عنوان الهه عشق و زایش است.

۳

برخی از عوام ایران جایگاه پریان را که عبارت است از چشمه سارها، چاهخانه ها، پاکنه ها و پلکان آب انبارها، اصطلاحاً «فاضل» می نامند. شایان توجه است که در بیشتر مکانهای فاضل رطوبت هست.^{۳۷} چنان که گویی پری به گونه ای با آب و رطوبت پیوند دارد. در اعتقادات ایرانیان باستان نیز جاری شدن آبها و رویش گیاهان به گونه ای با پری در ارتباط بوده است. در داستانهای فارسی نیز جایگاه پریان یا در چاه است،^{۳۸} یا در دریاست،^{۳۹} و یا در نهر و چشمه به سر می برند و به آبتنی و شست و شوی مشغولند.^{۴۰} در بخشی از داراب نامه طرسوسی با انسانهای آبی رو به روییم و از جمله زنی آبی که بسیار زیباست و قهرمان داستان دلباخته اوست و با هم ازدواج می کنند.^{۴۱} شاید این زن آبی همان «پری دریایی» باشد که ظاهراً اصل و نسب ایرانی ندارد و از اساطیر یونان و روم به فرهنگ ایرانی وارد شده است. به هر حال، در داستانهای فارسی همیشه هم جایگاه پریان در آب نیست. گاه نیز در زیر زمین پنهانند^{۴۲} که البته در آن جا نیز رطوبت هست. در برخی از داستانها هم جای آنها در کوه قاف یا نزدیک به آن ذکر شده است.^{۴۳}

۴

مطابق با آنچه که در زبان و ادب فارسی آمده است، پریان از دیدگان انسانها پنهانند.^{۴۴} به سرعت در حرکتند.^{۴۵} بال و پر دارند.^{۴۶} در هوا پرواز می کنند^{۴۷} و پیش از

آن که به زمین فرود آیند، دود و ابر در آسمان پدیدار می گردد.^{۴۸} چهره آنها مانند آدمی است^{۴۹} اما اندام آنها در داراب نامه طرسوسی به مرغ^{۵۰} و پاهایشان در اسکندرنامه به چهارپایان شبیه است^{۵۱} که در این صورت با ساتورها یا قنطورسها (Centaurus) در اساطیر یونان و روم همانندند.^{۵۲} برخی از پریان با آدمیان همزادند و چهره آنان همانند چهره انسان همزادشان است.^{۵۳}

پریان جلد دارند و گاه برای آبتنی از جلد خود بیرون می آیند و اگر کسی جلد آنها را بر ببرد، نمی توانند بگریزند.^{۵۴} گاه نیز آنها در میوه هایی نظیر نارنج و انار پنهانند و به احتمال بسیار در قصه مشهور «نارنج و ترنج» دختر نارنج و ترنج پری است.^{۵۵} پریان چون جادوی می دانند، به شکلهای اسب، گاو، اژدها، شیر و چهارپایان دیگر در می آیند.^{۵۶} گاه نیز به صورت مار، خاصه مار سفید^{۵۷} و مارمولک اند.^{۵۸} در بسیاری از موارد هم به شکل پرندگان، خاصه کبوتر / کفتر، ظاهر می شوند.^{۵۹} در بسیاری از موارد نیز، به ویژه هنگامی که بخواهند قهرمانی را بفریبند و یا او را گرفتار بند عشق خود کنند، به شکل گورخری زیبا در می آیند و قهرمان را به دنبال خود می کشانند^{۶۰} (گفتنی است که در این گونه موارد در قصه های متأخرتر «آهو» به جای «گورخر» ذکر شده است).^{۶۱} در شاهنامه بهرام چوین را نیز گوری زیبا به دنبال خود می کشاند تا به کاخ زنی راه می یابد و میهمان او می گردد و هنگامی که از وی جدا می شود، منشی دیگر می یابد.^{۶۲} اگرچه در شاهنامه زن یاد شده، به صراحت پری معرفی نشده است، اما اسلوب داستان مانند داستانهای عشق پریان است و توگویی بهرام پس از ملاقات با زن اسرار آمیز، «پری زده» شده است، چنان که در یکی از نسخه های کهن ترجمه تاریخ طبری زن یاد شده، به صراحت «پری» دانسته شده که عاشق بهرام است و در مقابله بهرام و سپاهیان او با دشمنانش، او با یارانش پیش سپاه بهرام می ایستند و دشمنان بهرام را هزیمت می کنند.^{۶۳} پایان سحر آمیز زندگی بهرام گور در هفت پیکر نیز قابل تأمل است که او گوری را دنبال می کند و از پی آن به غاری می رود و از دیدگان مردم پنهان می شود.^{۶۴} شاید آن گور نیز در داستان بهرام، همان پری باشد.

۵

در داستانهای عامیانه فارسی پریان مذکر نیز حضور دارند.^{۶۵} پریان از اسرار همه چیز آگاهند و در جادوی چیره دستند.^{۶۷} با این حال مطالب سمک عیار نشان می دهد که پریان همان جادوان (= جادوگران) نیستند^{۶۸} چنان که در اوستا نیز این دو از هم تفکیک شده اند.

در قصه های فارسی پریان گاه با دیوها دوستند و دیوها آنها را یاری می رسانند^{۷۰}؛ و گاه نیز با هم دشمن و در ستیزند.^{۷۱} در بسیاری از قصه ها نیز دیوی عاشق پری ست و او را به تمنای وصال خود اسیر کرده است اما پری از پیوستن با دیو سخت امتناع دارد.^{۷۲}

در داستانهای فارسی با دو گروه از پریان روبه روییم: گروهی که کافر و بدکردارند و آدمیان را می آزارند،^{۷۳} زهر در چشمه ها می کنند،^{۷۴} انسانها را می ربایند^{۷۵} و سر دلباختگان و خواستگاران خود را می برند^{۷۶} که ظاهراً در این گونه داستانها صبغه ای از اعتقادات کهن زردشتی درباره پری نمودار است؛ و گروهی دیگر از پریان که خدا پرست و نیک رفتارند^{۷۷} و با جادوی خود به قهرمانان داستان یاری می رسانند،^{۷۸} یا آنان را راهنمایی می کنند که با برگ درختی سحرآمیز چگونه دردها را درمان، خاصه چشمان نابینا را بینا کنند.^{۷۹} در این گونه موارد ظاهراً صبغه قداست و الهی پری پیش از ظهور زرتشت، حفظ شده است. پریان کافر و بدکردار از نام خدا می گریزند^{۸۰} و آدمیان را گرفتار طلسم و جادو می کنند.^{۸۱} قهرمانان برای رهایی از طلسم پریان به راهنمایی عابدی خدا پرست نیازمندند که در سمک عیار از او به عنوان «یزدان پرست» یاد شده است^{۸۲} و کارهای او وظایف کاهنان را در جوامع باستانی تداعی می کند.^{۸۳} گاه نیز خضر و الیاس قهرمانان را از طلسم رها می کنند.^{۸۴} پریان دارای گنج اند^{۸۵} و هنگامی که قهرمانان طلسم آنها را می شکنند، گنج و سرمایه پریان را به دست می آورند.^{۸۶}

داستانهای پریان بخشی از ادبیات بسیاری از مردم جهان را تشکیل می دهد که برخی از ویژگیهای پریان در ادبیات همه آنان مشترک است، نظیر این که پریان با جادوی خود خصلتهای نیک یا بد را به نوزادان می بخشند، اندیشه های دیگران را در می یابند و از آینده خبر می دهند، دارای کاخها و سفره های رنگین اند، اشیاء و اشخاص را با جادوی خود به صورتهای گوناگون در می آورند و گنج و سرمایه سرشار دارند که به دیگران می بخشند.^{۸۷}

۶

پری در ادب فارسی گاه به معنی «فرشته» و متضاد نامهایی مانند «دیو» و «اهرمن» به معنی شیطان، به کار رفته است.^{۸۸} در بسیاری از موارد هم با «جن» هم معناست.^{۸۹} چنان که در مرزبان نامه آمده است که مَعْرَمَان (= افسونگران و جن گیران) پری را در شیشه می کنند،^{۹۰} و در غزلیات مولانا نیز به این موضوع اشاره شده است،^{۹۱} اما در مثنوی از این که دیو (= جن) را در شیشه می کنند،^{۹۲} سخن رفته است. در برخی از ترجمه های کهن فارسی قرآن نیز واژه «جن» به «پری» ترجمه شده است^{۹۳} و در شعر فارسی به این که

بری همانند جن با جنون و دیوانگی مرتبط است، اشاره شده است.^{۹۴} ترکیباتی هم نظیر «بری افسای»، «بری بند»، «بریخوان»، «بری سای» و «بری گرفته» به معنی «جن گیر» است.^{۹۵}

۷

امروزه برخی از عوام ایران پریان را «خویان» و «ازما بهتران» نیز می گویند و معتقدند که زیر درختان و در کنار چشمه سارها و جاهها نباید خوابید زیرا ممکن است که آدمی «بری زده» شود.^{۹۶} و آزار پریان را که گاه منجر به جنون شخص پری زده می شود، اصطلاحاً «ظفر» می گویند. برای درمان پری زده به راهنمایی غیبگو یا پریخوان، در مکان «فاضل» نظیر سایه درخت و کنار چشمه سار، زیرزمین و آب انبار سفره ای که پارچه سبز یا سفید، آرد، نمک، شمع و آینه از لوازم آن بود می گسترده و به خواندن اوراد می پرداختند. این رسم که «سفره سبزی کردن» نام دارد، اکنون تقریباً منسوخ شده است.^{۹۷}

در اعتقادات ایرانیان کهن دو تصور درباره پری وجود داشت، یکی تصور منفی که بر طبق اعتقادات زردشتی پری را پلید و اهریمنی می دانست و دیگری تصویری که پری را الهه عشق و باروری می دانست و صبغه قداست به پری می داد. پس از ورود اسلام به ایران نیز این دو ذهنیت درباره پری دوام یافت. همچنین ویژگیهای پری زردشتی با اعتقادات درباره جنیان بدجنس و شیاطین در آمیخت و از سویی دیگر نیز پری که زمانی ایزد بانو بود، مترادف با فرشته و حوری پنداشته شد. آنچه مهم است این است که پری همچنان در طی قرنهای اندیشه و باورهای ایرانیان باقی مانده است.

تهران

یادداشتها:

- ۱- حافظ، شمس الدین محمد: دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، ج ۱: غزلیات، تهران، انتشارات خوارزمی، ۲ مجلد، ۱۳۶۲، ۲۱۰/۱. عدد دست چپ شماره غزل و عدد دست راست شماره بیت است.
- ۲- درباره صورتهای گوناگون واژه «بری» در زبانهای هند و ایرانی ← تبریزی، محمد حسین بن خلف: برهان قاطع، چاپ محمد معین، ج ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۵ مجلد، ۱۳۶۱، ص ۳۹۶، حواشی معین، پانویس ۴۷ سرکاراتی، بهمن: سایه های شکار شده، گزیده مقالات فارسی، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۸، ص ۲-۴.
- ۳- برای نمونه: یشتها، هرمزدیشت، بند ۶، بند ۴۱۰ خرداد یشت، بند ۴۳ آبان یشت، بند ۱۳، بند ۲۲، بند ۲۶. از ترجمه اوستا به قلم دکتر دوستخواه استفاده کرده ام با این مشخصات: اوستا، کهن ترین سرودها و منتهای ایرانی، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران، انتشارات مروارید، ۲ مجلد، ۱۳۷۴.
- ۴- یشتها، تیریشت، بند ۸ و نیز ← همان، بندهای ۳۹-۴۰.

- ۵- یشتها، تیریش، بندهای ۵۱ و ۵۳.
- ۶- یسنه، هات، ۱۶، بند ۸.
- ۷- وندیداد، فرگرد یکم، بند ۱۰ و ← سایه های شکار شده، ص ۸-۱۳، ص ۲۷۸.
- ۸- فرگرد سوم، بند ۷، تفسیر و ← مزدا پور، کتابون: «شادی زمین، گلچینی از فرگرد سوم زند وندیداد»، مجله آینده، سال شانزدهم، شماره های ۹-۱۲، آذر- اسفند ۱۳۶۹، ص ۶۹۲، نیز ص ۶۹۸، پانویس ۱۰.
- ۹- فرنیغ دادگی: بندهش، گزارنده: مهرداد بهار، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۹، ص ۸۴.
- ۱۰- همان، ص ۵۶. مقایسه شود با زادسپرم: گزیده های زادسپرم، ترجمه محمد تقی راشد محصل، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، فصل ۱۰، بند ۱۹ که می گوید: «دیو و دروغ و جادو و پری زیر زمین نمان شوند».
- ۱۱- گزیده های زادسپرم، فصل ۴، بندهای ۲۵-۲۶.
- ۱۲- همان، فصل ۳، بند ۸۳.
- ۱۳- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، ج ۱، چاپ انتقادی مسکو، ۱۹۶۳-۱۹۷۱ م، ص ۳۹.
- ۱۴- همان، ج ۱، ص ۳۱.
- ۱۵- سایه های شکار شده، ص ۵ و ص ۲۴-۲۵؛ مزدا پور، کتابون: «افسانه ببری در هزار و یک شب»، مندرج در شناخت هویت ایرانی در گستره پیش تاریخ و تاریخ، به کوشش شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۱، ص ۲۹۱ و ص ۲۹۴.
- ۱۶- سایه های شکار شده، ص ۱۵؛ مزدا پور، کتابون: «روایتهای داستانی از اسطوره های کهن»، فرهنگ، سال یازدهم، شماره های اول و دوم، پیاپی ۲۵-۲۶، بهار و تابستان ۱۳۷۷، ص ۱۲۳-۱۲۴.
- ۱۷- مزدا پور، فرنگیس: «درآمدی بر سفره های مقدس زرتشتی»، مندرج در یادبهار، یادنامه ← دکتر مهرداد بهار، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۶، ص ۳۸۴-۳۸۵.
- ۱۸- مثلاً سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله: غزلیات سعدی، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۱، ص ۱۴۷؛ حافظ، ۱/۲۱۰.
- ۱۹- مثلاً نظامی گنجه ای: هفت بیکر، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۷، ص ۱۶۱؛ غزلیات سعدی، ص ۴۴۵؛ حافظ، ۱۲۱/۲، ۳۹۱/۴، ۴۰۴/۶، ۴۲۵/۹؛ نیز ← بخش ۶ در این مقاله که پری با فرشته هم معنا است.
- ۲۰- مثلاً غزلیات سعدی، ص ۱۴۶ و ص ۴۶۸.
- ۲۱- مثلاً ← عطار نیشابوری، فریدالدین محمد: الهی نامه، تصحیح و مقدمه از هلموت ریتر، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۸ (افست)، ص ۳۱.
- ۲۲- برای نمونه ← ارجانی، فرامرزین خداداد: سمک عیار، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ۲، تهران، انتشارات آگاه، ۵ مجلد، ۱۳۶۳، ص ۵۷۱-۵۷۲؛ اسکندرنامه کبیر، ج ۲، تهران، شرکت طبع کتاب، چاپ سنگی، هشت جلد در یک مجلد، بی تا (ظ: ۱۳۱۷ ش)، ص ۱۶۳؛ انجوی شیرازی، سیدا بوالقاسم: قصه های ایرانی، ج ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲ مجلد، ۱۳۵۲-۱۳۵۳، ص ۷۸-۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۱؛ همان، ج ۲، ص ۱۵۵ و ص ۱۵۸؛ الول ساتن، ل. پ: قصه های مشدی گلین خانم، ویرایش اولریش مارتسولف، آذر امیرحسینی نیتنامر، سید احمد وکیلیان، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶، ص ۸۲-۸۳.
- ۲۳- اسکندرنامه (روایت فارسی کالیستنس دروغین)، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳، ص ۴۰۵ و ص ۴۰۷.

- ۲۴- قصه حمزه حمزه نامه، تصحیح جعفر شعار، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۲ مجلد، ۱۳۴۷، ص ۲۲۳.
- ۲۵- اسکندرنامه کبیر، ج ۲، ص ۱۶۳.
- ۲۶- برای نمونه ← قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۱۹۱؛ رحمانیان، داریوش؛ افسانه های لری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹، ص ۲۴-۲۵، که دختری به نام «آنس پری» عاشق شاهزاده می شود و با اومی خوابد. این دختر چنان که نامش نشان می دهد «پری» است.
- ۲۷- برای نمونه ← سمک عیار، ج ۵، ص ۴۲؛ اسکندرنامه، ص ۳۶۳ و مقایسه شود با همان، ص ۳۷۱ که می گوید: «اراقیت آدمیان را می گیرد و در بند می کند و با آنها بازی کرده، بی آن که تن به کسی دهد». نیز افسانه های لری، ص ۸۱، که دختر شاه پریان یک شب پیش عاشقان خود می ماند اما سپس آنان را به زنجیر می کشد.
- ۲۸- خواجوی کرمانی: سام نامه، به کوشش اردشیر بنشاهی (خاضع)، ج ۱، چاپ هند، ۲ مجلد، ۱۳۱۹، ص ۴۷، ۹۰، ۲۰۰. مقایسه شود با هفت لشکر، طومار جامع نقالان، از کیومرث تا بهمن، با مقدمه، تصحیح و توضیح مهراں افشاری و مهدی مداینی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۹۶ و ص ۱۰۰-۱۰۱، که به جای عالم افروز از «رضوان پری» دختر شاه پریان که خاله پریدخت است، نام برده است.
- ۲۹- سام نامه، ج ۱، ص ۲۲۳-۲۲۴.
- ۳۰- یشتها، فروردین یشت، بند ۶۱.
- ۳۱- سایه های شکار شده، ص ۲۷۸.
- ۳۲- این نتیجه آن است که دوره های متأخرتر پری با جن هم معناس و جن مؤنث فرض شده است (← بند ۶ در همین مقاله)، اما در هزار و یک شب جنبه همان ویژگیهای پری در ایران باستان را دارد.
- ۳۳- هزار و یک شب، ترجمه عبداللطیف طسوجی، ج ۱، تهران، نشر دانش نو ۱۳۵۷، ص ۷۳-۷۶.
- ۳۴- همان، ج ۲، ص ۱۸۵-۱۹۱.
- ۳۵- برای شرح و تفسیر بیشتر ← «افسانه پری در هزار و یک شب»، ص ۳۰۳.
- ۳۶- فردوسی، ابوالقاسم: داستان یزید و منیره، با مقدمه، تصحیح و توضیح مهدی قریب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۲۰.
- ۳۷- «افسانه پری در هزار و یک شب»، ص ۲۹۰ و نیز پانویس ۱.
- ۳۸- سمک عیار، ج ۴، ص ۴۳۵-۴۳۶؛ قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۲۹.
- ۳۹- اسکندرنامه، ص ۳۷۴؛ مقایسه شود با: گزیده های زاد سپهرم، فصل ۴، بند ۸۳.
- ۴۰- سمک عیار، ج ۵، ص ۲۹، ۴۸، ۵۰، ۶۱، ۱۲۹؛ اسکندرنامه کبیر، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۳؛ قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۱۵۵.
- ۴۱- طرسوسی، ابوطاهر: داراب نامه طرسوسی، به تصحیح ذبیح الله صفا، ج ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲ مجلد، ۱۳۵۶، ص ۱۷۱-۱۷۵. از یادآوری سرکار خانم افسانه منفرد سپاسگزارم.
- ۴۲- اسکندرنامه، ص ۳۹۹؛ مقایسه شود با: گزیده های زاد سپهرم، فصل ۱۰، بند ۱۹.
- ۴۳- سمک عیار، ج ۴، ص ۴۳۹؛ اسکندرنامه کبیر، ج ۲، ص ۱۶۳؛ قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۱۵۶ و ص ۱۵۸.
- ۴۴- اسکندرنامه، ص ۳۵۹؛ قصه حمزه، ج ۲، ص ۳۲۵؛ ناصر خسرو: دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۵۶؛ مولوی، جلال الدین محمد: کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، ج ۳، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۰ مجلد، ۱۳۵۵، ص ۲۵۰؛ سعدی نیز گوید:

- پری که در همه عالم به حسن موصوف است ز شرم چون تو بریزاده می رود پنهان کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی؛ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۷۴۰.
- ۴۵- مثلاً ← بیغمی، محمد بن احمد؛ داراب نامه، به تصحیح ذبیح الله صفا، ج ۱، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲، مجلد ۱، ۱۳۴۱، ص ۲۹۵، که در وصف مرکبی تیزرو گوید: «پری را می گرفت از گرم خیزی».
- ۴۶- سمک عیار، ج ۵، ص ۸۷ و ص ۸۹-۹۰؛ مقایسه شود با: هزار و یک شب، ج ۲، ص ۱۸۱ و ص ۱۸۵، که جنبه ها بال و پر دارند.
- ۴۷- هفت پیکر، ص ۱۱۶۲؛ سمک عیار، ج ۵، ص ۴۷، ۴۹، ۵۱؛ اسکندرنامه، ص ۳۵۸؛ اسکندرنامه کبیر، ج ۲، ص ۱۵۹ و ص ۱۶۳؛ قصه حمزه، ج ۱، ص ۲۱۵.
- ۴۸- سمک عیار، ج ۵، ص ۴۷، ۹۷، ۱۴۳-۱۴۵.
- ۴۹- سمک عیار، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵؛ داراب نامه طرسوسی، ج ۲، ص ۴۵۴.
- ۵۰- داراب نامه طرسوسی، ج ۲، ص ۴۵۴.
- ۵۱- اسکندرنامه، ص ۳۵۴ و ص ۳۵۶.
- ۵۲- درباره ساتورها ← گریمال، پیر؛ فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه احمد بهمنش، ج ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲، مجلد ۱، ۱۳۶۷، ص ۱۷۴-۱۷۵.
- ۵۳- مثلاً ← قصه حمزه، ج ۱، ص ۲۱۰.
- ۵۴- مثلاً ← اسکندرنامه کبیر، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۳؛ و مقایسه شود با: قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۱۵۵.
- ۵۵- برای قصه نارنج و ترنج ← صبحی، فضل الله مهدی؛ قصه های صبحی، ج ۲؛ افسانه ها، تهران، انتشارات جامی، ۲، جلد در یک مجلد، ۱۳۸۰، ص ۷۱-۸۸؛ و نیز قصه های ایرانی، ج ۱، ص ۳۱۷ و ص ۳۳۶؛ و مقایسه شود با همان، ص ۸۵-۸۶.
- ۵۶- سمک عیار، ج ۵، ص ۴۵، ۵۱، ۶۹؛ اسکندرنامه، ص ۳۵۴، ۳۵۹.
- ۵۷- داراب نامه طرسوسی، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹.
- ۵۸- قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۰.
- ۵۹- سمک عیار، ج ۵، ص ۳۱-۳۲، ص ۴۱؛ داراب نامه طرسوسی، ج ۲، ص ۴۵۲؛ قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۱۵۵؛ همان، ج ۱، ص ۷۴ و ص ۲۱۰-۲۱۱، که در قصه ای سه پری برای زایمان زنی بینوا به صورت سه کفتر به یاری او می روند و این نشانی از آن است که پری الهه زایش بوده است.
- ۶۰- سام نامه، ج ۱، ص ۴۴-۴۷؛ سمک عیار، ج ۴، ص ۴۳۶؛ همان، ج ۵، ص ۲۱-۲۳، ۳۱، ۵۱، ۹۶-۹۸.
- ۶۱- مثلاً ← هفت لشکر، ص ۵۷، ۹۶، ۵۲۰؛ قصه های ایرانی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ قصه های مشدی گلین خانم، ص ۸۰-۸۱.
- ۶۲- شاهنامه، ج ۸، ص ۳۹۹-۴۰۲. و برای تحلیل این داستان ← «روایتیهای داستانی از اسطوره های کهن»، ص ۱۱۳.
- ۶۳- بهرام چوین از ترجمه تاریخ طبری، به کوشش ذبیح الله صفا، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۷. گفتنی ست که جمله های مورد نظر، در نسخه های مورد استفاده مرحوم بهار در تصحیح تاریخ بلعمی ذکر نشده است. نکته مربوط به پری در داستان بهرام چوین ترجمه تاریخ طبری را دوست جوانم، بزرگمهر شرف الدین نوری به من یاد آور شد. از او سپاسگزارم. در این روایت وظیفه الهه زایش درباره سپاهیان و این که آنان را یاری می کند نیز درخور تأمل و توجه است.

- ۶۴- هفت پیکر، ص ۳۵۰-۳۵۱.
- ۶۵- برای نمونه ← سمک عیار، ج ۴، ص ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹، همان؛ ج ۵، ص ۳۱، ۴۳-۴۴، ۵۱؛ اسکندرنامه، ص ۳۷۳-۳۷۴؛ قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۱۵۵؛ و نقیب الممالک شیرازی، محمد علی؛ امیرارسلان، با تصحیح و مقدمه محمد جعفر محبوب، تهران، انتشارات جیبی، ۱۳۵۶، ص ۳۰۰-۳۰۱.
- ۶۶- مثلاً ← وراوینی، سعدالدین؛ مرزبان نامه، با مقابله و تصحیح و تحشیه محمد روشن، ج ۱، تهران، نشر نو، ۲ مجلد، ۱۳۶۸، ص ۹۶؛ و نیز قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۲۹.
- ۶۷- برای نمونه ← سمک عیار، ج ۵، ص ۸۸؛ امیرارسلان، ص ۳۰۰؛ قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۷۹.
- ۶۸- سمک عیار، ج ۲، ص ۲۷۹-۲۸۰، ۲۸۴، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۴۰-۳۴۲.
- ۶۹- مثلاً ← اسکندرنامه، ص ۳۷۸-۳۷۹؛ قصه های ایرانی، ج ۱، ص ۷۴-۷۶.
- ۷۰- قصه حمزه، ج ۱، ص ۲۰۹، قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۱۵۵.
- ۷۱- مثلاً قصه های ایرانی، ج ۱، ص ۱۸۲-۱۸۳؛ همان، ج ۲، ص ۵۲-۵۴، ۷۷، ۸۷-۸۸.
- ۷۲- مثلاً ← سمک عیار، ج ۵، ص ۹۹.
- ۷۳- سمک عیار، ج ۲، ص ۵۵۱ و ص ۵۸۴.
- ۷۴- سمک عیار، ج ۴، ص ۴۳۵ و ص ۴۳۸؛ نخشی، ضیا الدین؛ طوطی نامه، به تصحیح فتح الله مجتبی و غلامعلی آریا، تهران، کتابفروشی منوچهری، ۱۳۷۲، ص ۲۸۵؛ و قابل مقایسه است با این که خاقانی (متوفی: ۵۹۵ ق.) خوراک پری را «استخوان آدمیزاد» ذکر کرده است:
- نخوردی زخوانهای این مردمان پری وارجز استخوان عنصری
- دیوان خاقانی شروانی، با مقابله قدیمترین نسخ و تصحیح و مقدمه و تعلیقات به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۸، ص ۹۲۶؛ نیز مقایسه شود با: همان، ص ۳۷۶.
- ۷۵- قصه های ایرانی، ج ۱، ص ۱۷۵.
- ۷۶- مثلاً ← داراب نامه طرسوسی، ج ۲، ص ۴۵۳-۴۵۵ که اهریمنان، پریان خدا پرست را می آزارند؛ امیرارسلان، ص ۳۰۰-۳۰۲ و ص ۳۶۲.
- ۷۷- مثلاً امیرارسلان، ص ۳۰۰؛ قصه های ایرانی، ج ۲، ص ۷۹.
- ۷۸- مرزبان نامه، ج ۱، ص ۹۶؛ و مقایسه شود با: سمک عیار، ج ۴، ص ۴۴۰؛ همان، ج ۵، ص ۱۹-۲۰، که پرندهگان به جای پریان قهرمانان داستان را راهنمای می کنند. یادآوری می شود که پریان در بسیاری از موارد در جلد پرنده خاصه کبوترند.
- ۷۹- اسکندرنامه، ص ۳۵۸.
- ۸۰- سمک عیار؟ ج ۴، ص ۴۴۱؛ همان، ج ۵، ص ۳۳-۳۴ و ص ۴۳.
- ۸۱- سمک عیار، ج ۲، ص ۵۵۱؛ همان، ج ۵، ص ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۵-۳۶؛ و مقایسه شود با: امیرارسلان، ص ۳۶۸-۳۷۲.
- ۸۲- این سخن از استاد گرانقدر، بانو دکتر کتا بون مزدا پور است. همچنان که در سراسر این مقاله نیز از نکته نظرها و راهنماییهای ایشان بهره مند بوده ام.
- ۸۳- مثلاً ← سمک عیار، ج ۵، ص ۶۶، هفت لشکر، ص ۹۸.
- ۸۴- مثلاً ← سمک عیار، ج ۵، ص ۱۴۲-۱۴۳؛ اسکندرنامه، ص ۴۰۷.
- ۸۵- برای نمونه ← سمک عیار، ج ۵، ص ۵۴ و ص ۱۴۳.

- ۸۶- لوفلر - دلشوو، م: زبان رهنوی قصه های پریوار، ترجمه جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۶، ص ۲۴۶-۲۴۷.
- ۸۷- برای نمونه اسکندرنامه، ص ۴۰۷؛ قصه های ایرانی، ج ۱، ص ۷۴، ۲۱۰-۲۱۱؛ همان، ج ۲، ص ۲۹ و ص ۱۵۶؛ قصه های مشدی گلین خانم، ص ۸۱، ص ۸۸-۸۹؛ و برای مطالعه بیشتر ← مارزلف، اولریش: طبقه بندی قصه های ایرانی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶، ص ۲۷۰.
- ۸۸- برای نمونه ← منوچهری دامغانی: دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۰، ص ۱؛ دیوان ناصر خسرو، ص ۷۲، ۱۰۹، ۱۴۲، ۲۵۲؛ دیوان خاقانی، ص ۴۴۰؛ و نیز ← لغتنامه دهخدا/ ذیل «پری».
- ۸۹- لغتنامه دهخدا، ذیل «پری» و نیز برای نمونه ← طوطی نامه، ص ۲۸۶ و ص ۶۴-۶۵ که دختر ملک جن که در جاه سکونت دارد، در واقع همان دختر شاه پریان است؛ و نیز زنگی بخاری، محمد بن محمود: بستان العقول فی ترجمان المنقول، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۱۴۱، ۷۵، ۶۸.
- ۹۰- مرزبان نامه، ج ۱، ص ۹۹.
- ۹۱- کلیات شمس یا دیوان کبیر، ج ۳، ص ۲۲۰.
- ۹۲- مولانا جلال الدین محمد بلخی: مثنوی، تصحیح محمد استعلامی، دفتر ششم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۰، ص ۷۵، بیت ۱۴۹۸، نیز ← لغتنامه دهخدا، ذیل «دیو».
- ۹۳- فرهنگنامه قرآنی، با نظارت محمد جعفر یاحقی، ج ۲، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۶۲۲.
- ۹۴- مثلاً دیوان خاقانی شروانی، ص ۶۹۶ و مقایسه شود با همان، ص ۴۳۰ که «پری گرفته» را به معنای «مصروع» به کار برده است؛ هفت پیکر، ص ۱۷۴؛ کلیات شمس یا دیوان کبیر، ج ۳، ص ۲۴۹؛ غزلیات سعدی، ص ۳۲۷ که می گوید:
- عذر سعدی ننهد هر که تورا نشناسد
حال دیوانه نداند که ندیده ست پری
- و نیز دیوان حافظ، ۳/۳۴۸ که می گوید:
- مگر دیوانه خواهم شد درین سودا که شب تا روز
سخن با ماه می گویم پری در خواب می بینم
- ۹۵- محمد پادشاه متخلص به شاد: فرهنگ آندراج، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ج ۲، تهران، کتابفروشی خیام، ۷ مجلد، ۱۳۶۳، ص ۹۱۵، ذیل واژگان مذکور.
- ۹۶- مولانا جلال الدین نیز گوید:
- هر جا که چشمه باشد، باشد مقام پریان
با احتیاط باید بودن تورا در آن جا
- کلیات شمس یا دیوان کبیر، ج ۱، ص ۱۱۷. این بیت را شادروان دکتر همین دخت صدیقیان به این جانب متذکر شده اند. خدا پیش رحمت کناد.
- ۹۷- افسانه پری در هزار و یک شب، ص ۲۹۰ و نیز همان، پانوس ۴۲؛ نیز ← ماسه، هانری: معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، ج ۲، تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۲ مجلد، ۱۳۵۵-۱۳۵۷، ص ۶۶؛ هدایت، صادق: فرهنگ عامیانه مردم ایران، گردآورنده: جهانگیر هدایت، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۸، ص ۵۶-۵۷.

از میراث ادب حماسی ایران

میراث مکتوب ادب حماسی ایران در مقایسه با انواع دیگر (مثلاً: ادب صوفیانه و آثار عرفانی)، کمتر شناخته شده و مورد بررسی قرار گرفته است. برای این موضوع دو علت کلی می توان ذکر کرد، نخست: شمار کمتر منظومه های حماسی (منظور: منظومه های پهلوانی) در برابر متون فراوان تعلیمی، غنایی و عرفانی که خود، محصول استمرار دیرباز این موضوعات ادبی و غلبه تفکر و تمایل غیر حماسی در برهه ای طولانی از تاریخ فرهنگ و ادب ایران است و دیگر: کم رغبتی محققان و مصححان برای پرداختن به متون پهلوانی و در کل، جایگاه ثانوی مطالعات حماسی در حوزه تحقیقات ایرانی.

خوشبختانه در چند سال اخیر (حدوداً از نیمه دوم دهه هفتاد شمسی به این سو) همت و علاقه پژوهشگران بیش از گذشته به تصحیح و چاپ منظومه های پهلوانی پیرو شاهنامه گراییده و با انتشار آثاری چون: شهریارنامه (تصحیح دکتر غلامحسین بیگدلی، ۱۳۷۷) جهانگیر نامه (تصحیح دکتر سید ضیاءالدین سجادی، ۱۳۸۰)، بانو گشپ نامه (تصحیح دکتر روح انگیز کراچی، ۱۳۸۲) و فرامرز نامه (تصحیح دکتر مجید سرمدی، ۱۳۸۲)^۱ دامنه پژوهشهای ادبی گسترده تر و دقیق تر شده است و در واقع، مهمترین دلیل ضرورت چاپ این آثار نیز همین است چون از متن این منظومه ها نکته های بسیار مفیدی در باره اساطیر و داستانهای ایرانی، مطالعات شاهنامه شناختی، دستور و فرهنگ تاریخی زبان پارسی و دیگر زمینه های فرهنگ و ادب ایران به دست می آید که گاه سخت گره گشاست، برای نمونه با انتشار کوش نامه - منظومه ای که در این یادداشت به بررسی آن می پردازیم - کهنترین نمونه مشابیه تمثیل «مارگیر و ازدهای فسرده» مثنوی مولوی (دفتر

سوم) در ادبیات ایران شناخته شده است^۲ و به گفتهٔ دکتر شفیع کدکنی اگر کوش نامه همین یک نکتهٔ سودمند را داشت، برای تصحیح و چاپ آن بسنده بود.^۳*

موضوع منظومه

کوش نامه منظومه ای ست در ۱۰۱۲۹ بیت دربارهٔ داستان زندگی هزار و پانصد سالهٔ کوش پیل دندان، فرزند کوش، برادر ضحاک، که غیر از مقدمهٔ ناظم (شامل: در شکر باری تعالی، ستایش دانش، در ستایش خرد، در بی ثباتی عمر، در نعت پیامبر اسلام (ص)، اشاره به نظم بهمن نامه، در سبب نظم کوش نامه و مدح پادشاه اسلام) به دو بخش تقریباً جداگانه تقسیم می شود، از بیت ۲۲۷ تا ۹۱۷، داستان شخصی به نام کوش مطرح شده که با قهرمان اصلی منظومه متفاوت است و تنها در نام و چهرهٔ زشت با او اشتراک دارد، در اواخر این بخش، از اسکندر و رسیدن او به مجسمهٔ کوش پیل دندان در خاور زمین سخن به میان می آید و این که اسکندر برای به دست آوردن آگاهی دربارهٔ کوش با مردی به نام مهبانش از نژاد جمشید دیدار می کند و پس از شنیدن داستان جمشید و ضحاک، سرگذشت مکتوب کوش را از او می گیرد. از این پس با مقدمه ای کوتاه و مستقل، روایت اصلی کوش نامه آغاز می شود که گزارش به دنیا آمدن کوش و پرورش او نزد آبتین، پدر فریدون و جنگ و صلح و چاره گریهای او با ایرانیان و اقوام دیگر و بی رسمیه و ستمهای وی است که سرانجام با هدایت او به دست پیری فرزانه از نژاد جمشید، ورها کردن خوی ددمنشانه به سر می رسد. اما این درونمایهٔ کلی آن چنان در قالب رویدادها و روایات متعدد گنجانده شده است که از کثرت تنوع و پراکندگی حتی بیان خلاصهٔ منثوری از آنها نیز خارج از حوصلهٔ این یادداشت است و برای اطلاع از خط سیر حوادث، جز از متن مفصل منظومه، می توان به تلخیص آن در مقدمهٔ مصحح محترم (ص ۵۴ - ۶۸) مراجعه کرد.

دربارهٔ سرایندهٔ داستان

کوش نامه در روزگار فرمانروایی ابوشجاع محمد بن ملکشاه سلجوقی (۴۹۸ - ۵۱۱ ه.ق.) و حدوداً در سالهای ۵۰۰ تا ۵۰۴ ه.ق. به نظم درآمده است (ص ۴۳ - ۴۵ مقدمهٔ مصحح). کهنترین اشاره به این منظومه و نام سراینده آن در مجمل التواریخ و القمص دیده می شود.^۴ در دو نسخهٔ مجمل التواریخ کتابخانهٔ فؤاد کوبرلو ترکیه (۷۵۱ ه.ق.) و دانشگاه هایدلبرگ آلمان (۹۰۶ ه.ق.) نام صاحب کوش نامه به ترتیب حکیم «انشاه» بن ابی الخیر و «ایران شاه» بن ابی الخیر ضبط شده و در دستنویسهای پاریس (۸۱۳ ه.ق.) و

* کوش نامه، سرودهٔ حکیم ایرانیان بن ابی الخیر، به کوشش جلال متینی، انتشارات علمی، ۱۳۷۷.

چستر بیٹی (۸۲۳ هـ. ق.) به صورت «ایران‌شان» (ص ۲۶، ۲۸ و ۲۹ مقدمه). مصحح محترم با توجه به صورت «ایران‌شان» در این دو نسخه، نام ناظم را به همین شکل درستتر دانسته و در جمع بندی دلایل خویش برای ترجیح این ضبط، در یک مورد نوشته اند: «البته همچنان که به استناد ضبط دو نسخه... سرایندهٔ بهمن نامه و کوش نامه را نمی توان «ایران‌شاه بن ابی الخیر» دانست، برای قبول ضبط

«ایران‌شان» نیز جز با استناد به ضبط این کلمه در همین دو نسخه و به خصوص تکیه بر ضبط دشوار، دلیلی دیگر اقامه نمی توانیم کرد. تا آن جا که بنده تفحص کرده است این نام «ایران‌شان» به جز در کتاب مجمل التواریخ در کتابی دیگر نیامده است و معنی آن روشن نیست» (ص ۲۹ و ۳۰).

نگارنده بدون این که وارد بحث ترجیح یکی از دو شکل «ایران‌شاه» یا «ایران‌شان» شود، تنها این نکته را بر توضیحات مصحح گرامی می افزاید که صورت «ایران‌شان» همچنان که خود ایشان یادآوری کرده اند، مهجور و نامتداول است در حالی که «ایران‌شاه» به عنوان نام، چندین بار در منابع و متون گوناگون به کار رفته است، برای نمونه سنایی در دو قصیده، خواجه ایران‌شاه، امیرالامرای دربار غزنویان، را ستوده است:

ناصرح ملک شه ایران، ایران‌شاه آن که نژاد از نجبا دهر چنو منتجبی^۵
یا ایران‌شاه بن توران‌شاه - متوفی: ۴۹۴ یا ۴۹۵ هـ. ق.) نام یکی از سلجوقیان کرمان بوده است^۶ و در سال (۹۰۰ هـ. ق.) در کرمان شخصی به نام ایران‌شاه بن ملک‌شاه می زیسته که صد در نظم را سروده است.^۷ آیا با توجه به رواج نام «ایران‌شاه»، از همان دورهٔ سرایندهٔ کوش نامه تا سدهٔ نهم می توان گفت که نام او نیز همین صورت مستعمل «ایران‌شاه» بوده است و نه ایران‌شان که هیچ سابقهٔ کاربردی ندارد؟

مصحح محترم در مقدمهٔ کوش نامه دربارهٔ زادگاه ناظم آن اشاره ای نکرده اند اما شادروان دکتر رحیم عقیفی در پیشگفتار بهمن نامه، منظومهٔ دیگر ایران‌شاه/ ایران‌شان بن ابی الخیر که بیشتر از کوش نامه سروده است، بر پایهٔ قرآینی احتمال داده اند که شاید ایران‌شاه/ ایران‌شان با شهردان بن ابی الخیر، مؤلف زهت نامهٔ علایی، برادر و در نتیجه اهل ری بوده است چون شهردان «رازی» است.^۸ افزون بر این، ایران‌شاه/ ایران‌شان در دیباچهٔ بهمن نامه می گوید که منظومه را به دست عزیزی نزد پادشاه فرستاده است و سپس از «حسین علی» به عنوان مهتر توس یاد می کند و آرزو دارد که در درگاه شاه از وی پشتیبانی کند:

حسین علی آن سرافراز طوس که طوس است از او همچو گنج عروس

چنان مردم شاه را نیکخواه کند پایمردی به درگاه شاه
(۲۲۸ و ۲۲۷/۱۳)

آیا این که ایرانشاه / ایرانشان مشخصاً از عامل توس نام می برد و به آبادانی این شهر اشاره می کند، می تواند قرینه ای باشد بر این که او اهل توس بوده و یا حداقل به هنگام نظم اثر نخست خویش، بهمن نامه - و شاید کوش نامه نیز - در این شهر زندگی می کرده است؟^۱ همچنان که فردوسی «توسی» کارگزار توس، حسین / حُسی قُتیب و سپهدار آن شهر، ارسلان جاذب، را به نیکی یاد کرده است.^۱

نام قهرمان منظومه

شخصیت اصلی این منظومه، کوش برادرزاده ضحاک است اما چون در رسم الخط یگانه نسخه شناخته شده متن، میان «ک» و «گ» تمایزی وجود ندارد و از سوی دیگر نامگذاری که او به وسیله همسر آبتین به گونه ای ست که ظاهراً با توجه به دندانها و گوشهای پیل مانند او صورت می گیرد^{۱۱} و وجه تسمیه کودک - چنان که نمونه های دیگری نیز در روایات ایرانی دارد^{۱۲} - برگرفته از شکل و ظاهر اوست، مصحح گرامی پس از اظهار تردید بین دو صورت «کوش» و «گوش» و توضیحاتی در این باره، سرانجام ضبط «کوش» را برگزیده اند (ص ۳۵ - ۴۱ مقدمه).^{۱۳} صورت نام قهرمان کوش نامه بیرون از منظومه نیز دچار اختلاف و دوگانگی ست، در مجمل التواریخ (همان، ص ۲، ۴۱، ۴۲، ۸۹، ۱۸۷ و ۱۸۹) و تاریخ گزیده «کوش» و در روضة الصفا و حیب السیر، «گوش» نوشته شده^{۱۴} و در طومار جامع نقالان که دستنویس آن در (۱۲۹۲ هـ. ق.) کتابت شده است، به صورت «گوش» ضبط و، تصریح شده است که: «گوشها داشت مثال گوش فیل»^{۱۵} که یاد آور وجه تسمیه مذکور در کوش نامه است. نمونه تقریباً مشابیه دیگر که در این بحث شایان ذکر و توجه است، «کوشیار» یا «گوشیار» نام ستاره شناس نامدار ایرانی ست که جزء نخست آن «کوش / گوش» دقیقاً با نام برادرزاده ضحاک در کوش نامه یکی ست. اما در منابع مختلف به دو صورت «کوش» و «گوش» ضبط شده است. در مرزبان نامه و چهار مقاله نظامی عروضی، «کوشیار» آمده^{۱۶} و فرهنگ رشیدی (به نقل لغت نامه دهخدا) نوشته است: «اصح کاف تازی ست.» و در لباب الالباب، بوستان سعدی، بیتی از امیر خسرو دهلوی در لغت نامه و درّه نادره، شکل «گوشیار» انتخاب شده است^{۱۷} و زنده یاد دکتر معین در حاشیه برهان قاطع نوشته اند: «اصح گوشیار است» و آن را با (Geush) اوستایی و (gush) پهلوی به معنی فرشته نگهبان چهارپایان همسان دانسته اند.^{۱۸} با در نظر داشتن این موارد، همان گونه که شادروان دکتر مهرداد بهار و دکتر خالقی مطلق در پاسخ مصحح

گرامی نوشته اند، موضوع نام کوش / گوش، نیازمند بررسی و مطالعه بیشتر است (ص ۳۹ مقدمه) و صدور نظر قطعی و نهایی در این باره، دشوار.

پیشینه داستانی کوش و منبع منظومه

مرحوم دکتر زرین کوب معتقدند: «اصل آثاری مثل کوش نامه و بانو گشسپ نامه... به سلسله قصه های رزمی و حماسی عامیانه اواخر عهد ساسانی مربوط بوده است».^{۱۱} در اوستا و متون پهلوی از کوش، نامی نیست و از منابع متقدم اسلامی فقط در مجمل التواریخ و القصص به نام و داستانهایی که از کوش اشاره شده که آن هم برگرفته از کوش نامه منظوم است. خاموشی مآخذ مهم پارسی و عربی درباره کوش پیل دندان در حالی است که این شخصیت به استناد کوش نامه در دورانی طولانی از پادشاهی ضحاک تا روزگار کاووس با عمری ۱۵۰۰ ساله حضور دارد و اخبار و روایات این برهه دراز مدت از تاریخ ملی ایران با تنوع و تفصیل در منابع گوناگون گزارش شده است.^{۱۲} از منظومه های پهلوانی پس از شاهنامه غیر از خود کوش نامه، در برزنامه منثور مندرج در طومار جامع نقالان روایت شده است که رستم: «به دهی رسید، دید که اهرمنی با جمعی محاربه می کند و گوشها داشت مثال گوش فیل، طرفه بتیاره ای به نظر در آورد، رستم سر راه بر او گرفت و پرسید چه نام داری؟ گفت مرا گوش بن گوش می گویند و نبیره ضحاکم.» در این جا، کوش / گوش در نبرد با تهمتن شکست می خورد و می گریزد و به ایران زمین حمله می کند و با سپاه کیخسرو درگیر می شود و سرانجام به دست رستم یک دست کشته می شود.^{۱۳} چون متن کامل و مصحح برزنامه تا امروز چاپ نشده است،^{۱۴} برنگارنده مشخص نیست که این داستان در اصل این منظومه نیز بوده یا این که حاصل تصرفات نقالان در روایات پهلوانی و از افزوده های آنهاست. اما در صورتی که ورود کوش در این مجموعه از سوی نقالان باشد، بسیار قابل توجه است زیرا نشان می دهد که آنها با شخصیت کوش و داستانهایش به رغم گمنامی او در تاریخ روایی ایران و مآخذ مربوط بدان، آشنا بوده اند و این موضوع با رویکرد به بودن شخصی به نام پیل دندان گوش، پسر گوش بن گوش، در داستان هفت لشکر از همان طومار و جنگهای او با زال و فرامرز (← هفت لشکر، ص ۳۹۲، ۳۹۳ و ۳۹۵) بیشتر قوت می گیرد. نکته مهم دیگر این است که در برزنامه طومار نقالان، کوش / گوش در نبردی با رستم یک دست کشته می شود و در روایات هفت لشکر نیز پسر کوش همین موضوع را یادآوری می کند (← ص ۲۸۴) در صورتی که در منظومه کوش نامه، چگونگی پایان کار (مرگ یا کشته شدن) کوش نیامده است و از این جا می توان نتیجه گرفت که اگر روایت برزنامه نقالی، اصیل و مستند باشد، یا حلقه داستانهای کوش در

ادب حماسی ایران مفصل تر از آن چیزی بوده است که در کوش نامه می بینیم و یا احتمالاً افتادگیهای بی دستنویس این منظومه وجود دارد و به این نقصان در ادامه مقاله اشاره خواهد شد. در بررسی پیشینه کوش در منابع، ذکر این نکته توجه برانگیز نیز ضروری است که در تورات (سفر تکوین، فصل دهم، آیه ۸) کوش به عنوان پدر نمرود معرفی شده است: «و کوش، نمرود را تولید نمود آن که به جباری در زمین شروع نمود.»^{۲۳} در قاموس کتاب مقدس، کوش و نمرود یک شخصیت دانسته شده اند^{۲۴} اما طبق دو اشاره در کوش نامه، نمرود نوه کوش بوده^{۲۵} و کوش ← کنعان ← نمرود. که این روایت به متن تورات نزدیکتر است و تأثیر اسرائیلیات بر مأخذ کوش نامه و اختلاط شخصیت کوش با یکی از کسان سامی (کوش پسر حام از فرزندان نوح) را نشان می دهد.

منبع کوش نامه به روایت ایران شاه/شان، کتابی بوده است که یکی از مهتران شهر به او می سپرد:

| | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| یکی مهتری داشتم من به شهر | که از دانش و مردمی داشت بهر |
| ... مرا گفت اگر رای داری بر این | یکی داستان دارم از شاه چین |
| که هر کس که آن را بخواند به هوش | بسی بهره بردارد از کار کوش |
| بدیدم من این نامه سودمند | سراسر همه دانش و رای و پند |

(۱۳۴-۱۲۸/۱۵۲)

این گزارش آن چنان به داستان مهربان دوست فردوسی و دادن نسخه ای از شاهنامه ابومنصوری به او شبیه است که خواننده را به تردید می افکند که در این جا ایران شاه/شان، واقعیتی تاریخی را بیان کرده یا این که به تقلید از گزارش فردوسی، داستانی برساخته است؟ به ابیات شاهنامه توجه فرماید:

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| به شهرم یکی مهربان دوست بود | که با من توگفتی ز هم پوست بود |
| مرا گفت خوب آمد این رای تو | به نیکی خرامد همی پای تو |
| نشسته من این دفتر پهلوی | به پیش تو آم نگر نغوی |
| ... [چو آورد این نامه نزدیک من | بر افروخت این جان تاریک من] |

(خالقی ۱۴/۱، ۱۴۰-۱۴۵)

در هر حال به دلیل نبودن نام و داستانهای کوش در منابع مهم تاریخ ملی ایران، می توان حدس زد که مأخذ منشور کوش نامه اثری مستقل، منفرد و ناشناخته بوده است چنان که هیچ یک از مؤلفان متون پهلوی، پارسی و عربی مربوط به اخبار تاریخی و ملی ایران بدان دسترسی و توجه نداشته اند.

نکته هایی از داستان و ویژگیهای منظومه

از بررسی ساختار داستانی و ویژگیهای متن کوش نامه نکته های بسیاری به دست می آید که بیشتر آنها در مقدمه ممتع و محققانه مصحح گرامی بحث شده است ولی به سبب طولانی بودن داستان و تعلق آن به حوزه ادب حماسی ایران، با تأملات بیشتر در منظومه باز می توان به مطالب شایان اشاره دیگری رسید، از جمله مضمونهای داستانی ای که بعضاً پشتوانه اساطیری و آیینی دارند و نمونه های همانند آنها در شاهنامه و سایر داستانهای ایرانی - و حتی هند و اروپایی - دیده می شود، برای مثال: در همان آغاز بخش دوم، کوش، پدر کوش، با دختری از قبیله پیل گوشان ازدواج می کند و چون دختر، کودکی اهریمن چهر می زاید، مادر کودک را می کشد و کوش را در بیشه ای رها می کند تا این که آبتین او را می یابد و می پرورد (← بیتهای ۹۷۹ - ۹۹۵). این موضوع یکی از روایات بن مایه «رها کردن یا طرد فرزند نوزاد» است که در فرهنگ و ادب اقوام گوناگون وجود دارد^{۲۶} و معروف ترین نمونه آن در ادبیات ایران، داستان رانده شدن زال و بالیدن او نزد سیمرغ در شاهنامه است. این که کوش به سبب سیمای زشت و غیر بشری رها می شود - همچنان که زال به خاطر سپید مویی - یادآور آن پندار زرتشتی ست که بدشکلی و نقص خلقت را از عناصر اهریمنی می داند.^{۲۷} پس از این که آبتین، کوش نوزاد را در بیشه پیدا می کند، با دیدن هیأت اهریمنی او، کودک را:

بینداخت و افگند در پیش سگ گریزان شد از وی سگ تیز تگ
بر شیر افکند و شیرش نخورد رخ آبتین گشت از آن هول زرد
بر آتش نهادند و آتش نسوخت رخ هر کس از خیرگی بر فروخت

(۲۰۳، ۹۸۵-۹۸۷)

در افسانه های زندگی زرتشت نیز به تحریک دیوان، زرتشت را پس از تولد بر پشته ای از هیزم می نهند تا بسوزانند اما چوبها آتش نمی گیرد، او را در گذرگاه گاوان می افکنند تا پایمال شود ولی گاو نری از کودک محافظت می کند، به زیر پای اسپان می اندازند که باز همان حمایت تکرار می شود و سرانجام او را در آشیانه گرگ می گذارند اما گرگ، نوزاد را به یاری میشی در کنار فرزندان خود بزرگ می کند.^{۲۸} چنان که ملاحظه می شود هر دو داستان بر اساس الگوی تقریباً مشترکی پرداخته شده اند اما جهت حرکت و مصداق آنها متفاوت است، در کوش نامه لطف ایزدی شامل حال موجودی اهریمنی می شود و در سنت مزدیسنی، حافظ پیامبر آسمانی.

در کوش نامه چندین بار از «اسپان آبی» سخن رفته است که از گشنی کردن اسپهایی

که از دریا بیرون می آیند، با مادیانهای معمولی زاده می شدند:

ستوران ماهم به کردار باد که دارند از اسبان آبی نژاد
 زدریا بر آید شب تیره اسب دمان و دنان همچو آذرگشسب
 چو بوی تن مادیان بشنود چو باد دمان سوی ایشان شود
 کند گشنی و بازگردد به آب پشیمان شود بازگردد به آب

(۲۷۲ / برگزیده ۲۲۹۳-۲۳۰۱)

«نژاد دریایی اسپ» و «اسپ بحری» به عنوان باره ای برتر و از گونه دیگر، یکی از بن مایه های اساطیری - داستانی نهایی جهانی ست که در اساطیر روایات ایرانی، ارمنی، عربی، ترکی و کردی دیده می شود و بحث درباره ریشه ها و نمونه های آن نیازمند گفتاری ست جداگانه.^{۲۹} از داستانهای ایرانی غیر از کوش نامه موضوع «اسپ دریایی» برای نمونه در شاهنامه، داراب نامه مولانا محمد بی غمی و روایات مردمی مربوط به رخس رستم آمده است.^{۳۰}

در این منظومه، کوش ابتدا در سپاه آبتین با پدرش نبرد می کند (ص ۲۲۷) اما پس از پی بردن به ماهیت او به لشکر پدر می پیوندد و با آبتین می جنگد.^{۳۱} این مایه داستانی همان است که در نبردهای خانوادگی پهلوانان سیستان هم دیده می شود و جز از نمونه رستم و سهراب در سایر موارد دو طرف پیش از رخ دادن حادثه ای همدیگر را می شناسند و پهلوان رستم نژاد به سپاه ایران ملحق می شود (مانند: برزو و جهانگیر در دو منظومه برزنامه و جهانگیر نامه). مضمون نبرد پدر و پسر یا دو خویشاوند نزدیک، از داستانهای پر تکرار جهانی ست که محقق انگلیسی به نام پاتر (Potter) هشتاد و چند نمونه از آنها را در مجموعه ای موسوم به «سهراب و رستم» گرد آورده است.^{۳۲} در این بخش دو بیت نیز همانند ابیات فردوسی که در داستان رستم و سهراب آمده که نشان می دهد ایران شاه / ایران نشان کاملاً به روایت شاهنامه توجه داشته است:

شگفت است یکباره کارسپهر که برآرد ز باب و ز فرزند مهر
 نه این آگه از کار فرزند خویش نه آن آگه از باب و پیوند خویش

(۲۲۷/۱۴۲۱ و ۱۴۲۲) ^{۳۳}

کوش در سوگ همسر خویش، نگارین، موی او را می برد و به کمرش می بندد:

بگسترده خاک و بر او بر، نشست میان را به موی نگارین بیست

(۴۰۶ / ۴۸۲۰)

در شاهنامه نیز پس از کشته شدن سیاوش:

همه بندگان موی کردند باز فریگیس مشکین کمند دراز
برید و میان را به گیسو بیست به فندق گل و ارغوان را بخت
(خالقی ۲ / ۳۵۹، ۲۲۹۷ و ۲۲۹۸)

«موی بر میان بستن» آیینی ویژه در سوگواری ست که نوع دیگری از آن با آویختن گیسوان بریده از مچ دست در عزاداریهای زنان لرستان و ایلام مشاهده می شود.^{۳۴} نگارنده در هیچ منبعی این شیوه خاص سوگواری را ندیده و از این روی شاهد کوش نامه بسیار مغتنم است.

کوش نامه با این که منظومه ای ست مبسوط و ده هزار بیتی اما به احتمال بسیار در اصل، بیشتر از این بوده و ابیات یا داستانهایی در تنها نسخه موجود آن افتاده است چون در مجمل التواریخ که به تصریح مؤلف نامعلومش یکی از منابع آن همین کوش نامه منظوم بوده است،^{۳۵} به داستان نبرد سام نریمان با کوش پیل دندان اشاره شده (ص ۴۲) که در متن دستنویس کوش نامه نیامده است.^{۳۶} افزون بر این، در بعضی بخشهای منظومه پیوستگی داستانی قطع می شود که مصحح محترم با احتمال این که بیت یا ابیاتی حذف شده باشد، به جای آن نقطه چین گذاشته اند. با توجه به این نکته و نیز شیوه شروع منظومه، نگارنده حدس می زند که شاید در مقدمه و آغاز متن هم افتادگیهایی باشد چرا که سراینده به جای افتتاح سخن با نام و یاد خداوند - که روش معمول در مثنویهای داستانی ست - بی مقدمه انسان را مخاطب قرار داده است:

تورا ای خردمند روشن روان زبان کرد یزدان از این سان روان
خرد داد و جان داد و پاکیزه هوش دل روشن و چشم بینای و گوش
که او را به پاکی ستایش کنی شب و روز پیشش نیایش کنی
(۱/۱۴۵ - ۳)

در حالی که بخش دوم منظومه (۹۱۹/۲۰۰ - ۹۲۴) و اثر دیگر خویش، بهمن نامه، را به همان روش متداول آغاز کرده است،^{۳۷} لذا یا در این جا نسخه کوش نامه ناقص است و یا این که ایرانشاه/شان در آغاز نامه منظومه شیوه دیگری برگزیده و با این خطاب و زمینه سازی وارد تمهید به متن شده است.

منظومه های پهلوانی پس از فردوسی از نظر زبان و اسلوب بیان از شاهنامه بسیار اثر پذیرفته اند و طبیعی ست که در کوش نامه نیز نشانه های این تقلید و تأثر - آگاهانه یا ناخود آگاه - به دیده می آید، از آن جایی که مصحح گرامی در مقدمه (ص ۱۰۴ - ۱۰۹) درباره تأثیرات شاهنامه بحث کرده اند، در این جا به منظور آشنایی به ذکر چند نمونه دیگر

اکتفا می شود. در همان مقدمه (در شکر باری تعالی، ایاتی ست که دقیقاً با توجه با پانزده بیت آغازین دیباچهٔ شاهنامه سروده شده است:

نگارندهٔ ماه و مهر و سپهر چنان دان که پیدا تر از ماه و مهر
از آن چت گمان آید او برتر است وز آن کت نشان آید او دیگر است
نشان است هستیش را هر چه هست چه بیننده چشم و چه گیرنده دست
۳۸ (۹-۷/۱۴۵)

در این بیت:

شما دل مدارید از این کارتنگ قباد و من و تیغ و میدان جنگ
(۶۱۸۷ / ۴۷۵)

ظاهراً ناظم از این بیت مشهور شاهنامه تقلید کرده است:

نجویم برای این کینه آرام و خواب من و گرز و میدان و افراسیاب
(خالقی ۴ / ۱۴ / ۱۷۱) ۳۹

دور نیست که تشبیه به کار رفته در این بیت نیز:

از ایشان یکی دختری یافت کوش به خوشی چو جان و به پاکی چو هوش
(۹۶۶۴ / ۲۰۲)

به تأثیر از مصراع نخست این بیت در وصف تهمینه ساخته شده باشد:

روانش خرد بود و تن جان پاک تو گفتی که بهره ندارد ز خاک
(خالقی ۲ / ۱۲۲ / ۵۸)

یکی از ویژگیهای سبکی کوش نامه، اشارات گوناگون به شخصیتها و عناصر اسلامی و سامی ست، مانند: به آسمان رفتن حضرت عیسی (۴۷۷/۱۷۴) روز وفات حضرت آدم (۶۵۹/۱۸۴ و ۶۶۰) اخنوخ (۶۶۷/۱۸۴) جای پای آدم (ع) در سرندیب (۶۷۵/۱۸۵) زره سازی حضرت داوود (۲۸۲۲/۲۹۹) و ... اساساً در سبک شناسی ادب حماسی، بسامد این نوع تلمیحات در منظومه های پس از شاهنامه به ویژه در گرشاسپ نامه و کوش نامه بیش از خود شاهنامه است که محتملاً ریشهٔ آن را باید در منابع این آثار جست که نفوذ و آمیزش روایات دینی و سامی در آنها بیشتر از آبخوره های مستقیم و با واسطهٔ فردوسی بوده است. همچنین سرایندهٔ کوش نامه گاهی مضمون سخن خویش را از آیات و احادیث برگرفته (برای دیدن نمونه ها ← ص ۳۲ - ۳۴ مقدمه) که در انواع ادبی نظم و نثر پارسی، سستی ست رایج.

ایران شاه/ ایرانشان در مقدمهٔ اثر به هنگام مدح پادشاه (غیاث الدین ابوشجاع محمد بن

ملکشاه سلجوقی) گذشته از تشبیه وی به شخصیت‌های شاهنامه ای (← ۱۵۳/۱۴۰ و ۱۴۱) او را بر این کسان ترجیح نیز داده است:

ز گاه گیومرث تا گاه ما نبوده است برتر کس از شاه ما
 ز رویین دزم چند رانی سخن که گشت آن سخن باستانی کهن
 پرستنده تخت این شهریار به مردی فزون است از اسفندیار
 (۱۵۳، ۱۴۷-۱۴۹)

در صورتی که این شیوه (یعنی: ترجیح ممدوح بر بزرگان حماسی - اساطیری -) که در قصاید مدحیه ادب پارسی بسیار متداول است - در شاهنامه و منظومه های کهن پهلوانی پس از آن به نظر نمی رسد و عموماً با کسان و عناصر شاهنامه ای - به دلیل نوع و زمینه حماسی این آثار - با احترام و شکوه برخورد می شود، برای نمونه فردوسی، محمود غزنوی را تنها به فریدون تشبیه کرده است و نه بیشتر:

فریدون بیدار دل زنده شد زمان و زمین پیش او بنده شد
 (خالقی ۴/۱۷۲/۴۶)

ویژگی استثنایی کوش نامه و دیگر منظومه ایرانشاه/ ایرانشان، بهمن نامه، این است که در میان آثار پهلوانی پس از شاهنامه که اختصاص آنها به یک شخصیت ویژه با افزودن واژه «نامه» در پایان نامهای این افراد نشان داده شده است، فقط موضوع این دو منظومه خارج از داستانهای پهلوانان سیستان (خاندان گرشاسپ و رستم) است و جالبتر این که کوش نامه برخلاف همه متون دیگر درباره سرگذشت شخصیتی اهریمنی و انیرانی ست، به نوشته بلوا: «هر دو منظومه ایرانشاه از نظر پرداختن به دشمنان یلان شاهنامه، از حلقه روایات حماسی ایران، متمایز است.»^۴

درباره نسخه و شیوه تصحیح منظومه:

از کوش نامه تا امروز فقط یک نسخه شناخته شده که مکتوب سال (۸۰۰ هـ. ق.) است و در کتابخانه موزه بریتانیا در قالب مجموعه ای که گرشاسپ نامه، شهنشاه نامه احمد تبریزی و بهمن نامه را نیز در بر دارد، نگهداری می شود و پیش از انتقال به این کتابخانه در اختیار کنت دو گوینوی فرانسوی بوده است. جزئیات مربوط به این دستنویس در مقدمه مصحح گرامی بررسی شده است (← ص ۴۵ - ۵۰) و در این جا تنها به سه نکته مهم اشاره می شود: ۱- مصحح محترم یکی از خصوصیات نگارشی نسخه را مراعات قاعده دال و ذال در اکثر موارد، ذکر کرده اند (← ص ۵۰) با توجه به این که: «قاعده ذال را ... بیشتری کاتبان سده های ششم و هفتم هجری رعایت کرده اند ولی کاتبان سده هشتم به ندرت

به اصل ذال توجه داشته و در بسیاری از نسخه های نیمه دوم از سده هشتم مطلقاً میان ذال و دال متمایز نشده»^{۴۱} می توان احتمال داد که این رسم الخط بازمانده دستنویسی ست که سعید بن عبدالله القاری، کاتب کوش نامه، در پایان سده هشتم از روی آن استنساخ شده است. ۲- در توضیح شیوه کتابت نسخه، در یک مورد آمده است: «هرجا به ندرت کلمه ای با اعراب نوشته شده است، در طبع حاضر آن کلمه مشکوک چاپ شده است. کلمه «سوار» به عنوان نام پسر آبتین و یا به معنی مطلق سوار، بیشتر با ضم اول کتابت شده است» (ص ۴۸). این واژه از نظر ریشه شناسی (پارسی باستان: asabara، پهلوی: asbar)^{۴۲} (اصولاً باید در زبان رسمی پارسی دری، سوار (savar) تلفظ شود ولی در نسخه کوش نامه به ضم «س») حرکت گذاری شده و جالب تر این که دکتر خالقی مطلق نیز در شاهنامه مصحح خویش همه جا واژه را سوار (sovar) خوانده و توضیحی در این باره نداده اند. بر همین بنیاد پرسش نگارنده - که امید است دکتر متینی، دکتر خالقی مطلق و دیگر صاحب نظران بدان پاسخ بگویند و راهنمایی کنند - این است که آیا «سوار» با «س» مضموم، تلفظ رسمی این واژه در عصر فردوسی و ایرانشاه/ ایرانشان بوده است یا این که قراءت گویشی و محلی ناحیه زندگی این شاعران است؟ یا ممکن است این حرکت گذاری و خوانش، از تأثیرات لهجه کاتبان دستنویسها باشد و در این صورت آیا می توان این تلفظ گویشی - یا مربوط به یکی از گونه های زبان پارسی - را در تصحیح یک متن ادبی مانند شاهنامه و کوش نامه اعمال کرد؟ متأسفانه مرحوم دکتر عفیفی در مقدمه بهمن نامه به ویژگیهای رسم الخط نسخه اساس خویش که نوشته همان کاتب دستنویس کوش نامه بوده است، اشاره نکرده اند تا مشخص شود در این جا نیز کاتب «سوار» را به ضم حرکت گذاری کرده است یا نه. ۳- همچنان که اشاره شد، از کوش نامه فعلاً یک نسخه موجود است اما در مقابل از منظومه دیگر همان سراینده، دستنویسهای متعددی در کتابخانه های عمومی و شخصی وجود دارد،^{۴۳} با این وصف آیا می توان این موضوع را دلیل بی علافگی مردم به داستان کوش دانست و آن را با درونمایه داستان که درباره یک شخصیت غیر ایرانی و اهریمنی ست، ارتباط داد؟ چون از بهمن نامه و تقریباً در همان حجم (بیت ۱۰۴۴۳) نسخ گوناگونی فراهم شده و باقی مانده است که احتمالاً اختصاص آن به نام یکی از شهریاران کیانی ایران یعنی بهمن و حضور شماری از پهلوانان سیستان (مانند: زال، فرامرز، بانو گشسپ، زربانو و آذر برزین) در بخش اعظم داستان، مایه رغبت و تعلق خاطر مردمان (اعم از: درباریان، کاتبان و شنوندگان و خوانندگان عادی) به منظومه - و به تبع آن، کتابت و نگهداری نسخ آن - بوده است. جالب این که کاتب کهنترین نسخه

بهمن نامه نیز همان سعید بن عبدالله القاری، ناسخ یگانه دستنویس کوش نامه، است و بهمن نامه را در اواخر ربیع الاول (۸۰۰ ه.ق.) یعنی حدوداً یک ماه پس از استنساخ کوش نامه نوشته است.

بر اساس همین نسخه، دکتر جلال متینی، استاد سابق دانشگاه فردوسی مشهد و مدیر کنونی مجله ایران شناسی (چاپ امریکا) تصحیح کوش نامه را از سال ۱۳۵۶ آغاز کردند که ابتدا در مشهد به همراه شادروان دکتر غلامحسین یوسفی بود و سپستر از سوی خود دکتر متینی ادامه یافت و از سال ۱۳۶۲ تا پایان کار - و پس از آن نیز - ایشان ضمن تصحیح متن، مقالات تخصصی گوناگونی درباره جوانب مختلف منظومه نوشته اند که بیشتر در مجلات ایران شناسی و ایران نامه منتشر شده و تقریباً دو دهه است که کوش نامه شناسی را با نام دکتر متینی پیوند زده است.^{۴۴} تک نسخه بودن کوش نامه بر دشواری تصحیح این منظومه طولانی افزوده بوده است، خصوصاً که همین دستنویس موجود نیز پر غلط است، لذا مصحح محترم گاهی درباره بعضی بیتها و تعبيرات حدسهای مطرح کرده و ضبط اصل نسخه را در حاشیه آورده اند و حدوداً (۵۰۰) بیت از منظومه را نیز از نظر ضبط یا معنی، مبهم (؟) تشخیص داده اند ولی تا آن جا که ممکن بوده است به یاری خود متن یا مراجعه به منابع تاریخی و جغرافیایی کوشیده اند تا صورت درست برخی واژگان و اعلام کوش نامه را به دست دهند و خطاهای نسخه واحد را اصلاح کنند (برای نمونه ← ص ۵۴۷ و ۵۵۰).

دستنویس کوش نامه بسیار کم، عنوانهای هر بخش را دارد، به همین دلیل ایشان خود، سر عنوانهایی در متن داخل { } اضافه کرده اند. مقدمه پر برگ مصحح گرامی در چهار بخش کلی: شاعر و منظومه، اختصاصات دستوری، درباره شعر کوش نامه و برخی از اعتقادات و آیینها (ص ۲۵ - ۱۴۱) بسیار دقیق و عالمانه، بیشتر مسائل مربوط به این متن را بررسی کرده است. در پایان منظومه نیز فهرست لغات و ترکیبات مهم و اعلام کوش نامه آمده است.

در تصحیح کوش نامه استادان و پژوهشگران برجسته ای دکتر متینی را یاری و در مواقع لزوم، راهنمایی کرده اند که به سبب نقش آنها در احیای یکی از متون ادب حماسی ایران، نامشان ذکر می شود. مرحوم دکتر یوسفی، زنده یاد دکتر ذبیح الله صفا، دکتر احسان یارشاطر، دکتر جلال خالقی مطلق، دکتر احمد مهدوی دامغانی، شادروان دکتر احمد تفضلی، دکتر محمود امیدسالار، دکتر منوچهر ستوده و دکتر محمد امین ریاحی. کوشش ۱۸ ساله (۱۳۵۶ - ۱۳۷۴) دکتر جلال متینی در تصحیح کوش نامه، چون گنجینه متون و مطالعات ایرانی را پر بارتر کرده، سزاوار سپاس و ستایش است.

چند پیشنهاد:

در این بخش، نگارنده پیشنهادهایی درباره ضبط و معنی بیتهایی از کوش نامه مطرح می کند^{۴۵} اما پیشتر باید اشاره کرد که چون این منظومه فعلاً یک نسخه دارد، هر پیشنهادی که نگارنده یا دیگران درباره ضبط متن - غیر از صورت موجود در دستنویس - ارائه کنند، اصطلاحاً تصحیح قیاسی خواهد بود ولی در این گونه موارد لازم است به مفهوم تصحیح قیاسی و اصول و ضوابط علمی اعمال آن در یک متن علمی - انتقادی دقت شود،^{۴۶} در کوش نامه علاوه بر توجه به ویژگیهای کل منظومه، درونمایه داستان، ساختار و ارتباط عمودی و افقی ابیات و نیز مضامین، تعبیرات و کاربردهای واژگانی و تصویری در اثر دیگر ایرانشاه/ ایرانشان، بهمن نامه، باید مجموعه سبکی و بلاغی (بوطیقای) ادب حماسی به ویژه شاهنامه را هم در نظر داشت چون منظومه های پهلوانی پس از فردوسی غالباً در پی تقلید از زبان، بیان و نحو شاهنامه بوده اند و این تأثیر پذیری و توجه به اندازه ای بوده است که در آثاری که چندین سده بعد به نظم درآمده اند، باعث انحراف از سبک عمومی دوره و باستان گرایی لغوی و دستوری شده است.^{۴۷}

عنان کش بود پیش او جبرئیل بیند بهشت و می سلسبیل
(۹۴/۱۵۰)

پیشنهاد می شود در مصراع دوم، همان ضبط نسخه، «می و سلسبیل» در متن نگهداشته شود چون «می» اشاره دارد به شراب طهور بهشتی و «سلسبیل» نیز نام یکی از جویهای فردوس است و در واقع، این دو، نام دو نعمت بهشتی جداگانه است همچنان که در این مصراع منسوب به فردوسی: «خداوند جوی و می و انگین» جوی و می از هم جدا شده است.

هنوز از لبش شیر بوید همی سخن جز به گفتن نگوید همی (؟)
(۱۶۳/۱۵۴)

در حاشیه نوشته اند: «معنی مصراع دوم روشن نیست.» اگرچه مصراع، فصیح و استوار نیست اما شاید منظور این باشد که: فقط هنگامی که نیاز به سخن گفتن است، تکلم می کند. به بیانی دیگر، به موقع حرف می زند.

بگفت این وز باد، اسب سمند بر آن لشکر دشمنان بر فگند
(۱۰۲۶/۲۰۵)

در حاشیه آمده که به جای «وز باد»، «چون باد، مناسب می نماید.» اما همان صورت موجود در دستنویس، اصیل و درست است چون «از باد» به معنای «شتابان و فوری»

تعبیری ست که بارها در شاهنامه، گرشاسپ نامه و متون دیگر به کار رفته و در این جا نیز دقیقاً به همان معناست:

بینداخت از باد خم کمند سر جادو آورد ناگه به بند
(خالقی ۲/۳۱/۴۱۳)

بیاویخت از بازویش گرز جنگ بزد بر کمر بندش از باد چنگ
(گرشاسپ نامه، ۴۸/۶۲)^{۴۸}

هوا گشته بی جان ز پیکان او زمین گشته مر جان میدان او (؟)
(۱۰۳۹/۲۰۶)

مصراع دوم را می توان با قراءت: «زمین گشته مرجان میدان او» چنین معنی کرد: زمین از شدت نبرد و انبوه کشتگان در آوردگاه او، سرخ و خونین (به سان مرجان) شده بود. شاهنامه آمده است: همه سنگ مرجان شد و خاک خون (خالقی ۲/۴۰۰/۲۸۳)

که شاها ز دوزخ یکی دیورست بیامد همه سروران را بکشت
(۱۲۲۶/۲۱۶)

برای قافیه مصراع نخست، شاید «زشت» مناسب تر باشد چنان که در بیت (۶۸۶۰) ترکیب «دیوزشت» به کار رفته و «زشت» با «بکشت» قافیه شده است. در بیت (۱۳۵۸) هم که در برابر «رشت» علامت ابهام (؟) گذاشته اند، باز همان ضبط «زشت» پیشنهاد می شود. اگر داد خواهیم دیوی ست زشت.

که سوزنده آتش چنان سور نیست (؟) به گیتی چنان شورش انگیز نیست
(۱۳۵۷/۲۲۳)

آیا در مصراع اول به جای «سور»، صورت «تیز» بهتر نیست؟

نه کردن توانستم او را رکار (؟) نه برگاشت روی آن نبرده سوار
(۱۶۵۰/۲۳۹)

در باره قافیه مصراع نخست نوشته اند: «شاید بوده است: شکار» آیا می توان آن را «زکار» خواند و «از کار کردن» را به معنای «از توان و کارایی انداختن» گرفت؟ در متون دیگر «از کار بردن» به همان معنی استعمال شده است.^{۴۹}

ز کردار شاه آبتین خیره ماند بزد شیف و شبرنگ را پیش راند (؟)
(۱۸۱۴/۲۴۷)

به جای «شیف» در مصراع دوم، «شیب» پیشنهاد می شود که به معنی «رشته تازیانه» و در

این جا مجازاً خود «تازیانه» است و در شاهنامه نیز آمده است: دوشیش ز خوشاب وز گوهر است (خالقی ۱۰۴۱/۹۰/۳)

نهنگی ز دریا بیفتاد و رفت (؟) مر او را یکی ساروان بر گرفت (۱۸۲۶/۲۴۸)

در مصراع نخست آیا «بیفتاد، زفت» مناسبتر نمی نماید؟ نهنگی زفت از دریا بیرون افتاد. در کوش نامه بارها واژه «زفت» به عنوان صفت دیوان، سیاهان، ضحاک و... به کار رفته است (فهرست لغات و ترکیبات منظومه، ص ۷۸۲)

بریدم سر پنجه آبتین (؟) که چون او نسبرده بُد در زمین (۲۷۲۴/۲۹۴)

مراد از مصراع اول با همین ضبط، از بین بردن توانایی و پشتیبان و امیدگاه آبتین با کشتن پسر او، سوار، است که با تعبیر کنایی «سر پنجه آبتین» از وی یاد شده است.

فکنده همه دشت پر دشمن است (؟) لب ژرف دریا سر بی تن است (۳۰۱۶/۳۱۰)

به نظر می رسد که ضبط مصراع، درست و مفید معناست و نیازی به علامت ابهام نیست: سراسر دشت پر از دشمنانی ست که بر زمین افکنده شده اند.

بدان دسترس نیست ما را که شاه همی جوید از ما ز بیم سپاه (؟) (۳۱۶۴/۳۱۷)

با توجه به بیت (۳۱۴۱) که آبتین، زن و فرزند و گنج کوش را می خواهد تا محاصره شهر را رها کند، بیت ابهامی ندارد. مردم در پاسخ می گویند: ما از بیم سپاه درون شهر، توانایی اقدام به کاری را که شاه آبتین می خواهد، نداریم.

همه ساله با دل پرستان خویش در ایوان و باغ و گلستان خویش (۳۳۲۵/۳۲۶)

به جای «دل پرستان»، ترکیب «در پرستان» به معنای «بندگان و خدمتکاران» پیشنهاد می شود که در شاهنامه هم سابقه استعمال دارد: همان با گهر در پرستان خویش (مسکو ۶۴۷/۲۵۵/۷).

هشیوار دریاب بیش از خرد (؟) ندیدم، ندانم به هر نیک و بد (۴۴۱۶/۳۸۳)

آیا با قرائت «هشیوار دریاب (یا: هشیوار و دریاب) بیش از خرد» می تواند مفید معنا باشد؟ هشیار دریابنده ای (=مُدِرک برتر و افزون تر از خود ندیدم).

سپاریم و ایدر شما را دهیم سیاسی از این از شما برنیم
(۴۴۶۴/۳۸۵)

ضبط درست مصراع دوم چنین پیشنهاد می شود: «سیاسی از این بر شما برنیم» چون ترکیب به کار رفته در آن، «بر کسی سیاس نهادن» است نه «از» کسی، این تعبیر به همان معنی (منت دار کردن) در شاهنامه هم دیده می شود: سیاس ایچ بر سرت نهادمی (خالقی ۷۳/۱۶۷/۱).

که با مردمان سخت بد بازگشت (؟) ز درگاه ضحاک چون بازگشت
(۴۷۵۷/۴۰۲)

شاید «بدساز» به جای «بدباز» در مصراع نخست، بهتر باشد.

جوانی گزین کن دل از تو به مهر (؟) یکی سرو بالا و خورشید چهر
(۴۸۶۷/۴۰۸)

این ضبط: «جوانی گزین کن تو از دل، به مهر» با توجه به موضوع داستان می تواند چنین معنایی داشته باشد: با عشقی از بُن دل، جوانی به عنوان همسر برای خویش برگزین.

ز سادی دل و جانش آمد به جوش خروشی خروشید و زورفت هوش
(۵۵۱۴/۴۳۸)

در حاشیه نوشته اند: «خروشی بر آورد مناسبتر می نماید» باید توجه داشت که «خروش خروشیدن» در شاهنامه نیز به کار رفته است: خروشی خروشیدم از پشت زین (خالقی ۸۹۵/۲۲۴/۱).

چنین است کار جهان کرد کرد (؟) گهی تندرستی بود گاه درد
(۵۵۲۱/۴۳۹)

ممکن است «کرد کرد» همان «گرد گرد» باشد که در شاهنامه نیز به عنوان صفت «جهان» دیده می شود: جهان فریبنده و گرد گرد (خالقی ۶۹/۲۵/۱).

سه روز و سه شب لشکر آمد به دشت ز گردون [فغان] یلان برگذشت
(۵۷۶۸/۴۵۳)

آیا «خروش» بیشتر مناسب میدان نبرد و پهلوانان نیست؟ بر نگارنده معلوم نشد که چرا مصحح محترم - طبق توضیح حاشیه - به قیاس: «از آن باژبانان فغان آمدی» واژه «فغان» را به متن افزوده اند و وجه این مقایسه و انتخاب چیست؟ در جای دیگری از کوش نامه نیز آمده است: خروش دلیران رسیده به ابر (۷۲۵۲/۵۳۱).

اگر کوش را او نخستی به تیغ کس از ما بختی به راه گریغ

(۵۹۸۱/۴۶۴)

در مصراع دوم با توجه به مفهوم بیت، «نَجَسْتی» به جای «بختی» پیشنهاد می شود: اگر او، کوش را با شمشیر زخمی نمی کرد، کسی از ما نمی توانست راه گریز بیابد.
بدو گفت هر جا که خواهی بگرد نیارد کست گفت کز راه گرد

(۶۰۲۵/۴۶۷)

در قافیه مصراع دوم، ضبط اصل نسخه یعنی «برد» دشوارتر و اصیل تر است. «برد» فعل امر از مصدر «بردیدن»: دور شدن است و «از راه بردیدن: دور و منحرف شدن از راه» در شاهنامه هم استعمال شده است: شب تیره گفتش که از راه برد (مسکو ۷/۲۲۴/۸۹) در بیت ۷۱۶۳ کوش نامه هم ظاهراً همین تعبیر در مصراع دوم دیده می شود.

نه شمشیر دشمن گنون گشت چیر کزین سان گرفتید راه گریز

(۶۲۶۳/۴۷۹)

برای قافیه مصراع اول، ضبط «تیز» پیشنهاد می شود.

به یک زخم چندان سپه کشته شد که از کشته هامون زمین بسته شد

(۶۴۶۷/۴۸۹)

آیا در مصراع دوم به جای «بسته» صورت «پشته» بهتر و دقیق تر نیست؟

در گنجهای پدر باز کرد چهل روز لشکر ورا ساز کرد (؟)

(۶۷۲۹/۵۰۳)

چون در این بیت مخاطب کوش است، در مصراع دوم، «تورا» به جای «ورا» پیشنهاد می شود: فریدون در گنجینه ها را گشود و چهل روز برای تو تدارک سپاه دید.

زهر مرزو بوم آنک بودند بزرگ فرستاد دوشیزه هر سترگ (؟)

(۶۷۷۳/۵۰۶)

در مصراع دوم «دوشیزه ای هر سترگ» مناسبتر به نظر می رسد هر چند که به دلیل بودن «بزرگ» در مصراع نخست، تکرار فاعل در بیت حشوآمیز خواهد بود اما چنین تکرارهایی به ضرورت وزن و قافیه در مثنویهای داستانی نمونه هایی دارد و مصحح گرامی، خود، در مقدمه (ص ۱۰۲ و ۱۰۳) شواهدی از حشو و تکرار در کوش نامه را به دست داده اند. حدس ایشان در حاشیه: «دوشیزه ای بس سترگ» چون برای دوشیزه لطیف و با طراوت، صفت «سترگ» را به کار برده است، چندان دلنشین نیست.

نبردی که با کوش روز نبرد (؟) در آورد گوید که از راه برد (؟)

(۶۸۵۴/۵۱۱)

با ضبط «نبرده» به جای «نبردی» و توجه به معنای ترکیب «از راه بردیدن» و نیز بیت پیشین که می گوید:

نینیم کسی را از ایرانیان که امروز بندد بدین کین میان
ضبط و گزارش بیت کاملاً روشن است: از سپاه ایران، جنگجویی (نبرده ای) نمی بینم که
در آورد گاه بتواند به مقابله کوش برود و او را از میدان به در کند.

از اسبان تازی و هرگونه ساز ز خوبان چنگی [و] بر بط نواز
(۷۴۴۸/۵۴۱)

پرسش نگارنده این است که چرا مصحح محترم، ضبط دشوارتر و کهن تر «اسپان» را در نسخه، به صورت جدیدتر «اسبان» در متن تغییر داده اند؟

نبیره ست مر کوش را، شاه، گفت نژادی که بر خیره نتوان نهفت
(۷۶۲۷/۵۵۲)

این که مصحح گرامی در حاشیه پرسیده اند: «آیا نبیره» به معنی «فرزند» به کار رفته است؟» باید گفت: بلی و این کاربرد در شاهنامه نیز وجود دارد، آن جا که بهمن، پسر اسفندیار، خود را «نبیره» او معرفی می کند: نبیره جهاندار رویین تنم (خالقی
۳۱۵/۳۱۸/۵).

که گر بر بتابی تواز او نخست از آن پس کنی بند گیها درست
(۷۶۳۸/۵۵۳)

آیا در مصراع اول، «سر بتایی» بهتر نیست؟

سپاهی به مردان خوره سپرد که سالار ایرانیان بود خُرد
(۷۷۳۰/۵۵۷)

قافیه مصراع دوم، «گرد» پیشنهاد می شود که برای سپهسالار ایرانیان صفت مناسبی ست. نبودن جز این خواسته بس بدی (?) از او پوشش و بخش هر کی بدی (?)
(۷۹۲۷/۵۶۷)

با این ضبط و قراءت:

نبودی از این خواسته بس بدی از او پوشش و بخش هر کس بدی،
این گزارش برای بیت پیشنهاد می شود: به سبب این ثروت و نعمت، بدیها و دشواری
زیادی وجود نداشت و هر کس بهره خود را از آن خواسته می یافت.

به یک دست بر روم و دریا دگر همه شهرها خوب و با کام کرد (?)
(۷۹۵۹/۵۷۰)

آیا در مصراع دوم «با کام وگر» وجهی دارد؟ «کام وگر» به معنی «مراد و آرزو» در شعر خاقانی به کار رفته است.^۵

نه برگاشتی روی با زخم مرد ز پای اندر آوردی او را به گرد (؟)
(۸۰۴۱/۵۷۴)

معملاً معنای بیت این است که: سیاهان از زخم مردان ایران روی بر نمی گردانند و آنها را به خاک (گرد) می افکنند. در بیت بعدی هم به کشته شدن سپاه ایران اشاره شده است.

بیچد همانا دل از راستی دل آرد به پیمان ما کاستی
(۸۱۸۷/۵۸۳)

شاید در مصراع دوم به جای «دل»، «در» بوده است.

چوسنجه چنان دید شد کار خام سپاهی فرستاد نزدیک سام
(۹۶۰۵/۶۵۷)

در حاشیه نوشته اند: «این «سام» کیست؟ نه پیش و نه پس از این بیت نامی از «سام» برده نشده است.» ممکن است که در اصل «حام» بوده باشد که در بیت (۹۵۸۳) از او به عنوان پدر دیو سپید نام رفته است.

دانشگاه اورمیّه، اورمیّه، آذربایجان غربی

۱۳۸۳/۵/۲۴

یادداشتها:

۱ - پیش از این منظومه ها، به ترتیب گرشاسب نامه (به تصحیح: حبیب یغمایی ۱۳۱۷، تجدید چاپ: ۱۳۵۴) و بهمن نامه (به کوشش دکتر رحیم عقیقی ۱۳۷۰) چاپ شده است که گرشاسب نامه با یافته شدن نسخه ای قدیمی تر از دستنویس اساس شادروان یغمایی، نیازمند تصحیح علمی - انتقادی دیگری ست. این نسخه مورخ سال (۷۵۵ ه. ق.) است و در موزهٔ تویفا بوسرای استانبول (ترکیه) نگهداری می شود.

۲ - در این باره رک: آیدنلو، سجاد: «همانند یابی دو تمثیل مثنوی در ادب حماسی»، فصل نامهٔ هستی، تابستان ۱۳۸۲، ص ۶۰ - ۷۹.

۳ - این نکته را نگارنده به طور شفاهی از دکتر شفیع کدکنی شنیده و استفاده کرده است.

۴ - رک. مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، کلالهٔ خاور، چاپ دوم، بی تاریخ، ص ۲ و ۹۲.

۵ - رک. دیوان سنایی، به سعی و اهتمام: مدرس رضوی، انتشارات سنایی، چاپ چهارم، بی تا، ص ۶۱۹ و ۷۳۴ و نیز: نود و نه مقدمه.

۶ - دربارهٔ این شخصیت، رک: دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب، انتشارات

امیرکبیر، چاپ دوم. ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۳۳؛ شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد: مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرنیر، چاپ دوم ۱۳۷۶، ص ۱۹۰.

۷ - رک: Boyce, Mary and Kotwal, Firoze, "Iranshah", *Encyclopaedia Iranica*, edited by Ehsan Yarshater, New York.

- ۸ - رک. بهمن نامه، ویراسته: رحیم عقیفی، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۰، ص پانزده پیشگفتار.
- ۹ - دربارهٔ سرایندهٔ بهمن نامه و کوش نامه، همچنین رک: خطیبی، ابوالفضل: ایرانشاه (ایرانشان) بن ابی الخیر، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۶۸۶.
- ۱۰ - حسین قیب است از آزادگان/ که از من نخواهد سخن رایگان (مسکو ۱۳۸۱/۹/۸۵۱).
- و دیگر دلاور سپهدار طوس / که در جنگ بر شیر دارد فسوس (خالقی ۱۳۸۱/۱/۲۰۴).
- ۱۱ - گهی کوش و گه پیل دندان خواند / که هر دو همی جز به پیشش نماند (۱۳۹۵/۲۰۳).
- ۱۲ - مثلاً: تهمنیه چون فرزندش سرخ چهره (شادمان) و خندان است، او را سهراب (دارای آب و رنگ سرخ) می نامد.
- ۱۳ - در این باره، همچنین رک: متینی، جلال: کوش یا گوش؟، ایران نامه، سال ششم، شمارهٔ اول، پاییز ۱۳۶۶، ص ۱ - ۱۴.
- ۱۴ - رک، مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴، ص ۸۴؛ بلخی، محمد بن خاوند شاه: روضة الصفا، تهذیب و تلخیص: دکتر عباس زریاب، انتشارات علمی، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۱۱۴؛ خواند میر: حبیب السیر، زیر نظر دکتر سید محمد دبیر سیاقی، کتا بفروشی خیام، چاپ سوم ۱۳۶۲، ص ۱۸۲.
- ۱۵ - هفت لشکر (طومار جامع نقالان): تصحیح و توضیح: مهران افشاری - مهدی مدائنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۷۷، ص ۲۸۰.
- ۱۶ - رک، مرزبان نامه، تصحیح علامه قزوینی، کتا بفروشی فروغی، چاپ سوم ۱۳۶۷، ص ۱۸۹؛ چهارمقاله، به سعی و اهتمام: علامه قزوینی، کتا بفروشی اشراقی، بی تا، ص ۵۵. توضیح این که در چهار مقاله (به تصحیح علامه قزوینی، به کوشش دکتر معین، انتشارات ارغوان، بی تا، ص ۸۷) صورت «گوشیار» به متن رفته است و در مرزبان نامه، تصحیح محمد روشن، نشر نو، چاپ دوم ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۷۱ نیز باز همان ضبط «گوشیار» انتخاب شده است.
- ۱۷ - رک، عوفی، محمد: لباب الالباب (از روی چاپ ادوارد براون)، به کوشش: محمد عباسی، کتا بفروشی فخر رازی ۱۳۶۱، ص ۲۹۱. که این نامه در قصیده ای از محمد بن بدیع نسوی آمده است. سعدی: بوستان، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم، ۱۳۷۵، ص ۱۲۸؛ استرآبادی، میرزا مهدی خان: درّه نادره، به اهتمام سید جعفر شبیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۶، ص ۹۹. مرحوم دهخدا بیت امیر خسرو را به نقل از فرهنگ آندراج آورده اند و نگارنده آن را در دیوان این شاعر نیافت. نکتهٔ دیگر این که در هیچ یک از این متون نسخه بدلی برای ضبط «گوشیار» داده نشده است و این نشان می دهد که احتمالاً دستنویس اساس و سایر نسخه ها، همه «گوشیار» داشته اند نه کوشیار.
- ۱۸ - رک: تبریزی، محمد حسین بن خلف: برهان قاطع، به اهتمام و حواشی دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۱۷۳۱ و ۱۸۵۵ و ۱۸۵۹. ضمناً مدخل مربوط به این دانشمند در دایرة المعارف/ دانشنامهٔ ایرانیکا نیز با املاي گوشیار (gushyar) آمده است.
- ۱۹ - از گذشتهٔ ادبی ایران، انتشارات بین المللی الهدی ۱۳۷۵، ص ۷۸.
- ۲۰ - برای دیدن تقریباً تمام این داستانها و حوادث از دورهٔ گیومرث تا فرمانروایی گرشاسب و افراسیاب، به ویژه اخبار روزگار ضحاک و فریدون که بیشتر رویدادهای کوش نامه مربوط به این زمان است، رک: صدیقیان، مهین دخت:

فرهنگ اساطیری - حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، جلد اول (پیشدادیان)، ۱۳۷۵.

۲۱ - رک: هفت لشکر، همان، ص ۲۸۰، ۲۸۳ و ۲۸۴.

۲۲ - گویا دکتر اکبر نحوی، عضو هیات علمی دانشگاه شیراز، این منظومه را تصحیح کرده اند و امید است که به زودی چاپ شود.

۲۳ - رک: همدانی، فاضل خان و لیکن، ویلیام و مرتن، هانری: کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، انتشارات اساطیر ۱۳۸۰، ص ۱۶.

۲۴ - رک: هاکس، مستر: قاموس کتاب مقدس، انتشارات اساطیر ۱۳۷۷، ص ۷۴۴ و نیز: دایرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۲۲۰۶.

۲۵ - رک: کوش نامه ۴۰۶/۴۸۱۰ - ۴۸۱۴ و ۴۹۷/۶۶۰۵ - ۶۶۱۵.

۲۶ - درباره این بن ماهیه، برای نمونه: رک: الیاده، میرچا: رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، انتشارات سروش، چاپ دوم ۱۳۷۶، ص ۲۴۵؛ مختاری، محمد: اسطوره زال، نشر آگه ۱۳۶۹، ص ۷۰ - ۷۴.

۲۷ - رک، غلامرضایی، محمد: نام و ننگ در شاهنامه فردوسی؛ نیرم از این پس که من زنده ام، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۴، ص ۱۰۶۷، در شاهنامه سام این گونه با دیدن زال، دل آزرده می شود:

از این بچه چون بچه اهرمن سیه پیکر و موسی سر چون سمن
(خالقی ۱/ ۱۶۶/ ۶۳)

و در کوش نامه پدر کوش بر همسرش بر می آشوبد که:

همی آدمی زاید از سر و وزن تو چون زاده ای بچه اهرمن
(۹۷۲/۲۰۲)

۲۸ - برای این افسانه زرتشتی، رک، آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد: اسطوره زندگی زرتشت، نشر چشمه، چاپ دوم، ص ۴۳ و ۴۴؛ بویس، مری: تاریخ کیش زرتشت، ترجمه هما یون صنعتی زاده، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۸۴؛ رضی، هاشم، دانشنامه ایران باستان، انتشارات سخن ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۰۶۳.

۲۹ - برای بحثی کوتاه در این باب، رک: خالقی مطلق، جلال: مطالعات حماسی ۲ - فرامرزنانه، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۲۸ و ۱۲۹، تابستان و پائیز ۱۳۶۲، ص ۹۰. نگارنده در این باره گفتاری جداگانه دارد که در یکی از مجلات داخل ایران چاپ خواهد شد.

۳۰ - برای دیدن این اشارات، رک، شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو) ۲۸۳/۷ و ۳۴۷/۲۸۴ - ۳۶۴ - بی غمی، مولانا محمد: داراب نامه، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۱، ج ۲، ص ۶۲۲؛ انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم: فردوسی نامه، انتشارات علمی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۹۲.

۳۱ - در این باره، همچنین رک: منینی، جلال: کوش و پیلگوش، نبرد پدر و پسر، ایران نامه، سال سوم، شماره ۲، زمستان ۱۳۶۲، ص ۲۹۰ - ۳۰۰.

۳۲ - برای دیدن چهار داستان بسیار مشابیه این مویف و بررسی آنها، رک، خالقی مطلق، جلال: «یکی داستان است پر آب چشم»، گل پنجای کهن، به کوشش علی دهباشی، نشر مرکز ۱۳۷۲، ص ۵۳ - ۹۸.

۳۳ - بسنجید با این بینهای شاهنامه:

جهاننا شگفتا که کردار تست هم از تو شکسته هم از تو درست

از این دو یکی را نچسبید مهر خرد دور بُد، مهر نمود چهر
 همی بچه را باز داند ستور چه ماهی به دریا چه در دشت گور
 نداند همی مردم از نرج آز یکی دشمنی را ز فرزند باز
 (خالقی ۱۷۱/۲ و ۱۷۲/۱۷۴-۶۷۴)

۳۴ - رک: فرخی، باجلان و کیایی، منصور: مراسم چمر در ایلام، کتاب ماه هنر، شماره ۳۹ و ۴۰، آذرودی ۱۳۸۰، ص ۲۴.

۳۵ - رک: محل التواریخ و القصص، همان، ص ۲.

۳۶ - این روایت در تاریخ گزیده (همان، ص ۸۴) نیز آمده است.

۳۷ - زما آفرین بر جهان آفرین / که او را سزد بر جهان آفرین (۱/۱).

۳۸ - مقایسه کنید با این بیتهای فردوسی:

ز نام و نشان و گمان برتر است نگرانده بر شده گوهر است
 بیه بیندگان آفریننده را نینیی مرتجان دو بیننده را
 نه اندیشه یابد بدونیز راه که او برتر از نام و از جایگاه
 (خالقی ۱/۳/۴-۶)

۳۹ - گويا این بیت فردوسی، توجه پیروان شعری او را سخت جلب کرده چون در گرشاسب نامه (۱۲۹/۴۴۵) و

فرامرز نامه (۲۴۵/۷۰) نیز تقلید شده است.

۴۰ - رک: Blois, François De: "epics", *Encyclopaedia Iranica*, 1998, vol. 8.

۴۱ - رک، مایل هروی، نجیب: نقد و تصحیح متون، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۹،

ص ۱۴۸، هم او: تاریخ نسخه بردازی و تصحیح انتقادی نسخه های خطی، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ۱۳۸۰، ص ۳۰۸.

۴۲ - رک: برهان قاطع، همان، ج ۲، ص ۱۱۸۲. مرحوم دکتر معین نوشته اند که «سوار» در قدیم suwar بوده

است و در کردی savar و در افغانی spor و swor تلفظ می شود که در این توضیح بر نگارنده معلوم نیست که منظور از «قدیم» بررسی دری کهن است یا مفهومی دیگر و اگر همان دری قدیم است، طبق چه سند یا قرینه ای، برخلاف ریشه این واژه، چنین تلفظی ثابت می شود؟

۴۳ - رک: بهمن نامه، همان، ص هفتاد و نه و هشتاد پیشگفتار.

۴۴ - برای دیدن عناوین مقالات ایشان می توان به فهرست مقالات فارسی استاد ایرج افشار، ج ۵ و بخش منابع و

مآخذ کوش نامه (ص ۷۸۳ و ۷۸۴) مراجعه کرد. آن چه در حوزه کوش نامه شناسی از دکتر متینی در داخل کشور چاپ شده است، تا جایی که نگارنده می داند، بدین شرح است: «یزدان پرستی در خانواده جمشید»، هفتاد مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی)، گردآوری: یحیی مهدوی - ابرج افشار، انتشارات اساطیر ۱۳۶۹، ج ۱؛ «روایتی دیگر درباره بخش کردن فریدون جهان را بر پسران خود»، یکی قطره باران (جشن نامه استاد دکتر زریاب خوبی)، به کوشش دکتر احمد نفضلی، تهران ۱۳۷۰؛ «سلکت، سالار کوه»، قافله سالار سخن، به کوشش ساسانه سعیدی، نشر البرز ۱۳۷۰؛ «پایان زندگانی جمشید و سرگذشت خاندانش»، یغما سی و دوم (یادنامه حبیب یغمايي)، گردآوری: ایرج افشار با همکاری قدرت الله روشنی زعفرانلو، تهران ۱۳۷۰، «سراینده کوش نامه»، جشن نامه استاد ذبیح الله صفا، به کوشش دکتر سید محمد ترابی، انتشارات شهاب ثاقب ۱۳۷۷، «چوگان در کوش نامه»، نامه فرهنگستان، شماره ۱۵،

پاییز ۱۳۷۷، تازه ترین مقاله ایشان تا هنگام تحریر این یادداشت، «کوش نامه». نام دارد که در یادنامه دکتر احمد تفضلی (The Spirit of Wisdom) به کوشش دکتر محمود امید سالار و دکتر تویج دریایی در امریکا چاپ شده است.

۴۵ - طبق اطلاع نگارنده پیش از این یادداشت، در نشریات داخل کشور، دو گفتار در معرفی تصحیح کوش نامه منتشر شده است، رک: خطیبی، ابوالفضل: تازه های نشر در زبان و ادب فارسی، نامه فرهنگستان، شماره ۱۳، بهار ۱۳۷۷، ص ۱۷۲؛ سلیمانی، قهرمان: «حماسه کوش نامه»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۱۹، اردیبهشت ۱۳۷۸، ص ۳۰ و ۳۱.

۴۶ - درباره مفهوم، شرایط و مثال «تصحیح قیاسی» در نمونه ای مانند شاهنامه رک: شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روز بهان ۱۳۶۸، دفتر یکم، ص بیست و هفت و بیست و هشت پیشگفتار.

۴۷ - نمونه ای از این منظومه ها، غازان نامه نوری از ذری از قرن هشتم است. در این باره، رک: آیدنلو، سجاد: «از قافله مقلدان شاهنامه»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۷۰، مرداد ۱۳۸۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ مدبری، محمود: «فواید لغوی غازان نامه منظوم»، نامه فرهنگستان، شماره ۲۲، بهمن ۱۳۸۲، ص ۳۸ - ۶۱.

۴۸ - درباره این تعبیر، رک، رواقی، علی: واژه های ناشناخته در شاهنامه، تهران ۱۳۵۵، دفتر ۲، ص ۲۵ و ۲۶.

۴۹ - رک، عقیقی، رحیم: فرهنگنامه شعری، انتشارات سروش، چاپ دوم ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۳۶.

۵۰ - برای نمونه: گوید آخر چه آرزو داری / آرزو زهر و غم نه کام و گر است (دیوان، تصحیح دکتر سجادی، ص

بیدل شناسان

هندوستان و پاکستان و ایران و افغانستان و تاجیکستان و اروپا*

در دو بخش (۱)

میرزا عبدالقادر بیدل (۱۰۵۴ تا ۱۱۳۳ هجری قمری / ۱۶۴۴ تا ۱۷۲۰ میلادی) یکی از معروفترین گویندگان پارسی گوی هند به شمار می رود که کلام او مرزهای شبه قاره هند را پشت سر گذاشته به برخی از قسمتهای آسیا مثل افغانستان، ازبکستان، تاجیکستان و ترکستان سفر کرده و بیش از میهن خود آن جا قبول عام به دست آورده است.

بیدل شناسان هندوستان و پاکستان:

اگر بیانات تذکره نگاران را به کنار گذاریم در فهرست بیدل شناسان معروف هندی میرزا اسدالله خان غالب (۱۷۹۷ - ۱۸۶۹م) نخستین گوینده و نویسنده ای ست که بیدل را

* بیدل، شاعر پارسی گوی بسیار معروف شبه قاره هند که آثار منظوم و منثورش، حتی امروز در هند و پاکستان و افغانستان و آسیای مرکزی خوانندگان فراوان دارد و دوستانش برای خواندن اشعار وی و بحث درباره آن، جلسات «بیدل خوانی» تشکیل می دهند، همچنان که ما سالهاست در ایران «شاهنامه خوانی» و «مثنوی خوانی» داریم، در ایران، به ندرت کسی - حتی از اهل شعر و ادب با او آشنایی دارد. در سالهای اخیر در ایران، برای معرفی بیدل و سبک اشعارش کوششهای محدودی به عمل آمده است که از آن جمله است انتشار کتاب شاعر آینه ها بررسی سبک هندی و شعر بیدل، تألیف استاد محمد رضا شفیع کدکنی. ولی ما ایرانیان به طور کلی به شعر بیدل رغبتی نداریم در درجه اول به علت کثرت کاربرد استعارات دور از ذهن و نیز نازک خیالیهای فوق العاده شاعر، همچنان که به همین علت به شعر معروف به «سبک هندی» نیز کمتر رغبت داریم. ولی بیدل در خارج از ایران چنان که اشاره گردید شاعری معروف است - اگر نه در حد فردوسی و مولانا جلال الدین و حافظ - ولی بلافاصله پس از آنان قرار می گیرد. چنین شاعری را باید شناخت. به همین منظور مقاله حاضر در دو شماره ایران شناسی از نظر خوانندگان می گذرد.

در شعر و ادب اردو و فارسی خود معرفی کرد. بنده این موضوع را در مقاله خود به عنوان «آهنگ اسد مین نغمه بیدل» به طور مشروح مورد بحث و بررسی قرار داده است و همین گفتار تحت عنوان «تأثیر بیدل بر غالب» در فارسی در مجله دانش اسلام آباد شماره ۵۱ به چاپ رسانیده.

خلاصه کلام در این مورد این است که غالب در پانزده سالگی یعنی در سال ۱۸۱۲، تا ۱۸۶۵م. از بیدل نام برده و از او پیروی کرده و گاهی او را محیط بی ساحل، قلمزم فیض، صاحب جاه و دستگاه و غیر نادان^۱ قرار داده و گاهی در میان جاده شناسان و کج رفتاران شمرده.^۲ در مکاتیب اردوی خود بیانات او در مورد بیدل هم تناقض فاحشی دارد و در عین حال نقل شعری یا مصرعی از سخنان بیدل به مناسبات گوناگون یا ارائه آن به طور شهادت و سند، برای کسانی که می خواهند سخنان غالب و بیدل هر دو را مورد بررسی مقایسه ای قرار دهند، موجب افزایش حیرانی و سرگشتگی و کشمکشهای ذهنی می شود. ضد گویی غالب تا چه حد است، می توان از این حدس زد که در جایی می گوید که کلامش عاری از لطف است^۳ و در جای دیگر می گوید که از شعر بیدل لذت می برم،^۴ جایی می گوید که از دار الضرب شاهی بیرون است^۵ و در جای دیگر به طور استشهاد همپایه فردوسی قرار داده می گوید «از میان متأخرین عبدالقادر بیدل می گوید»^۶

بنابراین می توان گفت که نقشهای عمیق سخنان بیدل که در ژرفای ذهن و اندیشه غالب نفوذ کرده بود با همه تلاشهای پیگیر برای به کنار گذاردن آنها، او نتوانست خودش را از چنگ بیدل رها کند و «رنگ بهار ایجادی بیدل» را بر «جاده ناشناسی و کج رفتاری او» اولویت داد.

از این رومی توان گفت که غالب بیدل را در میان دانشمندان و نویسندگان زبان اردو و فارسی معرفی کرد به ویژه غالب شناسان را وادار کرد تا خصائص کلام بیدل را هرچه بیشتر مورد بررسی دقیق قرار دهند. و از این جا سلسله بررسی مقایسه ای بین سخنان غالب و بیدل آغاز شد و چند تن از نویسندگان معروف و برجسته در این زمینه گفتارهای ارزنده نوشته انتشار دادند که نامشان به قرار زیر است:

- | | | |
|-------------------|------------------------|------------------------------------|
| ۱ - غالب اور بیدل | عابد علی عابد | نئی تحریرین، شماره ۱، مطبوعه لاهور |
| ۲ - غالب اور بیدل | پروفیسور حمید احمد خان | همايون، جنوری - مارچ ۱۹۳۸ |
| ۳ - غالب اور بیدل | نیاز فتحپوری | نگار، جنوری - فروری ۱۹۵۷ |
| ۴ - غالب اور بیدل | دکتر عبدالغنی | ادبیات چکوال، ۱۹۶۰ |
| ۵ - بیدل اور غالب | جگنات آزاد | غالب نامه، ژانویه ۱۹۹۸ |

- ۶ - غالب اور بیدل پروفیسور نثار احمد فاروقی مقاله‌هایی که در کنفرانس بین المللی بیدل در دهلی در سال ۲۰۰۳ م. قراءت شده
- ۷ - بیدل اور غالب پروفیسور خلیق انجم
- ۸ - بیدل اور غالب پروفیسور تنویر احمد علوی
- ۹ - بیدل اور غالب پروفیسور قمر غفار
- ۱۰ - تأثیر بیدل بر غالب دکتر سید احسن الظفر دانش، اسلام آباد، شماره ۵۱.

به علاوه شبلی نعمانی، محمد حسین آزاد، الطاف حسین حالی، یگانه چنگیزی، قاضی عبدالودود، غلام رسول مهر، آل احمد سرور، احتشام حسین، خلیل الرحمن اعظمی، یوسف حسین خان و رشید احمد صدیقی و بسیاری دیگر از غالب شناسان هستند که این بحث را ادامه دادند و هم اکنون ادامه دارد. ترجمهٔ برخی از عقایدشان این جا ذکر کرده می شود.

پروفیسور حمید احمد خان در گفتار خود تحت عنوان «غالب اور بیدل» یک بررسی مقایسه ای بین سخنان هر دو شاعر کرده است. خلاصه اش این است که غالب چرا و چون در ده سالگی به جایی میر بیدل را استاد روحانی خود قرار داد، سبک بیدل دارای چه ویژگیهایی ست و بازتاب این خصوصیات تا چه اندازه در سخنان غالب یافته می شود؟ نیز از لحاظ معانی چه ارزشهای مشترک یا ممتاز بین غالب و بیدل است؟ این بحث در دو بخش نوشته شده است.^۷

عابد علی عابد می نویسد:

«احساسات و تمکین و وقار خود در دل غالب به اوج خود رسیده بود، لذا در عقیده او انسان و گوینده معیاری تنها کسی می توانست شود که بی نیاز از مدح سلاطین و وزراء است. در شخص بیدل، غالب آن هنرمند معیاری و گوینده و مفکر را دید که در وجودش مثل آیده آل زنده بود. این است که غالب چون بیدل را ستایش می کند به راستی غالبی را ستایش می کند که او توانست بشود و آرزومند آن بود. علت دیگر شیفتگی غالب به بیدل به سبک شعر بیدل و هماهنگی با فکر و اندیشه های او بستگی دارد. بیدل از دیدگاههای مختلف فکر می کند و در ترکیبات و واژه های خود اشاره های مخفی می کند».^۸

دکتر عبدالغنی می نویسد:

«غالب روی دو مثنوی خطی بیدل طور معرفت و محیط اعظم که در کتابخانه دانشگاه پنجاب نگهداری می شود دو شعر نوشته که نشاندهنده هم این است که گاهی این دو مثنوی مال او بوده است و هم این که مطالعه دقیق این مثنویها در نوزده سالگی کرده و تحت تأثیر

اندیشه های بیدل قرار گرفته است. این دو شعر به قرار زیر هستند:

از این صحیفه به نوعی ظهور معرفت است که ذره ذره چراغان طور معرفت است
هر جبابی را که موجش گل کند جام جم است آب حیوان آب جوی از محیط اعظم است
لذا از حیث احساس زیبا شناسی، حسن بیان، معنی آفرینی و اندیشه ها تأثیر بیدل بر
غالب در سراسر زندگیش پابرجا ماند و این تأثیر چیزی ست که هیچ یک از نویسندگان
منصف نمی تواند آن را انکار کند.^{۱۰}

نیاز فتحپوری که از جمله نویسندگان برجسته و سردبیر مجله نگار بود، می نویسد:
«شیوه ای که در آن بیدل مقصود دشوار خود را اظهار می دهد ارزش آن هنگامی معلوم
می شود که گوینده دیگری تلاش می کند تا از آن پیروی کند. سخنگو تر و سخن فهم تر
از غالب کیست ولی در سبک بیدل ریخته گفتن برایش همانند قیامت شد ولی چون غالب
به زبان فارسی کاملاً آشنا بود لذا در بسیاری از موارد از چراغ بیدل کسب نور کرده است و
تا اندازه در آن توفیق یافته است.^{۱۱} در جای دیگر می نویسد:

آشنایی غالب به شعر و ادب فارسی و ذکاوت و ذهانت او آن قدر موجب افتخارش بود
که به مشکل گوینده ای را به خاطر می آورد ولی جدت طرازی و معنی آفرینی بیدل او را
آن قدر تحت تأثیر قرار داد که بالاخره تلاش کرد از او تقلید کند. اما ذوق شاعرانه اش
رهنمون شد که در آن توفیق نخواهد یافت. علت عدم توفیق غالب آن است که او آن
زمینه ای را ایجاد نکرد که تخیل بیدل را به بار بیاورد. بیدل نه تنها فلسفه تکوین را در نظر
داشت بلکه ربط میان خالق و مخلوق، وسعت و پهنای بیکران طبیعت، مظاهر و آثار آن،
جستجوی محدود و ناموفق خود و در آخر وحدة الوجود که نتیجه این جور تلاشهاست. غالب
سهواً می خواست این رنگ بیدل را بر شعر فارسی مادی و تغزل مادی و بر ماجرای حسن و
عشق منطبق کند که در این جهان بر گوشت و پوست انسانی صورت می بندد لذا آنچه او
نوشت از کیفیتی عاری ماند که نزد بیدل یافته می شود و چون ذوق شاعرانه غالب پایه بلند
داشت لذا او این خامی را بالاخره خودش حس کرد.^{۱۲}

جگن نات آزاد می نویسد:

«غالب چون در سخنان خود از بیدل نام می برد او هیچگاه نمی خواست از پیشگاه بیدل
اندیشه های او را از او به عاریت گیرد، بلکه او تحت تأثیر سحر نغمه بیدل، شوخی نغمه
بیدل، طرز بیدل، رنگ بهار ایجادی بیدل و حسن فطرت بیدل قرار گرفته است و بر آن
جان می افشاند، نه بر آن کیفیت جلالی و جمالی که ناشی از به هم آمیزی فکر و فلسفه و
سبک می شود بلکه بر حسن اظهار بیدل و واژه ها و ترکیبهای او که غالب تا آخر زندگی

خود توانست از آن خودداری کند».^{۱۲}

یاس یگانه چنگیزی می نویسد:

«در همین کشور هند گوینده ای جلیل القدر و بلند پایه ای گذشته است که در برابر او غالب بیش از یک طفل مکتب ارزشی ندارد. او نه تنها از دریای فیض او خلیها بهره برداری کرده است بلکه از خزینه اش بسیاری از کالاها سرقت کرده در کیسه خود انداخته است. آن گوینده عبارت است از میرزا بیدل علیه الرحمه که کلیاتش اقیانوسی ست از حقائق و معارف. این غالب شناسان و تحصیلافتگان گمراه هوش و استعدادی ندارند و نه توفیقی که سخنان وی را مطالعه کنند و پایه ادبی او را ارزیابی کنند».^{۱۳}

شبهلی نعمانی که از نویسندگان چیره دست و متقدمان معروف زبان فارسی محسوب می شود، می نویسد:

«جلال اسیر، زلالی، شوکت بخاری، بیدل و ناصر علی و غیره دیوانهای مشتمل بر مطالب مربوط به گل و بلبل تهیه کردند و شاعری را «چمنستان خیال» ساختند. اینان به واقعات و مشاهدات دست نیافتند و جهانی بوقلمون و رنگارنگ از خیالها ایجاد کردند. به طور مثال مرزا بیدل می گوید:

تبسم که به خون بهار تیغ کشید که خنده بر لب گل نیم بسمل افتاده است
اصل خیال همین قدر است که تبسم معشوق خوش آندتر از کیفیت گل نیم شگفته
است. این مطلب را بدین قرار اظهار داده است که تبسم قاتلی ست و برای خونریزی بهار
تیغ کشیده است ولی ضربه اش بر خنده گل افتاده و خنده گل نیم بسمل شده است. عدم
تعادل که در این تخیل وجود دارد به علت استعاراتی ست چون خون بهار و تیغ تبسم و
بسمل شدن خنده گل که از جمله استعارات دور از کار است».^{۱۴}

الطاف حسین حالی که یکی از نویسندگان و متقدمان معروف اردو و فارسی ست می نویسد:

«غالب سخنان بیدل را از همان ایام طفولیت مورد مطالعه قرار داده بود لذا شیوه ای که بیدل در فارسی اختراع نموده بود مرزا غالب از آن در شعر اردو پیروی می کرد چنان که خودش می گوید:

طرز بیدل میس ریخته لکنا اسدالله خان قیامت هـ
ترجمه: ای اسدالله خان متخلص به غالب! در شعر اردو که آن را ریخته هم می گویند
از شیوه بیدل پیروی کردن قیامت یعنی خیلی مشکل است.

غالب اگرچه پیروی از زبان و شیوه بیدل و پیروان وی را کاملاً ترک گفته بود و در این

زمینه او از شیوة اهل زبان حتی سر موی تجاوز نمی کرد ولی در اندیشه های وی ویژگی «بیدلیت» تا مدت دراز باقی مانده».^{۱۵}

محمد حسین آزاد (م. ۱۹۱۰م) که از جمله نویسندگان و منتقدان اردو و فارسی محسوب می شود، می نویسد:

«سخنان ایشان تنها کاربرد استعاره و خیال محض است و رنگ تصوف دارد. با آن که پرگوست نظم و نثر با کمال قدرت می نویسد و مضامین باریک و رقیق آن قدر بیان می کند که پی بردن به معنی اکثر اشعارش خیلی مشکل است ولی اهل ترکستان او را مثل مولانا روم به دیده احترام می نگرند. چون سخنان اهل زبان مبتنی بر فصاحت است لذا اهل ایران او را نمی پسندند. چون به دست استاد چیره دست تربیت یافته که او را رهنمون به راه راست می شد لذا ناتریت یافته ماند».^{۱۶}

احمد حسن شوکت یکی از نویسندگان معروف میراث و سردبیر مجله شحنة بودند. ایشان در سال ۱۹۰۵م. شرحی از «نکات بیدل» به نام «حل نکات بیدل» نوشتند. مترجم در یادداشت می نویسد:

«مولانا عبدالقادر بیدل از جمله گروه صوفیه محسوب می شود، سخنانش مشتمل بر گهرهای عرفان و حدة الوجود است. نامبرده در هنر گویندگی صاحب سبک جدید بوده. از میان گویندگان قدیم و جدید فارسی هیچ کس در نازک خیالی همپایه او نیست و تا امروز کسی نکات بیدل را شرح نکرده. در دارالخلافة طهران در نصاب فارسی فوق لیسانس نکات بیدل شامل است. شاید آن جا شرح آن وجود نداشته ولی در هند از نظر بنده نگذشته است چون دانشمندان بزرگ در پی بردن به دقایق و رموز نکات بیدل حیران و سرگذشته ماندند، لذا بنده مثل کلیات اردوی غالب دهلوی و قصاید شیروانی [شروانی] خاقانی نکات بیدل را کاملاً حل کردم. مولانا بیدل هم اهل کمال بود و من هم از جذبه توفیق بارقه الهی در حل نکات کاری را انجام دادم که نظیری ندارد».^{۱۷}

اقبال (۱۸۷۷-۱۹۳۸م.)

پس از غالب، اقبال گوینده و نویسنده دیگری ست که سخنان بیدل را مورد بررسی دقیق قرار داده است. او از همان آغاز پختگی فکر خود تا اواخر ایام، شعر بیدل و اندیشه های فکر انگیز وی را مورد مطالعه قرار داده و در جاهای مختلف از شعر گرفته تا مکاتیب و یادداشتی از بیدل نام برده. در یکی از نامه های خود می نویسد:

«می توان شهادتی ارائه کرد که معاصران داخلی و خارجی بیدل از فهمیدن دیدگاه زندگانیش مقصر بوده اند، و در نامه دیگری می نویسد: در امر تشبیه از حیث کارکرد

نیروی واهمه شیوه بیدل و غنی درست تر معلوم می شود. در نامه ای دیگر اصطلاح «نوا بالیدن» را که در شعر رموز یخودی به قرار زیر به کار برده است.

تا نوای یک اذان بالیده است (رموز یخودی).

از سخنان بیدل استناد می کند که گفته است:

تا چند ببالد نفس اندود نوایم (بیدل).^{۱۸}

در مجموعه سخنان اردوی خود به نام بانگ درا که در سال ۱۹۰۸ م. انتشار داده شعری گفته تحت عنوان «مذهب». این جا بیدل را «مرشد کامل» قرار داده می گوید:

کھتا مگر مے فلسفہ زندگی کچھ اور مجھ پر کیا مے مرشد کامل نے راز فاش

ترجمه: مرشد کامل یعنی بیدل این راز را بر من فاش کرده است که فلسفه زندگی آن طور نیست که پیر فلسفه غربی که شاید عبارت است از شوپنهاور و دیگران گفته اند: که کسانی که در پی جستجوی هستی غائب هستند به راستی نادانند و مذهب عبارت است از جنون.

اساس علوم جدید بر محسوسات است در صورتی که بیدل می گوید:

با هر کمال اندکی آشفتنگی خوش است هر چند عقل کل شده ای بی جنون مباش^{۱۹}

در مجموعه سخنان اردوی دیگری به نام ضرب کلیم تحت عنوان «میرزا بیدل» اقبال خواسته است مسأله حقیقت جهان را مطرح کند و شعری از بیدل تضمین کرده می گوید که این شعر در آن حیرتکده را به خوبی وای می کند:

دل اگر می داشت وسعت بی نشان بود این چمن رنگ می بیرون نشست از بس که مینا تنگ بود^{۲۰}

در بعضی جا اقبال بر بیدل ایرادی هم وارد کرده است ولی او روی هم رفته بیدل را برای این که دارای نگاه ژرف و عمیق بود در مورد انسان و جهان، مورد ستایش قرار داده است. اقبال نسخه خطی ای از دیوان بیدل داشته که همه اش را مورد مطالعه قرار داده و یادداشت‌هایی بر آن نوشته بود، اما اکنون از بین رفته. پروفیسور حمید احمد در یکی از گفتارهای خود از اقبال روایت کرده می نویسد که ایشان وقتی انتخابی از کلام بیدل تهیه کرده بود و همچنین در سال ۱۹۲۶ م. انتخابی از «نکات بیدل» در نصاب لیسانس* دانشگاه پنجاب شامل کرده بود.^{۲۱} در سال ۱۹۱۰ م. اقبال یادداشت‌هایی تحت عنوان «Stray Reflection» نوشته بود. این جا می نویسد: «اعتراف می کنم که به هیگل، مرزا

* «نصاب لیسانس»، عبارت است از انتخابی از کتب که در جزو کتب درسی درجه لیسانس محسوب می شود.

غالب، مرزا عبدالقادر بیدل و ورث و ورث بسیار مدیونم». و در جای دیگر درباره «حیرت» شعر بیدل را که به قرار زیر است:

نزا کتھاست در آغوش مینا خانہ حیرت مژہ بر ہم مزن تا نشکنی رنگ تماشا را
ذکر کرده می نویسد: غیر ممکن است کسی بتواند زیاتر از بیدل مضمونی را به این لطافت
پیرواند.^{۲۲} همچنین کتابی تحت عنوان «بیدل در دور نمای هنری برگسان» (*Bedil in the Light of Bergson*) نوشته که در آن با کمال دقت سخنان هر دو شاعر را مورد
بررسی تقابلی کرده و تشابهات زیادی میان هر دو شاعر محقق کرده است که نشان دهنده
نگاه ژرفای اقبال است.^{۲۳} او می نویسد: «میرزا بیدل مفکری بلند پایه بلکه پس از شنکر
آچایه بزرگترین گوینده مفکر است».

موضوع «تأثیر بیدل بر اقبال» توجه دانشمندان و نویسندگان را آن قدر جلب کرد که
چند تن از آنان بررسی تقابلی میان دو شاعر مزبور کرده و مقاله ها نوشته انتشار دادند
به طور مثال:

- ۱ - اقبال اور بیدل، ابواللیث صدیقی، ماه نو، ستمبر ۱۹۷۷م.
- ۲ - تأثیر بیدل بر هنر و اندیشه اقبال، دکتر محمد ریاض، اقبال رایو لاهور، ژانویه ۱۹۷۲م.
- ۳ - اقبال اور بیدل، دکتر معزالدین، مدیر اقبال اکیدمی، لاهور.
- ۴ - بیدل و اقبال، اخلاق احمد آهن، مقاله هایی در کنفرانس بیدل در دهلی در سال ۲۰۰۳م. قراءت کرده شد.
- ۵ - بیدل و اقبال، پروفیسور عبدالحق.

سید سلیمان ندوی هم گفتاری تحت عنوان «آیا بیدل عظیم آبادی نبوده؟» در مجله معروف زبان اردوی خود معارف، شماره آگست ۱۹۴۶م. به چاپ رسانیده. در این گفتار ایشان تنها زادگاه بیدل را که در میان تذکره نگاران به عنوان یک موضوع مختلف فیه تلقی می شود، مورد بحث و بررسی دقیق قرار داده است و بدین نتیجه رسیده است: «نزد من درست تر آن است که زادگاه بیدل ایالت بهار بود که مرکز حکومت آن عظیم آباد پتنه بود و هم اکنون است و اگر زادگاهش پتنه نیست لاقلاً نشو و نمای مقدماتی او در یکی از جاهای بهار بوده است. بیدل به ایالت بهار وابستگی موروثی داشته است و اگر او را در عظیم آبادی گفتن تردید باشد در بهاری گفتن او هیچ تردید نیست و بیشتر اهالیان قصبات به عظیم آبادی معروف اند».^{۲۴}

شیخ اکرام هم در شعر العجم فی الہند بیدل را مورد بحث و بررسی مختصری قرار داده

است. نکته قابل توجهی که نامبرده بدان اشاره کرده است این است که بیدل در محیط کشف و کرامات و خوارق عادات و تعویذ پرورش یافته بود و در ده سالگی از خواندن قرآن پرداخت و پس از آن به علوم متداوله متوجه شد. حال آن که از چهار عنصر مستفاد می شود که قرآن پاک را درشش سالگی کامل نزد مادرش به پایان رسانید و بعد به مدرسه رفت و تا ده سالگی تحصیلات خود را ادامه داد. سپس بر اثر ماجرای غیر مطبوع عمش میرزا قلندر او را از مکتب بیرون آورد.^{۲۴} شیخ اکرام اضافه می کند: بر اثر پرداخت و پرورش در محیط ذکر شده او از حقائق جهان دور افتاده در تأویلات عارفانه پیچید و در خیال آفرینی و مضمون بندی معروف روزگار شد.^{۲۵} به طور کلی چنان معلوم می شود که شیخ اکرام توانسته سخنان منثور و منظوم بیدل را با کمال توجه و دقت مورد مطالعه قرار دهد.

غلام یسین خان نیازی یکی از نویسندگان لاهور بوده که به گفته دکتر عبدالغنی نخستین کسی است که گفتارهایی درباره زندگی و آثار بیدل در سه قسط در مجله اورینتل کالج میگزین سال ۱۹۳۲ م. به زبان اردو به چاپ رسانید. این گفتارها در کابل به زبان فارسی برگردانده شده است.

در این گفتار، نیازی در مواردی با بیانات تذکره نگاران اختلاف کرده است. مثلاً ماجره های مربوط به پهلوانی بیدل که خوشگو و علی ابراهیم خان خلیل در تذکره های خود ذکر کرده اند انکار کرد. حتی کیفیت عصایش به نام «نولاسی» را مورد انتقاد شدید قرار داده و آن را مبنی بر اغراق دانسته است. همچنین خوردن شراب و بنگ را غلط دانسته زیرا در محیط اعظم اشعاری زیادی در مذمت شراب وجود دارد. به علاوه تحت عنوان «روابط میرزا» مناسبات حسنه اش با امراء و نوابان و گویندگان را هم مورد بحث قرار داده است که تا اندازه زیادی مبتنی است بر رقعات بیدل.^{۲۶} برای این که روابط میرزا با امراء و نوابان و دوستان دیگر کاملاً روشن شود، لازم بود نامه های ایشان به نام بیدل را هم پیدا کنیم ولی نیازی بدین امر متوجه نشده است.

مجنون گور کپه پوری از دانشمندان و نویسندگان چیره دست زبان اردو محسوب می شود. نامبرده اگرچه درباره بیدل چیزی زیاد نوشته است باز هم یک گفتار مشروح مشتمل بر ۲۸ صفحات بزرگ در مجله «سویرا» سالنامه ۱۹۵۷ م. لاهور به چاپ رسانیده است که نشان دهنده پایه اش در بیدل شناسی هست. نمی توان همه مطالب را این جا در یک جمله خلاصه کرد. او در خلال مقاله بررسی مقایسه ای بین غالب و بیدل و اولویت بیدل بر غالب، شعری، شخصیت وی، پیام بلیغ و همه گیر وی، حق ناشناسی بیدل و تجزیه جهان درونی بیدل را مورد بررسی قرار داده است. او می نویسد: «از همان ایام

طفولیت، بیدل یکی از محبوب ترین گویندگان بنده بوده است. من همه آثار منشور و منظوم او را از اول تا آخر بارها مطالعه کرده ام. او ایجاد کننده و پرورنده ترکیبهای تازه و سبک تازه ای ست... مدتی قبل وقتی که هنوز جوان بودم مقاله ای در زبان انگلیسی درباره بیدل نوشته بودم که تمام نشده بود و ازین رفته است. او می افزاید حق ناشناسی نسبت به بیدل از همان زمانه خودش تا امروز ادامه داشته است نه معاصران او را فهمیدند و نه نژادهای بعدی از او تقدیر کردند. چون مردم او را بر طبق معیار متداول خود نیافتند او را «خارج آهنگ» گفته به کنار گذاشتند و تأثیر او تنها به برخی از دانشمندان مخصوص محدود مانده. بیدل چه از حیث شخص و چه از حیث اندیشه و احساس و چه از حیث سبک و شیوه مجتهدی بود. این است که او تا مدتی در میان اهل شعر و ادب بیگانه و غیر مقبول ماند. او نارسایی جهان و پایه بلند خود را حس می کرد و می دانست که پی بردن به سخنانش آسان نیست ولی از کسی گله نمی کرد. بیدل در عهد خود اگرچه صوفی با صفا و اهل الله بود و از حیث گوینده خارج آهنگ یعنی ناپذیرفتنی بود ولی من امروز حس می کنم که در میان جمله گویندگان ایران و هند به استثنای چند تن، بیدل بزرگترین مربی هنر و معلم اخلاق بوده و بررسی دقیق آثار منشور و منظوم او به این نکته می رساند که در میان هنر و اخلاق دوگانگی نیست بلکه پرورش هنر بدون تهذیب اخلاق امکان پذیر نیست و اصل هنر همان است که در تهذیب اخلاق کمک می کند». او می افزاید: «شنیده ام حالا ایرانیان هم به بیدل متوجه شده اند اگر این خبر درست است خیلی مبارک است و ایران از همان آغاز کار نژاد پرست و میهن پرست واقع شده است و تا امروز به شاعرانی که بیرون از ایران متولد شده اند به جز امیر خسرو ارزش نداده است. این تنگ ظرفی ایران است ولی به طور قطع می دانم در آسیای میانه به ویژه در ازبکستان و تاجیکستان و خود روسیه مردم گرایش خود را به بیدل اظهار می دهند و کارهای پژوهشی انجام می دهند. رازش چیست؟ بیدل از حیث عهد خود و از حیث سبک خود خیراندیش گروه مخصوص یا قشر ویژه ای از جامعه نبوده است، بلکه خیرخواه عموم مردم بوده است». و در پایان مقاله می نویسد: «آرزویی که از دیربار می داشتم امروز برآورده شد. از همان آغاز طفولیت تحت تأثیر شخص بیدل و شعر وی قرار گرفته ام و آرزومند بودم که اگر فرصتی دست دهد افکار و اندیشه های خود را درباره او با کمال صراحت و آشکار اظهار خواهم کرد. آن آرمان امروز وقتی که تاب و توانم آن قدر نیست که اندیشه های خود را به طور مرتب گردآوری کنم، تأمین شد».^{۲۸}

مجنون گور کهنوری در بعضی جاها دچار سوء تفاهم شده است. مثلاً در زمینه روابط بیدل با شکرالله خان و شاکر خان می نویسد که هر دو برادر بودند. حال آن که شکرالله

خان پدر و شاکر خان پسر بودند. البته پسر بزرگ شکرالله خان که لطف الله خان نام داشت پس از درگذشت پدر خود در سال ۱۱۰۸هـ. به خطاب پدرش شکرالله خان نواخته شد. این شکرالله خان ثانی برادر شاکر خان هست. بیدل در نامه های خود در میان پسر و پدر تفریق نکرده است اما مطالب و سیاق و سباق نامه ها روشن می کند که عبارت از شکرالله خان چه کسی ست.

نیاز فتحپوری که نویسنده معروف و سر دبیر مجله نگار بود، هرچند اثر مستقلی راجع به بیدل ننوشته است باز هم آنچه از گفتارها و مقاله ها به طور پراکنده نوشته و در دوازده شماره های مجله معروف خود، نگار (از سال ۱۹۲۵م. تا ۱۹۶۰م.) به چاپ رسانیده و بنده آن همه گردآوری کرده است، نشان می دهند که او از نگاه عمیق و ذهن رسا برخوردار بوده و بیدل را لااقل در هندوستان بیشتر فهمیده است. این گفتارها که به راستی پاسخ پرسشهایی است که در مورد بیدل کرده شده و مشتمل است بر احوال بیدل، خصوصیات شعری، فلسفه وی، نحوه تحقیق بر روی بیدل و تفسیر و تشریح بعضی از اشعار مهم بیدل، همه اش خواندنی و ستودنی ست. در این زمینه او می نویسد: «از سن پانزده سالگی تا کنون بیدل را مورد مطالعه قرار داده ام ولی حتی قطره ای از این اوقیانوس نبرداشته ام. ذوق مطالعه سخنان بیدل نوعی از استسفای ذهنی در انسان ایجاد می کند و برای پی بردن به هر یکی از مطالب وی، او با کمال اشتیاق کلیاتش را ورق می زند و نتیجه اش این می شود که ما حتی به یکی از خصائص کلام وی نمی رسیم.

خلاصه اندیشه های او این است، «در کشور هند درباره بیدل دو دیدگاه وجود دارد یکی این که در سخنان او چیزی به نام لطف زبان وجود ندارد. در اندیشه های او تکلف و تصنع بیش از آنچه هست که لازم دارد. رفعت تخیل آن قدر غیر عادلانه رو به افزایش رفته که کلامش معمه و چستان شده. دوم این که شعر بیدل کاملاً مبتنی بر تخیل است و چون تخیل بلند است لذا طبعاً در ترکیبها و سبک وی پیچیدگی به وجود آمد، زیرا رفعت مضامین و علو مطالب نوآوری در ترکیب و سبک را لازم قرار می دهد و چون توده مردم ابتکار و اختراع خوششان نمی آید و نمی توانند پی به مفهوم آن ببرند لذا کلام بیدل را لغو و مهممل گفته اند. گرایش من به این دیدگاه دوم است.^{۲۹} اما در بعضی جا نیاز دچار سوء تفاهم شده مثلاً درباره فردوس، شعر زیر بیدل:

درهای فردوس و ابود امروز از بی دماغی گفتیم فردا
را نفل کرده، می نویسد: «آیا می توان روشتر از این شعر در مورد انکار روز حشر پیدا کرد؟ یعنی چیزی که آن را فردوس می گویند درهای آن همین امروز بر روی ما باز است

اما این بی دماغی ماست که آن را به فردا موکول کرده ایم».^{۳۰}

در صورتی که بیدل خودش را به عنوان یک مسلمان راسخ العقیده اعلان می کند:

به جهان خاک درش افسر ماست در عدم سایه او بر سر ماست
پیروانیم چه هستی چه عدم دین احمد همه جا رهبر ماست^{۳۱}

کسی که دین احمد (ص) را رهبر خود قرار داده است چه طور ممکن است روز حشر را انکار کند. به علاوه در اشعار زیر هم این عقیده اش را به طور آشکار بیان می کند.

صورت انجمن گر محو شد پروا کراست خامه نقاش ما نقش دگر خواهد نمود
پیکر خاکی ما را به ره سیل فنا باد بر بادی از آن نیست که معماری هست

حال سؤال مطرح می شود که در شعر مزبور «فردوس» عبارت از چیست؟ پس بیدل خودش در مثنوی عرفان آن را مورد شرح قرار داده می گوید:

خلد و دوزخ کجاست چشم بمال جز حصول نتایج اعمال
عمل نیک هر قدر کاری همه فردوس بار می آری
هر کجا فعل زشت استاد است بی تکلف جهنم ایجاد است^{۳۲}

اقبال آن شعر را نیک فهمیده همین اندیشه را به زبان اردو بدین قرار اظهار داده است:

عمل سے زندگی بنتی ہے جنت بھی جہنم بھی یہ خلکی اپنی فطرت میں نہ نوری ہے نہ ناری ہے

ترجمه: زندگی بر بنای کنشهای ما یا به بهشت مبدل می شود و یا به جهنم وگرنه این مشت خاک از حیث فطرت نه به نور بستگی دارد و نه به نار.

خواجه عبدالله اختر نخستین کسی است که اثر مستقلى تحت عنوان بیدل به زبان اردو نوشته که در سال ۱۹۵۲م. توسط اداره ثقافت اسلامیه لاهور چاپ شده است. این اثر به گفته برزى بچکا، مقاله قابل توجهی است. در این اثر، نویسنده، احوال و آثار بیدل را مورد بحث و بررسی مشروح قرار داده است و از حیث بحث بر سر آثار بیدل خاصه شعر بیدل خیلی مهم است، اما تا آن درجه که به احوال بیدل بستگی دارد در آن ربط و ترتیب طبیعی به چشم نمی رسد. به علاوه، در بعضی جاها دچار اشتباه شده که ناشی از عدم دقت در چهار عنصر است. از این گذشته، چهار عنصر هم برای نوشتن احوال او تنها تا سال ۱۱۱۶ھ / ۱۷۰۴م. که همانا زمانه اختتام آن است، سودمند است و برای احوال بعدی لازم است به رقعات و قطعات تاریخ و تذکره ها رجوع کنیم. نامبرده چون بدین نکته متوجه نشده لذا بعضی از فروگذاشتها در آن راه یافته است. به طور مثال می نویسد: «همین که بیدل پسر شش سال و شش ماهه شد پدرش فوت شد، آنگه پرورش او به مادرش واگذار شد. در سال دهم از عمر خود قرآن را به پایان رسانید و بعد صرف و نحو عربی را خواند».^{۳۳}

حال آن که بیدل می نویسد: «در مبادی شهر سادسه از سال سادس والدة مشفقه ... به استفاده خدمت اساتذہ سروش معنی گردید به امداد تربیتش هفت ماه تردد انفاس توأم ورق گردانی بود در نهایت حول مسطور زبان معجز بیان را به اختتام قرآن مجید فائز گردانید».^{۳۴}

از بیانات بیدل برآید که مادرش بیدل را وقتی که پنج سال و شش ماه داشت یعنی در عمر پنج و نیم سالگی حروف تهجی آموخت و در ظرف تعلیم هفت ماهه یعنی در شش سالگی کامل قرآن مجید را به پایان رسانید. این مثالی ست و چه بسا مثالهای دیگری ست که نشان دهنده عدم بررسی دقیق او در احوال و آثار بیدل است.

مجنون گور کپهوری بر آن تبصره کرده می نویسد: «خواجه عبدالله اختر از اول تا آخر همه توجهات خود را به عرفان و خدا رسیدگی بیدل مبذول داشته است که یکی از جنبه های شخصی اوست و جنبه انسان پرستی و خلق دوستی او که مهمترین جنبه های سخنان اوست نادیده گرفته در صورتی که همین جنبه از ارزش جهانی و جاویدانی بر خوردار است.

دکتر عبدالغنی تبصره کنان می نویسد: «خواجه عبدالله اختر نخستین کسی ست که افتخار نوشتن اثر مستقل درباره بیدل دارد. پیشنهاد من آن است که در چاپ آینده آن نقائص را که در احوال بیدل در آن راه یافته دور خواهد کرد. همچنین عقیده بیدل درباره بهشت نیاز به تجدید نظر دارد. بررسی دقیق سخنان بیدل نشان می دهد که بهشت نزد وی عبارت است از «خودی»».^{۳۶}

دکتر عبدالغنی هم کتاب مستقلی درباره بیدل به انگلیسی تحت عنوان *Life and Works of Abdul Qadir Bedil* نوشته اند. اثر دکتر عبدالغنی به عنوان مقاله تحقیقی از ارزش و اهمیت بسیار برخوردار است که در سال ۱۹۶۰م. توسط پبلشر یونایتد لمیتد لاهور به چاپ رسیده. این اثر توسط میر محمد آصف انصاری به فارسی برگردانده شد که در کابل به چاپ رسیده است. دکتر غنی بدون تردید احوال و آثار بیدل را مورد بحث و بررسی دقیق قرار داده است. چنان که ایشان خودش می نویسد: «می خواهم اظهار دهم که این مقاله پس از پژوهش هفت ساله ای نوشته شده است و در آن تاریخ جداگانه ای از عهد بیدل نوشته ام البته تلاش کرده ام این نکته را بیان کنم که گوینده در عهد خود چطور در جاهای مختلف سفر کرده و زندگی کرده است. تفصیلات غیر لازم نیامده است و اگر به طور مثال جای آمده است بعضی از واقعات درباره شاهجهان کمی زیاده داده شده که با روئداد زندگی بیدل بستگی کامل دارد».^{۳۷}

وی چنان که بعضی عقیده دارند، می گوید: سخنان بیدل یک اوقیانوسی ست زخار هر که هر قدر در ژرفای آن می رود گوهرهای ارزنده و ذی قیمت بیرون می آورد. نامبرده نوشته است: بسیاری از منابع خارجی و داخلی را مورد استفاده قرار داده باز هم زمینه پژوهش حدود معینی ندارد. به علاوه، در خلال این چهل و اند سال بسیاری از یافته‌های تازه درباره بیدل به وجود آمده است که براساس آن امکان حذف و ترمیم وجود دارد.

خواجه عبدالرشید درباره این کتاب می نویسد: «به طور کلی این کتاب شاهکاری ست. نه تنها این که این کتاب درباره بیدل نوشته شده است بلکه بسیاری از نکات مربوط به فلسفه و ادبیات هم در آن بیان کرده است».^{۳۸}

همین دکتر عبدالغنی مجموعه ای از سیزده گفتارهای خود تحت عنوان «روح بیدل» در مورد زندگی و سخنان بیدل در ۱۹۶۸م. به چاپ رسانیده. این گفتارها قبلاً در مجله‌های مختلف از مخزن، مجله انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب، ادب لطیف و اردو، اقبال، یثرب، اورینتل کالج میگزین، قلم کار، و غیره انتشار یافته اند. این گفتارها نشان دهنده هوش و استعداد نویسنده در فهم بیدل است. نامبرده بسیاری از جنبه‌های زندگی و شعر او را مورد بررسی خوبی قرار داده است. این گفتارها عنوانهای زیر دارد: تأثیر زمان خود بر بیدل، سیرت و شخصیت بیدل، مزار بیدل، بیدل و غالب، مثنوی طور معرفت، یکی از علامه‌های زیبا شناسی بیدل، بیدل و حباب - یک بررسی، واژه آئینه در کلام بیدل، عقب منظره علمی واژه آئینه در کلام بیدل، علامه‌های معنی خیز در کلام بیدل، تذکره بیدل، لال کنور، مخمس غیر مطبوعه ای از بیدل. براساس این گفتارهای ارزنده می توان گفت دکتر عبدالغنی در طراز اول از زمره بیدل شناسان معاصر قرار دارد. بنده یکی از گفتارهای ایشان «واژه آئینه در کلام بیدل» را به زبان فارسی برگردانده در مجله قند فارسی شماره ۱۴ به چاپ رسانیده ام.

همین دکتر عبدالغنی مجموعه دیگر از گفتارهای خود را به نام فیض بیدل انتشار داده است.

کاشی نات پندتا (سرینگر کشمیر) مقاله ای تحت عنوان «شرح احوال و افکار بیدل عظیم آبادی» برای دکتر در سال ۱۹۶۲م. در دانشگاه تهران نوشته بود و پس از ده سال چون باوی در این زمینه تماس گرفتم نوشت: «ده سال پیش هنگامی که در تهران بودم، رساله تحقیق درباره بیدل عظیم آبادی را گذرانیده بودم و امروز بعد از ده سال چون باز تأمل می کنم به خوبی درک می شود کار مهم نکرده ام چون هنوز گفتنیهاست که باید گفت و آن طوری که بایست بیدل را معرفی نکرده ام».^{۳۹}

بنا بر درخواست بنده، رئیس بخش فارسی دانشگاه کشمیر آن هنگام آقای شمس الدین بعضی از بخشهای مقاله اش را که در دو شماره دانش سرینگر انتشار یافت به بنده فرستاد. پس از مطالعه معلوم شد واقعا آن طور که بایستی او کار پژوهشی را انجام نمی داده است.

امانت شیخ، دانشیاری از وادیا کالج پونا هم مقاله ای تحقیقی درباره مرزا عبدالقادر بیدل نوشته بود که بر طبق پروفیسور امیر حسن عابدی تاکنون چاپ نشده است. فرصتی دست نداد که با ایشان تماس گرفته اطلاعات مربوط به مقاله اش به دست آرم.

پروفیسور نور الحسن انصاری مرحوم در اثر خود «فارسی ادب بعهد اورنگ زیب» احوال و آثار بیدل را مورد بحث و بررسی مختصری قرار داده است که برآستی جزوی از کتاب ایشان است. کسی که بررسی انتقادی سخنان منثور و منظوم گویندگان و نویسندگان سراسر دوره اورنگ زیب را بر عهده خود گیرد ممکن نیست که درباره هر یکی از آنها همه اطلاعات را استیعاب کند. لذا نقصهایی که در این گونه آثار انتظار می رود در آن راه یافته است. به طور مثال درباره ماجرای استعفای بیدل از دربار اعظم شاه می نویسد: این جا (در رفات بیدل) می بینم که بیدل تلاشها می کند تا به دستگاه شاهزاده اعظم شاه برسد اما چون در مقصود خود موفق نمی شود به بهانه عمده ای از خدمتش استعفی می دهد.^۴ در صورتی که از نامه های دیگر بیدل روشن می شود که او با کمال بی نیازی استعفی داده شیوه فقر و آزادگی را اختیار نمود و از او کناره گیری کرد. بنده این موضوع را در مقاله تحقیقی خودم مورد بررسی مشروح قرار داده ام. مقاله انصاری را آقای پوهاند میر حسن شاه به زبان فارسی برگردانده در مجله ادب کابل شماره ۵۶ انتشار داده است.

شیخ عبدالعزیز شرحی از رفات بیدل به نام شرح «رفعات بیدل» نوشته است که متأسفانه به دست بنده نرسید.

نویسنده این سطور، سید احسن الظفر، استادیار دانشگاه لکهنو، نیز مقاله تحقیقی خود تحت عنوان «احوال و آثار مرزا عبدالقادر بیدل» در سال ۱۹۷۷م. نوشته است: «این جا ترجمه بعضی از اقتباسهای گزارش پروفیسور نذیر احمد و رفیع الدین که هر دو ممتحن مقاله بنده بودند به زیر نوشته شود.

پروفیسور نذیر احمد می نویسد: «بیدل چون یکی از بزرگترین و مشکل پسندترین گویندگان فارسی گوی هند محسوب می شد، لذا خیلی کمی از پژوهندگان تلاش کردند احوال و آثار او را مورد بررسی دقیق و جامع قرار دهند. این امر موجب اطمینان است که آقای احسن الظفر درباره این شاعر بررسیهای جدی را بر عهده گرفت و یک اثر ذی قیمت

و معیاری نوشت.

آقای ظفر یادداشت‌های موجود و مربوط به زندگانی و آثار شاعر را یکجا گردآوری کرد و آن را با اطلاعاتی که از نوشته‌های شاعر مستفاد می‌شود مورد توثیق و مقایسه قرار داده است و در این تلاش نویسنده در یک کاسه کردن و مقایسه کردن اطلاعات و ارزیابی کردن پایه و مایه ادبی حقیقی بیدل هوش و استعداد خود را به نمایش گذاشته است. برای این که نویسنده یک موضوع مشکل را با توفیق آشکار بر عهده خود گرفت سزاوار تبریکات است.»

آقای رفیع الدین می‌نویسد: «نویسنده، احوال بیدل را به طور مشروح و جامع ارائه کرده و آثارش را مورد بحث و بررسی انتقادی قرار داده است. نتایجی که بدان رسیده است به طور کلی مبتنی بر تعادل و انصاف است. این اثر شهادتی ست بر استعداد پژوهنده برای باز یافتن حقائق تازه و تعبیر تازه دادن به حقایقی که همه ما می‌دانیم. سبکی نویسنده هم جالب و هم روشن است.» (مأخوذ از گزارشهای شان).

به علاوه نویسنده این سطور، هم نه مقاله‌ها درباره بیدل در مجله معروف دانش اسلام آباد، قند فارسی دهلی، کتاب داری تهران به چاپ رسانیده که به قرار زیراند:

- ۱ - «بیدل از عشق مجازی تا عشق حقیقی»، کتاب داری، تهران شماره ۴۵.
- ۲ - «حیرت در کلام بیدل»، دانش، اسلام آباد شماره ۳۴.
- ۳ - «تحقیق از نظر بیدل و پژوهشگران»، قند فارسی، دهلی شماره ۱۰.
- ۴ - «بررسی بیانات شاه محمد شفیع وارد تهرانی درباره برخی از گوشه‌های ناشناخته و مبهم زندگی بیدل»، قند فارسی، شماره ۶.
- ۵ - «تأثیر بیدل بر غالب»، دانش اسلام آباد، شماره ۵۱.
- ۶ - «سیردل از نظر بیدل»، قند فارسی، شماره ۱۹.
- ۷ - «کتک کجاست و خاندوران کیست»، دانش، اسلام آباد، شماره ۵۳.
- ۸ - «مرزا عبدالقادر بیدل و ماجرای یکی از توانگران بنگال»، قند فارسی، شماره

۱۸

- ۹ - «واژه آئینه در کلام بیدل»، ترجمه مقاله دکتر عبدالغنی، قند فارسی، شماره ۱۴.
- بخش فارسی، دانشگاه لکهنو، هند

پاورقیها:

- ۱ - مثنوی باد مخالف، مطبوعه نولکشور، ص ۹۸.
- ۲ - دیباچه کلیات بیدل، چاپ نولکشور، ص ۵۵۴.

- ۳ - خطوط غالب، ج ۱ ص ۵۹۴ («ناصر علی» بیدل اورغنیمت، ان کی فارسی کیا).
- ۴ - همان، ج ۲، ص ۶۲۷، بیدل کاشعہ مجبکو مزا دیناہی.
- نہ شام ما را سحر نویدی نہ صبح ما را دم سپیدی جو حاصل ماست ناامیدی، غبار دنیا بہ فرق عقبی.
- ۵ - همان، ج ۲، ص ۶۱۴، دارالضرب شاہی کاسکہ نہیں ہی نکسال باہری.
- ۶ - همان، ج ۲، ص ۴۷، اوریہ جو قبلہ اہل سخن فردوسی علیہ الرحمہ کی یہاں آیا ہی: میران کسی را و ہرگز ممیر، مجاز ہی، امر ہی ہم اور تعدیہ ہی، متاخرین مین سی ہی عبدالقادر بیدل کہتہا ہی. بمیر ای سرکش ناپاک تا یکدم بیاسانی.
- ۷ - ہمایون، لاهور ژانویہ ۱۹۳۸م. ص ۸۳.
- ۸ - نئی تحریرین، شمارہ ۱ (بہ حوالہ روح بیدل، ص ۳).
- ۹ - روح بیدل، مطبوعہ مجلس ترقی ادب لاهور، ص ۱۳۷.
- ۱۰ - نگار، پاکستان، ژانویہ فیبرا بر ۱۹۵۸م. ص ۸۳.
- ۱۱ - نگار، پاکستان، ژانویہ فیبرا بر ۱۹۵۷م. ص ۱۰۳.
- ۱۲ - غالب نامہ، دہلی، ژانویہ، ص ۱۷۶.
- ۱۳ - نقوش، لاهور «غالب نمبر»، فیبرا بر ۱۹۶۹م.
- ۱۴ - انتخابات شبلی، مطبوعہ معارف پریس ۱۹۸۲م. ص ۴۸ - ۵۴.
- ۱۵ - یادگار غالب، شانتی پریس، اللہ آباد ۱۹۹۷م. ص ۱۶۶.
- ۱۶ - نگارستان فارسی، مولانا محمد حسین آزاد عاکف بکٹیو مٹیا محل دہلی، ۱۹۹۲م. ص ۱۷۸.
- ۱۷ - ہل نکات بیدل، (زندہ یادگار دوام) احمد حسن شوکت، مطبوعہ شوکت المطابع شحہ ہند میرتہ، ۱۹۰۵م.
- ص ۲.
- ۱۸ - اقبالنامہ، حصہ اول، اقبال ص ۸۶، ۹۲، ۹۳.
- ۱۹ - کلیات اقبال (بانگ درا)، اقبال ص ۱۹۹.
- ۲۰ - کلیات اقبال (ضرب کلیم)، اقبال ص ۲۸۵.
- ۲۱ - مقدمہ مطالعہ بیدل فکر برگسان کی روشنی مین، تحسین فراقی یونیورسل بک لاهور ۱۹۸۸، ص ۸.
- ۲۲ - یادداشتہای پراکندہ، اقبال، ترجمہ محمد ریاض، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۸۹م، ص ۵۰.
- ۶۲.
- ۲۳ - مطالعہ بیدل فکر برگسان کی روشنی مین، مترجم تحسین فراقی.
- ۲۴ - معارف، اوت ۱۹۴۶.
- ۲۵ - شعر العجم فی الہند، شیخ اکرام، ص ۱۲۷ تا ۱۳۴.
- ۲۶ - چہار عنصر بہ شمول کلیات چاپ نولکشور، ص ۳۰۰، ۳۰۱.
- ۲۷ - اورینٹل کالج میگزین، لاهور، اوت، نومبر ۱۹۲۳م.
- ۲۸ - مجلہ سویرا، سالنامہ ۱۹۵۷م، ص ۷ تا ۲۸.
- ۲۹ - نگار، ژانویہ فیبرا بر ۱۹۵۸، ص ۸۲ و سالنامہ ژانویہ ۱۹۶۰، ص ۸۰.
- ۳۰ - باشارہ حیرت زار، عطا کاکوی، ایوان اردو، پٹنہ، ص ۶.
- ۳۱ - کلیات بیدل، چاپ صفدری، بمبئی، ص ۱.
- ۳۲ - کلیات بیدل، چاپ کابل، ج ۱، ص ۲۲۸.

- ۳۳ - بیدل، خواجه عبدالله اختر، ص ۱۱.
- ۳۴ - چهار عنصر، چاپ نولکشور، ص ۳۰۰، ۳۰۱.
- ۳۵ - سویرا، سالنامه ۱۹۵۷م. ص.
- ۳۶ - *Life and Works of Abdul Qadir Bedil*، مقدمه ص ۱۰.
- ۳۷ - همان، ص ۱۱.
- ۳۸ - روح بیدل، دکتر عبدالغنی. ص ۱۴.
- ۳۹ - مأخوذ از نامه ایشان به نام بنده مورخ ۱۹/۱۰/۱۹۷۲م.
- ۴۰ - فارسی ادب به عهد اوردگ زیب، اندو پرشین سوساتی، دهلی، ژانویه ۱۹۶۹، ص ۴۱۶.

نقدی بر ماهیت فتوح اسلامی

«در فرایند دیدگاه‌های پیامبر اسلام، نخستین فاتحان مسلمان و مورخان اسلامی»

چکیده

پیروزیهای نخستین اسلام در مرحله حضور مهاجران در مدینه و همکاری انصار، در مبارزه با مکه و قریش پدیدار گردید و با پیروزی بر یهودیان و اعراب بادیه ادامه یافت و با فتح مکه تکمیل گردید.

پس از رحلت رسول خدا (ص) و پایان یافتن عملیات موفق علیه رده، دیدگاه‌های تازه‌ای به وجود آمد و بر مبنای شرایط جدید، زمامداران اسلامی مصمم شدند نیروهای اسلام را به شمال شبه جزیره و کمی بعد به مرزهای غربی امپراتوری ساسانی گسیل دارند. این که فتوح اسلامی تا چه حدود با روحیه معنوی مسلمانان و اهداف عالیه قرآنی و دیدگاه‌های پیامبر اسلام توافق داشت و پس از پیروزیهای نخستین، مورخان که به داوری آن پیروزیها نشستند، چگونه به آن نگریستند و چه سان در آثار خود آن فتوح را مجسم ساختند، موضوع مقاله پیش روست.

مقدمه

از دیدگاه مورخان اسلامی، پیروزیهای مسلمین بر سرزمینهای شمالی عربستان (سوریه، فلسطین و مصر) و آن گاه پیروزی بر امپراتوری ساسانیان یکی از اهداف عالی اسلامی به شمار آمده و بسیاری از مورخان صدر اسلام آن پیروزیها را دنباله حرکت‌های نظامی پیامبر اسلام در دوران حضور ایشان در مدینه و علیه کفر و نفاق و بربریت و جهالت به شمار آورده اند. به دیگر سخن آنان نگاهی اجتهادی به تاریخ اولیه مسلمین و فتوح آنان دارند.

در این صورت حرکات نظامی مسلمین صدر اسلام در سرزمینهای شمالی، شمال غربی و غربی عربستان به عنوان حرکتهای جهادی و مبارزه با کفر به شمار می آید و از دیدگاههای قرآنی و تعالیم عالی پیامبر اسلام توجیه پذیر می گردد. آن مبارزه - بی گمان - مبارزه ای بسیار دشوار بوده است زیرا هر دو امپراتوری ایران ساسانی و بیزانس - علی رغم کم توجهی و سعی در بی اعتبار نمودن آن دولتها توسط مورخان - از توانهای نظامی و اقتصادی مقتدرانه ای برخوردار بوده اند و نباید پیروزی مسلمین را بر آنان - به این بهانه که آن دولتها در ضعف مطلق به سر می بردند و مردمان سرزمینهایشان از آنان ناخرسند بودند - کم بها و بی اعتبار نمود. موضوع بسیار اساسی این است که آیا طرح حملات مسلمین نخستین به سرزمینهای متعلق به امپراتوری بیزانس و ایران ساسانی در زمان حیات پیامبر اسلام پدیدار شده و یا بر اساس اقتضای زمانه، زمامداران بعدی اسلامی آن را در قالبهای جهادی و اعتقادی و برای ایجاد امکانات بهتر نیروهای مسلمان طرح ریزی نموده بودند. بر این اساس، مورخان اسلامی که تاریخ نخستین مسلمین و فتوح آنان را نگاشته اند با پیروی از نوع دیدگاههای خود نسبت به مسلمانان، زمامداران و ویژگیها و شرایط سیاسی به بررسی آن پیروزیها پرداخته و نظرات خود را - هرچند بسیار متفاوت می باشد - ابراز نموده اند. مقاله سعی دارد به علل حرکات نظامی مسلمین پس از رحلت رسول خدا پرداخته و شرایطی را که منجر به آن گردید تبیین نماید و آن گاه به چگونگی دیدگاههای مورخان اسلامی پرداخته و علل اختلاف نگاه آنان را به فتوح مورد نقد و بررسی قرار دهد.

پیش درآمدی بر ماهیت فتوح اسلامی

مقایسه و نقد چند منبع

بی گمان فتوح اسلامی در خارج از مرزهای عربی ایجاد شده، در زمان رسول خدا (ف صفر ۱۱هـ.) پس از وفات حضرتش روی داد. حال تا چه این فتوح به رخدادهای نظامی و ایدئولوژیکی زمان حیات پیامبر اسلام مربوط می شود؟ مسأله ای است که باید بیشتر به آن پرداخت.

در عمل نمی توان در مقاله ای کوتاه و به گونه ای عمیق کلیات را دوباره مطرح نمود. زیرا آنچه رخ داده است گفته شده و پیرامون حوادث سخن بسیار رفته است. قصد این است که انگیزه ها و فضای گسترش را دریا بیم و رابطه ای بین منابع اسلامی و منابع نوین غربی با تکوین مفهوم پیروزی اعراب پدید آوریم.

پیش از هر گفته و هر نظریه ای باید از دعوت به اسلام سران سیاسی منطقه - شاهنشاه ایران - (خسرو پرویز) و امپراطور روم (هراکلیوس) - توسط پیامبر یاد کنیم و به این

مسأله پی ببریم که آیا قصد رسول خدا از نگارش نامه هایی به سران کشورهای همجوار (خواه مستقل و خواه به صورت دولتک) ارائه تعریفی برای آینده نظامی و اعتقادی مسلمین بوده است تا بتوانند به این سرزمینها هجوم آورده و اسلام را در آن رواج دهند؟ در این صورت استراتژی تعیین کننده ای در زمان حیات پیامبر اسلام پدیدار شده و مسلمین پس از وفات ایشان در فرایند یک چنین دستورالعمل نظامی - ایدئولوژیکی قرار گرفتند. این در صورتی ست که ما بتوانیم اختلافات پدید آمده پس از فوت پیامبر در سقیفه بنی ساعده بین انصار و مهاجر و اعتراض خاندان بنی هاشم به عدم تعیین علی (ع) به رهبری، و حوادث بعدی زمان ابوبکر بن ابی قحافه را که منجر به عملیات نظامی بسیار گسترده ای گردید تبیین نماییم.

نکته دیگر، انجام تکلیف الهی توسط پیامبر خطاب به سران دولتهای منطقه و اطراف عربستان بوده، که در این صورت آنچه پیش آمده در جهت انجام چنین رسالتی ست که فتوح را تسریع و مردان فتوح را تشویق نموده بود. این نکته با آنچه در قسمت اول ذکر شد تفاوت چندانی ندارد جز آن که بگوییم استراتژی تعیین شده توسط رسول خدا بعد از ایشان به صورت انجام تکلیف دینی و در عمل تبدیل به راهبردهای نظامی گردیده است و سران اسلام (صحابه) به دنبال سرکوب اهل الردّه و پیامبران دروغین و حامیان آنان در صدد گسترش دین خدا برآمدند. ابتدا آنان شمال عربستان را تسخیر نمودند و کمی بعد سواد و آنگاه عراق را مورد تهدید قرار دادند.* در این صورت راهی که فاتحان مسلمان در شمال عربستان (از سوریه تا فلسطین) پیمودند و از آن جا به مصر گام نهادند به نسبت راهی که از طریق فتح سواد و تسلط بر بین النهرین - که به براندازی نظام ساسانی منجر شد - بسیار متفاوت به نظر می رسد. دقت در منابع موجود نشان می دهد که حرکت به سمت شمال از زمانی بسیار پیشتر از زمان فوت پیامبر اسلام طرح ریزی شده و به عنوان اهداف اصلی فتوح آینده اسلامی مورد توجه و تأیید قرار گرفته بود. با چنین طرحی می توان قبول نمود که پیامبر اسلام قبل از رحلت به سوی شمال نگریده بود. این نگرش - در عین حال - شامل یهودان مسلحی نیز می شد که از آغاز هجرت پیامبر به مدینه نسبت به ایشان و مسلمین

* مولوی، چراغ علی در کتاب خود نشان می دهد که تمام جنگهای پیامبر اسلام دفاعی بوده اند و روشن می کند که جنگ تصرفی و یا اجبار بر اسلام در قرآن تجویز نشده است. ن. ک.

:A Critical Exposition of the Popular Jihad, Calcutta, 1885, p88. به نقل از آرنولد، سرتوماس:

تاریخ گسترش اسلام، یادداشتها، ص ۱۱۴.

برخوردی خصمانه نشان می دادند. ^۴ به گفته طبری و به نقل از ابن اسحاق: «حضرتش در محرم سال ۱۱۱ ه. ق (۶۳۲ م) علاقه مندی خود را به گسیل نیروی تحت فرماندهی اسامه بن زید به شمال عربستان ابراز داشته بود.»^۲ این علاقه و این دقت نظر و تعیین نقاط خاص از مرزهای روم تا حدود فلسطین که توسط پیامبر اسلام برای سرداران جنگ تعیین می شد نشان دهنده عزم راسخ رسول خدا برای تسخیر سرزمینهای یاد شده بوده است. با توجه به عدم تمکین برخی از صحابه در لحظات احتضار پیامبر که موجب تأخیر در اجرای

^۴ پیامبر اسلام در نگاه خود به شمال عربستان که به دلایل ایدئولوژیک و استراتژیک انجام می شد از حال یهودان مسلح که به صورت قبایل به ظاهر متفرق در حوالی مدینه می زیستند غافل نبود. اینان - بی تردید - در برابر گسترش اسلام موافقی قابل ملاحظه به شمار می آمدند. بر اساس گزارشهای به ثبت رسیده، قبایل مذکور از طریق دولت ال لخم - تا قبل از سقوط آن در آغاز سده ششم میلادی - با دولت ساسانی در ارتباط بوده اند. علل توجه ساسانیان به منطقه حجاز و به ویژه مدینه را می توان در رقابت های سیاسی، اقتصادی و نظامی با بیزانس به حساب آورد. مندرسوم لخمی (۵۰۵-۵۵۴ م) و معاصر سلطنت انوشروان (۵۳۱-۵۷۹ م) از طرف این پادشاه بر مناطق عربی عمان، بحرین و تمامی نواحی مجاز تا طائف حاکمیت داشت - محققا به سال ۵۷۵ م. که یمن نیز به دست ساسانیان افتاد اقتدار لخمیان بسیار فراتر رفت - مندرسوم به نام پادشاهان ساسانی از بخشهای زیر نفوذ خود و به ویژه حجاز مالیات دریافت می نمود - با توجه به دوری مسافت و بیابانهای وسیع، عوامل اصلی دولت لخمی در منطقه حجاز قبایل مسلح یهودی بوده اند - ساسانیان به لخمیان - در موارد ضروری - اسلحه می دادند این قانون شامل یهودیان مدینه نیز می گردید، زیرا دوری راه و اهمیت کار آنان باعث می شد که ساسانیان آنان را به صورت مسلح حفظ نمایند. در آغاز هجرت پیامبر اسلام در قبیله یهودی بنی نضیر (Nadir) تعداد ۵۷ زره و همین تعداد کلاه خود و ۳۴۰ شمشیر موجود بوده است. در قبیله بنی قریظه (Kurize) که پس از نبرد خندق ۵ (ق-ه) مورد سوء ظن قرار گرفت - ۳۰۰ زره و ۱۵۰۰ سپر و همین تعداد شمشیر و ۱۰۰۰ نیزه موجود بوده است. قبیله کوچکی مانند بنی قینقاع (Kainuka) که به سال دوم هجرت به دست مسلمین از پای درآمد و تبعید گردیدند می توانست با موجودی انبار خود ۴۰۰ نفر زره پوش را مجهز نماید. تمامی این تسلیحات از سوی ساسانیان به این قبایل می رسیده است و این در حالی بود که مسیحیان توانگر نجران هرگز نمی توانستند بیش از ۳۰۰ سوار زره پوش داشته باشند. بی گمان قصد سیاستیان برتری بخشیدن به متحدان یهودی خود در غرب عربستان بود. در قلعه های خیبر - واحه مجاور مدینه - یهودیان دارای متجوق نیز بوده اند و این وسیله نظامی را بر فراز یکی از قلعه های خود نصب نموده بودند. این قبایل ضمن ایجاد چنین تجارت گسترده ای که با نواحی عربستان و خارج آن داشتند وطی آن بسیار ثروتمند شده بودند با قریش نیز روابط حسنه ای داشته و در امور سیاسی نیز دخالت می نمودند. هر سه قبیله ذکر شده در سالهای دوم - چهارم و پنجم هجری و سپس قبایل خیبر در سال هفتم هجری از مسلمین شکست خوردند و سلاحهای آنان مصادره شد. این که می توان به روشنی دریافت نیروهای زره پوش اسلام در نبرد مکه که چشمهای ابوسفیان را خیره نموده بود چگونه تسلیح شده بودند؟ (ن.ک. فرانتس آنهایم: کمکهای اقتصادی در دوران باستان، با اندکی تغییر، ص ۱۰۶-۱۱۱) همچنین ن.ک.

آخرین فرمان ایشان گردید و نبردهای رده در عصر ابوبکر که زمان تأخیر اجرای فرمان پیامبر را بیشتر نمود، پیش از سرکوب رده ابوبکر فرصت را از دست نداد و بلافاصله به اعزام نیرو تحت رهبری اسامه بن زید پرداخت و این مورد که طبق دستور صریح پیامبر - با چند ماهی تأخیر - انجام گردید بیانگر تعیین همان خط مشی سیاسی - نظامی ای بود که در زمان حیات رسول خدا توسط ایشان ابداع و طرح ریزی شده بود.

حال باید به ارائه چند دلیل در این رابطه پرداخت تا بهتر به ماهیت تأکید بر گسترش یافتن مرزهای شمالی اسلام پی برد. نکته اول: نگرانی شدیدی بود که حکومت تازه رسته مدینه از قدرت بیزانس در مرزهای سوریه با توسل به غسانیان مسیحی متحد آن دولت احساس می نمود. این خطر جدی و واقعی بود. دولت بیزانس به تازگی از جنگهای طولانی با شاهنشاهی ساسانی (۶۰۴-۶۲۸ م) فراغت یافته بود. پیروزی روم بر ایرانیان محقق بود اما به بهای گزافی برای هر دو دولت تمام شده بود. امپراتوری بیزانس به درستی درک می نمود که ایرانیان ممکن است در آینده نزدیکی مجدداً قدرت از دست رفته را باز یابند* لذا علاقه مند نبود جبهه تازه ای را در مرزهای متصرفات جنوبی خویش باز نماید. به ویژه که آمادگی سریع ایجاد چنین جبهه ای را نیز نداشت. با این حال اگر اعراب دست به پیشروی می زدند دولت مسیحی بیزانس مبارزه را برای انسداد راههای پیروزی آنان بر منابع شمالی عربستان شروع می نمود.

نکته دیگری را که باید مورد توجه قرار داد، بعد اقتصادی رابطه اعراب با سرزمینهای

* برای آن که قدرت پیشروی ارتش ساسانی را در اوایل سالهای عمر این دولت دریا بیم کافی ست به حرکت نظامی قدرتمندانه ای که به امر خسرو دوم (پرویز) در سرزمینهای زیر سلطه روم انجام گرفت نظر بیفکنیم. پس از قتل امیر تورماتوریزیو (موریس) - حامی خسرو در برابر بهرام چوین - شاهنشاه ایران بهانه ای برای بازپس گیری سرزمینهای اجدادی از رومیان به دست آورد و نیروهای ایرانی به سرعت ارمنستان را فتح نموده و از جنوب ادسا (Edessa) و از طریق کاپادوکیه (Cappadocia) به سمت یوسفور رسیدند (۶۱۰ م) و سال بعد از آن انطاکیه، دمشق و سپس بین المقدس تسخیر گردید. به سال ۶۱۶ م. ارتش ایران وارد غزه شد و از آن جا مصر را مورد تهاجم قرار داد. کمی بعد قاهره قدیم و اسکندریه مسخر گردید و در مسیر رود نیل تا مرز اتیوپی پیشروی نمود. بدین ترتیب ایرانیان موفق به تسخیر سرزمینی گردیدند که در زمان هخامنشیان جز (قلمرو ایشان) محسوب می شد. آن گاه محاصره قسطنطنیه امپراتوری بیزانس را در لب پرتگاه سقوط قرار داد. جالب این است که زمانی کوتاه پس از این واقعه، بیشتر این سرزمینها به دست نیروهای اسلام افتاد. ن. ک.

تحت سلطه روم در مرزهای شمالی از (سوریه تا فلسطین) بود- پیش از اسلام و تا حدود هجرت پیامبر از مکه به مدینه و تا زمان غزوه بدر (رمضان سال دوم هجری) را بطنه قریش مکه با منابع تجاری شمال و جنوب عربستان یک را بطنه سنتی- بازرگانی بود که بر مبنای آن قریش مکه را بطنه طولانی بازرگانی خویش را در سوریه، فلسطین و کناره شرقی مدیترانه حفظ می نمود. حضور اسلام منجر به درگیری قریش با نیروهای مدینه گردید، که گرچه نتوانست به طور کامل امور تجارت را به رکود کشاند اما نبردهای مکرری رخ می داد که شامل برخورد سه گروه قریش، یهود و اعراب بدوی صحرا با نیروهای اسلام می گردید، این برخوردها امنیت بازرگانی را در جاده های غربی عربستان و مجاور دریای سرخ دچار اختلال نموده بود. قریش در این جنگها دچار زیانهای شدید اقتصادی شد و به ویژه حیثیت و اعتبار خویش را در میان قبایل عرب که - برای آنان دارای اهمیت وافری بود- تخریب شده می دید.

پس از وفات پیامبر اسلام و حاکمیت قریش در مدینه و سرکوب اهل الرده، و آن گاه که نیروهای اسلام بر سر تاسر خطوط غربی تا حدود شرق عربستان فائق آمدند، تجار قریش مجدداً به فکر احیای تجارت در این جاده بازرگانی افتادند و برای رسیدن به آن، حکومت مدینه را تحت فشار قرار دادند.*

ابوبکر با اعزام سه لشکر بزرگ به سوی شام و فلسطین (در اوایل سال سیزدهم

* از جمله این فشارها ارتداد مردم مکه بود که بلافاصله پس از شنیدن خبر درگذشت پیامبر در این شهر پدید آمد و اگر حضور به موقع سهیل بن عمرو نبود چه بسا ارتداد عربستان تحت رهبری مکه حکومت نوین اسلامی مدینه را یک بار دیگر تهدید می نمود. سهیل، خطاب به مردم مکه اظهار داشت: «مردم مکه مبدا شما آخرین گروندگان به اسلام و نخستین از دین برگشتگان باشید؟ (ن.ک. سید جعفر شهیدی: تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۶). مقایسه شود با حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۲۲۷.

از منظر دیگری نیز می توان نارضایتی مردم مکه را مورد توجه قرار داد- ۱- عدم حضور تجار و بازرگانان تازه مسلمان مکه در آینده سیاسی اسلام و در ساختار حکومت پس از پیامبر. ۲- ثبات یا بیگانه مدینه به عنوان مرکز سیاسی اسلام. زیرا بازرگانان قریش علاقه مند بودند ابوبکر جانشین پیامبر مکه را به عنوان مرکز سیاسی اسلام قرار دهد. ۳- وضع نابه سامان تجارت مکه از طریق راههای شمالی و به مخاطره افتادن راههای تجاری جنوبی که از طریق یمن به سوریه و مصر امتداد می یافت. رومیان با استفاده از بادهای موسمی هند در دریای سرخ- از باب الهند تا مقابل مصر- کشتیرانی می کردند و با این عمل کاروانهایی که در راه جنوبی صحرا حرکت می کردند دچار رکود شدند. ن.ک. غلامرضا انصاف پور، ساخت دولت در ایران، ص ۱۱.

هجری / ۶۳۴ میلادی) کار فتوح اسلامی را در شمال آغاز کرد.^{*} جزئیات امر چندان روشن نیست. گشوده شدن راه شمال به سوی تجارت عربستان جنوبی از سوی رومیان لاقبل از سه طریق امکان پذیر بود: صلح با روم به عنوان یک دولت مسیحی، تحمیل جزیه بر رومیان و یا نبرد با دولت روم برای گشودن راههای بازرگانی.

موارد اول و دوم امکان ناپذیر بود رومیان به هیچ وجه مایل به صلح و یا پرداخت جزیه به اعراب مسلمان نبودند و اصولاً امکان چنین تصویری وجود نداشت. راه سوم راه تازه ای نبود و قبلاً هم تجربه شده بود ولی به نتایج دلخواه نرسیده بود.

نکته سوم: علائق شخصی و قبیله ای پیامبر به گشودن راه شمالی و تسلط بر منابع تجاری و بازرگانی سواحل شرقی مدیترانه بود که با استراتژی اولیه ایشان در ارائه خط مشی نظامی به اعراب اندکی تفاوت داشت. پیامبر اسلام از علایق بازرگانی قریش آگاه بود و روح طمع و دنیاپرستی آنان را با تجربه ای طولانی دریافته بود. علاوه بر این کار اصلی آنان تجارت بود و این کار می بایست ادامه یابد. بنا بر این کاربردهای سنتی و تجاری قریش مورد توجه پیامبر قرار گرفت و بی گمان یکی از دلایل مهم توجه به شمال عربستان، گشودن راههای تجاری برای ادامه روند بازرگانی اختلال یافته قریش بود. اگر به فرایند دو نبرد مؤته و تبوک نگاه تازه ای بیفکنیم دلایل توجه پیامبر اسلام را به گشودن راههای تجاری عربستان در خطوط شمالی بیشتر در خواهیم یافت.^۴

نبرد (سریه) مؤته با اهدافی واقعاً ایدئولوژیک انجام گرفت. در این نبرد برای نخستین بار نیروهای اسلام، نیروهای مسیحی عرب و طرفدار روم را به مبارزه طلبیدند. شکست در این جنگ برای مسلمین مصیب بار بود. سه سردار جنگ از یاران صمیمی پیامبر شهید شدند و یک تن از آنان - جعفر بن ابیطالب - عموزاده تازه از حبشه رسیده ایشان بود. راه شمال گشوده نشد اما خاطره نبرد مؤته تا نبرد تبوک سال نهم باقی ماند و سرانجام با نبرد یرموک (سال ۱۳هـ.) و با فتح سوریه به پایان راه خود رسید.

^{*} هر لشکر شامل سه هزار مرد بود و فرماندهی آنان به ترتیب با عمرو بن عاص و یزید بن ابوسفیان و شرحبیل بن حسنه بود. (ن.ک. فیلیپ خلیل حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۸۹). مسکویه رازی تعداد سرداران را چهار نفر و تعداد لشکریان را بیست و هفت هزار کس می نویسد: (ن.ک. مسکویه رازی. تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۵۷، همچنین ن.ک. مسعودی، مروج الذهب، ج اول، ص ۶۵۹).

^۴ سریه مؤته در آغاز سال هشتم هجری - (قبل از فتح مکه)، در این سریه سه سردار اسلام به شهادت رسیدند و نبرد تبوک به سال (۹هـ. / ۶۳۰م) به فرماندهی پیامبر که بدون خونریزی انجام شده. [ن.ک. واقعی، المغازی، ج دوم، ص ۴۲۵ و بلادزی. ص ۵۹ به بعد].

کمی بعد از شکست مؤته پیامبر شهر بسیار حساس و استراتژیکی مکه را گشود. (رمضان سال هشتم هجرت). قریش و مردم شهر - به ناچار بر حسب ضرورت - مسلمان شدند. رسول خدا دریافت برای راست کردن دل‌های مشرکان تازه مسلمان مکه باید به احیای تجارت آنان با شمال - که اینک به علت جنگ بسته شده بود همت گمارد. نبرد تبوک با چنین هدفی شروع شد اما تا روزگار ابوبکر و آن گاه عمر به انجامی نرسید و سپس یرموک پاسخگوی آینده فکری پیامبر در مورد قریش گردید. در یک نتیجه گیری می توان علل حملات مسلمانان را به شمال، پیشگیری از احتمال حمله رومیان به خطوط شمالی مرزهای تازه ایجاد شده مسلمان و نفوذ مسلمین در ساختار عربی - نبطی* قبایل و شهرهای شمال دانست، که احتمال پیروزی بر آن بسیار ساده و روشن تر از آن بود که کمی بعد در مرزهای شمال شرقی* علیه ایران ساسانی رخ داد. در واقع حرکت به سوی ایران را می توان آغاز توسعه کشورگشایی و فتوح اسلامی تعبیر نمود، که با زمینه های بسیار متفاوت از آنچه در شمال گذشته بود انجام پذیرفت. حال باید بررسی نمود که اعراب [مسلمین] تا چه حد به پیروزی در عراق دل بسته بودند؟ آیا اصولاً در آغاز امید به این پیروزی وجود داشت و یا مواردی پیش آمد تا مسلمانان به سمت عراق پیش روی نمایند؟* لاقبل سه عامل در

* چنان که رؤی بلاشر به درستی درک کرده است: «نبطیان شمال عربستان با فرهنگ عربی متداول در شهرهای عربستان مانوس بوده اند. زبان رایج آنان عربی بود - گرچه در کتیبه هایشان زبان و خط آرامی را به کار می گرفتند - ارجحیت زبان عربی در میان قبایل لحيان و نمود نیز بیشتر جلوه می نمود. (ن.ک. بلاشر، رؤی: تاریخ ادبیات عرب، ج اول، ص ۶۶).

* اعراب قسمت شمالی بین النهرین را جزیره و قسمت جنوبی را عراق می نامیدند - عراق به معنی صخره های کنار دریا و به معنی ساحل نیز آمده است. بخش جنوبی که بابل قدیم بود بسیار حاصلخیز و خاکی رسوبی و نخلهایی پر برکت داشت. اعراب این زمین رسوبی را سواد یا خاک سیاه می نامیدند و بعدها عراق و سواد یکی شدند و آن عبارت بود از تمام سرزمین بابل. در جایی دیگر مسیر کشتزارهای اطراف شهر با عنوان «سواد» آمده است. [ن.ک. لسترنج گی (Lestrangle Guy)، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۶. پس از فتح سواد عمر بن خطاب، عثمان بن حنیف را برای مساحت نمودن سواد به این سرزمین فرستاد و او آن جا را مساحت کرد. ۳۶ هزار جریب شد و برای هر جریبی یک درم مالیات وضع نمود. [ن.ک. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۲۰].

* فکر جهانی شدن اسلام در آغاز بعثت در بیان پیامبر و در آیات کریمه قرآن به چشم می خورد. «و یوم نبعت من کل امة شهیدا» روزی که ما از هر امت گواهی انتخاب خواهیم کرد» سوره ۱۶ آیه ۸۶. حال چگونه برخی از اسلام شناسان غربی به خود اجازه می دهند که بگویند جهان محمد عربستان بوده. دین اسلام نیز برای عربستان در نظر گرفته شده بود. [ن.ک. Sir William Muir, Caliphate, pp.43-44]. مایر اعتقاد دارد جهانی بودن اسلام محصول شرایط و احوال بود نه نتیجه طرح.

جهت گیری مسلحانهٔ مسلمین به سمت عراق می تواند مورد توجه قرار گیرد.

۱- نبردهای رده* به رهبری خالد بن ولید- در عهد ابوبکر و سال ۱۲ هـ. موجب آشنایی خالد با مجموعه ای از قبایلی شد که ضمن آن که در این نبردها شکست خوردند متوجه اهمیت قدرت اسلام در غرب عربستان که اینک همزمان به شمال و شرق می تاخت- شده بودند- پیروزی خالد در شرق ضمن اقرار مجموعهٔ قبایل به شکست در نبردهای اسلام ((نوعی احساس غرور انگیز عمومی قومیت را نیز در آنان پدیدار می ساخت)).^۲

آنچه محتوای این احساس را تشکیل می داد، پیروزی اسلام بر قریش و متحدانش، پیروزی بر یهودان و تبعید آنان به سوریه، پیروزی بر جبههٔ متحدان حنین، پیروزی در شمال عربستان و تسخیر مکه بود. این همه نوید بخش اعرابی بود که به طور طبیعی دارای ذهنی اسطوره ساز بودند و اندیشهٔ زندگی برای آنان در مرز بین حماسه و جنگ قرار داشت.

۲- اهداف قبایل بنی بکر به رهبری مثنی بن حارثه الشیبانی در حمله به سواد بر آورده می شد.* اینان در نبرد ذوقار تا حدودی به وضعیت دشوار اداری و نظامی ایرانیان پی برده بودند و اینک با مشاهدهٔ قدرتی ایدئولوژیک که تحت رهبری خالد بن ولید به تعقیب مرتدین پرداخته و موفق نیز گردیده بود، انگیزهٔ حمله به عراق را در ذهنی علاقه مند به جنگ خالد پدیدار می نمودند.*

۳- ساختار کامل عربی بین النهرین* که از قرون پیشین و از دوران هخامنشیان در اختیار ایرانیان قرار داشت زمینه های فتوح را تشویق می نمود. این سرزمین پس از تسلط یونانیان و شکست آنان به سال ۱۴۱ ق.م به دست مهرداد اول اشکانی مجدداً به اختیار

* اهل الرده پیش از آن که دینی باشند سیاسی بودند زیرا کسی به فکر بازگشت بت پرستی نیفتاد. ن.ک. هولت- لمبتون: تاریخ اسلام، ص ۱۰۲ (پژوهش کمبریج).

* به واقع پیش از هر پیش بینی در مورد حملات مسلمین به عراق، مثنی بن حارثه در گزارشی که در مدینه به ابوبکر عرضه نمود تصویری بسیار واقعی از اوضاع پریشان ایران به خلیفه نشان داد و پیشنهاد حمله به جنوب عراق را به خلیفه ارائه نمود. ابوبکر ضمن تأیید نظر او خالد بن ولید را به کمک او فرستاد- (ن.ک. تاریخ تمدن ایران (جمعی از ایران شناسان اروپایی) ترجمهٔ جواد محبی- نشر گونمبرگ- تهران. ۱۳۳۶، ص ۶۶، مقاله هنری ماسه.

* فراموش نکنیم خالد از قبیله معروف بنی مخزوم بود و بنی مخزوم در مکه و در عصر جاهلی مسؤول (قَبَّة و الاغْنَه) بودند و به دیگر سخن در ساختار قبایلی قریش مسؤول امور نظامی این جامعهٔ بازرگانان به شمار می آمدند. (ن.ک. نوری، یحیی، جاهلیت و اسلام، ص ۶۵۰، چاپ ششم).

* ابن خردادبه توضیح مشروحی دربارهٔ ناحیهٔ سواد می دهد و می نویسد: علاوه بر ناحیهٔ فرات در قسمت شمالی و ناحیهٔ دیار ربیعیه نواحی غربی نانسینیس (نصبین) استان موصل جزء قلمرو ساسانی محسوب می شد، (ن.ک. ابن خرداد به: المسالک و الممالک، ص ۷۳).

ایرانیان [اشکانیان] درآمده بود.

پس از شکست اشکانیان از ساسانیان (۲۲۴م) این سرزمین که به لحاظ موقعیت جغرافیایی، جمعیت، زبان، منابع انسانی و گذشته تاریخی خود، به فرهنگ سامی تعلق داشت به دولت ساسانی وابسته شد و شهر تیسفون در کنار دجله زمانی دراز (حدود هزار سال) - تا حضور مسلمین در آن - پایتخت دو دولت نیرومند ایرانی نژاد اشکانی و ساسانی به شمار می آمد،* و سرانجام، عراق که ایرانیان زمانی دراز بر آن حکومت نموده بودند سرزمین عربی بود نه ایرانی، و جزء سرزمین اصلی عرب محسوب می شد. اما «چنان با سرنوشت امپراطوری ساسانی پیوند خورده بود که با نابودی آن امپراتوری نیز نابود شد».^۴

نگاه مورخان اسلامی به پیش درآمدهای فتوح مسلمین در جنوب عراق (سواد)

مسکویه رازی، نگاه ابتدایی سرداران و نیروهای اسلام را به سواد - در زمان ابوبکر - بسیار به اختصار گزارش می دهد و با روحیه ای سرشار از تسلیم به آنچه رخ داده بود و به نوشته های سایر مورخان می نگرد و می نویسد: «... و خدا پارسیان را به خود وانهاده بود که روزگارشان به سر رسیده بود و فرمانروایی شان پایان گرفته بود».^۵ او شکست ایرانیان را ناشی از مشیت الهی می داند. نکته ای که قابل ذکر است جهت گیری این تفکر است. مسکویه رازی سرنوشت محتوم ایرانیان را می پذیرد ولی اصرار ندارد که پایان راه ایرانیان به دست مسلمین رقم زده شده باشد. به نظر می رسد او هر قدرتی را که از راه می رسد به عنوان سردار سرنوشت ایرانیان می پذیرد. مسعودی در مروج الذهب اشاره ای به نگاه اولیه مسلمین به سواد ندارد. دینوری گزارش نسبت مفصلی در این مورد آورده است. او بدون اشاره به وقایع گذشته نظیر واقعه ذوقار که نگاه اعراب ساحل غربی فرات را نسبت به ساسانیان تغییر داد، علت حملات اولیه اعراب (بنی شیبان و بنی عجل) به مرزهای جنوبی دولت ساسانی را در پادشاهی بوران دخت پرویز می داند زیرا «شایع شده بود که ایران را پادشاهی نیست و ایرانیان از ناچاری زنی را بر تحت نشانده اند».^۶

به گفته دینوری: فرماندهان، پیش آغاز جنگ علیه ایرانیان مثنی بن حارثه شیبانی و

* ن.ک. اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام، ج ۱، ص ۲.

^۴ اهمیت اقتصادی و سیاسی بین النهرین در زمان حمله اسکندر به ایران و بعدها در دوران جانشینی او نیز مطرح بوده است. این نقطه مرکز طبیعی اقتصادی و سیاسی امپراتوری هخامنشی و دیگر دولت‌های بعدی بوده و اهمیت تسلط بر آن در دوره ساسانیان، بعدها دولت اسلامی را نیز متأثر نمود. (ن.ک. دیاکونف: اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۱، ص ۹).

سُود * بن قطبه عجلی از قبایل بکرین وائل بودند. ایشان با یاران عرب صحراگرد خود بر دهقانان ایران اطراف سواد هجوم می بردند و آنان را غارت می کردند و چون تعقیب می شدند به صحرا می گریختند.*

در آغاز خلافت ابوبکر، مثنی یا خود به مدینه می رود و یا نامه ای می نویسد و خلیفه را واقع بینانه در جریانهای بسیار دشوار دربار ایران ساسانی قرار می دهد.

مثنی چه خود به مدینه رفته باشد و چه نامه ای برای خلیفهٔ مسلمین نوشته باشد علاقه مند بود در رأس سپاهی از مسلمین و اعراب قرار گیرد،* و حیره را از دولت ساسانی جدا سازد، بی گمان مثنی دو دیدگاه در مقابل خود داشت. پیروزیهای خالد بن ولید بر اهل الرده و منتبیین در شرق عربستان که او را از قدرت نظامی و سیاسی مدینه آگاه می ساخت- لذا احتمال رفتن او به مدینه بسیار زیادتر از نامه نگاشتن اوست- و دیدگاه ثانوی او، وضع دشوار سیاسی حیره* پس از نبرد ذوقار بود که نشان از بی ثباتی سیاسی دربار ساسانی

* مثنی با قبیله خود به سال نهم هجری به حضور پیامبر رسید و مسلمان شد، و از سُود بن قطبه عجلی در اُسدالغابه و طبقات ابن سعد نامی نیامده است. ن.ک. اسدالغابه، ص ۲۹۹ ج ۴ و ص ۳۷۹، ج ۲- به نقل از باورقی اخبار الطوال دینوری ص ۱۴۲. در حالی که خلیل حتی می نویسد: «مثنی پس از وفات پیامبر مسلمان گردید.» (ن.ک. تاریخ عرب، ص ۱۹۹).

* برای دریافت زمینه های این حرکت باید پذیرفت اولین تهاجمات بنی بکر به مرزهای سواد- پس از ذوقار- با هدایت مدینه انجام نشده است. عملیات نظامی مجموعهٔ قبایل بنی بکر علیه ایرانیان لاقل به دو منظور انجام می شد: ۱- به پایان رساندن راه ناتمام نبرد ذوقار برای سلطه بر سواد. ۲- وضعیت بحرانی دربار ساسانی که از چشم اعراب دور نمانده بود و انگیزهٔ شوق آوری برای مقابله با پادگانهای ساسانی در نواحی فرات به شمار می آمد. هیچ دلیلی در دست نیست که عملیات نظامی علیه مواضع ساسانیان در سواد و حیره که به ابتکار مثنی بن حارثه شروع شده بود- لاقل در آغاز- با اشاره به مدینه انجام پذیرفته باشد. مثنی به مدینه رفت، چون از گسترش عملیات نبردهای علیه رده هراسان بود و در عین حال انتظار داشت خلیفه او را به سرفرماندهی سپاهی که در تدارک حمله به سواد باشد برگمارد با این همه خلیفه به این موضوع علاقه نداشت ولی نمی توان کتمان نمود که مثنی پیشنهاد حملات مسلمین علیه مواضع ایرانیان در سواد بود. «این مسأله را فرماندهان بعدی نظیر خالد، سعد بن ابی وقاص درک می نمودند و با قبایل بنی بکر به مدارا رفتار می کردند.» (ن.ک. فرای، ریچارد: عصر زین فرهنگ در ایران، ص ۷۲).

* پس از مرگ نمان بن منذر (دههٔ اول قرن ۷ م.) به امر خسرو پرویز، ایاس قیصه طایی در رأس ثغر العرب به عنوان حکمران عرب و همراه با یک نخویر بر حیره حاکم می شود. پس از او داوود بن مهان به مدت ۱۷ سال بر حیره حکومت می کند. آن گاه «الغور» نامی از سوی ایران بر حیره حکومت می نماید و سرانجام در روز جوانا به زمان ابوبکر در بحرین کشته می شود. این که حیره فرمانروا عوض می کند، نشانهٔ تجزیه و عدم ثبات دولت ساسانی است (ن.ک. حمزهٔ اصفهانی، سنی ملوک الارض و الایماء، ص ۱۱۲ و ۱۱۴).

* فتح حیره به دست خالد بن ولید و با کمک قبایل بکر بن وائل- بی گمان بزرگ بود در جهت گیری نظامی مسلمین به سمت عراق واقعه ای تعیین کننده به شمار می آمد. این حادثه که برای نخستین بار در عصر ساسانی رخ می داد

داشت. مثنی بسیار زودتر از دولت مدینه دریافت بود که «به واقع تجزیه دولت حیره همراه با تجزیه و تفرقه دولت ساسانی است؟»^۷ دینوری نیز مانند بلاذری مایل است در حادثه پیروزی مسلمین مقامی ارجمند برای مثنی قائل شود. مثنی علاقه مند بود اینک که راه گشایش عراق را به مدینه نشان داده بود، در رأس سپاه مسلمین قرار گیرد ولی ابوبکر صلاح ندید و دستور داد مثنی و همراهان او در سپاه خالد بن ولید ادغام شوند.^۸ دستوری که هرگز مثنی را خوش نیامد و تا پایان عمر او چون خاری بر دل او نشست،^۹ با این همه نوشته دینوری در این مورد بسیار دقیق، روشن و دارای انسجام است.

حمره اصفهانی به پیش درآمد حضور مسلمین به رهبری خالد بن ولید و مثنی بن حارثه در سواد و اطراف حیره اشاراتی بسیار مختصر دارد و به سرعت به اصل مطلب - آن هم به اختصار می پردازد. او از اولین نبرد مسلمین - در زمان یزدگرد سوم - با ایرانیان، تحت عنوان «ناطف» به روز شنبه سی ام رمضان سال ۱۳ هجری - این دقت مورخ مسلمان شایان توجه است - صحبت دارد و همچنین از دسترسی مسلمانان به خزائن یزدگرد در تیسفون (بالغ بر یک صد میلیون درهم) گفتگو می کند. نکته تازه ای که به چشم می خورد مهاجرت اقوام عرب - با اجازه عمر - به نقاط فتح شده است.

«از یمن ۷۰۰ خانواده آزدی از عمر اجازه خواستند به عراق روند و چون عمر اجازه داد آنان در «عذیب و قادسیه فرود آمدند» و آن گاه جریر بن عبدالله بجلی نیز با قبیله خویش آمد و رحل اقامت افکند»^{۱۰}

نگاه حمزه بیشتر مبتنی بر حضور فاتحان نیروهای مسلمان در نقاط حساس سیاسی و نظامی دولت ساسانی، و توجه به (مهاجرت مسلحانه) اعراب است که از نقاط مختلف عربستان برای جایگزین شدن و تقویت نیروهای اسلام حرکت کردند.

نویسنده مجمل التواریخ و القصص بدون هیچ مقدمه ای حضور خالد بن ولید را در اُبله و سواد بیان می کند. در این نوشته به مساعی مثنی بن حارثه و رفتن او به مدینه و یا نامه نگاشتن او - چنان که گذشت - اشاره نمی رود. تنها از تعقیب رده و رشادت خالد در جنگ با آزاد مرد ایرانی، و صلح با ایاس بن قبیصه طابی ملک حیره را که «به پیش خالد آمد به صلح، و جزیت پذیرفت»^{۱۱} صحبت شده است.

«پایتخت ساسانیان را دچار وحشت نمود و در عمل تهدیدی بود بر سروری ساسانیان بر عراق. (ن.ک. فرای، ریچارد: عمر بن زین فرهنگ ایران، ص ۷۳). شاید بتوان گفت: اتحاد قبایل در ذوقار سبب پیروزی شد و در مرحله پیشرفته تری اتحاد و یکپارچگی اسلامی قبایل عرب موجب پیروزی آنان در حیره و سرانجام ایران گردید.

بلادری شروع حملات مسلمین به عراق را به مثنی نسبت داده است و به حق برای او مقامی شایسته قائل شده است. نوشتهٔ بلادری متضمن دو نکته دربارهٔ مثنی می باشد که در آثار دیگر نویسندگان یا وجود ندارد و یا به صورت بسیار کم رنگی نگاشته شده است. در نکتهٔ اول خلیفهٔ اسلام (ابوبکر بن ابی قحافه) از رشادت مثنی و حمله های مکرر او به سواد آگاه، و علاقه مند است که او را بیشتر بشناسد و چون مثنی به نزد خلیفه آمد از او تقاضای ولایت نمود. به این شرط که با عجم بجنگد - خلیفه در این مورد فرمانی نوشته و به مثنی داد،* ۱۲ در این جا مثنی از طرف ابوبکر برای ادامهٔ حملات به سواد - زیر نظر مدینه - مأمور می گردد.

نکتهٔ دوم وظیفه ای است که مثنی خود بر عهده می گیرد و آن شرط مسلمان نمودن قبیلهٔ اوست که بنا به احتمال جزء وظیفهٔ مثنی قرارداد،* این که چرا زمانی کوتاه پس از ارتباط اول، ابوبکر فرمانی صادر می کند و طی آن مثنی را زیر نظر خالد قرار می دهد علت آن تغییر سیاستی است که مدینه بر اثر آگاهی بر پیشرویهای خالد در نبرد با اهل الرده شروع نموده بود. با واقع بینی بیشتری می توان اظهار نظر کرد چون با تشکیل سپاهی که بر رده پیروز شد و نتیجهٔ آن قدرت یا بی زیاد دولت مدینه بود افتخار حمله به سواد را نمی بایست به نیروی کوچک اما متهور بنی بکر داد. آنان نیز می بایست در ذیل قدرت سیف الاسلام مدینه قرار گیرند. موضوع جالب تر آن است که ابوبکر به مثنی می نویسد: «در التزام رکاب خالد باشد و در هیچ کجا او را ترک نکند».*

ابن رسته اطلاعات جامعی از وضعیت اقتصادی و جغرافیایی و تقسیماتی که ایرانیان از

روایتی از یک مورخ اسلامی توضیح می دهد که مثنی در اواخر خلافت ابوبکر (سال ۱۳ هـ) به مدینه آمد. (ن.ک. ابن کثیر دمشقی: البداية و النهاية، مؤسسه تاریخ العربی، ج ۲، ص ۳۰۶، بیروت، ۱۹۷۰). احتمال این که مثنی یک بارنامه نوشته باشد و یک بار هم به مدینه رفته باشد می رود.

* در اواخر عمر پیامبر و در آغاز خلافت ابوبکر، قبایل عرب مجاور عراق با اسلام متحد بودند ولی محتمل است که اسلام را نپذیرفته باشند. دلیل این امر در کرانه های جنوبی و شرقی عربستان آن بود که در این سرزمینها به علت نفوذ عناصر ایرانی کسانی مصدر قدرت بودند که تمایلات ایرانی داشتند. [ن.ک. هولت و لمبتون: تاریخ اسلام (پژوهش کمبریج)، ترجمه احمد آرام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷، ص ۹۶].

* بنا به گفتهٔ طبری، ج ۳، ص ۳۸۵ خالد سپاهی زیر فرمان داشت که آنان را اهل الايام نام نهادند. این نیروی جنگی از آغاز حملات اسلام به شمال تا سرکوب رده و سرانجام در دروازه های فتح ایران حضوری فعال داشت لذا استقلال نیروی کوچک مثنی از نظر دولت مدینه چندان لازم به نظر نمی رسید. با این حال نباید فراموش نمود که مثنی و قبیله او راهگشای فتوح مسلمین در شرق بودند. اهل الايام نیز تفکری متناقض داشت. از یک سو مسیر تاریخ اسلام را می گشاید و از سوی دیگر هنوز از عصر جاهلی جدا نشده بود.

بین النهرین نموده بودند می دهد. با توجه به این اطلاعات اهمیت فتح سواد برای مسلمین و ضایعه از دست رفتن آن برای ایرانیان تا حدودی روشن می گردد. ابن رسته بخشی از بین النهرین را «ایران شهر» خوانده است و سواد را به منزله قلبی می داند که در دل ایران شهر قرار گرفته، و آن را «دل ایران شهر می خواند».^{۱۴} بنا به گزارش ابن رسته تعیین مساحت سواد پس از فتح آن انجام شد که بالغ بر ۳۶ هزار جریب گردید- و این کار به دستور عمر بن خطاب و به وسیله عثمان بن حنیف انجام شد- خلیفه اسلام برای هر جریب زمین مالیات خاصی مقرر داشت و «مقدار این مالیات سالیانه به ۱۲۸ میلیون درهم بالغ می شد».^{۱۵}

با توجه به گزارش ابن رسته می توان به ماهیت بحثهای ناشنیده و نانوشته بین مثنی بن حارثه و ابوبکر، بیشتر پی برد. تسلط بر سواد بر وسعت سرزمینهای اسلامی می افزود، متحدان قبیله ای را در خطوط ثغر قرار می داد و احتمال پیروزی بر ایرانیان را بیشتر می نمود و درآمد سرشار آن دولت مدینه را بی نیاز می کرد، و بر قدرت مسلمین می افزود. دینوری و بلاذری در پیش درآمدهای فتوح اسلامی در عراق و ایران اهمیتی به سزا برای مثنی قائل هستند.^{۱۶} ابن اعثم کوفی نیز مثنی بن حارثه الشیبانی را نخستین کسی معرفی می کند که آغازگر جنگ بین عرب و عجم بوده است.^{۱۷} تفاوتی که در گفته های ابن اعثم و بلاذری به چشم می خورد در این نکته است که در اثر بلاذری مأموریت جنگ با ایرانیان از طرف ابوبکر و در مدینه به مثنی ابلاغ می شود.^{۱۷} در صورتی که ابن اعثم از شهرت نظامی و شخصیت مبارز و ضد ایرانی مثنی صحبت دارد و این خصوصیات را ابوبکر می دانست و اعمال نظامی او را تأیید و تصدیق می نمود.^{۱۸} حمایت بی دریغ خلیفه اسلام از مثنی در حملات ایدایی به حواشی غربی فرات عامل اتحاد او با عموزاده اش سوید بن قُطبة الذهلی می شود. ابوبکر این اتحاد را خوش ندارد. «چون صدیق را از این حال خبر دادند تردد و تفکر به خاطر او راه یافت».^{۱۹} پیشرفت نظامی قبایل بنی بکر و حملات مثنی و سوید به جنوب عراق که متفقاً انجام می گرفت خلیفه را در برابر مشکلی قرار داد. اگر منطقه جنوب عراق به وسیله قبایل بنی بکر فتح شود تکلیف حکومت مدینه با

* این که آیا مثنی در دوران جوانی خود در نبرد ذوقار شرکت جسته بود یا نه، خود موضوع جداگانه ای ست. با این حال پیروزی اعراب بادیه بر یک لشکر سلطنتی متشکل از اعراب و سربازان منظم ایرانی به صورتی اغراق آمیز سرشار از خودستایی قبیله ای، اعتماد به نفس و تاریخ سازی در فرهنگ عرب جلوه گر شد. (ن.ک. Noldeke T., Aufsätze zur persischen, P. 126).

اعراب فاتح چه خواهد بود؟ جواب این مشکل خلیفه- در آینده ای نه چندان دور- در اندیشه عمر بن خطاب و در دستهای خالد بن ولید خواهد بود. پیروزی مجموعه قبایل بنی بکر بر قبایل عرب متحد ساسانیان در جنوب عراق همزمان با حرکات نظامی خالد بن ولید علیه اهل الرده در یمامه و بحرین انجام می گرفت. ابوبکر در مشورت با عمر بن خطاب به این نتیجه رسید که عملیات نظامی مثنی و خالد را هماهنگ نماید و به عبارت روشتر، خالد بن ولید را در پیروزیهای ابتدایی قبایل بنی بکر شرکت دهد.

دو نکته بسیار مهم را از منظر ابن اعثم در این دخالت سیاسی و نظامی می توان مورد توجه قرار داد. نخست آن که بنا به گزارش ابن اعثم محرک ابوبکر در ایجاد جبهه ای جدید با مشارکت قبایل بنی بکر و نیروهای ایام، که تحت امر خالد بودند مشاور او عمر بود که این کار به تشویق وی انجام گرفت. «فاروق (رضی) گفت: خالد را فرمان کن که روی به عراق آرد با مثنی همدست شود و با عجم مقابله نماید باشد که خدای عز و جل ولایت ایشان گشاده گرداند و خلیفه رسول و مسلمانان را به مراد برساند.»^{۲۱} نکته دوم اهمیت نظامی و استراتژیکی این حملات به مرزهای جنوبی عراق بود. دخالت نیروهای مدینه در جنگ علیه ایرانیان، درست پس از پیروزی خالد در نبرد «اقربا» انجام گرفت. چرا نباید تصور کنیم که مدینه در هدایت نیروهای خالد به سمت عراق و نهایتاً اتحاد با نیروهای بنی بکر دخالتی مستقیم داشته است؟ تا «بتوانند ابتکار مثنی در تحرکات نظامی علیه ایران را جهت دهند حتی آن را کنترل نمایند».^{۲۲} * توضیحی که بلافاصله باید به نکته اول افزوده شود این است که حمله به امکانات و مناطق دولت ساسانی از ابتکارات دولت مدینه نبوده و علی رغم میل اولیه ابوبکر دایر بر حملات قبایل جنوبی عراق بر متصرفات ساسانیان بوده است و این عمر بن خطاب است که خلیفه را وادار می نماید خالد را از یمامه به جنوب عراق بفرستد تا با کمک مثنی مقدمات حمله به مرزهای ایران ساسانی را فراهم نمایند. این موضوع دقیق و روشن است زیرا ابوبکر از سویی به مثنی فرمان می دهد و جسارت او را در حمله به سواد می ستاید و در واقع ابتکار عملیات را به دست وی می سپارد و از طرف مشاور او (عمر بن خطاب) مسأله دخالت نیروهای اسلام را در حرکات نظامی قبایل بکر بن وائل علیه ایرانیان به فرماندهی خالد بن ولید مطرح می سازد و ابوبکر را وادار می کند به خالد فرمان دهد به مثنی بپیوندد و فرماندهی کل عملیات در عراق را به عهده

* یعقوبی بدون اشاره به سوابق ارتباط ابوبکر و مثنی می نویسد: «ابوبکر خالد را فرمود تا رهسپار عراق شود

به همراهی مثنی بن حارثه» (ن.ک. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج دوم، ص ۸).

گیرد.^{۲۳}

به نوشته ابن اعمش - که اطلاعات تازه تری نسبت به حوادث اولیه و پیش درآمدهای قادسیه دارد، ابوبکر - پس از مشورت با عمر - در نامه ای که به مثنی می نویسد با انتساب شخصیت معنوی خالد به آیه کریمه قرآن مجید* از او می خواهد از خالد متابعت نموده و تأکید می کند «خالد امیر است و مثنی وزیر او خواهد بود».^{۲۴} بسیار روشن است که مثنی می بایست فرمان خلیفه را بپذیرد،* و یا رویاروی خالد - به عنوان مرتد - بایستد و یا عملیات را متوقف نموده و ادامه آن را به خالد بسپارد و سرانجام این که خالد را یاری کند و مثنی دقیقاً همین کار را انجام می دهد. آگاهی بر احساسات و عواطف درونی مثنی چندان مهم به نظر نمی رسد. آنچه مهم است همکاری مؤثر او تا پایان عمر در هدایت مسلمین به مرزهای ساسانی می باشد.^{۲۵}

مقدسی در باره آغاز حملات مسلمین علیه ایرانیان روایاتی متناقض را با آنچه گذشت بیان می نماید. نخست آن که او زمان حملات را از روزگار ابوبکر به روزگار عمر بن خطاب انتقال می دهد و ملاقات تازه ای بین عمر و مثنی بن حارثه در مدینه و در مورد آینده جنگ با ایرانیان ترتیب می دهد.* پس از این ملاقات، عمر بن خطاب مردم را برای حمله به ایران تشویق می کند و تأکید می نماید: «خداوند بر زبان پیامبرش گنجهای کسری و قیصر را به شما وعده داده است».^{۲۶} ابوعبیده بن مسعود ثقفی به عنوان اولین داوطلب جنگ با ایرانیان به همراهی مثنی بن حارثه* به سوی مرزهای جنوبی شاهنشاهی ساسانی اعزام

* اشداً علی الکفار رحماء بینهم تریبهم رکعاً سجداً یبتغون فضلا من الله و رضواناً.

* مثنی وصول خالد را به عراق ناخوش آمد چه تصور داشت که ابوبکر ولایت آن جیش را به وی حواله خواهد فرمود» (ن.ک. تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ص ۳۶۴).

* مقدسی اشاره ای به روابط ابوبکر و مثنی ندارد و تنها می نویسد: «هنگامی که خالد ناچار شد برای کمک به ابوعبیده به سوی شام حرکت نماید، مثنی بن حارثه را در عراق به جانشینی خود قرارداد (ن.ک. مقدسی، آفرینش و تاریخ، ج ۵، ص ۱۷۷). این موضوع به نحو ضعیفی نشان می دهد که خالد در عراق به صورت مستقل و تا حدودی خودسرانه و جدا از تصمیم گیریهای مدینه عمل می نموده است.

* تفاوت نظر ابن اعمش با مقدسی در این جا روشن می گردد. ابن اعمش عمر را به صورت مستقیم عامل حمله به ایران معرفی می نماید و مقدسی حمله به ایران را از زبان عمر و مطابق سفارش پیامبر اسلام بیان می کند.
 * احتمال می رود مثنی پس از انتقال خالد از فرماندهی جبهه شرق به شمال برای باردوم و با این امید به مدینه می رود که فرماندهی مستقل جبهه عراق را بر عهده بگیرد، غافل از آن که عمر بن خطاب طراح اصلی انحصار قدرت فرماندهی در همه جبهه ها زیر نظر مدینه می باشد.

می شوند و «این به روزگار پوران دخت کسری بود.»^{۲۷*} کسی پیش از این زمان خالد به دستور ابوبکر و پس از پیروزی در نبردهای اولیه علیه ایرانیان به جبهه سوریه اعزام گردیده بود تا فرماندهی نیروهای اسلام را در شمال بر عهده گیرد.^{۲۸}

در دورایت دیگر، همزمان با خلافت عمر، خالد به فرمان او از فرماندهی نیروهای شمال نیز عزل می شود. علت این امر - علی رغم قدرت رهبری نظامی، مدیریت، تدبیر و شجاعت خالد در به سامان رساندن امور رده و پیامبران دروغین و نقش ارزنده او در هدایت نیروهای اسلام به سمت مرزهای شرقی - می تواند به خشم دیرینه عمر از دخالت مستقیم خالد در ماجرای کشتن مالک بن نویره و تصاحب همسر او مربوط شود. به روایت ابوالفداء «عمر نخستین نامه ای که به ابوعبیده جراح نوشت وی را به فرماندهی منصوب کرد و خالد را از این سمت برکنار نمود»^{۲۹*}. نخستین واکنش در آغازین روزهای حکومت عمر، نخستین واکنش سیاسی او - به گفته مسعودی - برکناری خالد از فرماندهی سپاه شمال بود.

او گفت: «خالد حق ندارد هیچ کاری را از طرف من عهده دار شود».^{۳۰} با این حال، عمر خالد را به سبب شجاعتش در درون سپاه باقی نهاد. با رعایت دقیق مواضع تاریخ می توان اظهار نظر کرد که ادامه عملیات نظامی علیه ایران پس از فتح حیره که به دست خالد انجام شده بود در مدینه و در آغاز خلافت عمر طراحی گردید و ابوعبیده مسعود ثقفی در مقام فرماندهی اول نیروهای اسلام در برابر ایرانیان قرار گرفت و عمر، سلیط بن قیس انصاری را که از جنگجویان بدر بود - به عنوان مشاور - در کنار او نهاد و به ابوعبیده سفارش نمود در تمامی امور با سلیط مشورت نماید.^{۳۱*} به این ترتیب عمر آغازگر واقعی جنگ با ایرانیان بود

* به روایت بلعمی به روزگار او [پوران دخت] پیامبر از دنیا مفارقت کرد و ابوبکر به خلیفتی بنشست. ن.ک.

بلعمی: تاریخ بلعمی، ج دوم، ص ۱۲۰۰.

^{۲۷*} مسعودی می نویسد: «ابوعبیده جراح (عامل عمر بر شام) پیوسته جامه پشمین خشن می پوشید. وقتی او را ملامت نمودند، گفت: من ترتیبی را که در روزگار پیامبر خدا (ص) داشتم ترک نمی کنم. (ن.ک. مسعودی: مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۶۴). در این گفته مسعودی، نکته ها نهفته است. عمر به تفاوت اخلاقی و تقوایی بین دو شخصیت نظامی مسلمان بها می داد و [این عقیده مسعودی ست].

^{۲۸*} هر دو فرماندهان که از مهاجر و انصار بودند در نبرد پل کشته شدند. (ن.ک. مسعودی: مروج الذهب، ج اول، ص ۶۶۵). ملاحظه می شود انصار در قدرت فرماندهی قرار ندارند و عمر برای رعایت تعادل در مدینه سلیط را در منصب مشورت ابوعبیده مسعود قرار می دهد. در مورد کشته شدن ابوعبیده همچنین (ن.ک. اسماعیل ابن کثیر دمشقی: البدایة و النهایة، المجلد السابع، ص ۳۳-۳۵).

و قادسیه نقطه شروع آن،^{۳۲} طبری در نقل پیش در آمد فتوح مسلمین در عراق - به جز آن جا که به ابومحنف استناد می کند - اهمیتی برای مثنی قائل نشده است - متن طبری که بسیار مفصل است نوشته ای است که بیشتر به جزییات پرداخته و تا حدودی در هم و مغشوش است.^{۳۳} یک روایت طبری سخن از دستور صریح ابوبکر به خالد دارد - هنگامی که او پس از فتح یمامه هنوز در آن جا به سر می برد - این دستور مبتنی بر حرکت به سمت مرزهای پارسیان [ساسانیان] و شروع مبارزه علیه آنان به همراهی مثنی بن حارثه می باشد.^{۳۳} به روایت دیگر طبری آشنایی خالد با مثنی بن حارثه در ناحیه خفان و یا در نباح پدید می آید - پیش از این ملاقات مثنی به مدینه رفته و از ابوبکر درخواست نموده بود او را به فرماندهی نیروهای مهاجم علیه مواضع پارسها قرار دهد و ابوبکر با این درخواست موافقت نمود. زمانی که خالد به نباح رسید از مثنی که در خفان اردو زده بود خواست به نزد او بیاید و «نامه ابوبکر را که دستور داده بود مثنی باید از خالد اطاعت کند به نزد او فرستاد و مثنی با شتاب پیش خالد رفت».^{۳۴} از این پس مثنی به مثابه سرداری قابل، پیشرو و تابع تحت امر خالد بن ولید قرار می گیرد.^{*} از مقایسه دو روایت فوق می توان به همان نتیجه ای رسید که پیش از این در مورد نظرات ابن اعثم کوفی ذکر شد. خالد فاتحانه پیش می آمد، مثنی چاره ای نداشت. او نمی توانست به ایرانیان پناهنده شود - آنان به هر حال او را دشمن به حساب می آوردند - سوابق نظامی اش و عرق قبیله ای نیز به او چنین اجازه ای نمی داد. اگر با خالد موافقت نمی کرد در این صورت دو دشمن در مقابل خود داشت: ایرانیان و مسلمانان - و بقیه عمر را می بایست در صحرا بگذراند. عاقلانه تر این بود که طریق مسالمت پیش گیرد و به او امر حکومت مدینه گردن نهد.

در شرح وقایعی که طبری نقل می کند «خالد را به عنوان اولین سازمان دهنده فتوح و همچون کاشف و یا تجربه کننده مراحل بنیادی آن نشان می دهد».^{۳۵}

در نتیجه بررسی و مقایسه نظرات بلاذری و طبری به نظر می رسد، هنوز مطمئن ترین

^{۳۲} پیش از قادسیه آنچه به وسیله خالد انجام گرفت در پیش طلایه های سپاه اسلام و ایران ساسانی رخ داده بود و به واقع - علی رغم اهمیت فتح حیره - بیشتر به عملیات موقت و موضعی شبیه بود. باید قبول نمود از نظر مورخی که به نتایج کار اهمیت می دهد «اعراب در نبرد قادسیه از صفر شروع نموده بودند» ن. ک. جعیط هشام: کوفه... ص ۲۴.

^{۳۳} در پیشروی خالد به سمت حیره قبایل ایاد، تغلب و نمیر که در واقعه عین التمر همراه با ایرانیان از این قلعه ها دفاع می کردند به دست خالد قتل عام شدند. پادشاهی حیره کاملا وابسته به آنان بود و شرطه حیره از بین ایشان انتخاب می شد. (ن. ک. طبری: ج ۳، ص ۴۷۴، مقایسه شود با آرنولد، سر توماس: تاریخ گسترش اسلام، ص ۳۹).

منبع - علی رغم بیان مغشوش و در هم پیچیده آن - نوشته های طبری ست. بلاذری تاریخها و حوادث را با هم مخلوط می کند. «سهم مهمی از مطالب او مطالب غریب و از خود ساخته است.»^{۳۶*}

در توجیه حرکت نیروهای اسلام به سمت شرق می توان باور داشت مشوق عمده مسلمین در حمله به امکانات ایرانیان، قبایل بنی بکر بن وائل به رهبری منی بن حارثه بوده اند. ابوبکر، خالد بن ولید را در متن این حملات قرار داد تا حیثیت، امنیت و اقتدار دولت مدینه حفظ شود و عمر بن خطاب سرداران اسلام را در رأس این حرکات قرار داد تا جهاد اسلامی - با اهداف درونی خود - برای تسلط بر امپراتوری ساسانی و با راهبردهای دوران دیشانه محقق گردد. عمر در آغاز عملیات واقعی علیه ساسانیان، نخست از انصار به عنوان مشاور و معتمد به صورت محدود کمک می گیرد. سپس دست به نقل و انتقالات نظامی - تحت عنوان مهاجرت اعراب به عراق - می زند. بی شک عوامل متعدد دیگری نیز در تصمیم عمر برای اعزام نیروها به شرق دخالت داشته است که از دیدگاه مورخان به صورت متفاوتی عرضه گردیده است. از جمله ایجاد کار برای نیروهای اسلام^{۳۷} هم زمان با در هم شکستن نظامی ست که در ایران با روی کار آمدن آخرین شاه ساسانی - یزدگرد سوم - در حال پدید آمدن بود.^{۳۸*} شورش دهقانان در سواد و گسستن اهل الرده از دولت مدینه^{۳۹} و نیز غنایم بسیاری که از عراق به مدینه می رسید مشوق بسیاری از مردم برای ادامه فتوح می گردید.^{۴۰} جهاد در راه خدا و انگیزه کسب غنایم تازه،^{۴۱*} اعمال جزیه،^{۴۲*} و

* منابع اسلامی در مورد فتوح همه دارای مضمون واحد نیستند و حتی در بسیاری از موارد ضد و نقیض دارند. (ن.ک. فرای، ریچارد، عصر زرین فرهنگ در ایران، ص ۷۳).

* اگر قبول کنیم عمر بن خطاب و مشاوران نظامی او بر آورد درستی از وضع پریشان سیاسی و نظامی ایران اواخر عهد ساسانی داشتند تسریع در امر فتوح - پیش از سازمان گیری مجدد ایرانیان - لازم به نظر می رسد. گیرشمن می نویسد: کمی قبل از سلطنت یزدگرد سوم یعنی در سالهای بین ۶۲۸ - ۶۳۲ م. ارتش ایران در حال تجزیه بود زیرا فرماندهان - که حکام ایالات نیز بودند - به علت نا به سامانی دولت مرکزی ادعای خودسری می نمودند و این وضع به نحو شگفت آوری متلاشی شدن ساختار نظامی عهد هخامنشی در هجوم یونانیان را تداعی می نمود. (ن.ک. گیرشمن، رومان: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۷۰).

* بر اساس گزارش آرنولد، جزیه اصلاً به عنوان مجازات عدم پذیرش اسلام بر کسی تحمیل نمی شد بلکه به این جهت پرداخت می گردید که نیروهای مسلمان تأمین جانی و مالی اهل کتاب را تضمین می نمودند و آنان را از شرکت در جنگهای جهادی معاف می کردند. در قراردادی که بین خالد و مردم حیره منعقد شد یادآوری گردیده بود که مردم حیره به شرطی جزیه خواهند پرداخت که مسلمین و فرمانروایان مسلمان از مردم حیره در مقابل مسلمانان دیگر و غیر مسلمین حمایت نمایند (ن.ک. آرنولد، توماس: تاریخ گسترش اسلام، ص ۴۶).

درخواست مردم سواد از یزدگرد سوم در مورد غارتگری نیروهای عرب و تخریب سواد و مقاومت ایرانیان در برابر اجتماع اعراب در مرزهای جنوبی که موجب پریشانی یزدگرد^{۳۳} گردیده بود، و با این همه نباید نیروی انگیزشی اسلام را در عربستان نادیده گرفت. زیرا اسلام «هم متحد می ساخت، هم بدانان الهام می بخشید و ایشان را به سوی جهانگشایی روانه ساخت»^{۳۴}.

گروه تاریخ و ایران شناسی، دانشگاه اصفهان

یادداشتها:

- ۱- آرنولد سرتوماس: تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، ص ۳۵.
- ۲- طبری: تاریخ الرسل و الملوک: ج ۳، ص ۱۲۱۱.
- ۳- آرنولد، سرتوماس، تاریخ گسترش اسلام، ص ۳۵.
- ۴- جعیط هشام: کوفه، پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۳.
- ۵- مسکویه رازی، تجارب الامم، ج. اول، ص ۲۵۵.
- ۶- دینوری، ابوحنیفه: اخبار الطوال، ص ۱۴۲.
- ۷- جعیط هشام: کوفه، پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۰.
- ۸- دینوری: اخبار الطوال: ص ۱۴۲- همچنین ن. ک. تجارب الامم فی اخبار، ملوک العرب و العجم، از مؤلفی ناشناخته، ص ۳۶۴.
- ۹- دینوری: اخبار الطوال، ص ۱۴۲. احتمالاً مثنی عقیده داشت به او توهین شده است و یا ابوبکر در تعیین خالد بن ولید به جای او، حق او را از میان برده است. آنچه روشن است همکاری موثر و گرانبهای او در ادامه فتوح مسلمین می باشد. آگاهی بر احساسات مثنی مهم نیست.
- ۱۰- تاریخ پیامبران و شاهان، حمزه اصفهانی، ص ۱۶۰.
- ۱۱- مجمل التواریخ و القصص، از مورخی ناشناخته، ص ۲۹۷، همچنین ن. ک. شوقی ضیف: العصر الجاهلی، ترجمه علیرضا ذکاوتی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، ص ۵۵.
- ۱۲- بلاذری، احمد بن یحیی: فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، ص ۳۴۴.
- ۱۳- همان کتاب، ص ۳۴۵.
- ۱۴- Dil-iran-shahr، مقایسه شود با ابن خردادبه، ص ۵.
- مسعودی: التنبیه والاشراف، ص ۳۷: مارکوارت: ایرانشهر، ص ۲۱- و «دایرة المعارف اسلام»، ج ۲، ص ۵۴۶، و ج ۳، ص ۱۱۱۰- ابن رسته: الاعلاق النقیسه، ص ۱۱۹.
- ۱۵- ابن رسته: الاعلاق النقیسه، ص ۱۲۱.
- ۱۶- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۳۴۵: دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۱.
- ۱۷- ابن اعثم، ابو محمد احمد بن علی: الفتوح، جلد دوم، ص ۴۶.

* یزدگرد به رستم گوشزد نمود: «این بلیه از آغاز شاهی خاندان اردشیر همانند نداشته است.» (ن. ک. طبری. تاریخ، ج پنجم، ص ۱۶۷۱).

- ۱۸- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۴۵.
- ۱۹- ابن اعثم: الفتوح، ص ۴۷.
- ۲۰- همان کتاب، ص ۴۷.
- ۲۱- همان کتاب، ص ۴۸.
- ۲۲- جعيط هشام: کوفه، پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۳.
- ۲۳- همان کتاب، ص ۲۳؛ یعقوبی، ج دوم، ص ۸.
- ۲۴- ابن اعثم: الفتوح، ص ۴۹.
- ۲۵- جعيط هشام: کوفه، پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۳ و بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۴۵.
- ۲۶- مقدسی: آفرینش و تاریخ، ج پنجم، ص ۱۷۹.
- ۲۷- همان کتاب، ص ۱۸۰.
- ۲۸- طبری: ج سوم، ص ۴۱۵-۴۱۸.
- ۲۹- ابوالقداء: المختصر فی تاریخ البشر، ج اول، ص ۱۴۵.
- ۳۰- مسعودی، مروج الذهب، ج اول، ص ۴۲۲.
- ۳۱- همان کتاب، ج اول، ص ۶۶۵.
- ۳۲- جعيط هشام: کوفه، پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۳.
- ۳۳- طبری: ج چهارم، ص ۱۴۷۹.
- ۳۴- طبری: ج چهارم، ص ۱۴۸۰.
- ۳۵- جعيط هشام: کوفه، پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۷.
- ۳۶- همان کتاب، ص ۲۵.
- ۳۷- زرین کوب: تاریخ ایران بعد از اسلام، ج دوم، ص ۳۱۷.
- ۳۸- تاریخ یعقوبی، ج دوم، ص ۲۶؛ تجارب الامم، ج اول، ص ۸۹-۲۸۸؛ تاریخ عرب، ص ۳۲.
- ۳۹- جعيط هشام: کوفه، پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶؛ طبری، ج چهارم، ص ۱۶۳۲.
- ۴۰- فرای، ریچارد: عصر زرین فرهنگ در ایران، ص ۷۴، و کریستن سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۴۹. علت حمله اعراب به ایران را روح غارتگری و تعصب مذهبی آنان می دانند.
- ۴۱- مسعودی: مروج الذهب، ج اول، ص ۶۶۴. وی می نویسد: «عمر در مسجد پیامبر به پاخواست و مردم را به جهاد فرا خواند و آنان را ترغیب نمود که دیگر حجاز جای ماندن شما نیست. پیامبر خدا به شما وعده فتح قصور کسری و قیصر را داده است. پس به سمت سرزمین ایران حرکت نماید.
- ۴۲- آرنولد، سر توماس: تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، ص ۴۶.
- ۴۳- طبری: ج پنجم، ص ۱۶۷۱.
- ۴۴- فرای، ریچارد: عصر زرین فرهنگ در ایران، ص ۷۲.

منابع:

- ۱- آرنولد، سرتوماس، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- ۲- آلنهایم، فرانتس: کمکهای اقتصادی در دوران باستان، ترجمه امیر هوشنگ امینی، چاپ اول، تهران، سازمان آموزش و انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.

- ۳- ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره چانلو، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۴- ابن قتیبه دینوری: عیون الاخبار، المجلد الاول، شرح و تفسیر، الدكتور یوسف علی طویل، الطبعة الاولى، بیروت، دارالمکتب العلمیه، ۱۴۰۶ هـ.
- ۵- ابن خردادبه: المسالك و الممالک، ترجمه حسین قره چانلو، چاپ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۷۰.
- ۶- ابن بلخی: فارسنامه، به سعی و اهتمام گی لسترنج و نیکلسون، کمبریج، دارالفنون، ۱۳۳۹ هـ. ۱۹۲۱ هـ.
- ۷- اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، جلد اول، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۸- اسماعیل بن کثیر الدمشقی: البداية و النهایة، المجلد السابع، الطبعة الاولى، دار احیاء لبنان، التراث العربی مؤسسة التاريخ العربی بیروت، ۱۴۱۲ هـ. - ۱۹۹۹ م.
- ۹- ابن اعثم کوفی: الفتح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۱۰- انصاف پور، غلامرضا، ساخت دولت در ایران، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، تهران ۲۵۳۶ [۱۳۵۶].
- ۱۱- بلاذری، احمد بن یحیی: فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، چاپ دوم، تهران، نشر نقره، تهران ۱۳۶۷.
- ۱۲- بلاشر، زری: تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرنوش آذرتاش، ج اول، چاپ اول، مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ۱۳- بلعمی: تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار، ج دوم، چاپ دوم، تهران، نشر زوار، ۱۳۵۳.
- ۱۴- تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم (مؤلفی ناشناخته)، ترجمه انزابی نژاد و کلاتری، چاپ اول، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۳.
- ۱۵- ثعالی: تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه محمد فضائلی، ج اول، چاپ اول، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۸.
- ۱۶- جمیط هشام: کوفه، پیدایش شهر اسلامی، ترجمه سروقد مقدم، چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۲.
- ۱۷- حسن ابراهیم حسن: تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم، تهران، نشر جاویدان، ۱۳۶۶.
- ۱۸- حمزه اصفهانی: سنی ملوک الارض و الانبیاء، ترجمه جعفر شعار، چاپ اول، تهران، نشر بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- ۱۹- حصوری، علی: آخرین شاه، چاپ اول، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۷۱.
- ۲۰- خلیل حتی، فیلیپ: تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران، نشر آگاه، ۱۳۴۴.
- ۲۱- دینوری: اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ سوم، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸.
- ۲۲- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران بعد از اسلام، جلد دوم، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- ۲۳- شهیدی، سید جعفر: تاریخ تحلیل اسلام، چاپ ششم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.
- ۲۴- شوقی ضیف: العصر الجاهلی، ترجمه علیرضا ذکاوتی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۲۵- طبری: تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج چهارم، چاپ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲.
- ۲۶- فرای، ریچارد: عصر زرین فرهنگ در ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ اول، تهران، سروش، ۱۳۵۸.
- ۲۷- گردیزی: زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۲۸- گیرشمن، رومان: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ پنجم، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

- ۲۹- لسترنج، گی: جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ۳۰- مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ۳۱- مسکویه رازی: تجارب الاثم، ترجمه ابوالقاسم امامی، جلد اول، چاپ اول، تهران، نشر سروش، ۱۳۶۹.
- ۳۲- مجمل التواریخ و القصص: از مورخی ناشناخته، تصحیح ملک الشعراء بهار، چاپ اول، تهران، نشر کلاله حاور، ۱۳۱۸.
- ۳۳- مارکوارت: ایران شهر، ترجمه مریم میراحمدی، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳.
- ۳۴- مقدسی: افرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، جلد سوم، چاپ اول، تهران، نشر بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۳۵- نوری، یحیی: جاهلیت و اسلام، چاپ ششم، تهران، مجمع معارف اسلامی، ۱۳۵۴.
- ۳۶- نولدکه- طبری: ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه زریاب خوبی، چاپ اول، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
- ۳۷- واقدی، محمد بن عمر، کتاب المغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، جلد اول، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
- ۳۸- هولت، لمبتون: تاریخ اسلام (پژوهش کمبریج)، ترجمه احمد آرام، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- ۳۹- یاقوت، ابی عبدالله: معجم البلدان، الجلد الرابع، الطبع... دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۷۰.
- ۴۰- یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۴۱- تاریخ تمدن ایران (جمعی از خاورشناسان)، ترجمه جواد محیی، چاپ اول، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۳۶.
- ۴۲- Noldeke, T. : Aufsätze zur Persischen, Leipzig 1974 .

سازمان افسران ناسیونالیست*

و

تأملی بر یادداشتهای دکتر صدیقی

چگونه این سازمان به وجود آمد؟

سرهنک مصور رحمانی نوشته است:

اساس تشکیلات این گروه در اوایل سال ۱۳۳۱ در منزل سرهنک ستاد محمودافشار طوس گذاشته شد، او در دانشگاه جنگ مدبر دروس بود، یکی از روزها پس از خاتمه کلاس مرا دید و گفت خیلی مایل است برای باره ای گفتگوهای خصوصی در خارج دانشگاه ملاقات کند، ترتیب ملاقات در منزلش داده شد، در روز موعود علاوه بر خودش سرهنک توپخانه یاوری، سرهنک پیاده قدرت

* دکتر محمد حسن سالمی، ساکن اسپانیا، پس از مطالعه یادداشتهای دکتر غلامحسین صدیقی درباره روزهای (۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲) در «برگزیده» های ایران شناسی (سال ۱۵، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۲، ص ۷۸۵-۸۰۴)، و با توجه به اظهار نظر مجله آینده درباره اهمیت این یادداشتها که: «متنی ست که همه عبارات آن با دقت و صداقت بی نظیری نگارش یافته و رافع اشتباهات و قصه بردازیهها و هیجان زدگی در نوشته های دیگر است»، و نیز با توجه به این که دکتر صدیقی این یادداشتها را احتمالاً سالها پس از ۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ به پیشنهاد سرهنک غلامرضا نجاتی، عضو سازمان افسران ناسیونالیست نوشته است، نخست بر اساس کتاب کهنه سرباز نوشته سرهنک غلامرضا مصور رحمانی، به معرفی آن سازمان که در دوران نخست وزیری دکتر مصدق به وجود آمده است، پرداخته، و سپس چند نکته را در نوشته دکتر صدیقی درباره رویداد ۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ قابل تأمل دانسته و آنها را نیز در نوشته خود ذکر کرده است. از وجود سازمان نظامی، وابسته به حزب توده ایران اطلاعات دست اولی در اختیار علاقه مندان هست، ولی شاید فقط عده معدودی از وجود سازمان افسران ناسیونالیست در آن زمان اطلاعاتی داشته باشند. از نظر اهمیت موضوع، این مقاله در این شماره چاپ می شود. آنچه درباره سازمان افسران ناسیونالیست در این مقاله آمده، همه به نقل از کتاب کهنه سرباز نوشته سرهنک مصور رحمانی عضو فعال آن سازمان است که دکتر محمود شروین آن را در کتاب: دولت مستعجل (دکتر محمد مصدق - آیت الله کاشانی)، انتشارات علمی، بهار ۱۳۷۴ نقل کرده است.

دیرسیاقی، سرهنگ سوار محمد اشرفی هم حضور داشتند.

در این جلسه گفتگو دربارهٔ مطلبی بود که آن روزها نقل مجالس افسران بود یعنی خرابی وضع ارتش

سرهنگ یآوری گفت یکی از دوستانش از قول سرتیب خوشنویسان افسر کارگزینی نقل کرده که نرخ آن سال کارگزینی کل برای پیشنهاد سرتیبی در آخر سال به پنج هزار تومان نقد و یک جفت فالیچهٔ ابریشمی قطع شده یعنی بدون واگذاری آن، یک سرهنگ ارتش هر قدر هم لایق باشد نامش در لوحهٔ ترفیعات نخواهد رفت ...

پس از مذاکرات مفصل نخست پیشنهاد می‌شود با رئیس کارگزینی ارتش و رئیس کل ستاد مبارزه کنند، ولی سرانجام متوجه می‌شوند که آنها آلتی بیش نیستند. آن‌گاه سرهنگ مصور رحمانی از حاضران در آن جلسه می‌پرسد:

... شما از چگونگی تغییر [تصمیم] میرزا رضای کرمانی در جریان ترور ناصرالدین شاه استحضار دارید یا خیر؟ گفتند، خیر، گفتیم قبلاً باید بگویم که با تذکر این مطلب قصدم تجویز ترور نیست، منظورم نحوهٔ استدلال برای رسیدن به عمق مطلب است. میرزا رضا پس از این که مظالم فاحش نایب السلطنه به خود را از طرف کامران میرزا به وسیلهٔ سید جمال الدین اسدآبادی در اسلامبول شکایت کرد [کذا]، سید جمال الدین به او گفت اگر تو خودت نمی‌خواستی طرف ظلم واقع شوی قبول ظلم نمی‌کردی، میرزا رضا ابتداء از این جواب چیزی دستگیرش نشد، ولی بعدها از آن جمله الهام گرفت که می‌بایست نایب السلطنه را نابود می‌کرده بود، او برگشت به ایران به قصد این که نایب السلطنه را نابود کند، گلوله را هم در شاهزاده عبدالعظیم به همان قصد در طیانچه گذاشت، ولی چشمش به ناصرالدین شاه افتاد، دفعهٔ به فکرش رسید چرا شاخه را که نایب السلطنه است بزنم و تنه را که شاه است باقی بگذارم که دهها شاخهٔ دیگر جانشین آن شاخه کند. بگذار تنه را نابود کنم که تمام شاخه‌ها خود به خود از بین بروند، و گلوله ای را که به قصد نایب السلطنه در لوله گذاشته بود به قلب ناصرالدین شاه نشانه رفت.

یآوری گفت لذا بهترین [ظ. بهتر از این] ممکن نبود استدلال کرد که باید از جزء به کل

رفت، هدف اصلی ما باید شاه باشد ...^۱

اعضای مؤسس: این سازمان از اوایل سال ۱۳۳۱ فعالیت خود را آغاز کرد. مؤسسين آن

عبارت بودند از: (۱- سرتیب محمود افشار طوس، ۲- سرتیب مهدی سپه پور، ۳- سرتیب محمود امینی، ۴- سرتیب غلامحسین وفا، ۵- سرهنگ یآوری، ۶- سرهنگ عزت الله

ممتاز، ۷- سرهنگ قدرت دبیر سیاقی، ۸- سرهنگ اشرفی (فرماندار نظامی)، ۹* - سرتیپ تقی ریاحی، ۱۰- سرهنگ گوهری، ۱۱- سرهنگ ۲ ناصر مجللی، ۱۲- سرهنگ شاهرخی، ۱۳- سرهنگ مسعودی، ۱۴- سرتیپ حسین آزموده (دادستان دادگاه نظامی در محاکمه دکتر مصدق)، ۱۵- سرهنگ غلامرضا [مصور] رحمانی (نویسنده کتاب کهنه سرباز)، ۱۶- سرهنگ مصطفی موسوی، ۱۷- سرهنگ غلامرضا نجاتی، ۱۸- سرهنگ مهندس عبدالحسین نیرو، ۱۹- سروان امیرشیلانی (در دوران پس از ۲۸ مرداد تا مقام سرلشکری و استانداری استان سیستان و بلوچستان ارتقاء یافت)، ۲۰- سرگرد علی تراب ترکی، ۲۱- سرگرد نادری، ۲۲- سرگرد حسن عسگری، ۲۳- سرگرد مرتضی انشاء مجرد، ۲۴- سرگرد اسمعیل علمیه، ۲۵- سروان حسین هاشمی، ۲۶- سرگرد ریاحی.^۲

اساسنامه گروه افسران ناسیونالیست

اصل ۱ - سازمان «گروه ملی» برای ملت ایران «دموکراسی» را مطالعه می کند، سازمان در وضع فعلی با رژیم موجود که در نتیجه آن تحت رهبری مصدق اختیارات کلی به ملت برگردانده خواهد شد همکاری خواهد کرد.

اصل ۲ - نتیجه مسلم اجرای اصل ۱ قراردادن نیروهای مسلح کشور است در اختیار ملت، بنا بر این اداره امور نیروی مسلح و سازمانهای انتظامی کشور اعم از ارتش، ژاندارمری، شهربانی ازدربار و شاه باید متنوع و در اختیار هیأت دولت قانونی قرار گیرد.

اصل ۳ - به علت فساد مشهود اداره کارگزینی کل ارتش که موجب شده است اکثریت امراء ارتش و شاغلین مقامهای مهم به دلایلی غیر از لیاقت و صلاحیت خدمتی به احراز درجه و مقام بالاتر نائل شده باشند، امراء ارتش در درجات ارتشبدی و سپهبدی و سرلشکری و به طور مطلق در درجه سرتیپی به استثناء عده ای معدود باید از کار برکنار شوند و به جای آنان از افسران صالح و جوان به کار گمارده شوند. علاوه بر آن کمیسیونهایی به انتخاب خود افسران به سوابق و صلاحیت خدمتی عموم افسران از درجه سرهنگی به پایین رسیدگی خواهد کرد تا عناصر ناصالح تجسس و از کار خارج شوند.

اصل ۴ - چون حکومت دکتر مصدق در مسیر خدمت به ملت و در راه اعتلای ایران گام بر می دارد، سازمان بی دریغ در تمام مراحل در مقابل عناصر اخلاکگر از آن پشتیبانی خواهد کرد، مدیر و دبیر کل مشترکاً مسؤولیت عملی ساختن اصول اساسنامه و برقراری ارتباطهای سیاسی و نظامی مهم را به عهده خواهند داشت...

* آنچه در ۳ مورد، در داخل پراکنش نوشته شده، سمنهای این افراد است در اواخر دوران نخست وزیری دکتر مصدق یا پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

.. وقتی که دکتر مصدق را که از تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست‌وزیری منصوب شده بود در جریان مطلب قرار دادیم بسیار خشنود شد. در بدو امر تصور نمی‌کرد افسران ممکن است علاوه بر مسأله امر و اطاعت کورکورانه به مسائل دیگر هم بیندیشند. ولی وقتی زنجیره فکری سازمان را برای او تشریح کردیم از نظم و استدلال مغزی [کذا] آن هیأت مدیره سازمان اظهار مسرت کرد و به زودی فهمید ما با او صادقانه صحبت می‌کنیم. صرف این که عده ای از افسران جوان ارتش به پیروی از احساسات بی‌آلایش ملت دوستی، خود تشکیلاتی به وجود آورده اند که به آزادی و نهضت ملی خدمت کند از نظر دکتر مصدق امیدوار کننده می‌نمود. به خصوص که ما برای خود اجر و مزدی مطالبه نکردیم. دکتر مصدق متوجه شد که افسران ارتش ملاحظات مربوط به طرفداری از حکومت ملی و آزادی را بیش از او نیفورم نظامی بودن ارج می‌نهند [کذا] بنا بر این برای آنها نظر فرمانده کل قوا مقدم بر نظر دولت قانونی مطرح نیست. رئیس دولت ملاحظه نمود که افسران جوان با گسترش فکری و از لحاظ یک فرد ایرانی ملت دوست به مسائل نگاه می‌کنند. نخست‌وزیر در بدو امر انتزاع اختیار سازمانهای نظامی از شاه و نیز اداره امور ارتش و دستگاههای شهربانی و ژاندارمری را با توجه به مداخله مستقیم شاه و پدرش طی سالیانتمادی امر دشواری می‌دانست، و حال این که از نظر هیأت مدیره سازمان، گذشته از این که انجام امر مشکلاتی ایجاد نمی‌کرد. برای پیشرفت موفقیت آمیز نهضت ملی امری حیاتی محسوب می‌شد... در طول سال ۱۳۳۱ سازمان به فعالیت خود صورت قطعی تری داد، هیأت مدیره مسؤول با وارد کردن عناصر جدید تبدیل به هیأت مدیره ثابت شد و سعی کرد افکار خود را از طریق روزنامه‌ها و با اطلاعیه‌هایی که مستقیماً به آدرس اشخاص فرستاده می‌شد به استحضار جمعیت زیادتری برساند، به زودی معلوم شد افکار سازمان طرفدار بسیار و مخصوصاً بین جوانان نظامی دارد. برای هیأت مدیره جای شک باقی نماند که اکثریت قریب به اتفاق کادر جوان نیروهای نظامی طرفدار افکار سازمان هستند... دکتر مصدق... از سازمان توضیحات تکمیلی در تأیید نظر مورد بحث مطالعه [ظ].

مطالبه] کرد. سازمان با صراحت تمام برای دکتر مصدق روشن کرد تا وقتی که شاه حاکم بر دستگاههای انتظامی ست با طرح کودتای فرمایشی به وسیله ارتش می‌تواند هر نخست‌وزیری را هر موقع اراده کند ساقط کند، بنابراین هیچ نخست‌وزیری عملاً قادر نیست یک کار اساسی علی‌رغم میل شاه انجام دهد. سازمان تأکید کرد که تنها راه جلوگیری از چنین پیشامدی انتزاع اختیار اداری دستگاههای انتظامی از شاه و قرار دادن آن در دست نخست‌وزیر قرار گیرد [ظ. است].

دکتر مصدق پس از این که صد در صد به اصل فوق معتقد شد، موضوع صلاحیت را پیش کشیده و میل داشت بین افراد ذی صلاحیت و غیر آن برای عهده داری مشاغل مهم تفکیکی به عمل آورد و سرانجام پس از بحثهای زیاد قرار شد سازمان صورتی از آسامی افسرانی که به عقیده هیأت مدیره،

صلاحیت تصدی ریاست دستگاههای مختلف انتظامی را دارا هستند تهیه و تسلیم او کنند.

این صورت را سازمان بلافاصله به شرح زیر در اختیار نخست وزیر گذارد:

وزیر دفاع ملی - نخست وزیر.

رئیس ستاد کل - سرتیپ محمود امینی.

رئیس شهربانی کل - سرتیپ محمود افشار طوس.

معاون وزارت جنگ - سرتیپ ریاحی.

رئیس ستاد نیروی هوایی - سرتیپ مهدی سپه پور.

با این کیفیت تمام سازمانهای نیروی انتظامی از صورت کادر شخصی شاه خارج می شد و

به صورت دستگاهی برای خدمت مردم در می آمد.

دکتر مصدق پس از استحضار از سوابق افسران بالا از پیشنهاد سازمان اظهار خشنودی

کرد، ولی می خواست بداند عکس العمل افراد ارتش در قبال عملی شدن آن چگونه است.

هیأت مدیره از مساعد بودن افکار عمومی ارتش در اجرای پیشنهاد، وی را مطمئن ساخت

ولی در عین حال خاطر نشان کرد که عملی شدن پیشنهاد موکول به دور کردن کلیه امراء ارتش از

سرلشکر به بالا و قسمت اعظم سرتیپهاست و به علاوه لازم است در داخله ارتش به دست خود

افسران یعنی نمایندگان آنها یک تصفیه به عمل آید.

دکتر مصدق با تمام پیشنهادها موافقت کرد و فرار شد سازمان مقدمات انتخاب نمایندگان

افسران را برای تصفیه کادر ارتش فراهم کنند.

شاه در اواخر تیرماه ۱۳۳۱ صراحتاً با واگذاری پست وزارت دفاع ملی [جنگ] به دکتر

مصدق نخست وزیر مخالفت کرد و دکتر مصدق ناگزیر به استعفا شد. در این موقع بود که سازمان

[با] پشتیبانی خود از دکتر مصدق، همگام با قیام ملی ایران، قوام [را] که از طرف شاه مأمور

تشکیل کابینه شده بود وادار به استعفا کرد و اولین اثر مثبت وجود خود را در تاریخ ایران به جا

گذاشت.

پیشنهاد سازمان برای تصفیه ارتش و...

در اواخر سال ۱۳۳۱ عده ای از افسران در آمفی تئاتر دانشکده افسری اجتماع نمودند.

منتخبین برای بررسی سوابق افسران رسته خود انتخاب و بدون وقفه مشغول کار شدند، بر اثر

بررسیهای نمایندگان تعداد ۱۳۶۰ نفر از افسران صلاحیت خدمتشان مخدوش شمرده شد که در

مرحله اول ۱۳۶ نفر از آنها از کار دور شدند و از نظر واگذاری مشاغل به افسران جوان تغییرات زیر

انجام شد:

۱- سرتیپ افشارطوس، رئیس شهربانی، از تاریخ ۳۰ بهمن ۱۳۳۱.

- ۲- سرتیپ نفی ریاحی، رئیس ستاد کل ارتش، از تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۳۱.
 - ۳- سرهنگ قدرت دبیر سیاقی، فرمانده مراکز آموزشی، از تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۳۲.
 - ۴- سرهنگ علی زند، رئیس رکن چهار ستاد کل، از تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۳۲.
 - ۵- سرتیپ عبدالمجید نصراللهی، فرمانده لشکر کردستان، از ۲۲ فروردین ۱۳۳۲.
 - ۶- سرتیپ محمود امینی، فرمانده نیروی جنوب، از ۲ اردیبهشت ۱۳۳۲.
 - ۷- سرهنگ یآوری، رئیس ژاندارمری، از ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۲.
 - ۸- سرهنگ اشرفی، فرمانده (ظ. فرماندار) نظامی، از تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۳۲....^۲
- به نظر می رسد که دکتر مصدق پس از آن که وزارت دفاع را شخصاً بر عهده گرفت و به «پاکسازی» ارتش دست زد، بر طبق نظر این سازمان، در مدت حداکثر دو ماه، ۱۵ تیمسار و ۱۳۶ افسر ارشد ارتش را بازنشسته کرد، زیرا دکتر محمد علی موحد در کتاب خواب آشفته نفت... نوشته است:

مصدق در همان آغاز دوره دوم نخست وزیری، رئیس شهربانی، رئیس ستاد ارتش، فرماندار نظامی تهران و چند تن دیگر از افسران شهربانی را که در غائله سی ام تیرماه دست داشتند برکنار کرد و پاکسازی ارتش از افسران فاسد و توطئه گر را در برنامه کار خود قرار داد... این جریان ادامه یافت و شمار بازنشسته شدگان تا آخر شهریورماه به پانزده تیمسار و یک صد و سی و شش افسر ارشد رسید. اینها همه کمر قتل دکتر مصدق را بر میان بستند و در ماجراهایی که از این پس برای براندازی مصدق صورت گرفت مؤثرترین نقش را بر عهده داشتند.^۴

*

و اما در گزارش دکتر صدیقی آمده است: در حالی که صدای تیر تفنگ و گلوله توپ رو به شدت نهاده بود

«آقای دکتر فاطمی [به اطاق نخست وزیر] آمدند و گفتند: آقا، به خانم من خبر داده اند که مرا کشته اند و او حالش به هم خورده. من به خانه می روم و خداحافظی کرد و با آقای دکتر سعید فاطمی خواهرزاده خود که ساعتی پیش به خانه نخست وزیر آمده بود بیرون رفتم.^۵

در حالی که مهندس زیرک زاده که از طرفداران دکتر مصدق بود و در این روز در خانه دکتر مصدق حضور داشته، در خاطراتش نوشته است: «من هنوز صدای فاطمی در گوشم طنین دارد که هنگام پایین آمدن از پله های منزل دکتر مصدق فریاد می زد که این پیرمرد همه ما را به کشتن خواهد داد». چگونه ممکن است دکتر صدیقی چنین کلماتی را نشنیده و یا فراموش کرده باشد!

دکتر صدیقی نوشته است: در موقع خارج شدن از منزل نخست وزیر

نردبانی در پای دیوار بود، آن را بلند کردیم و روی دیوار گذاشتیم... اول یکی دو نفر به بالا رفتند و از روی دیوار به خانه همسایه... فرود آمدند، بعد آقای دکتر را بالا فرستادیم... همگی... وارد خانه همسایه شدیم. چون توقف در آن خانه که کسی در آن حضور نداشت به مصلحت نبود، پس از ملاحظه وضع دیوار، تخت خواب چوبی شکسته ای را که در پای دیوار شرقی خیاط بود، به دیوار شرقی آن خانه تکیه دادیم و یک یک با زحمت از دیوار بالا رفتیم و به آن طرف جستیم... در این جا آقای دبیران [منشی نخست وزیر] به پشت بام خانه مجاور، یعنی سومین خانه، که اهل آن روی بام فرش انداخته و جای می خوردند رفت و کت خود را در آورد و به صورت یکی از افراد آن خانه، تسبیح به دست گرفت و پیش آنان نشست. بام مذکور به دیوار باغ گود خانه آقای هریسچی بازرگان آذربایجانی منتهی می شد. ارتفاع دیوار از بام تا کف باغ از سه متر بیشتر است، ما شاخه چنار نزد یک دیوار را پیش کشیده، تنه درخت را که چندان قوی نبود گرفتیم و از آن به داخل باغ فرود آمدیم...^۶

وجود نردبان و تخت خواب شکسته و... به تصادف در پای دیوارها قابل تأمل به نظر می رسد، همچنان که حضور ساکنان خانه سوم که در آن شب بحرانی، با آرامش خاطر در روی بام به صرف چای مشغول بودند و آقای دبیران هم به آنها می پیوندید، عجیب به نظر می رسد. چرا دبیران کت خود را در آورد و تسبیح به دست به آن جمع پیوست؟ چرا اهل این خانه به حضور شخصی بیگانه در جمع خانوادگی خود اعتراض نکردند؟ من از شما می پرسم این خانواده چه دل گنده بودند که با آن همه صدای تیر و توپ در چند متری شان ککشان نگزید و حتی کنجکاو هم نبودند که سری بکشند و ببینند این صداها از خانه همسایه برای چیست؟

در حالی که دکتر صدیقی، به احسان نراقی گفته بوده است:

...وقتی خانه دکتر مصدق را غارت می کردند، وی به اتفاق دکتر مصدق و دکتر شایگان می روند از دیوار بالا روی پشت بام همسایه در گوشه ای می نشینند. دکتر شایگان می گوید: بد شد. مصدق یکمرتبه از جا می پرد و می گوید: چی بد شد؟ با بستیم این ارادل و اوباش، ما را در مجلس ساقط کنند؟ در حالی که حالا دو ابرقدرت ما را ساقط کردند. خیلی هم خوب شد. چی چی بد شد...»^۷

آیا دکتر صدیقی این موضوع را که در خلوت به احسان نراقی گفته بوده است، در گزارش خود برای غلامرضا نجاتی نوشته و در نتیجه در خاطرات ((۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲)) دکتر صدیقی نیامده است؟

موضوع مهم دیگر آن است که بر طبق گزارش دکتر صدیقی، دکتر مصدق و

همراهانش در ساعات سرنوشت ساز روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به فکر نجات خود از دست رجاله بودند و حتی نریمان در یادداشتهای صدیقی می گوید: بهتر است قبل از این که به دست رجاله از بین برویم خودمان را بکشیم! اما از این که بر سر ملت و نهضت مردم چه خواهد آمد و یا این که به وسیلهٔ رادیو یا تلفن با طرفداران خود هستهٔ مقاومت تشکیل بدهند، سخنی به میان نیامده است. حتی هنگامی که سرتیپ فولادوند برای گرفتن اعلامیهٔ ترک مخاصمه نزد دکتر مصدق آمده است، چرا دکتر مصدق به عنوان نخست وزیر قانونی و ملی و وزیر دفاع، به او نگفته است به تو امر می کنم برو جلو متجاوزین را بگیر، جلو شلیک به خانهٔ نخست وزیر و وزیر دفاع را بگیر. آیا سرتیپ فولادوند اجرای دستور می کرد یا نمی کرد، بحث دیگری ست، ولی دستوری هم به او داده نشده بود! به علاوه چرا دکتر مصدق به رئیس شهربانی کل و فرماندار نظامی تهران سرتیپ محمد دفتری (برادرزادهٔ خود) که همان روز او را به این دو سمت بسیار مهم و حساس منصوب کرده بود، تلفن نکرد و نگفت چرا جلو رجاله نمی ایستید؟ چرا دکتر صدیقی وزیر کشور که از نظر اداری بر شهربانی کل کشور ریاست فائمه داشت، از سرتیپ دفتری نخواست جلو اراذل را بگیرد!

یادداشتهای دکتر صدیقی به نقل از کتاب سرهنگ نجاتی ست، آیا نجاتی آنها را به صورتی که دکتر صدیقی نوشته و در اختیار وی قرار داده بود، چاپ کرده است، یا به عنوان یکی از اعضای سازمان افسران ناسیونالیست با تغییراتی آنها را به چاپ رسانیده است؟

اسپانیا

یادداشتهای:

- ۱- سرهنگ مصور رحمانی، کهنه سرباز، به نقل از: دکتر محمود شروین، دولت مستعجل (دکتر مصدق - آیت الله کاشانی)، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۸۰-۱۸۲.
- ۲- همان کتاب، ص ۱۷۹-۱۸۰.
- ۳- همان کتاب، ص ۱۸۳-۱۸۶.
- ۴- دکتر محمد علی موحد، خواب آشفتهٔ نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، ج ۲، ص ۵۶۵.
- ۵- دکتر غلامحسین صدیقی «۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲»، ایران شناسی، سال ۱۵، شماره ۴، ص ۷۹۲.
- ۶- همان مأخذ، ص ۷۹۵.
- ۷- دکتر احسان نراقی، مصاحبه با خانم علی اکبری، کیهان، چاپ لندن، شماره ۱۰۱۵، اول مرداد ۱۳۸۳.

گلگشتی در امثارات فارسی

پان ترکیسم. یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری

نوشتهٔ جیکوب لاندو، ترجمهٔ دکتر حمید احمدی، نشر نی (خیا بان فاطمی، خیا بان رهی معیری، شمارهٔ ۵۸)، تهران، ۱۳۸۲، صفحات: ۴۲۲، بها ۲۸۰۰ تومان

فهرست مطالب: مقدمهٔ مترجم؛ دیباچه؛ ۱- ترکهای بیرونی: ظهور و سقوط پان ترکیسم در خارج؛ ۲- پان ترکیسم در امپراتوری عثمانی: پیدایش و رشد؛ ۳- پان ترکیسم در جمهوری ترکیه: مرحلهٔ پنهان؛ ۴- پان ترکیسم در جمهوری ترکیه: خیزش دوباره؛ ۵- پان ترکیسم در جمهوری ترکیه: بازگشت به مسیر اصلی؛ ۶- پان ترکیسم به عنوان یک بدیدهٔ الحاق‌گرا؛ ۷- از الحاق‌گری تا همبستگی؛ پیوست: پان ترکیسم: گذشته، حال و آیندهٔ آن؛ کتنامه؛ فهرست اعلام.

پیش از چاپ کتاب حاضر، اطلاعات نویسندهٔ این سطور دربارهٔ پان ترکیسم منحصر بود به کتاب ارجمند آذربایجان از کهنترین ایام تا امروز، تألیف آقای دکتر عنایت‌الله رضا که تا کنون چاهای مختلف آن در ایران و خارج از ایران منتشر گردیده است. در این کتاب بود که خواندیم حسین نامق اورکون در سال ۱۹۴۴ در کتاب «ترکان سراسر جهان» ترکان سیبری، ترکان آسیای میانه، ترکان اتل (کرانهٔ ولگا - م.م.)، ترکان شبه جزیرهٔ کریمه، ترکان آذربایجان، ترکان غربی و غیره، را به صراحت به درک «وظایف ملی» فرا می‌خواند و ضمن مراجعه به آنان می‌نویسد: «فرااموش مکن که تو تنها نمایندهٔ ۱۸ میلیون ترک نیستی. تو باید همهٔ علم و دانش و تفکر و امکانات خود را صرف اعتلای ترکان کنی و حتی یک لحظه این شعار را از یاد نبری که می‌گوید: همه چیز برای ترکان و به خاطر ترکان است». یا ضیاء گوک آپ نظریه پرداز مشهور پان ترکیسم نوشته است: «برخی از دانشمندان می‌کوشند تا به صورتی تصنعی، ترکان، از جمله ترکان آسیای میانه، کرانهٔ ولگا، سیبری و آسیای صغیر را از یکدیگر جدا بدانند و آنها را ملت‌های جداگانه ای بشمارند. هدف ما آن است که صد میلیون ترک را در ملتی واحد، متحد گردانیم». و آری انگین دربارهٔ مصطفی کمال رئیس جمهوری ترکیه نوشته است: «آتا ترک نه تنها پدر ترکان ترکیه، بلکه پدر همهٔ ترکان جهان است» (آذربایجان از...، ص ۱۱۱-۱۱۲). یا کرزی اوغلو برای ترک شناسان جهان این دستورالعمل را صادر کرد: «ما از وجود ترکان در سرزمین شبه جزیرهٔ آناتولی، آذربایجان و گرجستان پیش از ظهور اسلام سخن گفتیم. در ضمن نشان دادیم کردان ترک هستند. از این پس ترک شناسان جهان که در زمینهٔ تاریخ ترکان بررسی و

مطالعه می کنند باید از این راه پیش بروند» (ص ۱۰۱) ولی در مورد دعاوی بی پایه پان ترکیست ها، مینورسکی در مقاله «پان ترکیسم» در «دائرة المعارف اسلام» نوشته است: «هر جا که مسائل علمی حل نشده ای در زمینه فرهنگ اقوام شرق باستان پدید آید... ترکان بی درنگ دست خود را به همان جا دراز می کنند» (ص ۱۱۱).

در پشت جلد کتاب پان ترکیسم... این توضیح به چاپ رسیده است:

«ماهیت ایدئولوژی پان ترکی، با وجود برخی تفاوتها، همان ویژگی چند مکتب دیگر پان را دارد. این ایدئولوژی با توجه به دامنه گسترده جاه طلبیها و احساس نیرومند نسبت به سرنوشت خود، جنبه رماتیک دارد و به پان ژرمنیسم، پان اسلاویسم، پان عربیسم و صهبونیسم شبیه است، و از نظر جهان بینی سیاه و سفید خود، تنها «خیلی خوب» و «قطعاً شریر» را می بیند.

گرایش نژادی در نوشته های نژاد پرستانه نویسندگان پان ترکیست دهه ۱۹۳۰ به حد اغراق رسید و آنها احتمالاً تحت نفوذ نازی ها همیشه بر برتریهای نژاد ترک پافشاری می کردند. از بررسی نوشته ها، گفتار و کردار پان ترکیست ها چنین برمی آید که پان ترکیسم همیشه یک جنبش نخبه گرای تحت رهبری روشنفکران بوده و دانشجویان برخی شهرنشینان طبقه متوسط از آن حمایت می کردند و تعداد اعضای آن احتمالاً به چند صد نفر تا چند هزار نفر بیشتر نمی رسیده است. علاوه بر این پان ترکیست ها به دلیل ماهیت ویژه و تعداد کم اعضا (همانند سایر جنبشهای پان) بیشتر از تبلیغات نوشتاری بهره می بردند، یعنی انتشار جزوه ها و نشریات بسیار متعدد گردهمایهای فرهنگی و هنری همراه با ایراد سخنرانیها، موسیقی و نمایش مکمل این نشریات بودند، نه این کارها و نه برپایی کنگره ها و سازماندهی تظاهرات هیچ کدام پان ترکیست ها را قادر نساخت تا به یک جنبش مهم توده ای که آرزوی آن را داشتند تبدیل شوند.

با توسعه و تحول ایدئولوژی پان ترکی، این ایدئولوژی بیش از پیش و به طور آشکار الحاق گرا شد. یعنی نخست به ضرورت محافظت از گروههای ترک تبار خارج اشاره کرد، و سپس برای کمک به رهایی و وحدت آنها با یکدیگر و آن گاه وحدت با ترکیه، دست به تلاش زد. پان ترکیست ها بارها و بارها درباره تشکیل یک «ترکیه بزرگ» از مدیترانه تا اقیانوس آرام سخن گفته اند».

آقای دکتر حمید احمدی در اهمیت این کتاب نوشته است: «... در واقع تنها ترین و معتبرترین اثر پیرامون پان ترکیسم در سطح جهانی است. این کتاب توسط جیکوب لاندو استاد اسبق مطالعات خاورمیانه دانشگاه عبری بیت المقدس در سال ۱۹۸۴ نوشته شد و در سال ۱۹۵۵ پس از تحولات جدید ناشی از فروپاشی شوروی و احیای مجدد پان ترکیسم و تبدیل آن به ایدئولوژی نیمه رسمی دولت ترکیه و ایدئولوژی رسمی جمهوری آذربایجان، تجدید چاپ شد. جیکوب لاندو با تسلط به زبانهای ترکی، روسی، آلمانی، عربی و البته انگلیسی و استفاده از آرشیوهای گوناگون ترکیه عثمانی و جدید، روسیه شوروی و آلمان اثری ارائه کرده که کمتر پژوهشگری توان انجام آن را داشته است. در واقع کتاب کنونی از سوی تمامی پژوهشگرانی که درباره پان ترکیسم به نوشتن مقاله پرداخته اند مورد استفاده گسترده قرار گرفته است (پان ترکیسم...، ص ۱۳-۱۴).

در این کتاب از فعالیت پان ترکیست ها مرحله به مرحله، از آغاز تا سالهای اخیر، پرده برداشته شده

است:

«... مرحله اول پان ترکیسم فعال در امپراتوری عثمانی در اوایل قرن بیستم شروع شد. به سرعت توسعه پیدا کرد و طی روزهای نهایی و به دنبال آن فروپاشی امپراتوری به یکی از اوجهای خود رسید. آن گاه طی سالهای اولیه جمهوری ترکیه به حاشیه رفت - هر چند از بین نرفت - و ایدئولوژی دیگری که از سوی دولت جدید حمایت می شد، جای آن را گرفت...» (۶۳). در جریان جنگ استقلال، مصطفی کمال در یک سخنرانی در اسکی شهر اعلام کرد: «نه وحدت اسلامی و نه تورانی گری، هیچ کدام یک مکتب عقیدتی یا یک سیاست منطقی برای ما به وجود نمی آورند. از این به بعد، سیاست حکومتی ترکیه جدید به زندگی مستقل و تکیه بر حاکمیت خود ترکیه در درون مرزهای ملی اش می پردازد...» (تفییح آرمانهای پان ترکی به عادی سازی روابط با اتحاد شوروی کمک می کرد... شاید هم تصادفی نبود که این عقب نشینی از پان ترکیسم با رها ساختن پان اسلامیزم از سوی لنین همزمان شد» (۱۳۲).

«طرفداران کمالیسم... عناصر ایدئولوژیک گوناگون از جمله پان ترکیسم را... به خود جذب می کردند... در وهله نخست خالده ادیب که داستان توران نوین او الهام بخش پان ترکیست ها بود، و در اوایل ۱۹۲۰ در یک گردهمایی بزرگ سازمان یافته توسط «ترک اجاقی» خطاب به توده های استانبول اعلام کرده بود که استقلال آذربایجان نخستین گام در برنامه پان ترکیست است» (۱۳۳)، «علی رغم تعهد «ترک اجاق لری» به کمالیسم، تمایلات پان ترکی همچنان خود را در سازمان مزبور جلوه گر می ساختند» (۱۳۶). «بیست سال نخست بنیانگذاری جمهوری، پان ترکیسم بیشتر یک پدیده خفته محسوب می شد تا پدیده ای فعال و علنی. این وضع تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه یافت» (۱۳۸). «در دوره مورد بحث ما، اغلب نشریات و آثار پان ترکی چاپ خارج از ترکیه، در اروپای غربی (و به ندرت اروپای شرقی) انتشار می یافتند و تا حدی از سوی انجمن پرومته مورد حمایت مالی قرار می گرفتند» (۱۴۱).

در سالهای آخر جنگ جهانی دوم، موضع پان ترکیست ها تغییر یافت. به دنبال حمله آلمان به شوروی، «نشریات پان ترکی بر جنبه تهاجمی خود افزودند. شدت این تهاجم با پیشروی آلمانها در شوروی ارتباط مستقیم داشت و همراه آن احساسات ضد روسی نیز به طور آشکار افزایش می یافت... پان ترکیست ها بانادیده گرفتن سیاست رسمی بیطرفی دولت ترکیه، درخواستهای جسورانه ای - البته نه همیشه به طور آشکار، بلکه تلویحی - برای پیوستن ترکیه به جنگ (مسلماً علیه اتحاد شوروی) مطرح می ساختند... بدین ترتیب به دنبال حمله آلمان به اتحاد شوروی یک شماره از نشریه «بوزکوت» نه تنها نقشه ای از ترکها در ترکیه و آسیای میانه را روی جلد خود چاپ کرد، بلکه درخواست زیر را خطاب به اینونو برای پاسخگویی به جریان سرنوشت ساز حوادث مطرح ساخت: «ای اینونو، تاریخ تورا برای این روز بزرگ برگزیده است! ما آماده ایم خون خود را در راه استقلال مقدس جهان ترک بریزیم! تمامی جهان ترک منتظر اجازه توست» (۱۸۸-۱۸۹).

موضوع قابل توجه آن است که در جنگ جهانی دوم چند گروه پان ترکی در اروپا ظاهراً روابطی با آلمان نازی یا حامیان آن برقرار کرده بودند. «دولت ترکیه به طور علنی و رسمی، بیطرفی دقیق را حفظ کرد... اما در عمل، از ۱۹۴۱ به بعد تماسهای نیمه رسمی محرمانه، که یکی از جنبه های روابط میان آلمان و ترکیه بود برقرار شد... آلمان نازی حتی قبل از جنگ جهانی دوم به گروههای ترک - تانارو مناطق تحت سکونت آنها

در اتحاد جماهیر شوروی ابراز علاقه کرده بود» (۱۸۹-۱۹۰). اما کوشش گروههای مختلف پان ترکی برای تأسیس یک حزب سیاسی برای حمایت از پان ترکیسم، به اندازه کافی نگرانی محافل دولت حزب دموکرات را برانگیخت. در ۲۲ ژانویه ۱۹۵۳، تمامی شاخه‌های «انجمن ناسیونالیست‌های ترک» بسته شد و فعالیتهای دیگر گروههای پان ترکیست محدود شد...» اما «در سراسر سالهای دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ پان ترکیست‌ها فعالانه به تبلیغ پان ترکیسم فرهنگی و تأسیس گروههای ناسیونالیست برای پیشبرد سیاسی قضیه خود ادامه می‌دادند» و در بحرانهای ملی، نظیر افزایش کشمکش قبرس و نیز در ۱۹۶۱ از ترکهای بیرون در کرکوک که توسط مقامات عراقی مورد آزار قرار می‌گرفتند اعلام حمایت می‌کرد (۲۲۲).

این کتاب را باید چند بار به دقت خواند تا به هدفهای پان ترکیست‌ها از جمله تجزیه آذربایجان ایران پی برد.

رضاشاه کبیر

سفرنامه خوزستان و سفرنامه مازندران

تجدید چاپ: نشر تلاش (Talash/Sand 13 21073 Hamburg, Germany)، سال ۱۳۸۳، صفحات: سفرنامه خوزستان: ۱۸۲ + ۳ صفحه تصویر. سفرنامه مازندران: صفحات ۷۲ + ۷ صفحه تصویر، بها ۱۲ یورو

فهرست: رضاشاه و سفرنامه‌هایش، نوشته داریوش همایون؛ سفرنامه خوزستان: قسمت اول از طهران به پایتخت صفویه و مرکز زنده؛ قسمت دوم: الام؛ قسمت سوم: پس از غائله خوزستان؛ خاتمه؛ فهرست (کسان و جایها)، تصاویر. سفرنامه مازندران: مقدمه؛ مطالب سفرنامه در ۷ قسمت؛ فهرست کسان و جایها؛ تصاویر این دو سفرنامه بی‌تردید از اسناد مهم تاریخ معاصر ایران است که با مطالعه آن خواننده متوجه می‌شود ایران در سال ۱۳۰۳ و دو سه سال بعد از آن (یعنی اواخر دوران قاجاریه و آغاز سلطنت رضاشاه) در چه شرایطی بوده است. سردار سپه‌رضاخان رئیس‌الوزراء که وزارت جنگ را نیز بر عهده داشت در دوران احمد شاه تصمیم می‌گیرد عشایر یاغی لرستان را که کبوتر دست آموز انگلیس بودند به جای خود بنشانند و سپس دست شیخ خزعل که منطقه نفتخیز خوزستان را در اختیار داشته و تحت حمایت رسمی انگلیس بود، از منابع نفتی ایران کوتاه کند. وی نخست با اعزام قشون، لرستان را آرام می‌سازد تا بختیارها به یاری خزعل نروند و سپس از تهران به سوی اهواز راه می‌افتد. ولی در سر راهش موانع متعدد وجود داشته است. نخست دولت انگلیس که از تهران تا اهواز قدم به قدم وزیر مختار و کنسولهای انگلیس، اول با زبان نرم و سپس با تهدید او را از نزدیک شدن به اهواز منع می‌کرده‌اند. اقلیت مجلس به ریاست سید حسن مدرس روحانی نامدار در مجلس شورای ملی نیز علیه او به اقدامات مختلف دست می‌زده است، از جمله آن که شایع کرده بودند سردار سپه می‌خواهد بخشی از ایران را جدا سازد، یا در مجلس می‌کوشیدند در حین انجام عملیات جنگی، بودجه پیشنهادی وزارت جنگ را رد کنند تا سردار سپه ناکام بازگردد. احمد شاه و ولیعهدش در این توطئه دست داشتند. برخی از نمایندگان مجلس نیز حقوق بگیر شیخ خزعل بودند. سید حسن مدرس، شیخ خزعل و «کمیته قیام سعادت» را علیه سردار سپه بسیج کرده بود و از احمد شاه می‌خواست تا از بورس بازی و

خوشگذرانی در اروپا دست بکشد و از راه لرستان وارد ایران شود تا با استقبال عشایر مواجه گردد و در آن هنگام دست سردار سپه را از کار کوتاه کنند. سردار سپه با توجه به تمام این توطئه‌ها با اعزام نیرویی که خود فرماندهی آن را بر عهده داشت - بدون توجه به تهدیدهای انگلیس و توطئهٔ اقلیت مجلس به اهواز می‌رود و خوزستان نفتخیز را به ایران باز می‌گرداند، و در آن هنگام است که وزیر مختار انگلیس از وی تقاضا می‌کند خزعل را که مرتکب اشتباه شده بوده است مورد عفو قرار دهد. شرکت نفت انگلیس و ایران نیز از وی برای بازدید از تأسیسات نفت دعوت می‌کند. او مسجد سلیمان و آبادان را بازدید می‌کند و از این که ایران از منابع نفتی خود درآمدی ندارد و کارکنان ایرانی شرکت نفت در وضع بسیار نامساعدی به سر می‌برند در سفرنامه اش اشارات صریح دارد و از همه مهمتر این که رضاخان اولین ایرانی است که هشیارانه نوشته است شیخ خزعل را انگلیس‌ها برای این امر مورد حمایت قرار داده‌اند تا ایران از منابع نفت بی بهره بماند: «مقصود از این نقشه چیست؟ خیلی مختصر و مفید: استقلال معادن نفت جنوب و کوتاه کردن دست ایرانی از منافع آتیهٔ آن». در آن سالها نه دربار قاجاری، و نه وزیران و نه وکلای مجلس از وجیه المله و غیر وجیه المله هیچ یک نه به خوزستان می‌اندیشیدند و نه به نفت آن. اصولاً آنان بخش جنوبی خوزستان را جزء خاک ایران نمی‌دانستند. آن جا ملک شیخ محمره (شیخ خزعل) بود و بدین جهت مرکز خوزستان در آن زمان از نظر دولت قاجاری شهر شوشتر بود نه اهواز که در اختیار خزعل بود. این سفرنامه را باید به دقت خواند و از جمله دید چگونه مأموران انگلیسی با ایرانیان صاحب نفوذ در ارتباط مستقیم بوده‌اند و چگونه انگلیس‌ها می‌کوشیدند تا عشایر را به جنگ با سردار سپه وادارند.

این کتاب و سفرنامهٔ مازندران تقریرات رضاخان سردار سپه و رضاشاه بعدی است که فرج الله خان بهرامی رئیس دفتر وی، آنها را نوشته است. سفرنامهٔ خوزستان در همان سال ۱۳۰۳ در مطبوعهٔ قشون در تهران در نسخ معدودی چاپ و فقط برای محارم فرستاده شده است زیرا در آن، حملات شدید به احمدشاه و قاجاریه شده است.

ولی سفرنامهٔ مازندران ظاهراً در سال اول پادشاهی رضاشاه نوشته شده است. در این سفر ۱۸ تن از جمله ولیعهد همراه همراه وی بوده‌اند..

شما خوانندهٔ گرامی به یقین شنیده‌اید و یا خوانده‌اید که رضاشاه راه آهن جنوب به شمال را به دستور انگلیس‌ها و برای حفظ منافع آنها، با پول ایران ساخته است، در حالی که صلاح ایران در آن بود که در درجهٔ اول در ایران راه آهن احداث نشود ولی اگر قرار باشد راه آهنی ساخته شود مسیر غرب به شرق بهتر بود تا واسط ارتباط اروپا با هندوستان باشد. در مقالهٔ «مخالفت انگلیسیها با ساختن راه آهن جنوب به شمال ایران» (ایران شناسی، سال ۱۴، شمارهٔ سوم، پائیز ۱۳۸۱) با چاپ اسناد آزاد شدهٔ انگلیس نشان داده‌ام که انگلیس‌ها سخت با ساختن راه آهن جنوب به شمال ایران مخالف بودند. پیشنهادشان راه آهن غرب به شرق ایران بود و این موضوع را به رضاشاه نیز تذکر داده بودند، ولی او علی‌رغم نظر آنها راه آهن جنوب به شمال را ساخت. ناگفته نماند که رضاشاه در همان سالهای اول سلطنتش به احداث راه آهن می‌اندیشیده است. وی نه تنها این موضوع را به صراحت به وزیر مختار انگلیس، سرپرسی لِرُن اظهار داشته است، بلکه در سفرنامهٔ مازندران نیز آن را به شرح زیر مطرح کرده است:

«در ضمن این یادداشتها از تذکار یک موضوع مهمی که هیچ گوشی فعلاً در ایران طاقت شنیدن آن را ندارد، خودداری نمی کنم. امتداد خط آهن ایران و متصل ساختن بحر خزر به دریای آزاد و خلیج فارس جزو آمال و آرزوهای قطعی من است. آیا ممکن است خط آهن ایران، با پول خود ایران، و بدون استقراض خارجی و در تحت نظر مستقیم خود من تأسیس شود؟ آیا ممکن است که مملکت بهناوری مثل ایران از ننگ نداشتن راه آهن خلاص شود؟ آیا در این موقعی که دیگران در خطوط آسمان در طیران هستند و تمام اراضی آنها مشبک از خطوط آهن است، ممکن است که مملکت من هم از ننگ و عاریبی راهی نجات یابد؟ آرزو و آمال غربی است! خزانه مملکت طوری تهی است که از مرتب پرداختن حقوق اعضاء دوا یر عاجز است، و این در حالی است که من نقشه امتداد خط آهن ایران را در مغز خود می پرورم. آن هم با سیصد کرور تومان مخارج و بدون استقراض» (ص ۹).

وی در سفرنامه مازندران به مسائل مختلف از جمله موضوعهای زیر اشاراتی دارد: در این سفر با آن که با اتومبیل حرکت می کنند، ولی نبودن راه شوسه موجب شده بوده است که حرکت به کندی انجام شود و در یک مورد پادشاه مملکت را دهقانی به کول می گیرد تا از رودخانه عبور دهد (ص ۶). او در این سفرنامه به ضرورت جدایی دین و سیاست تصریح کرده است: «آنهايي که مذهب و سياست را مخلوط به هم نمایند، هم انتظامات دنيا را مختل کرده اند و هم انتظارات آخرت را تخریب نموده اند. گاهی هم بالمره نتیجه بر عکس مقصود به دست می آید. یعنی روحانیون کشیده می شوند به طرف دنيا و سياسيون به طرف آخرت، و این همان اختلالات عظیمه ای است که اصول زندگانی مردم را دچار تزلزل کرده، آنها را می راند به جانب ریا و تزویر و دروغگویی و فساد و دورویی...» (ص ۳۹). در مورد قاجاریه نوشته است: «نمی خواهم که به سلسله قاجار با نظر عناد و خلاف عدالت نگاه کنم زیرا هر چه بوده گذشته و رفته است... ولی عامل اصلی فساد و برباد دهی مملکت، شخص ناصرالدین بوده و در تمام اوراق دو جلد کتاب [خاطرات] اعتماد السلطنه، که با نظر دقت استقصاء شود، تمام ایام زندگانی پادشاه وقت از دو کلمه خارج نمی شد: زن و شکار... به خاطر دارم که مدیر جریده جبل المتین کلکته، تقویمی انتشار داده بود متصور به سلاطین قاجاریه، و در آن تقویم از روی سند و تاریخ مسجل کرده بود، درست یک ثلث ایران در ایام مزبور از کف رفته و جزء ممالک خارجی شده است. تقویم مزبور چاپ شده و البته همه دیده اند» (ص ۱۵-۱۶).

نردبان شکسته، شرح توصیفی و تحلیلی دفتر اول و دوم معنوی

دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات سخن (خیا بان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران)، تهران، ۱۳۸۲، صفحات: ۵۱۸، بها، ۵۹۰۰ تومان

فهرست: یادداشت ناشر؛ مقدمه، نوشته خانم قمر آریان؛ شرح توصیفی و تحلیلی دفتر اول مثنوی (ص ۱۳-۲۱۵)؛ شرح توصیفی و تحلیلی دفتر دوم مثنوی (۲۱۷-۴۷۰)؛ یادداشتها؛ فهرست آیات (۴۸۲-۴۸۹)؛ فهرست احادیث (۴۹۰-۴۹۲)؛ فهرست آیات (۴۹۳-۵۱۸).

در مقدمه ناشر آمده است که دکتر زرین کوب در یادداشتی که در خرداد ۱۳۶۹ بر کتاب پله پله تا ملاقات خدا نوشته به این موضوع تصریح کرده است «خرسندم که سرانجام رد پای هم - هر چند محو گونه و

دشوار یاب - از کتاب گمشده «نردبان آسمان» به دست آمده است». معلوم می شود که کتاب «نردبان آسمان» تألیف وی به گونه ای که روشن نیست از اختیار مؤلف خارج شده بوده است. «بازسازی تمام آن اثر از روی بازمانده یادداشتهای پراکنده» برای مؤلف ناممکن به نظر می رسیده است، پس وی آرزو می کند که آن کتاب در اختیار هر کسی هست چاپ شود و در اختیار دانش پژوهان قرار گیرد. این کار در زمان حیات دکتر زرین کوب جامعه عمل نمی پوشد، پس از درگذشت وی، خانم دکتر قمر آریان همسر وی «در بین قسمتی از اوراق این یادداشتها موفق به یافتن نسخه دستنویس تفسیر دو جلد از شش جلد مثنوی می شود و آن را به ناشر آقای علی اصغر علمی می سپارد. خانم آریان در پایان مقدمه کوتاهی که بر کتاب نوشته این عبارت را از دکتر زرین کوب نقل کرده است که «اگر مولانا در عصر ما می زیست، شاید در کسوت یک مهاتما گاندی، یک مهاتما گاندی مسلمان، منادی یک حیات تازه برای تمام عالم می شد».

دکتر زرین کوب کتاب را با این عبارت آغاز کرده است: «این کتاب مثنوی، کتابی ست که عارف راز آشنا آن را نردبان آسمان تلقی می کند و با طی کردن و درنوردیدن پله های نورانی حکایات و دلالات آن، خود را به اوج حقایق بالا می کشد و آنچه را در افاق محدود دنیای خاک نمی تواند ادراک کند، از قله این نردبان بی انتهای روحانی به زیر نظر می آورد...».

شیوه مؤلف در شرح ابیات مثنوی با آنچه فی المثل استاد فروزانفر در شرح مثنوی شریف (۳ جلد مربوط به دفتر اول مثنوی) آورده کاملاً متفاوت است. او در متن کتاب، از نقل هر بیت مثنوی و سپس شرح آن و ذکر آیات و احادیث مربوط به آن خودداری کرده است. دکتر زرین کوب شرح و تفسیر ابیات را پی در پی، بی آن که در آن گسستگی به چشم بخورد آورده است، ولی در پایان هر قسمت در داخل پراتز شماره جلد مثنوی و شماره بیت مربوط را آورده است تا خواننده بدانند موضوع مورد بحث مربوط به کدامین بیت است. برای نمونه آنچه را که در شرح ابیات چهارم و پنجم و ششم دفتر اول آورده است در این جا نقل می کنم:

«بدین گونه، نبی مولانا که در این دنیای بی دردان، غریبه ای دور افتاده از یار و دیار خویش است مثل هر کس دیگر که از اصل خویش جدا مانده باشد با اشتیاقی که برای بازگشت به اصل خویش دارد دایم، بازجوید روزگار وصل خویش (۴/۱) اما تا آن جا که می تواند به خاطر بیاورد در تمام عمری که در غربستان دنیا دور از اصل خویش گذرانیده است در جمعیتی که بوده است ناله شکایت سرداده است با بدحالان و خوشحالان (۵/۱)، با آنها که اهل عشق جسمانی بوده اند و آنها که عشق روحانی را جسته اند همدمی کرده است، همه اینان نیز هر یک از آنچه اقتضای ظن و پندار خود وی بوده است با اویار و هممنفس شده است (۶/۱) و کوشیده است تا اسرار این غریبه را از ویرای پرده پندار خود فرو خواند و این اندازه ندانسته است که تا از خودی خود جدا نشود به درون راز این غریبه نالان شکا پتگر راه نمی تواند برد» (ص ۳۰).

آنچه در این جا آمده است، شرح و تفسیر بیتهای ۴ و ۵ و ۶ دفتر اول مثنوی ست که جوینده می تواند آنها را در «فهرست ابیات» بیابد:

| | | |
|-----|---------------------------------|-----------------------------|
| ۴/۱ | هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش | بازجوید روزگار وصل خویش |
| ۵/۱ | من به هر جمعیتی نالان شدم | جفت بدحالان و خوش حالان شدم |
| ۶/۱ | هر کسی از ظن خود شد یار من | از درون من نجست اسرار من |

کسانی که به مثنوی معنوی مولانا جلال الدین علاقه مندند و به شرح و تفسیر آن، با مطالعه این کتاب با آراء دکتر زرین کوب در مورد دفتر اول و دوم مثنوی آشنا می شوند.

طرحی از یک زندگی، ۲ جلد

نوشته دکتر پوران شریعت رضوی، ناشر: انتشارات چاپخش (میدان انقلاب، بازارچه کتاب، پلاک ۱۲)، تهران، جلد اول: چاپ نهم ۱۳۸۲، صفحات: ۳۸۳+ تصویر: ۱۱+ ۱۳ صفحه خاطرات سرباز نگهبان علی تنهایی درباره دکتر علی شریعتی: ۱۳، بها ۲۵۰۰۰ ریال. جلد دوم با عنوان فرعی: نقدها و نظرها، چاپ اول ۱۳۸۳، صفحات: ۴۵۴، بها ۳۳۰۰ تومان

فهرست جلد اول: پیشگفتار؛ مقدمه؛ فصل اول- کودکی تا جوانی (سال ۳۲-۱۳۱۲)؛ فصل دوم- تحصیل و مبارزه (۳۸-۱۳۳۲)؛ فصل سوم- اروپا (۴۳-۱۳۳۸)؛ فصل چهارم- از بازگشت تا دانشگاه (۴۸-۱۳۴۳)؛ فصل پنجم- از ارشاد تا زندان (۵۴-۱۳۴۸)؛ فصل ششم- از خانه نشینی اجباری تا هجرت و شهادت (۵۶-۱۳۵۴)؛ ضمائم و پیوستها

فهرست جلد دوم: پیشگفتار؛ بخش اول- دوران دانشجویی: کنفدراسیون در زیر ۱۶ عنوان؛ بخش دوم- دوران معلمی: دانشکده مشهد، در زیر ۹ عنوان؛ بخش سوم- دوران اصلاحگری: حسینیه ارشاد، در زیر ۶ عنوان؛ بخش ششم- بازتاب اندیشه شریعتی در کشورهای اسلامی، در زیر ۵ عنوان؛ ضمائم و پیوستها؛ فهرست منابع

نویسنده کتاب، همسر دکتر علی شریعتی ست و بدیهی ست به عنوان یک مدافع تمام عیار از همسر خود در این دو جلد کتاب سخن گفته است و البته اگر خلاف این بودی، عجب بودی! در این امر تردیدی وجود ندارد که اگر دکتر شریعتی پیش از انقلاب اسلامی ایران در نمی گذشت و دوران ولایت فقیه را درک می کرد، در همان هفته های اول انقلاب به فرمان آیت الله خمینی او را می کشتند. زیرا آنچه شریعتی درباره اسلام گفته و نوشته است با اسلام تباہ آشکار دارد و به همین جهت بود که آیت الله میلانی خواندن آثار وی را برای کسانی که واقف به حقایق دین و مذهب نیستند حرام اعلام کرد و آیت الله محمد صادق روحانی و آیت الله حسن طباطبایی قمی نیز حضور در سخنرانیهای دکتر شریعتی را در حسینیه ارشاد، مصداق بارز فعل حرام خواندند (۲/ ۲۶۰-۲۶۲). به جز اینان حتی مطهری که در حسینیه ارشاد با شریعتی همکاری داشت پس از مدتی با مهندس بازرگان در صف مخالفان شریعتی قرار گرفتند.

پیشگفتار کتاب با این عبارت که گویا دکتر شریعتی به پسرش، احسان نوشته بوده است آغاز می شود: «نمی دانم که در طرح بزرگ خدا من چه نقشی دارم و چه سرنوشتی؟ ولی این قدر مطمئنم که بی هیچ نیست». یعنی وی برای خود «رسالت» یا حداقل «رسالت گونه ای» قائل بوده است. به علاوه از آنچه شریعتی در کتاب کویر نیز نوشته است معلوم می شود که وی پیش از زندانی شدن در عوالمی خاص سیر می کرده و خود را همشان پیامبران می پنداشته است! «ناگهان رسالتی را که در بعثت همه پیامبران تاریخ بود بر دوش جانم احساس کردم». «طنین قاطع و کتنده [کذا] فرمان وحی در فضای درونم می پیچید و صدای زنگهای این کاروانی را که اهنگ رحیل کرده است می شنوم. هجرت آغاز شده است و می دانم... آفتابی که سالها پیش در دریای مغرب

فرو نشست، برخاست و پاره‌های هراسان شبهای شب اندر شب را به دوردستها راند و به حرّای جاهلیت سیاه من، بر قلب آمی من برتوسیز الهامی فروتابید و جاده ای از نور... بر بهنهٔ کویر کشیده شد. لحظه ای درنگ کردم؛ لحظه ای که پانزده سال طول کشید. مسحور این اعجازهای شگفت! حالتی همانند هراس و تردید و اشتیاق پیامبر در نخستین صاعقه ای که وحی بر جانش زد. پانزده سال بیشتر درنگ نکردم که ارضاضات بسیار و بشارت بشمار پیامبر پیشین این دین، روح مرا بذیرای این ظهور، دل مرا آشنای این بعثت ساخته بود» (کویر، ص ۲۰۷). شریعتی «ارهاضات» و «بشارت» را در باورقی همان صفحه معنی کرده است: «ارهاضات»: «نشانه هایی که از ظهور پیامبری در آیندهٔ نزدیک خبر می دهد». «بشارت»: «مژده هایی که پیامبر پیشین دربارهٔ ظهور پیامبر خاتم داده است». وی بدین حد اکتفا نکرده و در سال ۱۳۵۱ در نامه ای که از زندان به همسرش، خانم دکتر پوران شریعت رضوی نوشته، از این راز سر به مهر برده برداشته که خدا را به چشم خود دیدم و...

«پوران عزیزم! بالاخره شد آنچه باید می شد، ولی هیچ فکر نمی کردم به این دیری و به این خوبی! خدا را می بینم، حس می کنم، به روشنی و صراحتی که حضور خودم را و گرمی نور خورشید را و روشنی برق ناگهانی در ظلمت غلیظ و عام شب را... خدا را، خود خدا را دستپاش را بر روی شانه ام لمس می کنم که به نشانهٔ حمایت و لطف گذاشته است و در برابر این همه دشمنها و خطرهای زشتها... تنها اوست که از یک تنها، من دفاع می کند و بیا و ببین که چه حمایتی چه دفاعی...» (با مخاطبهای آشنا، ص ۵۲-۵۳).

آقای علی رهنما نیز که از طرفداران شریعتی ست به صراحت نوشته است که «دکتر شریعتی در کتاب کویر عمیقاً گمان می برده است که مسیح قرن بیستم است».

بدیهی ست مردی که گمان می برده است از طرف خداوند رسالتی بر عهده دارد و خدا را با دو چشم خود دیده و دو دست خدا را هم به نشانهٔ تأیید بر دوشهای خود احساس کرده بوده است باید به مانند پیامبر اسلام به «هجرت» هم تن بدهد! موضوع قابل توجه آن است که در این کتاب، همه جا از سفر دکتر شریعتی به اروپا با لفظ «هجرت» یاد شده است تا یاد آور هجرت پیامبر اسلام باشد. همسرش نیز نوشته است: «... مرا صدا زد و گفت: «بیا ببین با قرآن مشورت کردم و چه آیه ای آمد و بعد با حالتی که به وجد آمده بود توضیح داد که می خواستم قبل از هجرت با خدا مشورت کنم».

و اما این که نویسندهٔ کتاب از فوت شوهرش در انگلستان، با لفظ «شهادت» یاد کرده نیز بسیار قابل توجه است. خانم شریعت رضوی نوشته است که علی سالم بود. با این که سیگار می کشید، اما معاینات پزشکی نشان داد که سیگار تأثیر چندانی بر جسم او نگذاشته است. بنابراین احتمال هرگونه سکنهٔ قلبی یا بیماری مشابه - بدون این که سابقه ای داشته باشد بعید به نظر می رسد. وی برای تأیید این نظر خود، به نوشتهٔ پروفیسور حامد الگار استاد دانشگاه برکلی استناد می کند که نوشته است: «... اما شرایط مرگ او این ظن را به شدت تقویت می کند که وی به دست سازمان امنیت ایران به قتل رسیده است... به هر حال حتی اگر شریعتی را به وسیلهٔ سم با طریقهٔ دیگری به قتل نرسانده باشند، از آن جا که وی همواره مورد آزار و شکنجهٔ سازمان امنیت قرار داشت و سرانجام نیز در اثر فشارهای رژیم به تبعید رفته و آن جا درگذشت، به حق درخور عنوان شهید است عنوانی که مردم به وی ارزانی داشتند» (۱/ ۲۵۲). البته دربارهٔ فتوای استاد حامد الگار جای بحث است زیرا او نگفته است شریعتی «شهید» شده بلکه گفته است او درخور «عنوان» شهید است.

درباره «شهادت» دکتر شریعتی در کتاب آمده است که نسرین (یا سوسن؟) دختر وی نخستین کسی بوده است که در لندن به اتاق او می رود و «می بیند که دکتر در آستانه در ورودی اتاق به پشت افتاده و بینی اش به نحو غیر عادی سیاه شده و باد کرده است...» (ص ۲۴۲). او را به اورژانس بیمارستان سوت همپتون می برند. «پس از انتقال جسد به پزشکی قانونی، انجام معاینات اولیه، تنظیم صورت جلسه و انجام سایر تشریفات اداری - برخلاف بیان عده ای - بدون آن که لزومی به کالبد شکافی دیده باشند، علت مرگ را ظاهراً «انسداد شرایین و نرسیدن خون به قلب اعلام می کنند». کنفدراسیون دانشجویان خواستار کالبدشکافی می شود، ولی چون برای کالبد شکافی، علاوه بر لزوم طرح شکایت از طرف خانواده... لازم بود، اموری که تحقق هر یک از آنها مستلزم گذراندن مراحل اداری مختلف بود، با توجه به توطئه ساواک... جهت انتقال [جنازه] به ایران... تصمیم به عدم درخواست کالبدشکافی و انتقال فوری جسد به سوریه... گرفته می شود...» (۲۴۲-۲۴۳). از همه مطالبی که در این باب در کتاب آمده است کمترین نشانه ای از قتل و شهادت به چشم نمی خورد، بیمارستان نیز گواهی رسمی صادر کرده و نه «ظاهراً»، علت مرگ را «انسداد شرایین و نرسیدن خون به قلب» اعلام کرده است. ولی چه باید کرد که همسر و فرزندان و یاران و مریدان شریعتی مسأله «شهادت» را برای عظمت مقام او لازم می دانند!

در این کتاب اگر از کسی نقل قولی به صورت منفی درباره شریعتی آمده باشد، مؤلف آن را رد کرده است که یکی از آنان نویسنده این سطور است که سالهاست به سبب نگارش دو مقاله مفصل: «دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد (فردوسی)» و «درباره دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد (فردوسی)» در سالهای ۵ و ۶ ایران شناسی، مورد بی مهری آن بانوی محترم و «دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی» قرار گرفته است، چنان که در مقدمه جلد اول کتاب می خوانیم: «اکنون که پس از گذشت یک و نیم دهه از انقلاب اسلامی، اشخاصی مانند رئیس سابق دانشکده ادبیات مشهد، زمینه را برای عرض اندام مساعد می بینند، به فکر روشن نمودن اذهان هموطنان خود و مورخین افتاده و به عنوان خاطره نویسی در مورد همکار خود شریعتی، بر اساس برداشتهای شخصی خود و دیگران به قصد تقرب به... [کذا] در غربی لاف می زنند» (ص دهم مقدمه).

دکتر شریعتی گرچه به عنوان یک «روشنفکر فرنگ رفته»، در نوشته هایش، با اسلام سنتی مبارزه می کرد و طالب «اسلام بی آخوند» بود و بر کسانی چون آیت الله میلانی و مجلسی حمله می برد، ولی در عمل می پنداشت یا چنین تظاهر می کرد که از طرف خداوند به مانند پیامبر اسلام مأموریتی به وی محول گردیده است. او با توجه به این که بازار دین گرم است، نمی خواست از او به عنوان یک «روشنفکر» یاد کنند زیرا می دانست که «روشنفکر» پس از مدتی کوتاه فراموش خواهد شد، ولی توده مردم، مردی را که با چشم خود خداوند را دیده بوده و دو دست خدوند را هم به نشانه تأیید اعمالش بر شانه های خود احساس کرده بوده است، فراموش نخواهند کرد و برایش گنبد و بارگاهی چون دیگر امامزادگان خواهند ساخت.

در پایان این موضوع را باید ذکر کنم که آنچه در سالهای پیش در دو مقاله درباره دکتر شریعتی نوشته ام همه مستند است و بدین سبب همسر وی در ۲ جلد کتاب خود به رد آنها نپرداخته است.

از یاد نبریم که پس از انقلاب اسلامی تا به امروز دکتر شریعتی پیوسته مورد عنایت مخصوص حکومت

اسلامی قرار داشته است بدین شرح که جاده قدیم شمیران را به اسم او نامگذاری کردند. تمبر پُست با عنوان معلم شهید شریعتی چاپ کردند، دهها سازمان و مؤسسه فرهنگی و غیر فرهنگی مانند دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد را به نام او نامیدند. مجسمه اش را در یکی از پارکهای تهران نصب کردند، و نیز قرار است خانه اش را به صورت مرکز فرهنگی درآوردند و...، همه برای جلب پیروان شریعتی!

فارسی قمی

تألیف دکتر علی اشرف صادقی، مؤسسه انتشارات باورداران (صندوق پستی ۱۴۷۶/۱۵۷۴۵)، تهران ۱۳۸۰، صفحات: ۱۵۷، بها ۱۳۹۵ تومان

فهرست: پیشگفتار؛ مقدمه؛ واژه نامه؛ ضرب المثلهای قمی؛ لغات کرمجگانی؛ برگزیده منابع مؤلف در پیشگفتار نوشته است: «آنچه در این کتاب گرد آورده شده نتیجه کوششهایی است که نگارنده از چهل و اندی سال پیش یعنی از سالهای ۸-۱۳۳۶ که در دوره دوم دبیرستان حکیم نظامی قم - امام صادق کنونی - درس می خواند به عمل آورده است. هسته اولیه لغات کتاب از شنیده های پدر و مادر عزیزم گردآوری شده؛ مقداری را نیز طی سالهای گذشته به تدریج از گفته های معاشران قمی ام گرفته ام. چندین نفر از دوستان همشهری ام نیز مجموعه های کوچکی از لغات گرد آورده خود را در اختیار بنده گذاردند. طبیعی است که بسیاری از لغات این مجموعه ها تکراری و بسیاری دیگر نیز مشترک میان زبان مردم تهران و قم بود. نگارنده آنچه را از این مجموعه ها در لغات گردآوری شده خود نداشت استخراج کرده و به مجموعه خود افزود... این نکته قابل یادآوری است که امروز دیگر بسیاری از لغات این مجموعه برای نسل جدید ساکنان قم کلاً نا آشنا هستند و تنها قدیمی ترها آنها را می شناسند. بسیاری از تلفظهای قمی نیز تحت تاثیر رادیو و تلویزیون به تلفظ تهرانی بدل شده اند، اما احتمالاً در قسمت پایین شهر قم این لغات و تلفضها بیشتر حفظ شده باشند...».

آقای دکتر صادقی آن گاه در پیشگفتار به چند موضوع دیگر نیز اشاره کرده است. یکی آن که ممکن است بعضی از لغات گردآوری شده مربوط به روستاهای قم، خصوصاً روستای کرمجگان از بخش شهرستان قهستان قم باشد. دیگر آن که بعضی از لغات دارای بیش از یک تلفظ است. سوم نگارنده ذیل بعضی از واژه ها توضیحاتی از متون قدیم و معادلهایی از سایر گویشها و لهجه ها داده است. چهارم این که بعضی لغاتی که درواژه نامه آمده در فارسی تهرانی و سایر شهرها نیز به کار می روند، اما تلفظ قمی آنها با تلفظ تهرانی آنها متفاوت است. دیگر آن که طی سالهای گذشته تعدادی از ضرب المثلهای متداول در میان مردم قم توسط نگارنده گردآوری شده است که دریغ آمد از چاپ آنها در این مجموعه چشم پوشی شود...

مؤلف که تا کنون، مقاله های متعددی درباره لهجه های گوناگون به رشته تحریر درآورده است که هر یک از آنها به عنوان مرجعی قابل اطمینان مورد استفاده علاقه مندان قرار می گیرد، در مقدمه این کتاب ویژگیهای آوایی لهجه های مرکزی ایران را - که قم در آن قرار دارد - برشمرده است. قدیمی ترین نمونه های زبان قمی را در ترجمه تاریخ قم که اصل آن در قرن چهارم هجری نوشته شده است و چند کتاب دیگر ذکر کرده است، و «ویژگیهای آوایی و صرفی و نحوی فارسی قمی در زمان حاضر» را معرفی کرده است.

پس از مقدمه، «واژه نامه» به چاپ رسیده است (ص ۱۹ تا ۱۳۶ در ۲ ستون)، بعد «ضرب المثلهای قمی» (ص ۱۳۷-۱۴۸) و «لغات کرمجگانی» (ص ۱۴۹-۱۵۳).

خرمدینان و آفریدن جهان خرم

نوشتهٔ منوچهر جمالی، کاشف فرهنگ زن خدای ایران «بنیاد فرهنگ ایران» (Kurmali Press, London ISBN 1 899167 91 9)، سال ۲۰۰۱، صفحات ۳۳۳، بها (؟)

جستارها: ۱- خرم خدای ایران، خرم دینان؛ خرم = خدای ایران = خوشه و خرمن و سور؛ ۳- خرم، خدای که در جشن و با موسیقی جامعه را می آفریند؛ ۴- چرا اهورامزدا جای خرم را غصب می کند؛ ۵- خرم = بهرام + بهمن + سیمرخ؛ خرم با کشش اجتماع را رهبری می کند؛ خرم، خدای ایران = نای به = جشن ساز؛ خرم، اصل سعادت (= بهروزی و پیروزی)؛ ما فرزندان خرم، ابومسلم = بهزادان؛ شهر خرم یا جامعهٔ بی رشک (شهر برابر و داد و مهر)؛ چرا حافظ شیرازی، خرم دین بوده است؟ امت غلبه خواه در ایران شهر یا در شهر خرم، الله و خرم؛ خرمی، شطرنج عشقبازی؛ خرم دینان، تنها اصل جهان را عشق می دانستند؛ «پری»، نام خدای ایران بود؛ پری، اصل نو آفرینی؛ چرا الله و بیوه دشمن شمارهٔ یک پری هستند؟ فرخ، خدای جشن ساز ایران، فرخ = خرم؛ مولوی و جهان شاد، پرواز تازهٔ سیمرخ از درون خاکسترش؛ انسان، وجود کیهانی که از گوهر همه خدایان سرشته شده است؛ مولوی و ماه نی نواز که صورتگر و رنگرز است؛ کتابنامه

کتاب آغاز می شود با: «برخی از نامهای خدای ایران: انامک (= بی نام) + خرم + فرخ + پری

شاده + آناوما = اهورا مزدا

ارتا فرورد = فروردین = سیمرخ گسترده بر

نای به = وای به = رام، سنا = سه نای = سیمرخ

دین = دی = دیو = دا به

جستار اول کتاب با این عبارات آغاز می شود: «خرم»، خدای ایران خرم دینان.

در دست هر که هست ز خوبی، قراضه هاست آن معدن ملاححت و آن کاتم آرزوست

هر چند مفلسم نپذیرم عقیق خسرد کان عقیق نادر ارزانم آرزوست

این آرزوی مولوی، که «معدن ملاححت و خوبی» باشد و یا «کان عقیق نادر ارزان» باشد از کجا می آید؟ چرا انسان نزد مولوی، گوهر ایثار و نثار است؟ اینها بر ضد واقعیات روزمرهٔ زندگی آن روزگار و امروزهٔ جهان است. پاسخ به آن هنگامی میسر می شود که ما گوهر خدای ایران، «خرم» را بشناسیم. چرا «خرم» نام خدای ایران بوده است... (ص ۶).

در جستار «چرا حافظ خرم دین بوده است؟» می خوانیم: «اهل فارس، به فرخ، که زن خدای نخستین روز

ماه و سال است و همان سیمرخ می باشد، خرم هم می گفته اند، و موبدان زرتشتی نام اهورا مزدا را جانشین فرخ

ساخته اند، و حافظ دربارهٔ فرخ که همان زن خدا خرم، خدای ایران می باشد، چنین می سراید:

دل من در هوای روی فرخ بود آشفته همچون موی فرخ

به جز هندوی زلفش، هیچ کس نیست که برخوردار شد از روی فرخ...
غلام خاطر آنم که باشد چو حافظ، چاکر هندوی فرخ

(ص ۹۶-۹۷)

«در آثار الباقیه ابوریحان بیرونی می بینیم که اهل فارس، روز یکم ماه و روز یکم سال را «خرم» می نامیده اند و این هیچ گونه شکی باقی نمی گذارد که اکثریت اهل فارس، هنوز مغان یا مجوس یا به اصطلاح دیگر خرم دین بوده اند، چون زرتشتیها نام اهورا مزدا را جانشین خرم و فرخ کرده بودند، و اگر در فارس اکثریت می داشتند، نام خرم را محو کرده بودند...» (ص ۹۷-۹۸).

ناکنون محققان می پنداشند که مقصود حافظ از «فرخ»، «امیر فرخ نامی از آل جلایر در دربار شاه شجاع بوده و این غزل به او مربوط است، در حالی که آن کس که در جنگ آذربایجان همراه شاه شجاع بود، امیر فرج بوده است نه امیر فرخ» (تاریخ عصر حافظ، دکتر قاسم غنی، ص ۲۹۶، به نقل از دکتر محمد استعلامی، درس حافظ (ج ۱/ص ۳۱۳).

بگذریم از این که در سالهای اخیر برخی از حافظ پژوهان بر «مهری» بودن حافظ اصرار می ورزند، و او را از پروان مهرپرستی و میراثیسم می دانند، زیرا وی در اشعارش کلمه «مهر» را زیاد به کار برده است. اگر می بینیم بازار حافظ شناسی حتی در امریکا بسیار گرم است دلیلی جز این ندارد که هر کس ابیات این شاعر شیرازی را به سلیقه خود تفسیر می کند. چنان که در یکی از شماره های پیش ایران شناسی تفسیر مردم محترمی را درباره اشعار حافظ چاپ کردیم که معتقد است حافظ شیعه اثنی عشری بوده است و بیش از صد غزل خود را درباره امامان شیعه و حضرت فاطمه و امام زمان و حتی بلال حبشی سروده است!

برابری تقویمها و ساعتها

دکتر قدرت الله تمدنی، به کوشش مهندس روح الله تمدنی، انتشارات کارنو (صندوق پستی ۱۱۹-۱۳۱۴۵) تهران، ۱۳۷۷، صفحات: ۱۲۸، بها (؟)

فهرست مندرجات: پیشگفتار: فصل اول - تقویم، بخش یکم - جد اول تقویم (۷ جدول)؛ بخش دوم - سالهای عادی و کبیسه (در زیر ۸ عنوان)؛ بخش سوم - تطبیق یا برابری تاریخها، در زیر ۳ عنوان؛ بخش چهارم - تبدیل تاریخ قمری به خورشیدی و بالعکس، در زیر ۴ عنوان؛ بخش پنجم - پیدا کردن روز هفته، در زیر ۴ عنوان؛ بخش ششم - پیشنهاد. فصل دوم - ساعت: بخش یکم - ساعت (وقت) نقاط مختلف جهان نسبت به هم، در زیر ۵ عنوان؛ بخش دوم - ساعت آفتابی؛ خلاصه به زبان انگلیسی؛ منابع مورد استفاده؛ فهرست الفبایی؛ کلید اعداد و اندکس

مؤلف، کتاب را برای پاسخ دادن به این پرسشها تألیف کرده است: آیا تقویمی وجود دارد که بتوان تاریخ ایرانی و فرهنگی و همزمانی آنها را برای چند سال آینده در آن پیدا کرد؟ برای تبدیل تاریخهای هجری قمری به هجری شمسی و میلادی چه باید کرد؟ چرا اسفندماه ۱۳۷۴، ۲۹ روز بوده است نه ۳۰ روز، زیرا عموماً تصور می کردند آن سال کبیسه است. به علاوه پژوهشگرانی که درباره تاریخ مطالعه می کنند غالباً برای تبدیل تاریخ وقایع نیاز به تقویمی جهت تبدیل تاریخ هجری قمری، هجری خورشیدی و میلادی دارند.

آقای دکتر تمدنی، کتاب گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله احمد بیرشک را اساس کار خود قرار داده و پاسخ پرسشهای بالا را به شکل ساده تری در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است. ضمناً وی به این موضوع نیز توجه داشته است که چون غالباً ضرورت پیدا می‌کند که هر کس وقت شهر یا کشور دیگری را برای تلفن کردن بداند، در ۳ جدول پاسخ تقریبی به این پرسش را نیز داده است.

قانون خوردن و آشامیدن، رهنمودهای چهارده معصوم قانون فصد و حجامت به انضمام زالو انداختن و کی کردن (داغ زدن)، رهنمودهای چهارده معصوم

تألیف محمد ابراهیم آوازه (رضوی) عضو مؤسسه تحقیقات حجامت ایران، طبیب و محقق اسلامی، ناشر: انتشارات سلسله، قم، ۱۳۸۲. قانون خوردن...: صفحات: ۲۲۳، بها ۱۱۰۰ تومان. قانون فصد...: صفحات: ۱۶۰، بها ۸۰۰ تومان

این دو کتاب در سلسله انتشارات «طب المؤمنین» به شماره‌های ۲ و ۳ در دارالایمان قم به چاپ رسیده است. کتاب قانون باه، آداب زناشویی که به شماره ۱ در این سلسله چاپ شده، در بخش «گلگشتی در انتشارات فارسی» در یکی از شماره‌های قبلی ایران شناسی معرفی گردیده است. از این دو کتاب فقط به نقل عباراتی چند بسنده می‌کنم:

«امام صادق فرمود: وضو قبل از خوردن طعام و بعد از آن، رزق و روزی را زیاد می‌کند و نعمت را برویاند» (ص ۱۱۷).

«رسول گرامی اسلام ص فرمود: «ریزه‌های غذا در سفره مهریه حورالعین می باشد» (ص ۱۵۲).

«رسول خدا ص فرمود: «هر کس تکه نانی را بیابد و آن را بخورد، هفتصد حسنه دارد و هر که آن را در جای پلیدی پیدا کند و بشوید و بخورد، هفتاد حسنه دارد» (ص ۱۶۳).

«پیامبر بزرگوار اسلام ص فرمود: «مسواک کردن دندان بر فصاحت مرد می افزاید» (ص ۱۸۳).

«امام جعفر صادق فرمود: شستن مقعد با آب سرد، بواسیر را از بین می برد» (ص ۱۰۹).

«معلقل بن یسار نقل کرده است که رسول خدا ص فرمود: «خون گرفتن در روز سه شنبه چنانچه آن روز هفدهم ماه باشد دوا و شفای دردهای تمام سال است» (ص ۷۵).

«حضرت رضاع فرمود: «حجامت ذغن (زیر چانه) برای قلاع (زخم لب و تبخال و درد دندانهای جلو و

پایین و بوی بد دهان نافع است». توضیح [لابد از رئیس مؤسسه حجامت]: «همچنین حجامت زیر چانه برای ناحیه سر و صورت و حلقوم و لوزه و غده تیروئید و گواتر مفید است» (ص ۴۷).

در پایان کتاب قانون فصد و حجامت، ۲۷ تصویر از حجامت بر اعضای مختلف بدن به چاپ رسیده است.

خدا یا، حکومت اسلامی، ما را به کجا می برد!

آیا آیات عظام ساکن قم و کارکنان مؤسسه حجامت، و وزارت ارشاد اسلامی که به این کتابها اجازه

نشر داده است، خود این دستورهای پزشکی را به کار می برند؟

روایت ناگفته

بازنگاری خاطرات زنان تاجیک و افغان از جنگهای داخلی دهه اخیر، نوشته گلرخسار صفی اوا، ویراسته صفا اخوان، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۰، صفحات: ۱۶۱، بها ۷۰۰۰ ریال

آقای علی موجانی که این کتاب را توسط وزارت امور خارجه ایران به چاپ رسانیده در پیشگفتار کتاب نوشته است: «اوا یل سال جاری فرصت دیدار و گفتگوی طولانی با سرکار خانم گلرخسار صفی اوا شاعر پرآوازه مردم پارسی گوی ماوراء النهر در شهر بیشکک فراهم شد. موضوع پیامدهای دوران بازسازی و تأثیرات ناخواسته جنگ بر اندیشه و روان کودکان و زنان آسیب پذیرترین اقشار جامعه... از پس هر جنگی موضوع سخن بود. احساسات شاعرانه و لطافت روح زنانه خانم گلرخسار را واداشته بود تا پیش از درک و توجه ما موضوع را ملحوظ نظر قرارداده به جمع آوری پاره ای خاطرات زنان جنگ زده تاجیک و افغان اهتمام نماید. تصویر احساس و نگاه دلسوزانه شاعر معاصر تاجیک ما را بر آن داشت که این خیال سیال ذهن ایشان را در منظر نظر خوانندگان فارسی زبان قرار داده، بدین ترتیب بتوان فضای دوره پس از جنگ و ستم ناخواسته رفته بر جامعه زن افغان و تاجیک را بر اساس لهجه ماوراء النهری یک شاعر بزرگ به تصویر کشید».

خانم گلرخسار خطاب به آقای موجانی نوشته است: «نک نک کتاب «زن و جنگ» را با نامه ای برای خواننده ایرانی برای شما می فرستام. از این به بعد «حیات و ممات» این کتاب در دست شماست. کتابی را که نه تنها نوشتنش، خواندش نیز آسان نیست، امیدوارم تا آخر توانید خواند. شاید در آن تصویر بعضی واقعه و حادثه قابل قبول خواننده نکته سنج ایرانی نباشد، گر چنین است باز هم «کم ما و کرم شما... شهر دوشنبه، پائیز ۲۰۰۱».

خانم گلرخسار در «سرخن» به خواننده ایرانی کتاب «زن و جنگ» نوشته است: خواننده عزیز! کتابی که در دست دارید با زبانی نوشته شده است که در تاجیکستان، تاجیکی، در افغانستان، دری، در ایران، فارسی می نامند. این نام «سه زبان» در اصل همان یک زبان است، زبان ناب پارسی که نمونه عالی اش را رودکی سمرقندی در شعر والای خود به میراث گذاشته است... اری، این همان زبان مادری ما و شماست که به قول تاجیکان «مهرش با خون آمده با جان خواهد رفت».

اگر این کتاب، «این داستان طاقت تحقیر»، با خط سیریلیک نه با الفبای نیاکان نوشته می شد، هیچ مشکلی برای همزبانان ایرانی و افغان وجود نداشت. زبان، پارسی خط سیریلیک، این جرم نه چندان ساده، باعث شده است که این اثر برای همزبانان هم نژاد، بیگانه و نامفهوم بماند. اما این کتاب را زبان دیگری نیز هست، زبان اهل بشر مفهوم؛ زبان درد، زبان تحقیر، زبان فاجعه». وی درباره جنگ نوشته است: «جنگ در سرنوشت زن فاجعه فاجعه هاست، زیرا مرگ فرزند و برادر و شوهر، در وجود سبزش نیروی سازندگی و خون آفریدگاری را خشک می سازند...».

خانم گلرخسار روایت زنان مختلف را درباره بلای جنگ و آنچه جنگ بر سر هر خانواده آورده است به زبان فارسی تاجیکی نوشته است. یکی از آنها را در این جا نقل می کنم:

روایت س. حسن اوا، قراتگین: «نامه ها، دل پاره ها. وقتی هوا پیمایهای نوروی قشلاق پیدا شدند، تگ

شکمشان در آفتاب برق می زد. این جلای مثل برف رخشان و خنگ ترس و وهم آدمان را ده چند می کرد. وقتی تیر به سر مردم مانند زاله می ریخت، زنان سرهای خود را دودسته داشته به زمین می نشستند. کودکان مانند جوجه زیر دامن مادران پنهان می شدند. بعد رفتن هوا پیمانها آنها بی که هنوز دل و جگر نمردن داشتند، از پی گور کردن شهیدان و شستن و بستن زخم تیرخوردگان می شدند. یک طفلک بیچاره را که به دامن مادر شهیدش ده پنجه چسبیده بود، به زور از جسم مثل یخ سرد کردند. طفلک بی روزی، زبان نبر آورده گنگ شده بود» (ص ۳۹-۴۰).

کتاب خواندنی ست، دریغ که فرهنگ لغات کاملی ندارد. گرچه در پا بین بعضی از صفحات، معادل فارسی یکی دو کلمه تاجیکی آمده است، ولی در همان صفحه، معنی چندین کلمه دیگر برای ما فارسی زبانان روشن نیست.

آیین بهایی

پیام آسمانی برای صلح و سعادت جهانی، از انتشارات Global Perspective، امریکا، ۱۵۷ تاریخ بهایی / ۱۳۷۹ شمسی / ۲۰۰۰ میلادی؛ صفحات: ۳۷۸، بها (۴) فهرست مندرجات: پیشگفتار؛ گزیده ای از آثار آسمانی بهائی؛ بخش اول: تعالیم و تاریخ آیین بهائی، در زیر این عنوانها: ۱- هدف و مقصد آیین بهائی، حقیقت آیینهای الهی یکی ست، تحرّی حقیقت، شرایط شناختن حقیقت، مقصد از ایمان و آیین بکرنگی و یگانگی ست، بین دانش و دین جدایی نیست، تعلیم و تربیت عمومی و اجباری، ایجاد صلح جهانی پایدار، توزیع عادلانه ثروت، تساوی حقوق زن و مرد، برگزیدن خط و زبانی جهانی، بشر را به ایمان و آیین نیاز است، عقیده بهائیان به آفریننده جهان، ایمان و عشق به خدا، پرستش پروردگار، گفتاری در تاریخ آیین بهائی (رسالت حضرت باب...)، گفتاری در تاریخ آیین بهائی (رسالت حضرت بهاء الله...)، اصول اخلاقی بهائی، تعالیم اخلاق بهائی، نظام اداری آیین بهائی، نظر بهائیان به وضع کنونی جهان و آینده آن، زندگی پس از مرگ، بهشت و دوزخ، امتیازات و نتایج ایمان به آیین پروردگار. بخش دوم: گزیده ای از آثار آسمانی بهائی: نمونه هایی از آثار قلمی حضرت بهاء الله (فارسی سره)، نمونه هایی از گفتار و آثار حضرت عبدالبهاء، نمونه ای از آثار عربی حضرت بهاء الله. ضمیمه اصل آیات عربی که در این کتاب به کار رفته است؛ مآخذ.

در صفحه ۲۳ کتاب آمده است: «چون آثار آسمانی بهائی به دوزبان فارسی و عربی نازل شده، برای تمیز دادن بین ترجمه و اصل، جملات ترجمه شده با دو کلمه «مضمون بیان» یا «مضمون گفتار» معرفی شده». تا حد امکان به جای ترجمه کلمه به کلمه آیات الهی از عربی به فارسی، تنها به ذکر مضمون و مفهوم آنها اکتفا شده».

بخش دوم کتاب با این عبارات شروع شده است: «گزیده ای از آثار آسمانی بهائی. بگو اگر راست می گوئید، از نزد پروردگار کتابی بیاورید که راهنمای بهتری از اینهاست تا از آن پیروی کنم. اگر نپذیرفتند، پس بدان که امیال و هوسهای خود را دنبال می کنند (قرآن مجید)».

«ای اهل انصاف اگر این امر انکار شود کدام امر در ارض قابل اثبات است و بلا یق اقرار. حضرت

بهاء الله» (۲۸۸).

فصل «گفتاری در تاریخ آیین بهایی: رسالت حضرت باب» اطلاعاتی درباره آغاز کار باب می دهد: «اگرچه باب خود پیامبری مستقل بود، اما او را هدف غائی، آماده نمودن منتظران برای ظهور و پیدایش پیمبر بلند اختر و برگزیده ای بود که پیشینیان همه به طلوعش نوید داده، و در وصف روز بزرگ و پیروزش، درها سفته و سخنها گفته بودند» (ص ۱۷۰).

«داستانهای دوران کودکی باب، مقام و منزلت بلند و ارجمندش را گواهی گویند و صادق است، وقتی او را به مکتب فرستادند، معلمش به فراست دریافت که این کودک دانا و زیرک را نیازی به درس و مکتب و استاد نیست...» از معلمش نقل شده است که روزی از باب تقاضا کردم کلمات قرآن (بسم الله الرحمن الرحیم) را بخواند... با چنان علم و بیانی فصیح به سخن پرداخت که باعث اعجاب من گشت...» (ص ۱۷۱). در «نمونه ای از آثار عربی حضرت بهاء الله، گزیده ای از لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه در پنج صفحه چاپ شده است (۳۱۷-۳۲۲).

مجموعه کامل تمام شماره های نشریه «راه رضاشاه بزرگ»

نگارنده: مهدی شمشیری (P.O.Box 866672, Plano, TX 75086-6672) نکزاس، ۱۳۸۱/

۲۰۰۲، صفحات: ۴۷۸، بها (؟)

به یاد دارم که در سالهای پیش نشریه ای به نام راه رضاشاه بزرگ در امریکا به چاپ می رسید که در آن حوادث اواخر دوره قاجاریه مطرح می شد و می رسید به سوم اسفند ۱۲۹۹. نام مسؤل یا سردبیر آن نشریه را به یاد ندارم اینک با چاپ کتاب مورد بحث در این مقاله، معلوم می شود، راه رضاشاه بزرگ، را آقای مهدی شمشیری منتشر می کرده است. اینک وی پس از گذشت چند سال آنچه را که در نشریه مذکور به چاپ رسیده بوده است در کتابی به همان نام تجدید چاپ کرده و در اختیار محققان تاریخ معاصر ایران قرار داده است. در این کتاب مطالب ۲۳ شماره راه رضاشاه بزرگ به چاپ رسیده است.

کتاب مقدمه ندارد، و شروع می شود با مطالب شماره اول نشریه راه رضاشاه بزرگ تا شماره بیست و سوم آن نشریه. سر فصلهای هر شماره بدین شرح است: حقایق از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، معرفی احمد شاه، شرحی مختصر از مسافرت احمد شاه به اروپا، دخالتهای وزیر مختار انگلیس در تعیین نخست وزیران ایران، توافقهایی مشیرالدوله و وزیر مختار انگلیس در مورد اعضای کابینه و اقدامات آینده دولت، شرحی مختصر از احوال میرزا نصرالله مشیرالدوله و پسرش میرزا حسن مشیرالدوله، گرفتن حق دلالتی در مورد وامهای دریافتی از روسیه، رشوه در مورد انعقاد قرارداد دارسی. تسجیل قرارداد شوم ۱۹۰۷؛ بزرگترین زیان رسانی به ملت ایران در رابطه با نفت توسط میرزا حسن مشیرالدوله، خیانت عظیم جمعی از رجال قاجاری در فروش تمام اروند رود و قسمتی از سرزمین نفت خیز ایران در غرب به دولت عثمانی و نفع عجیب انگلیس در این خیانت، تأسیس مدرسه سیاسی به منظور تربیت کارمندان انگلوفیل جهت خدمت در وزارت امور خارجه ایران، دخالتهای وزیر مختار انگلیس در جهت انتصاب سپهدار رشتی به نخست وزیری، تصمیمات و تحولات مربوط به دیویزیون قزاق در فاصله انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ تا کودتای ۱۲۹۹، جریان وقایع سیاسی در ایران از اعطای

اختیار تام به ایرن ساید توسط کابینه انگلستان تا وقوع کودتای ۱۲۹۹.
کتاب برای محققان تاریخ معاصر ایران جالب توجه است.

سخن عشق، شماره ۲۰

تازه های تحقیقات زبان و ادبیات فارسی، سال ۶، شماره ۱ (زمستان ۱۳۸۲)
فصلنامه تخصصی اطلاع رسانی و اخبار زبان و ادبیات فارسی در جهان، صاحب امتیاز: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، مدیر مسؤول دکتر مهدی سنایی، صفحات: ۱۶۴، در مورد بهای اشتراک و تک شماره هیچ گونه اطلاعی داده نشده است.

فهرست: سخن سردبیر؛ گفت و گو: با دکتر کامران نطف؛ مقاله: طریقت‌های عرفانی و میراث شعر فارسی در ماوراءالنهر / دکتر ابراهیم خدایار؛ ایران شناسان یوگسلاوی / دکتر محمود فتوحی؛ نظری بر شرایط و احتیاجات آموزش زبان فارسی در سین کیانگ چین / دکتر ضمیر سعد الله زاده؛ سخنرانی: چند ملاحظه در مورد تدریس زبان فارسی به فارسی آموزان اوکراینی و تألیف کتابهای زبان فارسی برای خارجیان / اولنا مازه یوا؛ گزارش: وضعیت آموزشی زبان و ادبیات فارسی در ارمنستان؛ رهاورد نو / گزارش مأموریت آموزشی به کشور روسیه / دکتر ناصر نیکویخت، دکتر مرتضی میرهاشمی. خلاصه مقالات؛ معرفی پایان نامه ها؛ معرفی سایت؛ تازه های کتاب؛ خبرها؛ فهرست خلاصه مقالات.

سخن عشق از سوی «مرکز گسترش زبان و ادبیات فارسی» وزارت ارشاد اسلامی منتشر می شود و در آن تازگیهایی به چشم می خورد که قابل توجه است. از جمله در بخش «خلاصه مقالات»، خلاصه ۴۸ مقاله در صفحات ۸۴ تا ۱۲۶ به چاپ رسیده که عموماً برگرفته از مجله های ایران است. در بخش «پایان نامه» چهار پایان نامه معرفی شده است. در بخش «معرفی سایت» سایت های انجمن ادبی قند پارسی کرمان، سایت متعلق به زنده یاد سهراب سپهری که از سوی یکی از دوستداران وی طراحی شده، و سایت زبان فارسی متعلق به شورای گسترش زبان فارسی معرفی گردیده است. در بخش «خبرها» از جمله آمده است که «پنجمین دوره فرصت مطالعاتی (چهارماهه) زبان و ادبیات فارسی از تاریخ ۱۵/۷/۸۲ تا ۱۱/۱۱/۸۲ با شرکت ۸ نفر از استادان و دانشجویان مقاطع ارشد و دکتری کشورهای قرقیزستان، تاجیکستان، بلغارستان، گرجستان، ارمنستان و مصر در دانشگاه علامه طباطبایی برگزار شده است. سی و هفتمین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی در تاریخ ۱۵/۱۱/۸۲ در دانشگاه تهران برگزار شده. در این دوره ۲۳ نفر از کشورهای گرجستان، ارمنستان، ترکیه، قرقیزستان، صربستان، سوریه، عربستان، کره جنوبی، هند، و بنگلادش شرکت کرده اند. دولت ایران به جهت گسترش بهتر و بیشتر زبان و ادب فارسی در جمهوری آذربایجان، شورای مرکب از پنج نفر از اساتید دانشکده شرق شناسی آکادمی علوم... تشکیل داده است. اولین دوره دانش افزایی معلمان بومی و اساتید زبان و ادبیات فارسی در انستیتو معلمان جمهوری آذربایجان به همت رایزنی فرهنگی، و... برگزار شده. در این دوره چهل تن شرکت داشتند.

در این مجله به برگزاری سمینار بزرگداشت امیر خسرو دهلوی در ازبکستان، چاپ ترجمه منظوم دفتر سوم مثنوی مولوی به ازبکی، مجموعه دوزبانه ضرب المثل‌های مشترک فارسی - ازبکی، ترجمه برگزیده گلستان سعدی در اسپانیا، همه به کوشش رایزنیهای فرهنگی ایران در آن کشورها اشاره گردیده است.

گفتار


«حرکت بیداری ملی آذربایجان جنوبی» چه می گوید؟

مدتی است که سازمانهای مختلف پان تورکیست عموماً متعلق به جمهوری آذربایجان، سایت های اینترنتی متعددی به راه انداخته اند و به زبانهای ترکی و فارسی و انگلیسی مطالب نادرستی راجع به آذربایجان ایران و گذشته آن پخش می کنند، و برجدايي آذربایجان از ایران اصرار می ورزند. تا شخص نوشته های آنان را نبیند، نمی تواند قبول کند که در جمهوری آذربایجان چه تبلیغات موزیانه ای علیه ایران می شود. یکی از این سازمانها «حرکت بیداری ملی آذربایجان جنوبی» است. تصویر دو صفحه مطلبی را که این سایت اینترنتی در تاریخ ۲ آگوست ۲۰۰۴ (۱۲ مرداد ۱۳۸۳) در زیر عنوان «آذربایجان» پخش کرده است، از نظر خوانندگان «ایران شناسی» می گذراند تا ملاحظه کنند آنان چه دروغهایی می گویند و جمهوری اسلامی ایران در مقابل آنان چگونه سکوت را پیشه خود ساخته است. این مقاله در همان ماهی در سایت پخش شده است که المار محمد یاراف وزیر خارجه جمهوری آذربایجان به تهران آمده بود و در حضور وزیر خارجه ایران ادعا کرده بود که تمام ترک زبانان ایران، «اقلیت جمهوری آذربایجان» هستند که در ایران به سر می برند و با ایرانیان روابط حسنه دارند! و دولت اسلامی ایران هم هیچ واکنشی نشان نداد.


تقریباً می توان گفت هیچ یک از ادعاهای مطرح شده در «حرکت بیداری ملی آذربایجان جنوبی» درست نیست. از جمله این که پس از سقوط حکومت

پیشه وری در سال ۱۳۲۵، دولت ایران به «نسل کشی آذربایجانها» پرداخت و در عرض چند روز بیش از پنجاه هزار نفر اعدام شدند و بیش از دویست هزار نفر از آزادیخواهان به مناطق کویری مرکز ایران تبعید گردیدند و یا زندانی شدند...» و یا این که آذربایجان ایران از قدیم شامل استانهای فعلی آذربایجان شرقی و غربی، اردبیل، همدان، زنجان، قزوین، ساوه، آستارا و کرج بوده است!

تصویر دو صفحه مورد بحث که در بالای صفحه اول آن تصویر پرچم جمهوری آذربایجان چاپ شده است از نظر تان می گذرد:



حرکت بیداری ملی آذربایجان جنوبی



2 August 2004

Türkçe | English | Farsi

Menu

- آذربایجان جنوبی
- دکتر محمودعلی جهرگانی
- درباره حرکت
- اخبار و مقالات
- مطبوعات
- صدا و تصویر
- رادیو
- نسل کشی
- رونده های شما
- انجمن علمی
- فهرست

آذربایجان

تا سال 1813 میلادی آذربایجان بصورت کشوری واحد بر ممالک محروسه قاجار حاکم بود. در کشوری که سیستم فدرال سنتی - حاکمیت خانان - بر آن حکم میراند مملکتی ولیعهد نشین بود. پس از امضای قرارداد های گلستان و تورکمانچای آذربایجان به دو قسمت تقسیم گردید. 280 هزار کیلومتر مربع از اراضی اش همچنان در ترکیب دولت قاجار ماند و 130 هزار کیلومتر مربع از اراضی اش به روسیه تزاری الحاق گردید. روسیه تزاری پس از اشغال نیمی از آذربایجان شروع به کوچاندن آرامنه و دیگر ملت های به اراضی آذربایجان نمود. پس از برقراری نظام کمونیستی و اشغال دوباره جمهوری دموکراتیک آذربایجان بخشی از کشور آذربایجان شمالی به روسیه - در نند، داغستان- بخشی به گرجستان- بوریچالی- بخشی به ارمنستان- گوجه، مهری، زنگه زور- بخشی نیز- قاراباغ- پس از سال 1990 به ارمنستان الحاق گردید. جمهوری آذربایجان کشوری مستقیم است و مساحت اراضی اش 86 هزار کیلومتر مربع میباشد. در صد اراضی اش توسط آرامنه 20 اشغال شده است.

آذربایجان جنوبی:

پس از سال 1925 و لغو کشور ممالک محروسه قاجار و تشکیل دولت ایران توسط رضاخان پهلوی آذربایجان به زور سرنیزه به کشور شاهنشاهی ایران الحاق گردید: نام دولت ایران برای اولین بار در سال 1936 توسط به اصطلاح مجلس ملی رضاخان تصویب شد- آذربایجان جنوبی 280-300 هزار کیلومتر مربع مساحت دارد. پس از تشکیل رژیم ستونیستی رضاخان در ایران و تدوین قانون اساسی جدید و تصویب آن در مجلس فرمایشی، ملت آذربایجان از کمترین حقوق انسانی و ملی اش محروم گردید. پس از الحاق آذربایجان جنوبی، رژیم به تقسیم اراضی آذربایجان هیش کشی آن به ایالات دیگر پرداخت. آذربایجان جنوبی تدریجا به استان های آذربایجان غربی، شرقی، زنجان، همدان، تقسیم گردید. قزوین و ساوه از آذربایجان جدا گردید. نامهای تورکی شهرها و روستاها حتی اسامی کوه ها و رودخانه ها به فارسی تغییر یافت و سخن گفتن به زبان تورکی در مدارس و شهرها ممنوع گردید. تحقیر و استثمار ملت آذربایجان شروع گردید. سیاست آسهملاسیون رژیم شاهنشاهی موجب شد که مردم آذربایجان پس از انقلاب های مشروطه و حجابیانی به قیامهای ملی در سال 1945 و 1979 بپردازند. در هر دو

مورد آذربایجان موفق به تشکیل حکومت ملی گردید ولی حکومت های فوق با کمک نیروهای خارجی توسط رژیم سرنگون گردید. رژیم شاه پس از مغلوبیت حکومت ملی آذربایجان در سال 1946 به نسل کشی آذربایجانیها پرداخت. در عرض چند روز بیش از 50 هزار نفر اعدام گردید و بیش از 200 هزار نفر از آزادیخواهان به مناطق کوبری مرکز ایران تبعید گردیدند و با زندانی شدند. 30 هزار نفر از آزادیخواهان مجبور به مهاجرت شدند. در سال 1979 نیز آذربایجان به قیام علیه رژیم دست زد و تحت رهبری حزب خلق مسلمان آذربایجان موفق به تشکیل حکومت تقریباً خود مختار گردید ولی این بار نیز نظامیان جمهوری اسلامی توانستند به زور اسلحه حق تعیین سرنوشت آذربایجان را باهمال نمایند. سیاست رژیم پهلوی پس از انقلاب به ظاهر اسلامی نیز ادامه یافت و آذربایجان باز هم تقسیم گردید. استان اردبیل تشکیل گردید و لی تابعیت شهر آستارا از اردبیل سلب شد. تحصیل به زبان مادری همچنان به عنوان گناهی نابخشودنی باقی ماند. سیاست آسیمیلاسیون با شدت تمام دوام یافت. شمار جمعیت آذربایجان جنوبی توسط سازمان آمار رژیم تهران تحریف میگردد. رژیم، جمعیت ملل غیر فارس را محدودتر و کمتر از رقم واقعی نشان میدهد. ولی حقایق تاریخی ثابت میکند که، در حال حاضر بیش از نیمی از اهالی ایران را تورکها تشکیل میدهند. آذربایجانیها 30-32 میلیون نفر میباشند. 8-10 میلیون نفر از اهالی آذربایجان به علت مشکلات اقتصادی و اجتماعی به شهرهای فارس نشین مهاجرت کرده اند. بیشترین جمعیت آذربایجانی در تهران سکنی گزیده است و تقریباً نیمی از جمعیت تهران را تورکهای آذربایجان تشکیل میدهند.

آذربایجان جنوبی عبارت است از: استان همدان، استان زنجان، استان آذربایجان شرقی، استان آذربایجان غربی، استان اردبیل، استان قزوین، ساوه، آستارا و کرج. نقشه های جغرافیایی آذربایجان در قسمت "نقشه" نشان داده شده است.

« آذربایجان »

تا سال ۱۸۱۳ میلادی آذربایجان به صورت کشوری واحد بر ممالک محروسه قاجار حاکم بود. در کشوری که سیستم فدرال سستی - حاکمیت خانان - بر آن حکم می راند مملکتی ولیعهد نشین بود. پس از امضای قراردادهای گلستان و تورکمانچای آذربایجان به دو قسمت تقسیم گردید. ۲۸۰ هزار کیلومتر مربع از اراضی اش همچنان در ترکیب دولت قاجار ماند و ۱۳۰ هزار کیلومتر مربع از اراضی اش به روسیه تزاری الحاق گردید. روسیه تزاری پس از اشغال نیمی از آذربایجان شروع به کوچاندن ارمنه و دیگر ملت های به اراضی

آذربایجان نمود. پس از برقراری نظام کمونیستی و اشغال دوباره جمهوری دموکراتیک آذربایجان بخشی از کشور آذربایجان شمالی به روسیه - دربند، داغستان - بخشی به گرجستان - بورچالی - بخشی به ارمنستان - گوچجه، مهری، زنگه زور - بخشی نیز - قاراباغ - پس از سال ۱۹۹۰ به ارمنستان الحاق گردید. جمهوری آذربایجان کشوری مستق است و مساحت اراضی اش ۸۶ هزار کیلومتر مربع می باشد. درصد اراضی اش توسط ارامنه ۲۰ اشغال شده است.

آذربایجان جنوبی پس از سال ۱۹۲۵ و لغو کشور ممالک محروسه قاجار و تشکیل دولت ایران توسط رضاخان پهلوی آذربایجان به زور سرنیزه به کشور شاهنشاهی ایران الحاق گردید. نام دولت ایران برای اولین بار در سال ۱۹۳۶ توسط به اصطلاح مجلس ملی رضاخان تصویب شد. آذربایجان جنوبی ۲۸۰-۳۰۰ هزار کیلومتر مربع مساحت دارد. پس از تشکیل رژیم ستونیستی رضاخان در ایران و تدوین قانون اساسی جدید و تصویب آن در مجلس فرمایشی، ملت آذربایجان از کمترین حقوق انسانی و ملی اش محروم گردید. پس از الحاق آذربایجان جنوبی، رژیم به تقسیم اراضی آذربایجان و پیش کشی آن به ایالات دیگر پرداخت. آذربایجان جنوبی تدریجاً به استانهای آذربایجان غربی، شرقی، زنجان، همدان، تقسیم گردید. قزوین و ساوه از آذربایجان جدا گردید. نامهای تورکی شهرها و روستاها و حتی اسامی کوهها و رودخانه ها به فارسی تغییر یافت و سخن گفتن به زبان تورکی در مدارس و شهرها ممنوع گردید. تحقیر و استثمار ملت آذربایجان شروع گردید. سیاست آسیمیلیسیون رژیم شاهنشاهی موجب شد که مردم آذربایجان پس از انقلابهای مشروطه و خیابانی به قیامهای ملی در سال ۱۹۴۵ و ۱۹۷۹ بپردازند. در هر دو مورد آذربایجان موفق به تشکیل حکومت ملی گردید ولی حکومتهای فوق با کمک نیروهای خارجی توسط رژیم سرنگون گردید. رژیم شاه پس از مغلوبیت حکومت ملی آذربایجان در سال ۱۹۴۶ به نسل کشی آذربایجانها پرداخت. در عرض چند روز بیش از ۵۰ هزار نفر اعدام گردید و بیش از ۲۰۰ هزار نفر از آزادیخواهان به مناطق کویری مرکز ایران تبعید گردیدند و یا زندانی شدند. ۳۰ هزار نفر از آزادیخواهان مجبور به مهاجرت شدند. در سال ۱۹۷۹ نیز آذربایجان به قیام علیه رژیم دست زد و تحت رهبری حزب خلق مسلمان آذربایجان موفق به تشکیل حکومت تقریباً خود مختار گردید ولی این بار نیز نظامیان جمهوری اسلامی توانستند به زور اسلحه حق تعیین سرنوشت آذربایجان را پایمال نمایند. سیاست رژیم پهلوی پس از انقلاب به ظاهر اسلامی نیز ادامه یافت و آذربایجان باز هم تقسیم گردید. استان اردبیل تشکیل گردید ولی تابعیت شهر آستارا از اردبیل سلب شد. تحصیل به زبان

مادری همچنان به عنوان گناهی نابخشودنی باقی ماند. سیاست آسیمیلیسیون با شدت تمام دوام یافت. شمار جمعیت آذربایجان جنوبی توسط سازمان آمار رژیم تهران تحریف می‌گردد. رژیم، جمعیت ملل غیر فارس را محدودتر و کمتر از رقم واقعی نشان می‌دهد. ولی حقایق تاریخی ثابت می‌کند که، در حال حاضر بیش از نیمی از اهالی ایران را تورکها تشکیل می‌دهند. آذربایجانها ۳۰-۳۲ میلیون نفر می‌باشند. ۸-۱۰ میلیون نفر از اهالی آذربایجان به علت مشکلات اقتصادی و اجتماعی به شهرهای فارس نشین مهاجرت کرده‌اند. بیشترین جمعیت آذربایجانی در تهران سکنی گزیده است و تقریباً نیمی از جمعیت تهران را تورکهای آذربایجان تشکیل می‌دهند. آذربایجان جنوبی عبارت است از: استان همدان، استان زنجان، استان آذربایجان شرقی، استان آذربایجان غربی، استان اردبیل، استان قزوین، ساوه، آستارا و کرج. نقشه‌های جغرافیایی آذربایجان در قسمت ((نقشه)) نشان داده شده است.

دیوان ترکی نظامی گنجوی!

دو سال پیش یکی از بان‌تورکیست‌های جمهوری آذربایجان با سربلندی اعلام کرد که دیوان ترکی نظامی گنجوی را یافته و آن را برای نخستین بار به چاپ رسانیده است. این کتاب نه دز باکو چاپ شده است و نه در اسلامبول و آنکارا، بلکه در سال ۱۳۸۳ در تهران به چاپ رسیده است، با این مشخصات: «کتابین ادی: دیوان نظامی گنجوی. ترتیب‌اندن: صد یار وظیفه (انل اوغلو). چاپ نوبتی: اول (۱۳۸۲). ناشر: اندیشه نو، تهران». انل اوغلو مدعی است که این نسخه را خانم دکتر فخر تاج فخر واعظی در کتابخانه خدیوۀ مصر کشف کرده است. انل اوغلو از این امر به عنوان «حادثۀ بزرگ قرن» یاد کرده است! و دلایل دو تن از دانشمندان آذربایجان را در نادرست بودن این ادعا نپذیرفته است. از جمله میرهدایت حضاری در نشریۀ نوید آذربایجان، مورخ ۱۱ بهمن ۱۳۸۲ دلایل انل اوغلو را رد کرده و توضیح داده است از این کتاب ۱۴۵ صفحه‌ای فقط ده صفحه اش (یا در حدود دویست بیت) آن منسوب به نظامی گنجوی است (و آن نیز هنوز به اثبات نرسیده است) و قسمت اعظم آن به طور یقین مربوط به شاعر دیگری است به نام نظامی قونوی یا نظامی قرمانی. حسین فیض‌الهی وحید نیز در زیر عنوان «ابوجهل مدوح نظامی گنجوی

* تلخیص از «نقدی بر چاپ نسخه ترکی کتابخانه خدیوۀ مصر»، در نشریۀ نوید آذربایجان، نوشته میرهدایت حضاری؛ نیز «ابوجهل مدوح نظامی گنجوی نبود»، نوشته حسین فیض‌الهی وحید، در:

نبود!) توضیح داده است که این نسخه را قبلاً دانشمندان آذربایجان شوروی می شناختند، ولی آن را از نظامی گنجوی نمی دانستند، زیرا نظامی قارامانی از شاعران دوره آق قویونلو و اوزون حسن، و به حساب تاریخ ترکیه متعلق به اواخر دوره سلطنت قره مان و زمان سلطان محمد فاتح است. ولی بعضی از دوستان و ادیبان - ظاهراً از جمهوری آذربایجان - از سر دلسوزی به فیض الهی وحید توصیه می کرده اند انتساب دیوان را به نظامی گنجوی تأیید کند، که نکرده است. با وجود این، انل اوغلو در تلویزیون با کو بر صحت انتساب این دیوان به نظامی گنجوی پرداخته است. استدلال انل اوغلو مبتنی بر این است که اگر این دیوان ترکی از نظامی گنجوی نیست، دولت ایران و وزارت ارشاد اسلامی اجازه انتشار کتاب را نمی دادند. ظاهراً وی نمی دانسته است که وزارت ارشاد اسلامی برای رسیدگی به چنین اموری به وجود نیامده است!

به علاوه فیض الهی وحید، در نسخه چاپی دیوان متوجه شده است که انل اوغلو از جمله معنی یک بیت ترکی منسوب به نظامی را نیز نفهمیده و به غلط آن را معنی کرده است. ترجمه آن بیت به فارسی این است: «همان طوری که ابوالحکم یعنی ابوجهل با دیدن حرمت خداوندی در حق حضرت محمد (ص) متوجه اشتباه خود خواهد شد، دشمن تو نیز همچون ابوجهل با مشاهده حرمت تو در نزد خداوند معترف به حقانیت تو، ای سلطان خواهد شد». در حالی که انل اوغلو آن را به صورتی دیگر ترجمه کرده است: «احمد (حضرت محمد ص) وقتی حرمت تو را در نزد خداوند ببیند، آن زمان دشمنت تو را دوست می دارد». و بدتر از آن وی در پرانتز عذر بدتر از گناه آورده و مرقوم داشته است: ابوالحکم: دانا / از کلمه حکیم... در این جا ممدوح شاعر قصد شده است، یعنی بدین ترتیب آقای انل اوغلو، بوالحکم یعنی ابوجهل را ممدوح نظامی گنجوی دانسته است.»

تاکنون می پنداشتیم که برخی از علمای پان تورکیست ساکن ترکیه و جمهوری آذربایجان شوروی سابق، و جمهوری آذربایجان فعلی، معنی اشعار فارسی نظامی را نمی فهمند، همان طوری که سالهاست می نویسند بر اساس این دو بیت نظامی گنجوی: «ترکی صفت وفای ما نیست / ترکانه سخن سزای ما نیست / آن کز نسب بلند زاید / او را سخن بلند با ید»، شاعر می خواسته مثنوی لیلی و مجنون را به ترکی بسراید ولی ممدوحش او را وادار کرده است که آن را به فارسی به نظم آورد! حالا معلوم می شود برخی از آنان در فهم برخی از بیتهای ترکی متعلق به قرون پیش نیز گرفتاری دارند!

و این امر تعجبی ندارد، زیرا طبقه درس خوانده و دانشگاه دیده آذربایجان شوروی سابق به مانند دیگر جمهوریهای آن کشور، همه به زبان روسی، یعنی زبان رسمی سراسر

اتحاد جماهیر شوروی سابق درس خوانده اند، و زبان محلی خود را هم به خط سیرلیک می نویسند. بدیهی ست چنین افرادی نمی توانند یک متن ترکی قدیمی را که به خط عربی - فارسی نوشته شده است به سادگی بخوانند و به دقایق آن پی ببرند.

انتشار نخستین ترجمه قرآن کریم به زبان آذری از طرف جمهوری اسلامی ایران «سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در راستای رسالت قرآنی خویش مبنی بر گسترش و ترویج فرهنگ قرآنی در سطح جهانی، به تازگی با همکاری مرکز طبع و نشر قرآن کریم، اقدام به انتشار سی جزء کامل مصحف شریف با ترجمه زبان آذری کرده است. ویژگی این قرآن این است که هر صفحه دارای سه ستون است. در ستون اول، متن عربی آیات با حروفچینی رایانه ای و به خط عثمان طه آمده است. در ستون دوم، تلفظ و آوانگاری هر آیه به خط سیرلیک آمده است تا روخوانی آیات برای مسلمانان آذری زبان آسان شود و در ستون سوم نیز ترجمه آیات به زبان آذری و خط سیرلیک آمده است. این مصحف در قطع وزیری و ۱۳۲۸ صفحه با جلد گالینگور و شمارگان ۱۰۰۰۰ نسخه در سازمان چاپ و انتشارات به زیور طبع آراسته شده و در میان مسلمانان آذری زبان جمهوری آذر بايجان توزیع خواهد شد. به این امید که پیوندهای فرهنگی مردم مسلمان این جمهوری با مفاهیم غنی قرآنی همچنان تداوم یابد».

(کتاب هفته، شماره ۲۰۲، شانزدهم آبان ۱۳۸۳)

بررسی طرح آموزشی زبان ترکی در مدارس آذربایجان شرقی!

«غلامعلی حداد عادل، رئیس مجلس شورای اسلامی ... در جلسه شورای برنامه ریزی و توسعه آذربایجان شرقی گفت: تلاش خواهیم کرد طرح آموزش زبان ترکی در مدارس آذربایجان شرقی را در شورای انقلاب فرهنگی مطرح و بررسی کنیم...».

(کتاب هفته، شماره ۲۱۳، چهاردهم آذر ۱۳۸۳)

علی سجادی

اعتراض ایرانیان به کاربرد «خلیج عربی»

استفاده از نام مجعول «خلیج عربی» در کنار نام تاریخی «خلیج فارس» در «اطلس جغرافیایی» تازه چاپ (پائیز سال ۲۰۰۴ میلادی) مؤسسه معتبر امریکایی نشنال جئوگرافیک (National Geographic)، اعتراضهای زیادی، به ویژه در میان

ایرانی تباران اروپا و امریکا بر انگیزه است. مؤسسه یاد شده علاوه بر قرارداد عنوان «خلیج عربی» در کنار نام خلیج فارس، در اطلس خود، در زیر نام سه جزیره ایرانی تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی عبارت «اشغالی» را در داخل پراتز آورده است و علاوه بر آن جزیره کیش را نیز جزیره «قیس» (Qays) نامیده است!

تقریباً بلافاصله پس از انتشار این اطلس، ایرانیان و ایرانی تباران مقیم خارج هزاران نامه از طریق پست الکترونیکی (ای-میل) در اعتراض به استفاده از نامهای جعلی در این نقشه برای مؤسسه نشنال جئوگرافیک ارسال کردند. جمعی از ایرانیان مقیم کالیفرنیا نیز در شهر لس آنجلس در مقابل یک کتا بفروشی دست به اعتراض زدند. تعدادی از اجتماع کنندگان در این گردهمایی اعتراضی، پس از خرید یک نسخه از این اطلس، آن را همراه با یادداشتی به کتابفروشی پس دادند. در این یادداشتها با اشاره به تغییر نام تاریخی خلیج فارس در اطلس توسط ناشر، گفته می شد که کتاب را به دلیل بی اعتباری محتویات آن باز می گردانند. برخی سازمانها و شخصیتهای ایرانی خارج از کشور نیز به استفاده از نام جعلی خلیج عربی به جای خلیج فارس اعتراض کردند. شاهزاده رضا پهلوی در روز جمعه سوم دسامبر به دیدار آقای جان ام. فی هی، مدیر عامل و رئیس مؤسسه نشنال جئوگرافیک رفت و با وی در مورد این موضوع به مذاکره پرداخت. دفتر شاهزاده رضا پهلوی در بیانیه ای که پس از این دیدار منتشر کرد از قول وی نوشت: «مذاکره و ملاقات من با آقای جان فی هی، گفتگویی بسیار اندیشمندانه و عمیق در پیرامون واقعیتهای تاریخی و آکادمیک در رابطه با خلیج فارس بود. این دیدار فرصتی بود که به نمایندگی از سوی هم میهنانم، به دور از هر نوع ابهام و با صراحت و روشنی تمام، جایگاه تزلزل ناپذیر و دیدگاه ملی ایرانیان را در باره یگانگی نام این خلیج، یعنی خلیج فارس، بیان و بازگو کنم».

آقای فی هی، به شاهزاده رضا پهلوی اطمینان داده است که مؤسسه نشنال جئوگرافیک، خلیج فارس را به عنوان نامی تاریخی و بی چون و چرا برای شاخه ای که در جنوب فلات ایران قرار دارد، به رسمیت می شناسد.

همچنین گروهی به نام «گروه ضربت خلیج فارس» به منظور حفاظت از میراث تاریخی خلیج فارس فعالیت خود را آغاز کرده که قصد دارد با همکاری شورای ملی ایرانیان مقیم امریکا، و جلب حمایت ایرانیان مقیم امریکا مؤسسه نشنال جئوگرافیک را وادارد تا در چاپ بعدی اطلس، عنوان «خلیج عربی» را از کنار عنوان «خلیج فارس» حذف کند و حتی به عنوان نام ثانوی خلیج فارس نیز از آن استفاده نکند.

آلن کارول، رئیس گروه تدوین کنندگان نقشه های اطلس جغرافیایی نشنال

جئوگرافیک به خبرگزاری بی بی سی گفته است مؤسسه متبوع او در «رسم نقشه‌ها از منابع سازمان ملل متحد، وزارت امور خارجه آمریکا، سفارتخانه‌های دولتهای مختلف در واشنگتن و بسیاری سازمانهای دیگر استفاده می‌کند»، و افزوده که «ثبت اسامی مورد استفاده در نقشه‌ها به صورت مرتب با هیأتی ویژه در زمینه نامهای جغرافیایی در میان گذاشته می‌شود اما تصمیم نهایی برای ثبت این اسامی را خود نشریه می‌گیرد».

آقای کارول می‌گوید سیاست مؤسسه نشنال جئوگرافیک در این مورد بر اساس نامهایی که در عمل به کار می‌رود اتخاذ می‌شود و استفاده از عنوان «خلیج عربی» در نقشه جدید مندرج در اطلس جغرافیایی نشنال جئوگرافیک در کنار نام تاریخی «خلیج فارس» به این دلیل است که «برخی کشورها این نام را به صورت رسمی بر خلیج فارس نهاده و استفاده می‌کنند و نشنال جئوگرافیک بر کاربرد این نام در این کشورها اذعان دارد».

استفاده از نام جعلی خلیج عربی توسط عبدالناصر رئیس جمهوری اسبق مصر، و برخی از کشورهای عربی پیرو او در دهه ۱۹۶۰ میلادی، واکنش شدید حکومت وقت ایران را به همراه داشت و تا حدود زیادی جلوی رواج آن - حتی در کشورهای عربی - گرفته شد، اما پس از روی کار آمدن حکومت انقلابی اسلامی در ایران، و فتوای صریح آیت الله خمینی که «ملی‌گرایی» را «کفر» دانست، حساسیت دولتمردان ایران نسبت به این موضوع از میان رفت و حتی آیت الله خلخالی قاضی شرع و نماینده منصوب آیت الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی از سوی دولت انقلابی ایران پیشنهاد کرد که نام خلیج فارس به خلیج اسلامی تبدیل شود. اگرچه مقامهای رسمی ایران از نام پیشنهادی آیت الله خلخالی استقبال نکردند، ولی برخی از مقامهای دولت اسلامی در طی سالها در گفتارها و مصاحبه‌ها ایشان از خلیج فارس با عنوان مطلق «خلیج» یاد می‌کنند.

از جمله در گردهمایی سازمان کنفرانس اسلامی که دو سال پیش در تهران برگزار شد و ریاست آن در آن زمان بر عهده محمد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی بود، اکثر شرکت‌کنندگان غیر ایرانی از خلیج فارس با عنوان جعلی «خلیج عربی» یا مطلق «خلیج» یاد کردند که با هیچ اعتراضی از سوی مسئولین جمهوری اسلامی ایران روبه‌رو نشد.

با این حال پس از انتشار اطلس جدید نشنال جئوگرافیک، و واکنش نسبتاً سریع و ادامه‌دار ایرانیان مقیم خارج از کشور در اعتراض به آن مؤسسه، محمد حسین خوشوقت مدیرکل رسانه‌های خارجی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز اعلام کرد از ورود نشریات مؤسسه نشنال جئوگرافی و صدور روایت برای خبرنگاران وابسته به آن مؤسسه

به ایران جلوگیری به عمل خواهد آمد.

با توجه به آن که آقای کارول رئیس گروه تدوین‌کنندگان نقشه‌های نشنال جئوگرافیک، یکی از دلایل کاربرد عنوان جعلی خلیج عربی در کنار نام تاریخی خلیج فارس را جستجوی زیاد «خلیج عربی» توسط کاربران اینترنتی یاد کرده، کاربران ایرانی اینترنت دست به اقدامی جالب توجه زده‌اند، که یکی از «وبلاگ» نویسان ایرانی از آن با عنوان «بمباران گوگلی» یاد کرده است. «گوگل» (google) نام یکی از موتورهای جستجوکننده در اینترنت است که جستجوگران مسائل گوناگون در اینترنت با وارد کردن واژه یا واژه‌های کلیدی مورد نظر خود در آن، به مطالب مورد نیازشان دسترسی پیدا می‌کنند. به گفته این «وبلاک نویس»، «بمباران گوگلی»، با ابتکار یک وبلاگ نویس آغاز شده است. در این اقدام جمعی، که تا کنون با استقبال گسترده روبه‌رو شده، بسیاری از وبلاگ نویسان و صاحبان «وبسایت‌ها» به صفحه‌ای با عنوان خلیج عربی «لینک» می‌دهند. این کار، موجب می‌شود تا اگر کسی در سایت مشهور گوگل عنوان خلیج عربی را وارد کند، پیش از هر چیز با صفحه‌ای مورد نظر کاربران ایرانی روبه‌رو خواهد شد. صفحه‌ای که کاربران ایرانی با عنوان «خلیج عربی» طراحی کرده‌اند، شبیه صفحاتی است که وجود ندارد و در آن به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی نوشته شده است: «خلیجی که شما به دنبالش هستید، وجود ندارد. به جای آن عبارت خلیج فارس را وارد کنید».

نامه ها و اهل نظرها

نصیبشان شد؛ و انشعاییون / گروه اقلیت، در مقابل تمامیت حاکمیت موضع مخالف گرفتند و به همین خاطر، بسیاری از آنان، در برابر جوخه های مرگ / اعدام جمهوری اسلامی قرار گرفتند. این تبیین، طبیعی ست، که بیانی کلی باشد از آنچه بر این دو گروه انشعایی گذشته و رفته است. با درودی دوباره
داریوش کارگر
اپسالا، سوئد
۲۳ آذر ۱۳۸۳

*

از تذکر آقای داریوش کارگر
سیاسگزارم. اشتباه از بنده بوده است.
جلال متینی

... امید که گستاخی تلقی نشود. اما: در بررسی تان از کتاب خانه دایمی یوسف نوشته اتابک فتح الله زاده در صفحات ۳۵۵-۳۵۷، [سال ۱۶، شماره ۲] جمله ای در صفحه ۳۵۶ آمده که دزست نیست: «... گروه پنجم [گریختگان] همین افراد معروف به فدا بیان اکثریت بودند که پس از انشعاب حزب توده به دو گروه اکثریت و اقلیت، ییخبر از آنچه بر سر نسلهای فراری پیش آمده بود به شوروی رفتند...».

همان طور که در خود جمله آورده اید، آن انشعاب یک سرش، «فدا بیان اکثریت» بوده اند؛ پس، انشعاب یاد شده نمی تواند در حزب توده ایران رخ داده باشد. این انشعاب، در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، در تابستان ۱۳۵۹ رخ داد و آن را به دو گروه اکثریت و اقلیت تقسیم کرد. انشعاییون / گروه اکثریت، در دنباله روی کامل از حزب توده ایران، به حمایت از رژیم جمهوری اسلامی، و به ویژه «رهبر انقلاب ضد امپریالیستی، حضرت امام خمینی» پرداختند. اما چون «برده دار به شمشیر می زد همه را» پایانی تلخ

ابوالقاسم فردوسی
شاهنامه

پوشش:

جلال خالقی مطلق - محمود امید سالار

دوازدهم

از پادشاهی اسکندر تا سپری شدن روزگار بهرام گور در ۶۲۷
صفحه به قطع بزرگ و جلد طلاکوب تحت طبع است و بزودی
انتشار خواهد یافت.

قیمت: ۷۵ دلار

توزیع توسط:

Eisenbrauns, Inc.

P.O. Box 275

Winona Lake, IN 46590

USA

Tel: (547) 269-2011 Fax: (547) 269-6788

U.S. Fax Orders (800)736-7921

Email: orders@eisenbrauns.com

Website: <http://www.eisenbrauns.com>



جلال خالقی مطلق

یادداشت‌های شاهنامه

(در دو جلد)

یادداشت‌های شاهنامه که دکتر جلال خالقی مطلق سال‌ها به تالیف آن مشغول بود در ۹۳۱ صفحه در دو جلد در دسترس خواستاران قرار گرفت است. داشتن این دو مجلد برای هر دوستدار شاهنامه و هر علاقمند به ادبیات فارسی ضروری است. «این نخستین باری است که یکی از آثار زبان فارسی موضوع موشکافی و تحقیقی چنین دقیق و جامع قرار می‌گیرد» (از مقدمه احسان یارشاطر بر «یادداشت‌های شاهنامه»).

یادداشت‌های شاهنامه شامل توضیح واژه‌ها و نام‌ها، منشا و تحولات تاریخی آن‌ها و طرز نگارش واژه‌ها، معنی هر بیت با تفسیر لازم، نقل امثله و شواهد از متون متعدد دیگر، نقد آراء دانشمندان ایرانی و خارجی درباره کلمات، ابیات و اشخاص شاهنامه، توضیح و مقایسه داستان‌ها و اساطیر شاهنامه و همچنین فهرست کامل نام‌ها و واژه‌هاست.

قیمت هر جلد در قطع بزرگ و جلد طلاکوب ۶۰ دلار
توزیع توسط:

Eisenbrauns, Inc.
P.O. Box 275
Winona Lake, IN 46590
USA

Tel: (547) 269-2011 Fax: (547) 269-6788
U.S. Fax Orders (800)736-7921
Email: orders@eisenbrauns.com
Website: <http://www.eisenbrauns.com>



ENCYCLOPÆDIA IRANICA

Edited by
Ehsan Yarshater

Center for Iranian Studies
Columbia University

Volume XII Published:

HAREM I—ILLUMINATIONISM

Fascicle 1 of Volume XIII published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION III

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana
Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

بزرگترین کتابفروشی
ایرانی آمریکا



کتابفروشی

شرکت کتاب

۷ روز هفته

۱۰ صبح تا ۸ شب

- مجموعه ای بی نظیر از بهترین کتاب های فارسی و انگلیسی مربوط به ایران
- مجموعه ای بی نظیر از کتاب ها و نوارهای آموزشی فارسی و انگلیسی
- مجموعه ای بی نظیر از نشریات فارسی منتشره در سراسر جهان (نشریات روزانه، هفتگی، ماهنامه ها و فصلنامه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و هنری)
- انواع تابلوهای خوشنویسی (اصل و چاپ)
- بیش از ۱۰۰۰ عنوان نوار و کامپکت دیسک موسیقی اصیل، سنتی فولکلور و کودکان که مجموعه آن را در هیچ کجا پیدا نمی کنید
- مجموعه ای از زیبا ترین کارت های تبریک و کارت پستال برای مناسبت های مختلف
- بزرگترین کتابفروشی ایرانی در خارج از کشور

(310) 477-7477

خارج از لوس آنجلس

1-800 FOR-IRAN

3 6 7 - 4 7 2 6

Website: www.ketab.com

وست وود - لوس آنجلس

1419 Westwood Blvd.,
Los Angeles, CA 90024

سنتا مونیکا و ویلشیر

E-mail: ketab@ketab.com

officers were also retired.

It is clear from this article that besides the Tudeh (Communist) Party organizations, nationalist groups were active in the military during the Moşaddeq period.

the Prophet's orders, sent Osama b. Zayd to the north.

Another noteworthy point is that economic relations between the Arabs and lands under the control of the Byzantines had been established before the advent of Islam. The emergence of Islam and the battles between the Qureish and the Medinan forces made the caravan routes in western Arabia and along the Red Sea insecure. After the death of the Prophet and the quelling of the *Reddah* rebellion, Qureishi merchants thought again of reviving the trade and pressuring the government in Medina.

The article then explores the factors that drew the Muslims toward Iraq. One of these was the fact that there was an ancient Arab land in Mesopotamia that, during the time of the Arsacids and the Sāsānians, had its capital at Ctesiphon. The writer then examines the revenues that came to the Arab armies as a result of the conquest of Iraq. At the palace of Yazdegerd at Ctesiphon, they gained entrance to a vast treasure house. He also describes the movement of Arabs, with Omar's blessing, into the conquered areas, which went against the views of Abu Bakr, Omar, and the commanders.

The Organization of Nationalist Officers

Mohammad Hassan Salemi

In his book, *Kohneh Sarbāz*, Col. Moşavvar Rahmāni describes the founding members of the Organization of Nationalist Officers and gives information about this organization, which was formed during the time when Dr. Moşaddeq was Prime Minister. He writes that the primary goal of the organization was to limit the Shāh's interference in the army and the military structure, to have the government take these over, and to purge the officer corps. To accomplish this purge, meetings were held in 1953 and the backgrounds of 1360 officers were examined. They purged 136: all of the officers of the rank of brigadier general and higher, and a great many full generals. From the beginning the organization was in contact with Dr. Moşaddeq and after a time he understood that they had no intention other than service to the nation. He accepted their recommendations. After Dr. Moşaddeq was elected to his second term as Prime Minister, eight of these officers were chosen to occupy key military and police posts in Iran.

Moḥammad Ali Movāḥhed in "The Troubled Sleep of Oil" writes that in Dr. Moşaddeq's second term, 15 high-ranking and 136 other

to the poetry of Bidel. The author of this article goes on to examine other "Bidelists," especially those from the subcontinent. He also quotes a contemporary scholar and poet in Iran, Shafi'i Kadkani, who says that the indifference of Iranians toward the poet in no way detracts from the greatness of his poetry or his place in the history of literature. Part I of this article examines the literature on Bidel in India and Pakistan.

A Critique of the Nature of the Islamic Conquests

Seyyed Asghar Mahmoudabadi

The victories of Islam began with the presence of those who migrated from Mecca to Medina and the help of the *Anṣār*. The successful movements continued with the struggle against the Qureish and the defeat of the Jewish and Arab tribes, culminating with the taking of Mecca.

After the death of the Prophet Mohammad and the victories in the *Reddah* (anti-apostate) campaigns, a new viewpoint emerged with the changing conditions. The Muslim commanders decided to send their troops to the northern part of the Arabian Peninsula and, a little later, to the western borders of the Sāsānian Empire. This article briefly examines the extent to which the Islamic conquests conformed to the spirit of the Muslims and the scriptural goals and insights of the Prophet. It studies how historians viewed the initial conquests and depicted them in their works.

From the point of view of Muslim historians, the conquests of northern Arabia (Syria, Palestine, Egypt) and the later victories over the Sāsānian were part of Islamic military strategy. Many historians saw these victorious campaigns as a continuation of the Prophet's military actions when he was in Medina and was struggling against the idolatry, savagery, corruption, and darkness of the *Jāhiliyah* period.

The letters inviting the Sāsānian King Khosrow Parviz (591-628) and the Byzantine Heraclius were signs that Muslim armies could invade their lands. In the wake of this strategy, the Muslims first took northern Arabia. A short time later southern and then western Iraq came under attack. The important point is that these campaigns in the northeast had been planned before the death of the Prophet. He expressed his favor of the attack on northern Arabia under the command of Osama b. Zayd. The Prophet's death and the *Reddah* Wars, however, postponed that attack. After the quelling of the *Reddah* rebellions, Abu Bakr, acting on

every evil to being paragons of goodness and innocence. At times they are lumped with magicians, at times they are equated with jinns.

In the *Avestā*, the fairy is a demonic being. In the *Shāhnāmeḥ*, it is associated with the birds and other animals that allied themselves with the armies of some of the kings. Some folklorists believe fairies were once goddesses of fertility. Despite the demonic nature of the fairy in the *Avesta*, it is also a vision of loveliness in Persian literature. In the tale "The Fairy Princess," she is so lovely that marrying her is a universal dream. Occasionally the fairy falls in love with a human hero, and were the hero to refuse her advances, she would plague him.

Popular belief sometimes associates fairies with water. Fairies can also live below the earth's surface or in mountain caves. They move about with incredible speed on wings. They can have skin, which they can occasionally shed. At times, they are found in fruit like oranges and pomegranates. Knowing magic, they can also transform themselves into various animals. As such, they can beguile a hero in the form of an onager or, in later tales, a deer.

In ancient Iran two notions about the nature fairies existed: one positive, one negative. With the advent of Islam this notion continued.

Studies of Bidel in India, Pakistan, Iran, Afghanistan, Tajikistan and Europe

Seyyed Ahsan al-Zafar

The mystic poet Bidel (1644-1721) was born in present-day India. His prose and poetry is still read there, in Pakistan, and parts of Central Asia. Bidel devotees celebrate him and his works at literary gatherings. In Iran, very few literary people know his voluminous poetry, despite the limited recent attempts to introduce him to the wider public. One of the reasons for this relative lack of knowledge of the poet is his subtle use of language: his use of complex vocabulary that at times makes his poetry like a puzzle. Persian speakers ought to become more familiar with this great poet. For this reason, the present article appears in this journal, in two parts. The second part will appear in the next issue.

The author writes that apart from the writers of traditional literary biographies, the first person to introduce Bidel to Urdu and Persian speakers of the subcontinent was the poet Mirza Asadallah Ghāleb (1797-1899). He encouraged scholars and writers to devote more study

environmental factors. Sa'di is usually believed to be a moralist, both by his earlier admirers and by the more recent anti-Sa'di campaigners. The latter were usually from the crowd of the revolutionary left and, though they hardly read Sa'di at all, believed that Sa'di's presumed morality smacked of bourgeois ethics which regard moral preaching, as opposed to revolutionary ideologies, as the effective instrument for promoting good in society. Sa'di was certainly no revolutionary (as, for example, was Nāṣer Khosrow), but neither was he a moralist either, if by that is meant belief in the exclusive efficacy of conjoining the desirable and discouraging the undesirable. He was a reformer and, as such, he believed in the power of persuasion.

Apart from that, once the context of his views, usually expressed by telling an appropriate tale or anecdote, are examined it will be seen that he does not simply believe in the exclusive role of heredity in determining the effects of education. Rather, he seems to argue that once one's character has been formed by whatever means, it would be difficult to bring substantial changes to it via a good education: If they take the donkey of Jesus to Mecca / It will still be an ass when it returns.

All this refers to moral upbringing. Sa'di also expresses similar views regarding intellectual education. The blue-blooded royals in the past were thought to excel in intelligence and other positive attributes. In several places, however, Sa'di tells tales of princes and sons of ministers who perform badly despite a first-rate education because they do not have the capacity to learn better.

Finally, Sa'di does resort extensively, especially in *Bustān*, to moral persuasion and exhortation, mainly by advocating fairness and justice towards others, and condemning the ugly and destructive consequences of jealousy and the anti-social nature of making baseless accusations and speaking ill of people behind their backs.

The *Pari* (Fairy) in Iranian Culture and Literature

Mehran Afshari

The fairy, an imaginary creature of great beauty and deceptiveness, is found throughout Persian culture, from the *Avestā* to the tales grandmothers tell their grandchildren. Over time, the nature of fairies has undergone changes; they can range from being the manifestations of

among different social groups. Turkish and Arab nationalism gradually assumed a romantic aspect and entered the realm of excessive universalism, becoming pan-this or pan-that. In this form, this sort of nationalism took hold in widely different regions. In the post-WWI era, pan-Arab and pan-Turkish theorists endeavored to annex other Arab and Turkish areas. These romantic and annexing trends in the Middle East encouraged their followers to turn their attention to Iranian territory (Arabic speakers to Khuzestan and Turkish speakers to Azerbaijan).

After this introduction, the writer examines Pan-Turkish and Pan-Arab activities throughout the world. In this context, he discusses the importance of Jacob Landau's book *Pan-Turkism: from Irredentism to Cooperation*. This book describes the efforts of Turkey and Azerbaijan to foster Pan-Turkism since the fall of the Soviet Union. It also discusses the relationship between these efforts and Iranian interests, both domestic and regional.

He says that Pan-Turkism: 1) is essentially a racist ideology; 2) is a romantic notion that strives to create a utopian empire extending from the center of Europe to China; 3) enjoyed only a limited following; and 4) in its own way has replaced Soviet expansionism as a hegemonic movement, claiming territories where Turkish-speaking populations live.

Although No Conflict Exists on the Delicate Nature of Rain...*

Homa Katouzian

Sa'di says in a verse somewhere in *Golestān*:

Although no conflict exists on the delicate nature of rain
It grows flowers in the garden and thorn in the desert

This is an example of his various remarks, especially in *Golestān* but also in *Bustān*, about the uses and consequences of upbringing and education. Here he seems to be expressing the view that unless the subject is receptive, education is of little consequence.

This would appear to open a Pandora's Box concerning the age-old conflict over whether the ability to learn is due to hereditary or

* Abstract prepared by the author.

country with 2,500 years of recorded history and a population of some 70,000,000.

This article does not take exception to the Minister from Azerbaijan, who is a Pan-Turkist. It objects to the behavior of the Iranian Foreign Minister. It criticizes the Iranian Foreign Minister who remained silent, not objecting to his counterpart's statement. In any event, President Khātami went to Baku with the Iranian Foreign Minister and only three representatives from Ardabil, protesting his remarks, declined to accompany the Iranian President. Sadly, President Khātami did not protest the Azerbaijan Foreign Minister's remarks in his address to the Azerbaijan Parliament and to other organs of that government (a summary of his remarks appear in this article). His remarks were the same he delivers on any other state visit. Matini writes that if Iranian authorities had protested remarks such as those made by the Azerbaijan Foreign Minister in the past, things would not have reached such a state. This is not the end of the matter; it is a critical moment in which there are fears of the secession of Iranian Azerbaijan. President Khātami promised to open an Azerbaijani Consulate in Tabriz, which happened on October 20. The article refers to another article published in this journal, "The Anniversary of the Liberation of Azerbaijan," lest readers imagine that Iran has remained silent in the face of the loss of national integrity in the past. They will recall that Iran was under Russian and British occupation during WWII. At the end of the war, the Soviet forces in the north created a puppet government in Azerbaijan, under a man named Pishavari. Several Iranian statesmen, through protests to the United Nations and in the face of British and Soviet opposition, were able to prevent the annexation of Azerbaijan.

Changes in Pan-Turkism during the 20th Century

Hamid Ahmadi

The article begins: One of the most basic political and intellectual developments all across the Middle East at the beginning of the 20th century was the rise of nationalist currents: Turkish, Arab, and Iranian nationalism. One of the basic differences between the first two types and Iranian nationalism lies in the fact that they were based on ethnicity; that is Arab and Turkish nationalism sought to found nation states along ethnic lines. Iranian nationalism was a kind of awakening that took place in varying degrees, first in cultural terms and later in political,

Abstracts of Persian Articles*

Masterstrokes of Diplomacy by the Foreign Minister and the President of Iran

Jalal Matini

In the world of diplomacy, if officials from a certain state make comments that interfere in the internal affairs of another state, the foreign ministry of the latter state will issue a formal protest orally or in writing. That is the first step. If the interference persists, it can lead to a break in diplomatic relations.

In August 2004, the Foreign Minister of the Republic of Azerbaijan came to Iran to deliver his president's invitation to President Khātami to visit his country. There was a joint press conference in Tehran attended by the Azerbaijani Foreign Minister and the Iranian Foreign Minister, Kamāl Kharāzi. At the conference, the Minister from Azerbaijan broke all rules of diplomacy by baldly saying, "We have a large Azerbaijani minority in Iran who have good relations with the Iranians, and this is a very important issue...." This is to assert that no Azerbaijani or any other Turkish-speaking Iranian is actually Iranian; rather they are members of an Azerbaijani "minority" in Iran.

This assertion comes from the representative of a country with a population of seven or eight million and that owes its recent (1991) independence to the dissolution of the Soviet Union. In his remarks, the Foreign Minister from Azerbaijan was in a way echoing some of the confused and foolish statements one hears from the Pan-Turkists about a

* All translations, unless otherwise stated, are by Paul Sprachman.

| | | |
|-------------------------------|---|----|
| Seyyed Ahsan al-Zafar | Studies of Bidel in India, Pakistan, Iran, Afghanistan, Tajikistan and Europe (1) | 25 |
| Seyyed Asghar Mahmoudabadi | A Critique of the Nature of the Islamic Conquests | 26 |
| Mohammad Hassan Salemi | The Organization of Nationalist Officers. | 27 |

Contents

Iranshenasi

New Series

Vol. XVI, No. 3, Autumn 2004

Azerbaijan in the Course of Persian History

Persian

| | |
|----------------|-----|
| Articles | 399 |
| Short Reviews | 578 |
| Miscellaneous | 596 |
| Communications | 606 |

English

Abstracts of Persian Articles by:

| | | |
|----------------|--|----|
| Jalal Matini | Masterstrokes of Diplomacy by the Foreign Minister and the President of Iran | 21 |
| Hamid Ahmadi | Changes in Pan-Turkism during the 20 th Century | 22 |
| Homa Katouzian | Although No Conflict Exists on the Delicate Nature of Rain... | 23 |
| Mehran Afshari | The Pari (Fairy) in Iranian Literature. | 24 |

Iranshenasi

A JOURNAL
OF IRANIAN STUDIES

New Series

Editor :
Jalal Matini

Associate Editor :
(in charge of English Section)
William L. Hanaway
University of Pennsylvania

Book Review Editor :
Heshmat Moayyad

Advisory Board :
Peter J. Chelkowski,
New York University
Djalal Khaleghi Motlagh,
Hamburg University
Heshmat Moayyad,
University of Chicago
Roger M. Savory,
University of Toronto

Former (deceased) Advisors:
Mohammad Djafar Mahdjoub
Zabihollah Safa

The views expressed in the articles are those of the authors
and do not necessarily reflect the views of the Journal.

All contributions and correspondence should be addressed to:
The Editor: Iranshenasi
P.O.Box 1038
Rockville, Maryland 20849-1038, U.S.A
Telephone & Fax: (301) 279-2564
Internet Address: <http://iranshenasi.net>

**Requests for permission to reprint more than short
quotations should be addressed to the Editor.**

Annual subscription rates (4 issues) are \$48.00 for individuals,
\$38.00 for students, and \$90.00 for institutions.
The price includes postage in the U.S. For foreign mailing, add \$16 for surface mail.
For Air mail add \$16.50 for Canada, \$35.00 for Europe,
and \$39.00 for Asia, Africa, and Australia

Iranshenasi

A JOURNAL OF IRANIAN STUDIES

New Series

Azerbaijan in the Course of Persian History

Abstracts of Persian Articles by:

Mehran Afshari
Hamid Ahmadi
Seyyed Ahsan al-Zafar
Homa Katouzian
Seyyed Asghar Mahmoudabadi
Jalal Matini
Mohammad Hassan Salemi